خروج و عروج سربداران

نویسنده: اسمیت، جان مسن

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۶۱ ه. ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۱

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه ناشر یک

حرف اول ۱

مدخل ۳

فصل اول- منابع کتبی ۹ ۱- تشریح و تحلیل ۹

الف: حافظ ابرو ۹

ب: تاریخ سربداران ۲۱

ج: سایر منابع کتبی ۳۵

د: نتیجه ۴۲

۲- سالشماری ۴۸

۳- مذهب و سربداران ۵۵

فصل دوم- منابع مبتنی بر سکه‌ها ۶۳ ۴- سکه‌های باقیمانده؛ تشریح ۶۳

۵- تحلیل و تفسیر ۷۰

الف: دوره متقدم، ۷۴۵- ۷۳۶/ ۴۵- ۱۳۳۵ ۷۰

ب: دوره میانه، ۷۵۲- ۷۴۶/ ۵۲- ۱۳۴۵ ۷۵

ج: مذهب سربداران: سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ ۸۲

د: دوره متاخر، ۷۸۲- ۷۵۹/ ۸۱- ۱۳۵۷ ۹۲

ه: نتیجه ۹۸

ص: ۲
فصل سوم- تاریخ سربداران ۱۰۴ ۶- زمینه‌های تاریخی جنبش سربداران ۱۰۴

۷- دوره متقدم ۱۱۷

۸- دوره میانه ۱۴۵

۹- دوره متاخر ۱۷۹

فصل چهارم- جنبه‌های مختلف دوره سربداران ۱۹۶ ۱۰- جغرافیا- جغرافیای سیاسی ۱۹۷

الف: قلمرو سربداران ۱۹۷

ب: قلمرو جانی قربان ۲۰۸

ج: قلمرو امیرولی ۲۰۹

د: شهرهای بزرگ و کوچک ۲۱۰

ه: یازر و «بازار» ۲۱۷

و: تومان ۲۲۶

۱۱- ملاحظات زبانشناسی ۲۳۲ الف: «طغای تیمور» ۲۳۲

ب: «بیک» ۲۳۳

ضمیمه ۲۴۷ منابع مبتنی بر سکه‌ها ۲۴۹

فهرست سکه‌ها و انواع سکه‌ها ۲۷۱

کتابشناسی ۳۱۲ فهرست اعلام ۳۱۶

ص: ۳
خواهشمند است قبل از خواندن کتاب اغلاط زیر را اصلاح فرمائید.

صفحه/ سطر/ غلط/ صحیح

۳/ ۲۲/ العلیم الازاخر/ العلیم الزاخر

۹/ ۹/ جد/ جلد

۴۰/ ۸/ از یکی/ از یکی از

۴۴/ ۹/ انتقادی/ انتقاد

۴۵/ ۹/ درویش/ دراویش

۵۰/ ۱۱/ میلادی/ میلادی واقع

۶۵/ ۲۴/nheasF /nhearF

۶۷/ ۲/ ارمیتاز/ ارمیتاژ

۶۸/ ۲۲/ ۳۰۳/ ۱- ۱۳۰۱/ ۱۳۰۳- ۱۳۰۱/

۷۴/ ۵/ ۷۴۵/ ۷۴۵/

۷۴/ ۸/- رستمدار/- رستمدار-

۷۸/ ۱۵/ که که/ که

۸۲/ ۴/ هرزمان/ هم‌زمان

۸۵/ ۱۰/ سپس/ پس

۹۴/ ۱۷/)./)،

۱۰۰/ ۲/ فصل دهم/ فصل چهارم

۱۰۱/ ۲۵/ بر خود/ برخورد

۱۰۸/ ۲۰/latneirO /atneirO

۱۱۱/ ۵/ ذی الجه/ ذو الحجه

۱۲۳/ ۱۲/ وجیه الدین محمد/ وجیه الدین مسعود

۱۸۰/ ۱۷/ سکه‌هایی/ سکه‌های

۱۸۷/ ۱۵/ پیرولی/ پیرعلی

ص: ۴

[مقدمه ناشر]

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

با استقرار نظام الهی اسلامی در ایران، کلّیه شئون زندگی طاغوتی دوهزار پانصد ساله ما رفته‌رفته دستخوش تحوّل عمیق و همه‌جانبه‌یی می‌گردد. انقلاب حال امّت اسلامی که جز نشانی از لطف و رحمت خاصه الهی نیست، به برکت خون پاک شهیدان، چنان پیش‌رونده و توسعه‌یابنده است که هیچکس و هیچ‌چیز مانع و رادع آن نیست.

انقلاب فرهنگی اصیل و حقیقی اسلامی که با طنین اولین «اللّه اکبر» مؤمنان آغاز گردید، در کوتاه مدتی چنان فراگیر شد که سوای پلیدترین مغزهای فاسد طاغوتی، همه‌چیز این مرزوبوم را بکلی دگرگون ساخت. لذا آنچه بعدها به نام «انقلاب فرهنگی» رسما از طرف گروه عظیمی از دانشجویان اعلام و عنوان شد، در واقع هدفی جز مستعدکردن دانشگاهها برای پذیرش آنچه در روستاها و شهرهای این مملکت اتفاق افتاده بود، نداشت.

معهذا جریان بعدی اوضاع نشان داد که چقدر «آدم[۱]» های وارداتی غرب‌زده، در برابر انقلاب اسلامی خصومت ذاتی

ص: ۵

---

[۱] (۱)- فراماسونهای دست‌پرورده استعمار غرب که امروزه بعنوان پدران فکری جنبش ترقیخواهی و تجددطلبی و مشروطه‌خواهی ایران شناخته شده‌اند- امثال پرنس ملکم خان و عباسقلی آدمیت و سایر سران منفور الفکر مشروطه- به کلیه افرادی که طوق بندگی لژهای فراماسونری را به گردن می‌انداختند و به جای اعتقاد به دیانت حقه اسلام، به اساسنامه« آدمیت»(اومانیسم) پای‌بند می‌شدند، در ازای دریافت مبلغ هنگفتی پول- تحت عنوان پرداخت حق عضویت- لقب« آدم» می‌دادند، تا از سایر مردم ایران که هنوز معتقد به اومانیسم نبوده و در حیوانیت بسر می‌بردند متمایز باشند!.

و ماهوی دارند. آنها که در طول تاریخ سیاه یکصد ساله اخیر از گنداب فرهنگ اومانیستی مغرب زمین سیراب شده بودند و در ظلمتکده‌های طاغوتی– که عناوین مدرسه و دانشگاه و کلوپ‌ها و انجمن‌های رنگارنگ را بخود اختصاص داده بود– چشم دل را از نور ایمان و معرفت فروبسته بودند، حتی پس از آنکه توسط دست پروردگان ساده‌لوح و ظاهر الصلاح خود به اسم بی‌مسمّای «متخصص علوم انسانی»! مشروعیت یافتند، آنقدر وقاحت– و بهمان اندازه، بلاهت– بخرج دادند که «اسلامی‌کردن» علوم انسانی و فرهنگ دانشگاهی این قوم برانگیخته از جانب حق را رسما منتفی و مردود– و حتی همسان کلیسایی‌کردن علوم قرون وسطای مسیحی!– قلمداد کردند.

بدین لحاظ، متاسفانه پاسخ مناسبی که نسل «اللّه اکبر» انتظار آنرا می‌کشید، نه تنها به توطئه «سالبه به انتقاء موضوع» برگزار شد، بلکه بدتر از آن، اباطیل ضاله ائمه کفر جناح راست سیاسی– ایدئولوژیک غرب را– به این دلیل که «مارکسیستی» نیست و «ضد چپ» است!– جامه آراسته «اسلام» پوشاندند و با همه امکاناتی که در اختیار داشتند، بنام «ایدئولوژی غیرالتقاطی»! به بازار مصرف کالاهای لوکس دانشگاهی سرازیر کردند.

خوشبختانه تأکیدهای پیاپی امام امت و روحانیت متعهد بیدار بر اینکه «اسلامی‌کردن» و «اسلامی شدن» امور بایستی ضرورتا با نظر مستقیم عالمان بلند پایه مذهبی و فقیهان بارع روحانی باشد و بازیخوردگان حوزه‌های ایدئولوژیک رنگارنگ علوم انسانی– هرچند که آدمهای ظاهرا ساده و بی‌آزار و متشرعی هم باشند– کار را به کاردان بسپرند، تا حدّ زیادی از گسترش نوع جدیدی از غرب‌زدگی روشنفکرانه کاست و توجه تازه‌یی را نسبت به «علم قدسی» قرآنی برانگیخت.

این نکته تا حد زیادی روشن شد که «علم» نیز همانند

ص: ۶
«عقل» یک مفهوم ساده مشترک و عام نیست که در هرقاموسی آنرا به یک نحو مشابه تعریف کرده باشند و از این لحاظ ملاک یک حکم قطعی و یکسان برای هرچیز و هرکس و در هروضعیتی قرار گیرد. «علم قرآنی» که هدایت خاصه خداوند است و نوریست که با تعلیم انبیاء و اولیاء الهی تنها در قلب مؤمن متقی درخشیدن می‌گیرد، با علم رنسانسی مغرب زمین که فقط و فقط تمهیدی برای «اندازه‌گیری» روابط کمّی پدیده‌های مادی است و بر هیچ اصلی جز نفسانیت بشر– که عین جسمانیت اوست– ابتنا ندارد، از آسمان تا زمین فاصله دارد.

از نظرگاه دینی، معرفت و علم، در هرزمینه‌یی که باشد، جز «معرفت اللّه» چیز دیگری نیست و درعین‌حال خود آن معرفت نیز موهبتی از جانب خداوند و بمثابه پرتوی از نازلترین مراتب تجلّی علم مطلق اوست. نگرش مسلمان به هرچیز، یک گونه «خداشناسی» است، زیرا همه‌چیز «آیه» و «نشانه» یی از تجلیات اسم اعظم حق است. مسلمان عالم متّقی اگر به طبیعت می‌نگرد، «خداشناسی طبیعی» را تعاطی می‌کند و چنانچه به تاریخ روی آورد، به عرصه «خداشناسی تاریخی» قدم نهاده است و قس علیهذا.

آنهمه تأکید قرآن و احادیث و روایات بر سیر در آفاق و انفس و نظر بر حال گذشتگان، اگر غیر از «خدا» مقصودی داشت، با روح توحیدی اسلام بیگانه می‌نمود. زیرا اصولا یک مؤمن متقی صالح جز «خدا» چه مقصود و مقصدی می‌تواند داشته باشد؟ و اصلا جز «خدا» چه دارد؟ و اساسا جز «خدا» چه چیزی را «هست» می‌داند؟

آنچه اصالتا «هست»، خداوند است و همه موجودات تجلیات اسماء حسنای بی‌شمار او هستند که فی نفسهم و قطع نظر از

ص: ۷
ذات مقدسش، عدم محض‌اند.

حوادث تاریخی نیز تجلیات مختلف «اسماء اللّه» است که در هردوره‌یی ظهوری خاص دارد. تفکر دینی اسلامی که براساس «سیر از ظاهر به باطن» امور استوار است و ادراک «ماهیات» و «سرّ ماهیات» و «سرّ سرّ» آنها را طلب می‌کند، در زمینه تاریخ نیز بگونه‌یی است که با رسوخ به باطن هرحادثه‌یی می‌خواهد جلوه‌یی از جلوات الهی را- که «صورت نوعی» همه حوادث آن دوره است- حضورا ادراک و قلبا ابصار کند. در این مرتبه، متعاطی «خداشناسی تاریخی» به مرحله‌یی از تعالی و قرب می‌رسد که با فنای حیثیات اعتباری خویش در دریای نورانی آن جلوه قدسی و اسم مبارک الهی، با «سرّ سرّ» باطن اوضاع و احوال مردم آن دوران یکی می‌شود.

«أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ: آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند، چه بوده است؟»

(قرآن مجید- سوره یوسف- آیه ۱۰۹)

«ای بنّی، انی و إن لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم، و فکرت فی اخبارهم، و سرت فی آثارهم، حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الّی من امورهم قد عمرت مع اوّلهم الی آخرهم:

ای پسرکم، هرچند به درازی عمر (همه) کسانیکه پیش از من بوده‌اند عمر نکرده‌ام (و با آنها نزیسته‌ام) ولی در کارهاشان به دقت نظر نموده و در سرگذشت ایشان به تفکر پرداخته و در آثار باقیمانده از آنها سیر کرده‌ام؛ تا آنجا که (نه

ص: ۸
تنها) چون یکی از آنان گردیده‌ام، بلکه به سبب آنچه از امورشان به من رسید چنان شد که براستی با اولین تا آخرینشان زندگی کردم.»

(بخشی از وصیت امیر المؤمنین علی علیه السّلام به امام حسن مجتبی (ع) نهج البلاغه- جزء پنجم- باب نامه‌ها)

متأسفانه این نحوه نگرش تاریخی نه تنها از عالم اسلام رخت بربسته بلکه اصولا پرداختن به تاریخ شأنی مانند سایر معارف نداشته است. تواریخ قدیم صرفا یک نوع واقعه‌نگاری غالبا توأم با حب و بغض بوده و تواریخ جدید نیز نه تنها از حیث ارزش علمی و تحقیقی بمراتب فروتر از آنهاست، بلکه بشدت متأثر از دیدگاههای مختلف کفر چپ و راست است و اگر نیک بنگریم چیزی جز یک رونویسی ناشیانه و خام از ترجمه منابع خارجی نیست. در این‌گونه تواریخ- که اخیرا به زیور مقدمه‌یی فیلسوفانه هم آراسته می‌شود- آنچه حضور ندارد، خداوند است. اسفبارتر اینکه نه تنها خدا غایب است، بلکه انبیاء و اولیاء الهی نیز یا حذف شده و یا در لابلای «توده‌ها» گم شده‌اند. لذا مطالعه این نوع کتابهای «تحلیلی علمی» ما را به حقیقت نزدیک نمی‌کند که هیچ، از گذشته و حال و آینده نیز می‌گسلد.

اگر از کتاب‌های تحلیلی خودمانی که کپیه مبتذلی از ترجمه‌های چپ و راست غربی است، صرفنظر کرده و خود منابع را موضوع اصلی بحث قرار دهیم، درخواهیم یافت که اصولا کتاب «تحلیلی تاریخی» کتابی است که در آن وقایع و حوادث صرفا ثبت و ضبط نشده، بلکه براساس بینش و روش خاصی با محور قرار دادن بعضی وقایع و در حاشیه قرار دادن دیگر امور، یعنی با بزرگ و مهم شمردن یک سلسله رویدادها و کوچک و بی‌اهمیت دانستن یک عده حوادث دیگر، وقایع تاریخی به دو قسمت «اصلی»

ص: ۹

و «فرعی» تقسیم گردیده و اصلی‌ها «علت» و فرعی‌ها «معلول» آن قلمداد می‌شوند. این البته ظاهر قضیه است؛ اما در باطن و معنا، با یک سلسله «جعل» و «تحریف» و از همه مهمتر، با «ننوشتن» بخش مهمی از وقایع نیز روبرو هستیم.

حتی اگر خیلی ساده‌لوح و خوش‌باور باشیم و به هیچیک از مورخین ظن سوء نبریم، این نکته را نمی‌توان انکار کرد که هرمورخ براساس نحوه نگرشی که دارد، طبیعتا از کنار برخی جریانات و حوادث که آنها را «اصلی» و «زیربنایی» و «علت» نمی‌شمرد، به‌سادگی می‌گذرد و برعکس روی حوادث و وقایع دیگری تأکید می‌کنند. این نیز طبیعی است که با هرگونه اختلاف‌نظر درمورد اصلی و فرعی بودن جریانهای تاریخی، صورت و فرم کتابهای تاریخی دارای موضوع واحد، نیز مختلف و متعدد می‌شود. بطوریکه امروزه وجود کتابهای متضاد و متناقض تحلیلی تاریخی درباره یک موضوع مشخص، جزء مسائل عادی و رایج درآمده است.

جالب اینجاست که چون این‌گونه کتب، حوزه‌یی و ایدئولوژیک هستند، هیچکدام دیگری را به «علمیت» نمی‌شناسند. آنچه در این تواریخ خوانده می‌شود، حوادث تاریخی نیست، بلکه یک «ایدئولوژی» است که با زبان تاریخ نوشته شده است. علت اصلی تعدد و تنوع کتب تاریخی نیز همین تعدد و تنوع ایدئولوژی هاست. هرگروه با ایدئولوژی خاص، با اصالت دادن به معتقدات خود، گذشته را چنان مطرح می‌کنند که گویی صورت ناقصی است از آنچه که امروز در ایدئولوژی او تصویر شده است. به یک معنا اینان زمان حال مقبول خودشان را اصالت داده و بر تمامی گذشته تحمیل می‌کنند و لذا ارتباط ما را با گذشته و بالنتیجه با حال و آینده نیز قطع می‌کنند. متأسفانه این نوع مسائل را در

ص: ۱۰

فرهنگ استعماری پس از مشروطه– چه در مدرسه و دانشگاه و چه در کتابها و مطبوعات آزاد– برای ما مطرح نکردند تا بعدها بتوانند هربحث مهملی را به‌عنوان «علمی» به خوردمان بدهند. نتیجه این شده است که امروز همه دارند «تحلیل علمی» می‌کنند و هرگز به فراست نمی‌افتند که از خود بپرسند براساس کدام دیدگاه و بنابر کدام مبنا و با چه معیاری دارند «تحلیل علمی» می‌کنند. وخیم‌تر از همه، وضع و حال آن محققانی است که به دلیل بی‌سوادی و عدم توانایی استفاده از متون اصلی به کتابهای دست سوم و چهارم روی می‌آورند و چون فقط آنها را مأخذ می‌شناسند، لذا همواره در جهل مرکب باقی می‌مانند.

آنچه ما می‌خواهیم و کاری که فعلا در این آشفته بازار می‌توانیم انجام دهیم اینست که فعلا در مطالعه تاریخ به پیش رویم و همه کتابهای تاریخی را بخوانیم، بدون آنکه تحلیل‌های آنها را باور کنیم یا قطعی انگاریم. از آنجا که دیدگاه اسلامی ما یک دیدگاه حقیقت‌بینانه و حق‌طلبانه است ما سعی می‌کنیم که از ورای همه این اختلافات و شیادیها، آن

«حقیقت» ی را که وجود دارد، دریابیم و یک حادثه را آنچنانکه بوده است، ملاحظه کنیم. این حداقل انتظار و گام اول ماست. و من اللّه التوفیق و علیه التکلان.

واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی

ص: ۱

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

حرف اول

کتاب حاضر شاید دومین اثری باشد که مفصلا تاریخ سیاسی سربداران و قیام آنها را به بررسی نشسته است. این پژوهش براساس آخرین منابع موجود تحریر شده و درنتیجه تمام عیارتر و جامع‌تر از آثار قبلی است. در آن علاوه‌بر منابع کتبی از اطلاعات سکه‌های عصر سربداران نیز بهره گرفته شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. خود تحلیل منابع در سرفصل کتاب حاکی از قالب ریزی نوین علمی آنست که تا حدی طرز نگرش نویسنده را می‌رساند و حاوی نکات آموزنده‌ای است. استفاده از سکه‌ها به‌عنوان یک منبع تاریخی، در جای خود، در تاریخنگاری سیاسی سربداران بدعتی است.

عنوان «خروج و عروج سربداران» از مترجم است که آنهم ماخوذ از عنوان قطعه‌ای راجع به سربداران در روضة الصفای میر خواند است؛ نام اصلی خود کتاب به قرار زیر بوده:

sti dna. D. A, ۱۳۸۱- ۱۳۳۶, ytsanyD radabraS ehT fo yrotsiH ehT secruoS

خود نویسنده در مدخل کتاب کم و کیف تألیف آنرا بیان کرده است.

ص: ۲

شاید بتوان گفت که سربداران قبل از صفویه تنها سلسله محلی بودند که مذهب تشیع را به‌عنوان ایده‌ئولوژی فکری حاکمیت خود انتخاب کرده و در راه بسط و گسترش آن کوشیدند، ولی متاسفانه چالش بین دو گروه درون دولتی از یک‌سو، و تهدید دشمنان خارجی از سوی دیگر، از همان آغاز ارکان این دولت را لرزانده و به سوی اضمحلالش راند. تنفر از عنصر مغول و تثبیت ایده‌ئولوژی تشیع به‌عنوان زیربنای فکری حکومت از ویژگیها و مختصات این دولت بود که نزدیک به پنجاه سال پائید و راه را برای حاکمیت صفویان هموار ساخت. آنها فعالانه در راه راندن عنصر بیگانه از مرزوبوم خود از جان خود مایه گذاشتند و تا آخرین بقایای مغولان را از ایران نراندند از پای ننشستند.

به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان با این سلسله، که در بطن خود ایده‌ئولوژی فکری چندین قرن مردم این دیار را نهفته داشت، ترجمه این اثر لازم می‌نمود، و ترجمه شد، با این امید که به کاری آید و اطلاعاتی افزاید. و السّلام.

ی. آژند

ص: ۳

مدخل

اولین محقق غربی که توجه ویژه‌ای به سربداران کرد آ. جی.

سیلوستردوساسی) .A .J S ertsevliS ycas ed (بود که در سال ۱۷۹۸ مطالب مربوط به تاریخ سربداران کتاب تذکرة الشعرای دولتشاه را ترجمه نمود.[۲] سپس در سال ۱۸۵۰ ب. دورن) .B nroD (ترجمه‌ای از تاریخ سربداران کتاب حبیب السیر خواند- میر را همراه با متن اصلی‌اش چاپ کرد و یادداشتهائی را که با مطالب خواندمیر مغایر بود (خصوصا تواریخ آن) با استفاده از تعدادی از تواریخ اسلامی بر ترجمه اضافه نمود[۳]. از تواریخی

ص: ۴

که دورن از آنها نقل کرده بود فقط مجمل فصیحی فصیح خوافی کتاب دولتشاه، و روضة الصفای میرخواند مقدم بر حبیب السیر بود. مقاله «سربداران» و. بوخنر) .V renhc ?uB (و مقاله «طغاتیمور» و. مینورسکی) .V yksroniM (در دانشنامه اسلام[۴] براساس همان منابعی بود که دورن از آنها استفاده کرده بود، جز اینکه از کتاب ابن بطوطه نیز استفاده به عمل آمده بود و مینورسکی در مقاله‌اش از کتاب شجرة الاتراک نیز استفاده کرده بود.[۵]

اخیرا گامی که در راه مطالعه تاریخ سربداران باتوجه به منابع، برداشته شده توسط ای. پ. پطروشفسکی) .I? .P liksvehsurteP (بوده که مقاله‌اش را با عنوان«enasarohk V voradebreS einehzivD» در سال

---

[۲] (۱)- در

elanoitaN ellq? ehtoilbiB al ed stircsunaM sed stiartxe te secitoN

جلد ۴(۱۷۹۸) صفحات ۲۶۲- ۲۵۱. اینکه چرا در ترجمه سیلوستردوساسی بعضی از مطالب کتاب دولتشاه، چاپ براون، حذف شده، آیا این کار بخاطر عدم صحت و یا بخاطر ناقص بودن نسخه خطی بوده است؟ نمی‌توان اظهارنظر کرد.

[۳] (۲)- ب. دورن،

rimednohc hcan eradebres red dnu snatsirabat ethcihcseG eiD

(سن پطرزبورگ، ۱۸۵۰ م.). منابع منقول دیگر دورن عبارتند از:(الف) میرخواند؛(ب) دولتشاه(ترجمه سیلوستردوساسی)؛(ج) مجمل فصیحی فصیح الدین احمد- الخوافی که مطالب او در سال ۸۴۵/ ۴۲- ۱۴۴۱ پایان می‌یابد. نگاه کنید به استوری

yevruS lacihpargoilbiB- oiB a, erutaretilnaisre P

(لندن، ۵۸- ۱۹۲۷) ص ۹۱- ۹۰؛(د) لب التواریخ میر یحیی القزوینی(متوفی ۹۶۲/ ۱۵۵۵) که مطالبش در سال ۹۴۸/ ۱۵۴۲ پایان می‌پذیرد. گلچینی از آن و نیز یک ترجمه لاتین از آن به چاپ رسیده است. نگاه کنید به استوری، ص ۱۱۱.(ه). نگارستان غفاری، تألیف در سال ۹۵۹/ ۱۵۵۲. در سال ۱۸۲۹/ ۱۸۹۵ در بمبئی به چاپ رسیده است.

استوری، ص ۱۱۴ و ۱۲۴۰.(و) العلیم الزاخر ... الجنابی(متوفی در ۹۹۹/ ۱۵۹۰).

بروکلمان،۲ (rutarettiL nehcsibarA red ethcihcseG جلد و ۳ جلد تکمیلی، برلین ولیدن، ۴۹- ۱۹۰۲) جلد ۲، ص ۳۰۰ و جلد ۲ تکمیلی، صفحات ۴۱۲- ۴۱۱.

بقیه در پاورقی در صفحه بعد بقیه پاورقی از صفحه قبل(ز) شرف‌نامه شرف الدین بدلیسی تألیف در ۱۰۰۵/ ۱۵۹۶. از این کتاب چاپهای سال ۱۹۳۱ و زیادی شده از قبیل چاپ قاهره، ترجمه‌ای توسط ف. ب. چارموی)۲)) .F .B yomrahc جلد در ۴ جلد،- سن پطرزبورگ، ۷۵- ۱۸۶۸).

[۴] (۳)- چاپ اول.

[۵] (۴)- شجرة الاتراک، یک تاریخ گمنام چنگیز خان و اعقاب او تألیف در ۸۳۱/ ۲۸- ۱۴۲۷ است. از این کتاب ترجمه مختصری توسط کلنل مایلز(لندن، ۱۸۳۸) انجام شده است. نگاه کنید به: استوری، صفحات ۲۷۲ و ۱۲۷۳.

۱۹۵۶ به چاپ رسانید[۶]. وی در این اثر نه تنها از منابعی که توسط دورن بکار رفته بود استفاده کرد بلکه از تعدادی از آثاری که قبلا مورد توجه قرار نگرفته بود نظیر آثار

ص: ۵

فریومدی، سمرقندی، مرعشی، و اسفزاری نیز سود برد.[۷] یکی از مهمترین منابع جدید که توسط پطروشفسکی بکار رفته زبدة- التواریخ حافظ ابرو است ولی متأسفانه نسخه خطی که او در دست داشته ناقص بوده و مطالب آن پس از سال ۷۴۶/ ۴۶- ۷۴۵ و قسمتی درباره مرگ طغای تیمور به پایان می‌رسیده است.

این نسخه همچنین فاقد دوره میانی تاریخ سربداران ۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴ بوده که یکی از مطالب بی‌نظیر زبدة التواریخ است و نیز این نسخه آن قسمتهایی را که حافظ ابرو راجع به سلطنت علی مؤید از قسمتهای مختلف مجموعه برای استفاده در زبدة التواریخ گلچین کرده نداشته است.[۸] بدین ترتیب هیچ‌یک از بررسیهای غربیها درمورد تاریخ سربداران براساس مواد کامل حافظ ابرو در منابعش راجع به سربداران (که از سال ۱۹۵۹ در دسترس عموم قرار گرفت) و نیز براساس منابع دیگری جز منابع کتبی نبوده است. در این بررسی سعی شده که این نواقص برطرف شود.

از آنجا که در این اثر منابع جدیدی بکار رفته لذا در درجه اول به خود منابع توجهی شده و سپس اطلاعاتی که از این منابع بطور مستقیم و یا تحلیلی اتخاذ گشته بصورت گزارشی از تاریخ

ص: ۶

سربداران ترکیب یافته و ارائه گردیده است. در این اثر تا آنجا- ئیکه امکان داشته سعی شده تا آثار اصلی که بعدها مورخین اسلامی تاریخ سربداران از آنها استفاده کرده‌اند کشف شود تا نشان داده شود که این آثار تا چه اندازه متکی برهم، و تا چه اندازه مکمل هم و یا مغایر هم بوده است تا روشی که مورخین بعدی توسط آن از آنها استفاده کرده‌اند دنبال شود. این ارزیابی منابع کتبی، آغاز یک ارزیابی انتقادی را، هم در زمینه منابع بطور اعم و هم درمورد اطلاعاتی حاوی اخبار سربداران، فراهم می‌سازد.

علاوه بر اینها از مواد تاریخی سکه‌ها نیز به‌عنوان منبع استفاده شده که نشان داده شود که این مواد چی هستند، چه اطلاعاتی ارائه می‌دهند و این اطلاعات در زمینه کمک به تحلیلی از منابع کتبی و مکملی برای اطلاعاتی که این منابع

---

[۶] (۵)- در مجله

,RSSS kuan iimedakA ainedevokotsoV atutitsni iksipaz eynehcU

جلد ۱۴(۱۹۵۶) صفحات ۱۶۲- ۹۱. مقاله پطروشفسکی بدون تغییر در کتاب او با نام

vokev vix- lllX narlvainehsonto eynrarga i eiledelmeZ

(مسکو و لنین- گراد، ۱۹۶۰) صفحات ۴۶۶- ۴۲۴ آمده است. من در این کتاب از مقاله او در مجله سال ۱۹۵۶، استفاده کرده‌ام.

[۷] (۶)- تاریخ هرات معین الدین اسفزاری با عنوان روضة الجنات فی اوصاف مدینة الهرات تا سال ۸۷۲/ ۷۱- ۱۴۷۰ مطلب دارد. گرچه قسمتهائی از آن توسط دومینار)dranem ed (در مجله ۱۸۶۰ -۶۲) euqitaisA lanruoJ) ترجمه شده ولی کاملا چاپ نگشته است. استوری، ص ۳۵۵ و ۱۲۹۶. مواد اسفزاری درمورد سربداران)AJ , جلد ۱۷[۱۸۶۱] صفحات ۵۰۷- ۵۰۶ و ۵۱۶- ۵۱۵) بنظر می‌رسد که از اطلاعات حافظ ابرو در مجموعه گرفته شده باشد که احتمالا از طریق مطلع السعدین سمرقندی به دست او رسیده است که از آن حکایت لشکرکشی پیرعلی را علیه سربداران نقل کرده است(ص ۵۱۶).

[۸] (۷)- پطروشفسکی، ص ۱۰۷، یادداشت شماره ۱.

کتبی عرضه می‌کنند به چه درد می‌خورند. بخاطر توضیح بهتر روشی که در آن اطلاعات سکه‌شناسی وجود دارد و در منابع کتبی منعکس شده است، عناوین کرونولوژی و مذهب بخاطر بررسی جداگانه، از همدیگر جدا شده که اول از اسناد و مدارک کتبی و سپس مدارک کتبی و سکه‌ها استفاده گشته است.

عقیده بر اینست که این بررسی منابع برای نوشتن- یا بازنویسی- تاریخ سربداران از ضروریات اولیه است البته اگر ازدیاد اخیر منابع حاوی فوایدی باشد. این بررسی همچنین مجزا از تالیف روایتی تاریخ می‌شود: در آن نمی‌توان تحلیلی از سبک منابع که می‌تواند هماهنگ با سبک روایت تاریخی باشد مشاهده کرد.

و لیکن یک تحلیل روایت تاریخی لازم بود. تحلیل منابع براساس دانش و شناختی از تاریخ سربداران است از اینرو از خواننده خواسته نشده که مکررا برای اطلاعات بیشتر به جلدهای مجزایی

ص: ۷

مراجعه کند. از اینها گذشته، تحلیل منابع فقط قسمتی از فرایند تاریخ‌نویسی است. این کار استفاده انتقادی از اطلاعات مورد تایید منابع و اقتباساتی از اطلاعات «نهانی» منابع را فراهم می‌سازد. و لیکن ترکیبی از این اطلاعات بصورت روایتی و نقلی ایجاد شناختی می‌کند- که کل آن بیشتر از اجزایش است- که بدون آن فهم و درک ما ناقص خواهد بود. به علاوه بدون تاریخ نقلی خود بررسی ناقص خواهد شد: تحلیل منابع اطلاعات جالب توجهی برای متخصصین عرضه می‌کند و لیکن تاریخ سربداران را برای بازسازی فکری آنها باقی می‌گذارد؛ و به خوانندگان عمومی چیزی ارائه نمی‌دهد.

فصل سوم این تاریخ که نشانگر تاریخ سربداران است- و اطلاعات تاریخی را درمورد آنها عرضه می‌کند- باتوجه به زمینه تاریخی آن و در رابطه با زمان و مکان آنها، طوری تنظیم شده که هم خوانندگان عمومی و هم متخصصین امر، هردو می‌توانند از آن بهره برگیرند. در انتقال ویژگیهای یک عصر دور برای خواننده امروزی، سعی شده از اناکرونیسم اجتناب شود و کاملتر و کلی‌تر از مورخین اسلامی تشریح گردد. در اینجا از استعمال فرضیاتی (نظیر جنگ طبقاتی و مبارزه نژادی یا ملی) که کاربردشان، یک کاربرد جدید است دوری شده است. از طرف دیگر در جایی که تبیینات درمورد مسایل انسانی- نظیر منافع مالی یا سیاسی- یا شرایط شناخته شده و کارهای تاریخ میانه اسلام است سعی شده براساس شواهد و مدارک کار شود. این مسایل، داستان را بهبود بخشیده است و امید است دیگران را برای بهبود هرچه بیشتر آن تهییج نماید.

خلاصه هدف این بررسی تاریخ سربداران، نشان دادن این بوده است که منابع چه چیزی هستند (یا بوده‌اند)؛ چگونه

ص: ۸

امکان دارد مورد استفاده قرار گیرند؛ و داستانی که احتمالا گفته می‌شود- تاریخی که می‌تواند نوشته شود- چه وقت مورد استفاده قرار گیرد؟ تاریخ حافظ ابرو، فصیح، میرخواند و خواند- میر از منابع کتبی است که در بالا نقل شد؛ و نیز قسمتی از کتاب دولتشاه راجع به سربداران و طغای تیمور نیز بکار رفته است؛ و نیز قطعاتی از آثار ابن بطوطه، الاهری و مرعشی در تألیف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. من کتاب سمرقندی (که درواقع اقتباسی از زبدة التواریخ حافظ ابرو است) و یا ذیل فریومدی را بر کتاب شبانکاره‌ای ندیده‌ام. بعضی از قسمتهای آثاری را که پس از اواخر قرن دهم/ شانزدهم تألیف یافته است حذف کرده‌ام.

ص: ۹

فصل اول منابع کتبی

۱- تشریح و تحلیل

الف- حافظ ابرو

امروزه اکثر منابعی که همزمان با دوره سربداران نبوده ولی نزدیک به آن دوره بوده است شناخته شده است. این منابع عبارتند از: تذکرة الشعرای دولتشاه که حاوی بخشی راجع به سربداران و مطالبی راجع به طغای تیمور است؛[۹] روضة الصفای میرخواند؛[۱۰]

ص: ۱۰

و حبیب السیر خواند میر[۱۱]. ولی امروزه منابع ناشناخته دیگری نیز در دسترس است. آثار حافظ ابرو حاوی تاریخ سربداران و نیز مطالبی درباره طغای تیمور، امیر ولی، امیر ارغونشاه و ملوک کرت هرات است- که همه آنها در عهد سربداران با آنها معاصر بوده و در تاریخ خراسان شریک بوده‌اند. این آثار اخیرا توسط فلیکس تایوئر) F. reuaT (با عنوان qniC OpucselE ed -zifaH i urbA چاپ شده است.[۱۲] از آنجا که مطالب حافظ ابرو و دیگر مطالب درباره سربداران قدیمترین منابع بعد از سربداران و کاملترین تاریخ مفصل آنها است تحلیل مفصل این مطالب و ارائه خلاصه‌ای از آنها، تا آنجا که قابل مقایسه با سایر تواریخ باشد خالی از فایده نخواهد بود. حافظ ابرو سربداران را در سه اثر خود مورد مطالعه قرار داده است[۱۳]: (۱) مجموعه حافظ ابرو (۲) جغرافیای حافظ ابرو (که شامل قسمتهایی از تاریخ خراسان است) (۳) مجمع- التواریخ. مجموعه حافظ ابرو که در سال ۸۲۰/ ۱۸- ۱۴۱۷ تالیف یافته، ترکیبی است از آثار سایر مورخین که با فصول ویژه خود حافظ ابرو تکمیل شده و براساس منابعی است که امروزه از بین رفته است و

---

[۹] (۱)- تذکرة الشعرای امیر دولتشاه(چاپ ای. گ. براون، لندن و لیدن، ۱۹۰۱ م.) صفحات ۲۸۸- ۲۷۷(درباره سربداران) و صفحات ۲۳۸- ۲۳۶(درباره طغای تیمور). دولتشاه معاصر میرخواند بوده و در حدود سال ۸۹۶/ ۹۱- ۱۴۹۰ وفات کرده است. استوری، صفحات ۷۸۹- ۷۸۴ و براون تاریخ ادبیات ایران(۴ جلد، لندن، ۶- ۱۹۰۲ و کمبریج، ۱۹۲۸) جلد ۳، ص ۴۳۷- ۴۳۶.

[۱۰] (۲)- روضة الصفای محمد بن خواندشاه میرخواند تاریخی است در ۷ مجلد که دوره‌ای از قبل از اسلام تا ۹۲۹/ ۲۳- ۱۳۲۲ را دربر گرفته است. ولی فقط دو مجلد آخری یعنی جلد ۶- درباره تیمور و اعقابش در سال ۸۷۳/ ۶۹- ۱۴۶۸- و جلد ۷- راجع به زندگی و سلطنت سلطان حسین(۹۱۱- ۸۴۲/ ۱۵۰۶- ۱۴۳۶) حاوی اطلاعات دست اول میرخواند است.(میرخواند در سال ۹۰۳/ ۱۴۹۸ وفات کرده است). استوری، ص ۹۲ و ۱۲۳۶ و براون، جلد ۳، ص ۴۳۳- ۴۳۱. من از چاپ تهران سال ۳۹- ۱۳۳۸/ ۱۹۶۰ استفاده کرده‌ام.

[۱۱] (۳)- غیاث الدین خواندمیر نویسنده حبیب السیر نوه میرخواند بوده. حبیب السیر که بیشترین مطالبش گرفته شده از روضة الصفا است(لااقل درمورد این دوره) در سال ۹۲۹/ ۱۵۲۳ به پایان رسید. استوری، ص ۱۰۱ و ۱۲۳۸ و براون، جلد ۳، ص ۴۳۴ و جلد ۴، ص ۴۴۵. من از چاپ دورن کتاب خواندمیر استفاده کرده‌ام.

[۱۲] (۴)-(پراگ، ضمیمه مجلهinlatneirO vihcrA ، جلد ۵، ۱۹۵۹). در سرتاسر این کتاب از چاپ تایوئر استفاده کرده‌ام.

[۱۳] (۵)- تشریح من از تشکل آثار حافظ ابرو بیشتر براساس بررسی تایوئر است با نام

imaS«- m? aziN nov am? anrafaZ sed noisidE eid rebU thcirebrov» s'urbA zifaH ekrewsthcihcseG red elieT netsgithciw red dnu

در مجله ۱۹۳۲) inlatneirO vihcrA) صفحات ۲۵۶- ۲۵۰.

این اثر شکاف بین تواریخ به عاریه گرفته شده را پر کرده است. درمورد دوره مورد بحثمان، حافظ ابرو از جامع- التواریخ رشید الدین و ظفرنامه نظام الدین شامی استفاده کرده و

ص: ۱۱

آنها را با تاریخچه‌ای که راجع به سلطنت الجاتیو، ابو سعید و حکام متأخر ایلخانی و حکام آل جلایر تا سال ۷۹۵/ ۹۳- ۱۳۹۲ بوده ربط داده است. تاریخچه مربوطه بطور جداگانه ذیل جامع- التواریخ رشیدی نامیده شده است.[۱۴] حافظ ابرو علاوه‌بر کتاب ذیل، فصول تکمیلی دیگری نیز در مجموعه راجع به سلسله‌های محلی و حکام مستقلی که در ایالات دوردست امپراتوری خرد شده ایلخانی بوجود آمده بود: نظیر آل کرت در هرات، طغای- تیمور، امیر ولی، سربداران، و امیر ارغونشاه در خراسان و مازندران و آل مظفر در فارس، برشته تحریر درآورده است.[۱۵]

فصل مربوط به سربداران در مجموعه حافظ ابرو «تاریخ امرای سربداریه و عاقبت ایشان» نامیده شده که در متن چاپی تایوئر حدود دوازده صفحه است.[۱۶] این فصل همچنین دوره اولیه تاریخ سربداران را کاملا مورد توجه قرار داده است. ده صفحه و نیم آن به ده یا حدود ده سال قبل از ۷۴۵/ ۳۵- ۱۳۴۴ پرداخته و یک صفحه و نیم آن نیز به چهل سال و کسری آن پرداخته است. موضوع اصلی دوره نخستین فعالیت شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری رهبران مذهبی است که پیروان درویش آنها نوعی عنصر غیرعادی به دولت سربداران عرضه کردند.

خلاصه صفحات ۱۵ و ۱۶ و قسمتی از صفحه ۱۷ در متن تایوئر مربوط به زندگی شیخ خلیفه بانی آئینی است که عناصر

ص: ۱۲

درویش را در میان سربداران الهام بخشید؛ و نیز درمورد شیخ حسن جوری است که مؤسس نوعی سازمان مخفی مذهبی براساس تعالیم شیخ خلیفه و یکی از رهبران توأمان سربداران بود؛ و شامل قتل شیخ خلیفه نیز هست؛ و نیز مربوط به سفرها، تعالیم و دستگیری نهایی و زندانی شدن شیخ حسن نیز می‌باشد.

در قسمتی از صفحات ۱۷ و ۱۹- ۱۸ خاستگاه و قیام سربداران به صورت یورش علیه حکومت محلی مورد بحث قرار گرفته است:

یعنی شورش عبد الرزاق و تسخیر سبزوار؛ نزاع عبد الرزاق با برادرش مسعود و به قتل آمدن وی؛ آزادی شیخ حسن به دست مسعود؛ و ترکیب سازمان مذهبی شیخ حسن با شورشیان سربداری و موفقیتهای بعدی آنها.

---

[۱۴] (۶)- خان بابابیانی نسخه‌ای از ذیل را به چاپ رسانیده(جلد- ۱- متن اصلی، تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸. جلد ۲- ترجمه و یادداشتها، پاریس، ۱۹۳۶) و تایوئر نیز طی مقاله‌ای با نام

NOITIDENOS TE URBA I ZIFAH ED IDISARi- hirawaT- T- uimaG i- liaZ eL»« inayaB. K raP

در مجله۱۹۵۲ -۵۵) INLATNEIRO VIHCRA) انتقاداتی بر این چاپ کرده است. استوری ص ۸۹- ۸۶ و ۱۲۳۶- ۱۲۳۵.

[۱۵] (۷)- این فصول تکمیلی در چاپ تایوئر از آثار حافظابرو، جز فصل مربوط به آل مظفر دیده می‌شود که چاپ آن نیز در دست تهیه است.

[۱۶] (۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۲۶- ۱۵: تاریخ امرای سربداریه و عاقبت ایشان.

در صفحه ۱۹ درخواست محمد بن بیک[۱۷] بن ارغونشاه از شیخ حسن آمده است که از وی می‌خواهد به‌عنوان یک فرد مذهبی و مصلح خود را از شورش سربداران کنار بکشد و به او در ایجاد وحدت در مملکت کمک نماید. در صفحات ۲۳– ۲۰ متن نامه شیخ حسن در جواب محمد بیک آمده است. در صفحه ۲۴ جنگ بین سربداران و نیروهای طغای تیمور تحت فرماندهی علی گاون تشریح شده که به شکست و مرگ علی می‌انجامد؛ در صفحه ۲۵ لشکرکشی بی‌ثمر و بدون موفقیت سربداران به هرات و مرگ شیخ حسن جوری و قطع رابطه بین مسعود و پیروان درویش شیخ حسن، مرگ مسعود و به قدرت رسیدن یحیی کراوی (کذا) و قتل طغای تیمور آمده است؛ در صفحه ۲۶ خلاصه شتابزده‌ای از (که نادرست و سقیم هم هست) حکومتهای متوالی حسن دامغانی، حیدر قصاب و علی مؤید (که حافظ ابرو نظم و ترتیب را هم رعایت نکرده است) و روابط علی با تیمور عرضه شده است.

ص: ۱۳

بنابراین قسمت اصلی سربداران حافظ ابرو در مجموعه قسمتی است که زندگی شیخ خلیفه و شیخ حسن را مورد بحث قرار داده است اکثر مواد و مطالب صفحات ۱۷– ۱۵ در «نامه» صفحات ۲۳– ۲۰ تکرار شده است (یا از آن گرفته شده است). این فصل بطور کلی برای اطلاع از خاستگاه سربداران و فعالیتهای آنها در سال ۷۴۵/ ۴۵– ۱۳۴۴ مفید است. حافظ ابرو درمورد دوره بعد از ۷۴۵/ ۴۵– ۱۳۴۴ اطلاعات کمی ارائه می‌دهد و آنچه هم عرضه کرده پر از اغلاط و اشتباهات است.

فصل کوتاه حافظ ابرو (که در متن تایوئر بیش‌از سه صفحه است) در مجموعه با عنوان «پادشاهی طغاتیمور» شباهت زیادی به فصل راجع به سربداران دارد که دوره کوتاهی را شامل می‌شود و بایستی براساس بعضی از منابع بسیار محدود بوده باشد.

این فصل اوایل حکومت طغای تیمور را به صورت ناقص و نادرستی تشریح کرده (در صفحه ۵ و نیمه اول صفحه ۶ متن تایوئر) و سپس با نادیده گرفتن حوادث بیش‌از یک دهه، به توصیف حال و هوای قتل طغای تیمور پرداخته است (نیمه دوم صفحه ۶ و صفحات ۷ و ۸).

حافظ ابرو در مجموعه دوره متأخر تاریخ سربداران– حکومت علی مؤید– را نیز مورد توجه قرار داده است و لیکن آنرا بصورت قسمتی از تاریخ امیر ولی و آل کرت هرات به بررسی نشسته است.

فصل مربوط به امیر ولی مجموعه شامل بحثی درباره فعالیتهای سربداران در مازندران در خلال اوآخر سال ۷۵۰/ ۱۳۵۰ و اوایل ۷۶۰/ ۱۳۶۰ یعنی وقتی که امیر ولی درصدد سلطه بر حکومت بوده می‌باشد و نیز از عودت علی مؤید به حکومت سبزوار در سال ۷۸۲/ ۸۱– ۱۳۸۰ توسط امیر ولی ذکری بمیان آمده است.[۱۸] فصل مربوط به آل کرت از لشکرکشی ملک

ص: ۱۴

---

[۱۷] (۹)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۱۸] (۱۰)– حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱– ۹ و ۱۳.

پیرعلی علیه نیشابور در سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ صحبت می‌کند و بعضی از اعمال شیعی علی مؤید را توصیف می‌نماید به آن اندازه که لشکرکشی پیرعلی را علیه علی مؤید به‌عنوان یک جنگ مذهبی توجیه کند. حافظ ابرو همچنین چگونگی پیوستن اسکندر حاکم پیرعلی را در نیشاپور، به درویش رکن الدین برای راندن علی مؤید از سبزوار و چگونگی کوشش بعدی آنها را درباره حکومت مستقلانه در خراسان که با دخالت پیرعلی و امیر ولی به شکست انجامید، مورد بحث قرار می‌دهد[۱۹]. حافظ ابرو جز ارائه اطلاعاتی درمورد آداب و رسوم شیعی سربداران، اطلاعات دیگری راجع به امور داخلی آنها در زمان حکومت علی مؤید عرضه نمی‌کند. این مطالب، بدون تغییر، مورد استفاده دوباره حافظ ابرو در جغرافیا و زبدة التواریخ قرار می‌گیرد.[۲۰]

فصل مربوط به تاریخ خراسان در جغرافیای حافظ ابرو- تالیف در ۸۲۳/ ۱۴۲۰- نیز طغای تیمور، سربداران و آل کرت را مورد توجه قرار می‌دهد. قسمت مربوط به طغای تیمور از طریق اطلاعاتی راجع به او مأخوذ از ذیل قطعه مربوط به او را در مجموعه اصلاح کرده است. مع الوصف بررسی سربداران در جغرافیا تا حدی نسبت به بررسی مجموعه تغییر یافته است.

مجمع التواریخ حافظ ابرو- تألیف در ۸۳۰/ ۲۷- ۱۳۲۶- در چهار مجلد است و جلد چهارم آن‌که بصورت مجزا زبدة التواریخ نام دارد به دو فصل تقسیم می‌شود: فصل اول مشتمل بر وقایع سالهای ۸۰۷- ۷۳۶/ ۱۴۰۴- ۱۳۳۵ و فصل دوم حاوی وقایع ۸۳۰- ۸۰۷/ ۲۸- ۱۴۵ است.

ص: ۱۵

مواد و مطالب فصل اول زبده[۲۱] را حافظ ابرو از آثار قبلی خود مجموعه و جغرافیا درآورده و سلسله به سلسله تنظیمش کرده و بعدا تا آنجائیکه امکان داشته شکل تاریخچه‌ای به آن داده و بجای سالهای سلطنت تقسیمات سالانه انجام داده است. وی در بیشتر جاهای این کتاب نه تنها آنرا تنظیم کرده بلکه نوشته‌های سابق خود را نیز ترمیم نموده است. مخصوصا گزارش وی از سربداران در زبده با افزودن اطلاعات جدید تکمیل گردیده است.

قسمتهای مهم فصل مربوط به سربداران مجموعه- یعنی داستان زندگی شیخ خلیفه؛ گزارش شورش سربداران و قتل عبد الرزاق؛ سفرها، زندانی شدن و آزادی شیخ حسن؛ «نامه»؛ و نقل دوباره امور سربداران تا زمان مرگ مسعود در ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴- همه و همه بدون تغییر، به استثناء اضافات یا اصلاح تاریخ در زبده تکرار شده است.[۲۲]. ولی زبده درمورد دوره ۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴ تاریخ سربداران حاوی اطلاعاتی است که وقتی که حافظ ابرو فصل مربوط به سربداران را در مجموعه می‌نوشته در دسترس او نبوده است. این اطلاعات بصورت اختصار است که تحت عنوان، عناوین سالانه

---

[۱۹] (۱۱)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۸- ۵۲.

[۲۰] (۱۲)- حافظ ابرو، یادداشتها، صفحات ۱۷*- ۱۱۱*.

[۲۱] (۱۳)- زبده فقط بصورت نسخه خطی وجود دارد. معروفترین این نسخه‌ها از آن فاتح به‌شماره ۱/ ۴۳۷۱ است. بیانی در مقدمه ذیل از دو نسخه خطی آن ذکر می‌کند که در کتابخانه ملی ملک تهران است، و پطروشفسکی، ص ۱۰۷ یادداشت ۱ از یک نسخه خطی ناقص انستیتوی آکادمی ازبکستان شوروی، تاشکند به‌شماره ۴۰۷۸ نقل کرده است. نگاه کنید به حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۱* و یادداشت ۱۴.

[۲۲] (۱۴)- حافظ ابرو، یادداشتها، صIIIX .

زبده جایگزین شده است و حاوی جلوس‌ها، خلع‌ها و مرگ حکام سربداری و از جمله مدت حکومت آنها و مختصر توضیحی درباره حکام می‌باشد.[۲۳] حافظ

ص: ۱۶
ابرو درمورد دوره متأخر تاریخ سربداران زبده، مثل دوره متقدم آن از مجموعه- که در فصول مربوط به امیر ولی و آل کرت آمده- استفاده کرده است.

از ملاحظه مراحل مختلفی که اثر تاریخی حافظ ابرو از سر گذرانده چنین می‌نماید که مواد و مطالب آن راجع به وقایع سالهای ۷۸۳- ۷۳۶/ ۸۲- ۱۳۳۵ تاریخ سربداران از عناصر زیر درست شده است: موادی راجع به دوره متقدم، ۷۴۵- ۷۳۶/ ۴۵- ۱۳۳۵ در فصل مربوط به سربداران مجموعه دیده می‌شود که قیام سربداران را تحت فرماندهی عبد الرزاق و مسعود و گسترش ایده‌ئولوژی درویشان و سازمان شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را مورد بررسی قرار داده است. این عنصر راAH/ A نامیده‌ایم[۲۴].

سپس حتی در مجموعه اطلاعاتی راجع به دوره متأخر حدود ۷۸۳- ۷۵۷/ ۸۲- ۱۳۵۶ دیده می‌شود. فصل مربوط به امیر ولی برگشت او را به مازندران و مبارزه او را در آنجا علیه سربداران در حدود سال‌های ۷۶۳- ۷۵۷/ ۶۲- ۱۳۵۶ مورد توجه قرار داده است.

فصل مربوط به ملوک آل کرت حاوی شخصیت‌پردازی آخرین حاکم سربداری، علی مؤید و سلطنت وی و تاریخچه‌ای از وقایع دوره ۷۸۳- ۷۷۱/ ۸۲- ۱۳۶۹ است که شامل جلوس پیرعلی، ملک آل کرت و جنگهای علی مؤید علیه آل کرت و امیر ولی و درویش رکن الدین می‌باشد. عنصری که قیام امیر ولی را مورد تشریح قرار داده،AH/ C نامیده شده[۲۵] و عنصری که علی مؤید و غیره را مورد توجه قرار داده،AH/ D نامیده شده است.[۲۶]

ص: ۱۷
وقتی که حافظ ابرو مطالب مجموعه را بار دیگر در زبده می‌نوشته بایستی با عدم کفایت مطالب راجع به دوره بعد از ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ سربداران مواجه شده باشد از اینرو یادداشتهای اتفاقی راجع به امور سربداران اضافه کرده که در فصول زبده راجع به وقایع سالهای ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ ۷۴۷/ ۴۷- ۱۳۴۶، ۷۴۹/ ۴۹ ۱۳۴۸، ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱، ۷۵۶/ ۵۶- ۱۳۵۵ و ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ دیده می‌شود. این قسمت را همAH/ B نامیدیم[۲۷].

بنابراین بنظر می‌رسد که حداقل چهار نوع منبع مجزا وجود داشته که حافظ ابرو از طریق آنها سربداران را مورد بررسی قرار داده است. وی در آغاز فصل مربوط به سربداران در مجموعه بطور مبهم از «نقش‌بندان طراز آثار و ناظمان جواهر

---

[۲۳] (۱۵)- حافظ ابرو، یادداشتها، صفحات ۵- ۱۶.

[۲۴] (۱۶)- مواد و مطالب مجموعه حافظ ابرو در زبده تکرار شده است، تایوئر در صفحاتIIIX- VX کتابselucsupO qniC مطالب این دو را با همدیگر مقایسه کرده است.

[۲۵] (۱۷)-AH/ C مترادف است با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹ تا ص ۱۱، سطر ۱۶.

[۲۶] (۱۸)-AH/ D مترادف است با حافظابرو، متن اصلی ص ۵۲ تا ص ۵۴، سطر ۱۱ و ص ۵۵ سطر ۲ تا ص ۵۸، سطر ۵.

[۲۷] (۱۹)-AH/ B مترادف است با حافظ ابرو، یادداشتها، صفحات ۱۸- ۱۶(شامل تمام یادداشت ۶، متن اصلی، ص ۲۶).

اخبار» صحبت می‌دارد[۲۸] (به جمع کلمات توجه کنید) ولی در اینجا این مسأله، ویژه بنظر می‌رسد تا درباره منابع او[۲۹]. ولی ویژگی ذاتی آنها در اثر او منعکس شده است. وی موقع تألیف مجموعه اطلاعاتی را که درAH/ A وAH/ C و D AH/ دیده می‌شود در دسترس داشته است. ولی وی نتوانسته راجع به سالهای میانه تاریخ سربداران یعنی ۷۶۳/ ۷۴۵/ ۶۲- ۱۳۴۴، چنانکه از تألیف ضعیف مجموعه برمی‌آید، اطلاعاتی گیر بیاورد. یادداشتهای تکمیلی در زبده- یعنی B AH/ - بایستی منشأ مجزایی از مطالب مجموعه درباره سربداران داشته باشد. و اگر حافظ ابرو اطلاعاتی درباره دوره ۷۶۳- ۷۴۵/ ۶۲- ۱۳۴۴ در دست نداشته پس نمی‌توانسته به‌عنوان منبع مجموعه تاریخ مفصلی از سربداران

ص: ۱۸

داشته باشد. او از چندین منبع استفاده کرده است: برایAH/ D از قسمتی از تاریخ سربداران که شامل سالهای ۷۴۵- ۷۳۶/ ۴۵- ۱۳۳۵ بوده استفاده کرده است؛ و برایAH/ C از گزارشی از قیام امیر ولی و برایAH/ D از اطلاعاتی راجع به نیمه آخر سلطنت علی مؤید استفاده نموده است. این تحلیل که براساس جایگزینی خود حافظ ابرو درAH/ A وAH/ C وAH/ D در فصول مجزای مجموعه است یکی از ساده‌ترین تحلیل‌ها است ولی به هیچ‌وجه تنها تحلیل هم نمی‌باشد. حافظ ابرو نتوانسته از بیش‌از این سه منبع استفاده کند- تصور شکل اثری که (نسبت به تاریخ کامل سربداران) حاوی هردوAH/ A وAH/ C وAH/ D بوده مشکل است چون این منابع از حیث ویژگی متمایز از همدیگر است: مثلا درAH/ A ابهام عمدی محتوای آئین‌ها و برنامه شیخ خلیفه و حسن جوری کاملا قابل مقایسه با جهت گزارش حکومت علی مؤید درAH/ D که در آن اعمال شیعی سربداران توصیف شده و لشکرکشی ملک پیرعلی علیه نیشابور بصورت یک جنگ مقدس سنی نمایانده شده است می‌باشد.[۳۰] و لیکن احتمال دارد که حافظ ابرو بیش‌از یک منبع را مورد استفاده قرار داده باشد. مثلا منبعAH/ A بایستی در ترکیبی مورد تحلیل قرار گیرد که درویشان را مورد توجه قرار داده است- «نامه» و قطعه‌ای از مواد و مطالب زمینه‌ای- و نیز عبد الرزاق و مسعود هم در ترکیبی مورد تحلیل قرار گیرند که آنها را مورد توجه قرار داده است[۳۱]. و اما پی‌گیری

ص: ۱۹

یک چنین تحلیلی بی‌فایده و غیرضروری است. کافی است اشاره شود که مواد تاریخ سربداران حافظ ابرو از چندین منبع- حداقل چهار منبع- به صورت یک قالب و از طریق فرآیندی جمع‌آوری شده که هنوز بازتابی از آن منابع را در خود دارد.

مواد و مطالب حافظ ابرو درباره سربداران و از جمله درباره طغای تیمور و سایر امرای قرن هشتم/ چهاردهم تاریخ خراسان بصورت گسترده‌ای مورد استفاده مورخین دیگر اسلامی نیز قرار گرفته است. عبد الرزاق سمرقندی دقیقا مطالب

---

[۲۸] (۲۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵.

[۲۹] (۲۱)- به جز یک مورد در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

[۳۰] (۲۲)- متن اصلی درAH/ A که اهداف درویشان را نشان می‌دهد گرفته شده از حافظ- ابرو، متن اصلی، ص ۱۵ تا سطور ۲۲- ۹ است؛ این مسأله در بخش دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. برای مقایسه نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲، سطور ۱۲- ۹ ازAH/ D .

[۳۱] (۲۳)- قسمتهایAH/ A که درویشان را مورد توجه قرار داده عبارتند از: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵ تا ص ۱۷، سطر ۱۸ و ص ۱۹، سطر ۲۱ تا ص ۲۳ سطر ۲۲. قسمتهای مربوط به سیاست سربداران عبارتند از: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطر ۲۱ و ص ۱۳ ص ۲۳، سطر ۲۳ تا ص ۲۵، سطر ۱۷.

مطلع السعدین را از زبده اقتباس کرده[۳۲] و نویسندگان بعدی هم اینکار را انجام داده‌اند که یا مستقیما از حافظابرو گرفته‌اند و یا مطالبشان را از سمرقندی اقتباس نموده‌اند. جالب توجه است که میرخواند هم که اثر وی یکی از مهمترین منابع بعدی درباره قرن هشتم/ چهاردهم است اینکار را انجام داده است.

بیشترین مواد میرخواند راجع به سربداران در تاریخ او از سربداران دیده می‌شود که صفحات ۶۲۵- ۶۰۰ کتاب روضة الصفا، جلد ۵ را دربر گرفته است.[۳۳] بنظر ما این مطالب بایستی به قسمتهای زیر تقسیم شود: دوره متقدم (۷۴۵- ۷۳۶/ ۴۵- ۱۳۳۵)، صفحات ۶۱۴- ۶۰۰؛ دوره میانه (۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴)، صفحات ۶۲۲- ۶۱۴؛ و دوره متأخر (۷۸۳- ۷۵۹/ ۸۲- ۱۳۵۸)، صفحات ۶۲۵- ۶۲۲. مواد حافظ ابرو که به صورتAH/ A مشخص شد به‌عنوان منبع اصلی قسمت دوره متأخر مورد استفاده میرخواند

ص: ۲۰

قرار گرفته است. میرخواند گزارش حافظ ابرو از فعالیتهای شیخ خلیفه و شیخ حسن، شورش عبد الرزاق و به قتل رسیدن او توسط برادرش مسعود و آزادی شیخ حسن و نیز «نامه شیخ حسن به محمد بیک بن ارغونشاه را مو به مو تکرار کرده است. میرخواند البته ازAH/ A قسمتهای زیاد و پرارزش را مورد استفاده قرار داده است که البته روش او متمایز ولی محتوای مطالب بدون تغییر است.

میرخواند همچنین در فصول غیر از فصول تاریخ سربداران مطالب و مواد دیگری درباره سربداران دارد که دقیقا همان مطالب حافظ ابرو است که دلیل قاطعی برای اقتباس از مطالب و مواد او می‌باشد البته نه تنها باتوجه به محتوا بلکه باتوجه به نظم و ترتیبی که ارائه شده است. میرخواند مانند حافظ ابرو فصل جداگانه‌ای راجع به امیرولی دارد که در C AH/ دیده می‌شود و نظیر آن مطالب میرخواند درباره آل کرت است که درAH/ D به چشم می‌خورد.[۳۴]

نشان دادن تکنیک تاریخ‌نگاری میرخواند که بازتابی از استفاده او از مواد حافظ ابرو است اهمیت دارد. میرخواند در

ص: ۲۱

بررسی یک منبع چنانکه درمورد فصول فوق الذکر امیر ولی و آل کرت ذکر شد دقیقا رونویسی کرده است به نحوی که گرچه وی با عبارات خود مطالب اصلی را «اصلاح» کرده معذلک شکل و محتوای مطلب اصلی هردو گرفته شده است.

---

[۳۲] (۲۴)- مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی(متوفی در ۸۸۷/ ۱۴۸۲) در دو مجلد دوره ۸۷۵- ۷۰۴/ ۱۴۷۱- ۱۳۰۴ را شامل می‌شود. مجلد اول که دوره ۸۰۷- ۷۰۴/ ۱۴۰۵- ۱۳۰۴ را دربر می‌گیرد و مأخوذ از زبده حافظ ابرو است فقط بصورت خطی وجود دارد. نگاه کنید به: استوری، ص ۲۹۳؛ براون، جلد ۳، ص ۴۳۰- ۴۲۸؛ حافظ ابرو، یادداشتها، صVX .

[۳۳] (۲۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۴] (۲۶)- میرخواند به ترتیب زیر ازAH/ A استفاده کرده است: جلد ۵، ص ۶۰۲، سطور ۱۱- ۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطور ۲۰- ۸.

جلد ۵، ص ۶۰۳، سطر ۴ تا ص ۶۰۴، سطر ۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطر ۲۴ تا ص ۱۸، سطر ۱۵.

جلد ۵، ص ۶۰۳، سطر ۲۰ تا ص ۶۰۶، سطر ۱۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵ تا ۱۷، سطر ۸.

جلد ۵، ص ۶۰۸، سطر ۱۶ تا ص ۶۱۳، سطر ۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸، سطر ۱۹ تا ص ۲۳ سطر ۲۲. درموردAH/ C به ترتیب زیر بوده:

جلد ۵، ص ۵۹۷، سطر ۱۸ تا ص ۵۹۹، سطر ۴- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹ تا ص ۱۰، سطر ۷. درموردAH/ D به ترتیب زیر بوده:

جلد ۴، ص ۶۹۳، سطر ۱۷ تا ص ۶۹۵، سطر ۷- حافظ ابرو متن اصلی، صفحات ۵۵- ۵۴.

میرخواند وقتی که از بیش‌از یک منبع استفاده کرده، چنانکه درمورد تاریخ سربداران وی صادق است بعضی از ترتیبات رسمی مواد خود را انجام داده است و لیکن وقتی که از مواد حافظ ابرو استفاده کرده هیچگونه تغییری در محتوای آنها ایجاد نکرده است.

ب- تاریخ سربداران

میرخواند درمورد اطلاعاتی راجع به سربداران فقط خود را منحصر به مطالب حافظ ابرو نکرده است. پس از تفکیک مواد حافظ ابرو از روضة الصفا، گزارشات دیگری نیز باقی می‌ماند که عبارتند از: قسمتهایی راجع به دوره‌های میانه و متأخر (۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴؛ ۷۸۳- ۷۵۹/ ۸۰- ۱۳۵۷) در صفحات ۶۲۲ ۶۱۴- و ۶۲۵- ۶۲۲؛ و نیز قسمتهایی از بخش دوره متقدم که از حافظ ابرو اقتباس نشده است. منابع مورد رجوع میرخواند مطلع- السعدین سمرقندی- که مواد ان از حافظابرو گرفته شده-، مجمل- فصیحی و تاریخ سربداران بوده است.[۳۵] مجمل فصیحی نمی‌تواند یک منبع اصلی برای سربداران بشمار آید چراکه در قرن نهم/ پانزدهم تالیف یافته است و نیز حتی به‌عنوان یک منبع مهم

ص: ۲۲

دست دوم هم نمی‌تواند به حساب آید چون محتوای آن بسیار اختصاری است و آنقدر اختصاری است که نمی‌توانست به‌عنوان یک منبع اساسی کافی راجع به تاریخ سربداران مورد استفاده میرخواند قرار گیرد. آن اطلاعاتی که در کتاب میرخواند اقتباس از حافظ ابرو نیست بایستی از تاریخ سربداران گرفته شده باشد.

تاریخ سربداران تا حالا کشف نشده است.[۳۶] ولی محتوای آن تا حدی از بین نرفته است. می‌توان در سایه ویژگیهای تکنیک تاریخ‌نگاری میرخواند، نوعی توصیف تقریبی از تاریخ سربداران را ارائه کرد. چنانکه دیدیم میرخواند در تألیف روضة الصفا از مطالب حافظ ابرو (سمرقندی) استفاده کرده است. احتمالا میرخواند از تاریخ سربداران نیز به همین نحو استفاده نموده، تا آنجا که تاریخ سربداران وی در آنجا که اقتباس از حافظ ابرو نیست، احتمالا رونویسی از تاریخ سربداران است. اگر این منطق درست باشد (بخشهای دیگری هم در تأیید این منطق قبلا عرضه شده است) پس بایستی گفت که تاریخ سربداران میرخواند در قسمتهای زیر معادل با مطالب تاریخ سربداران است: جلد ۵ از ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۲ سطر ۱۲؛ ص ۶۰۲، سطر ۱۱ تا ص ۶۰۳، سطر ۴؛ ص ۶۰۴، سطر ۲ تا سطر ۱۹؛ ص ۶۰۶، سطر ۱۲ تا ص ۶۰۸، سطر ۱۶. گزارش میرخواند از ص ۶۱۳، سطر ۸ به بعد جز یک فقره، فقط از تاریخ سربداران گرفته شده است.

ص: ۲۳

---

[۳۵] (۲۷)- میرخواند در صفحات ۵۹۷ و ۶۰۰(در میان منابع دیگر) از تاریخ سربداران استفاده کرده است؛ در ص ۶۱۷ از مجمل فصیحی بهره برده؛ و در ص ۶۲۰ از مطلع السعدین استفاده کرده است. مجمل فصیحی تاریخچه‌ای از وقایع سالانه از خلقت آدم تا سال ۸۴۵/ ۴۲- ۱۴۴۱ می‌باشد. نگاه کنید به استوری، صفحات ۹۱- ۹۰؛ و براون، جلد ۳، صفحات ۴۲۸- ۴۲۶. من از چاپ محمود فرخ، مجمل(مشهد، ۱۳۳۹/ ۱۹۶۰) استفاده کرده‌ام.

[۳۶] (۲۸)- در کتابخانه بودلیان(naieldoB ((نگاه کنید به ه. اته)H. ehte (، کاتالوگ نسخ خطی فارسی، ترکی، هندوستانی و پشتو در کتابخانه بودلیان، بخش ۱: نسخ فارسی[آکسفورد، ۱۸۸۹] loC.۸۵ ، شماره ۱۴۸؛ و استوری، ص ۲۷۶) یک قسمت از نسخه خطی وجود دارد که شامل موادی درباره تاریخ سربداران از زمان عبد الرزاق تا سال ۷۶۷/ ۱۳۵۶ زمان سلطنت علی مؤید است. این قطعه امکان دارد از تاریخ سربداران باشد.

نکته مهمی که بایستی بدان اشاره کرد اینست که تاریخ سربداران- جز در یک فقره- مورد استفاده حافظ ابرو قرار نگرفته است.[۳۷] تجزیه و تحلیل تاریخ سربداران حافظ ابرو بالاتر از همه نشان می‌دهد که حافظ ابرو از یک تاریخ کامل سربداران به عنوان یک منبع استفاده نکرده است و از بازتاب تاریخ سربداران در کتاب میرخواند چنین می‌نماید که این تاریخ، تاریخ کاملی بوده است جز اینکه حوادث سالهای میانه سلطنت علی- مؤید در آن نیامده است. این تاریخ مسلما دوره میانه تاریخ سربداران را مفصلا به بحث نشسته و این کاری است که حافظ ابرو نتوانسته آنرا در مجموعه انجام دهد و حال آنکه وی در زبده) C /AH (متکی بر منبعی بوده که با تاریخ سربداران مورد استفاده میرخواند، از حیث سبک و محتوا فرق داشته است.

اگر موادC /AH با مطالب و مواد تاریخ سربداران فرق دارد پس مطالبA /AH هم با آن فرق دارد که این مسأله را می‌توان در بخشی از کتاب میرخواند درمورد دوره متقدم تاریخ سربداران مشاهده کرد. در بالا گفته شد که موادی که در این بخش آمده و از حافظابرو گرفته شده قابل تفکیک هستند؛ مقایسه این مواد کتاب حافظ ابرو با بقیه، همانطوریکه هست،

ص: ۲۴

حشو و زواید و اختلافاتی که می‌تواند نتیجه استفاده میرخواند از دو منبع باشد- یعنی کتاب حافظ ابرو و تاریخ سربداران- و کوتاهی او را در تطابق یا اختلاط اطلاعات آنها نشان خواهد داد.

برای نشان دادن این نکته بایستی اولین فصل تاریخ سربداران میرخواند را مورد توجه قرار داد و نشان داد که او مواد و مطالب این دو منبع را به چه نحوی تلفیق کرده است. وی با کلمات: «در تاریخ سربداران مذکور است[۳۸]» حدود دو صفحه راجع به نیاکان و زندگی اولیه عبد الرزاق و شروع شورش سربداران و درگیری بعدی عبد الرزاق در آن بحث می‌کند. این اطلاعات با آنچه که در اثر حافظ ابرو آمده مغایر است چرا که حافظ ابرو درباره زمینه کارهای عبد الرزاق کمتر حرف زده و توضیح متفاوتی راجع به آغاز شورش ارائه داده است. سپس میرخواند ادامه می‌دهد که:

«بعضی از ارباب تاریخ گفته‌اند ...»[۳۹] و سپس شرح حافظ- ابرو از زمینه تاریخی کارهای عبد الرزاق و ریشه‌های شورش را عرضه کرده است. اطلاع میرخواند از این دو منبع و استفاده او از دو گزارش متفاوت درباره همان واقعه (شورش)، که یکی منسوب به تاریخ سربداران و دیگری گرفته شده از حافظ ابرو است ناگزیرانه متضمن این نتیجه است

---

[۳۷] (۲۹)- پطروشفسکی(صفحات ۱۱۰- ۱۰۶) نشان می‌دهد که تاریخ سربداران حافظ ابرو و میرخواند از تاریخ سربداران گرفته شده است و لیکن دولتشاه به دلیل فقدان این تاریخ به منابع دیگر اتکاء کرده است. پطروشفسکی در اینجا به اشتباه افتاده است چراکه از یک متن ناقص کتاب حافظ ابرو استفاده کرده است. از آنجا که نسخه وی از زبده حوادثش در ۷۴۶ ه. پایان می‌پذیرفته است و نیز وی از مجموعه استفاده نکرده است لذا نتوانسته نارسایی نوشته‌های حافظ ابرو را درمورد سربداران که، با مقایسه با اثر میرخواند، ثابت می‌کند حافظ ابرو نتوانسته از تاریخ سربداران استفاده کند دربیابد.

به محض اینکه عناصر گرفته شده از تاریخ حافظ ابرو از مواد تاریخ سربداران کتاب میرخواند تفکیک شود فرق بین کتاب میرخواند و دولتشاه کاهش می‌یابد و« استقلال» کتاب دولتشاه از تاریخ سربداران هم فرضی غیر قابل دفاع می‌شود.

[۳۸] (۳۰)- میرخواند، ص ۶۰۰، سطر ۳.

[۳۹] (۳۱)- میرخواند، ص ۶۰۲، سطر ۲؛ مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطر ۲۰.

گزارش قتل طغای تیمور هم در دو شرح آمده است: یکی از آن تاریخ سربداران در کتاب میرخواند، ص ۶۲۰؛ و دیگری از آن حافظ ابرو در کتاب میرخواند، صفحات ۵۹۷- ۵۹۶.(مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۶۰۸).

که مطالب و مواد AH/ A مأخوذ از تاریخ سربداران نیست. اگر حافظ ابرو تاریخ سربداران را در دسترس داشته، مطمئنا وی راجع به زمینه تاریخی زندگی عبد الرزاق در کتاب AH/ A گزارش کاملی را ارائه می‌کرد.

اطلاعات کتاب AH/ C نیز از مواد و مطالب تاریخ سربداران

ص: ۲۵

متمایز است. میرخواند در فصل مربوط به امیر ولی از AH/ C استفاده کرده که از تاریخ سربداران وی مجزا است چنانکه این مسأله درمورد زبده حافظ ابرو نیز صادق است.[۴۰] و اطلاعات کتاب AH/ C در تاریخ سربداران تکرار نشده است- یعنی لشکر- کشی حیدر قصاب و حسن دامغانی علیه امیر ولی زمانی ذکر شده که مناسب با منبع سیاسیات داخلی سربداران بوده است[۴۱] و حال انکه در کتاب AH/ C این لشکرکشی‌ها به‌عنوان قسمتی از امور خارجی امیر ولی و سربداران تصویر شده است.

ارتباط بین قسمتی از کتاب AH/ D و تاریخ سربداران نیز بسیار مبهم است. در AH/ D برای اولین‌بار، موادی دیده می‌شود که در تاریخ سربداران هم به چشم می‌خورد. توصیف عقاید و اعمال شیعی علی مؤید نه تنها در AH/ D دیده می‌شود که توسط حافظ ابرو در مجموعه و زبده ارائه شده و میرخواند آنرا در فصل مربوط به تاریخ آل کرت خود رونویسی کرده است، بلکه در تاریخ سربداران میرخواند نیز به چشم می‌خورد به نحوی که آشکارا بنظر می‌رسد که این توصیف بایستی قسمتی از تاریخ سربداران باشد.[۴۲] میرخواند در تاریخ سربداران خود این توصیف را درست قبل از بحث درمورد دوره ۷۸۲- ۷۶۵/ ۸۱- ۱۳۶۳ تا آمدن تیمور عرضه کرده است.[۴۳] معهذا در AH/ D معمولا برخورد بین علی مؤید و ملک پیر علی توضیح داده شده و بدین ترتیب درآمدی

ص: ۲۶

را برای حافظ ابرو فراهم ساخته تا از طریق آن حوادث ۷۸۲- ۷۷۳- حوادثی که کتاب تاریخ سربداران کاملا فاقد آنست- را بازنویسی کند. این توصیف را میرخواند که از AH/ D رونویسی کرده، احتمالا برای پرکردن شکاف تاریخ سربداران در قسمت تاریخ سربداران کتابش جاسازی نکرده است چون میرخواند در واقع این شکاف را همانطور خالی باقی گذاشته است. از اینها گذشته ما عبارات خود حافظ ابرو را داریم که این توصیف «در آن تاریخی که امور سربداران را توصیف کرده» آمده است[۴۴]- عبارتی که بنظر می‌رسد اشاره بر تاریخ سربداران تنها «تاریخ» یا تنها تاریخ کامل داشته باشد یعنی تا آنجائیکه می‌دانیم حافظ ابرو در این عبارت به نویسنده‌ای قبل از خود اشاره کرده است.

اینجا مساله‌ای مطرح می‌شود. اگر این توصیفات قسمتی از تاریخ سربداران است پس حافظ ابرو چطور توانسته آنرا بدست آورد؟ اگر حافظ ابرو به تاریخ سربداران دسترسی داشته، پس تاریخ وی درمورد سربداران بایستی کلا به صورت

---

[۴۰] (۳۲)- میرخواند، صفحات ۵۹۹- ۵۹۷، مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۰- ۹.

[۴۱] (۳۳)- میرخواند، صفحات ۶۲۱، سطور ۱۲- ۱۱ و ص ۶۲۲، سطور ۱۸- ۱۷.

[۴۲] (۳۴)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲. میرخواند، جلد ۴، ص ۶۹۳، سطور ۱۳- ۱۲، داستانی را که از حافظ ابرو گرفته شده ارائه می‌دهد، و میرخواند، جلد ۵ ص ۶۲۴، سطور ۱۹- ۱۷ که از تاریخ سربداران گرفته شده است.

[۴۳] (۳۵)- میرخواند، ص ۶۲۵، سطر ۱ به بعد. در اینجا و در فصل بعدی من از تواریخی استفاده کرده‌ام که در فصول قبل وجود داشتند.

[۴۴] (۳۶)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲، سطور ۸- ۷.

متفاوتی برشته تحریر درمی‌آمد. و حال آنکه این تاریخ در بازنویسی نهایی زبده، علیرغم اضافات و بازنویسی‌ها، به یک شکل اجمالی باقی مانده که نوعی اختلاف را با منابع یعنی منابعی که بهرحال هیچگونه مناسبتی با تاریخ سربداران منقول در میرخواند ندارد منعکس نموده است. بنابراین بنظر می‌رسد که حافظ ابرو این توصیف را از جای دیگری که از تاریخ سربداران اقتباس کرده بود مثل قطعه منتخب تاریخ سربداران در یکی از منابع او راجع به آل کرت، گرفته باشد که این منبع بهرحال منبعی بوده که حافظ ابرو این توصیف را از آن اقتباس کرده است.

میرخواند فقط قسمتی از باقی ماندهAH/ D که مربوط به وقایع

ص: ۲۷

سالهای ۷۸۲- ۷۷۳/ ۸۱- ۱۳۷۱- جنگ سربداران با آل کرت، دخالت امیر ولی علیه علی مؤید و جنگهای درویش رکن الدین علیه علی مؤید و سپس پیرعلی- است آنهم فقط برای قسمتی از تاریخ آل کرت خود استفاده کرده است. او (و یا شاید سمرقندی هم) در تاریخ آل کرت خود وقایع جنگ سربداران و آل کرت را در سال ۷۷۶- ۷۷۳/ ۷۵- ۱۳۷۱ آورده است،[۴۵] ولی میرخواند از بقیه قسمتهایAH/ D چه در تاریخ آل کرت و چه در تاریخ سربداران خود استفاده نکرده است. اگر این مواد ازAH/ D گرفته شده که درواقع در تاریخ سربداران بوده و میرخواند هم بدان دسترسی داشته، پس میرخواند مطمئنا آنها را در قسمتی از اثر خود جاسازی می‌کرد. چرا این کار را نکرده می‌توان نتیجه گرفت کهAH/ D غیر از قطعه‌ای راجع به اعمال شیعی علی مؤید، نظیر سایر عناصر تاریخ حافظ ابرو اقتباس از تاریخ سربداران نبوده است.

پس تاریخ سربداران، تاریخ سربداران را از آغاز شورش حدود سال ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ تا پایان قتل درویش عزیز بدست علی مؤید و قتل عام منظم سازمان درویشان حسن جوری شامل می‌شده است. تاریخ سربداران میرخواند از این وقایع چشم‌پوشی کرده که در اوایل سلطنت علی و تا آمدن تیمور در سال ۷۸۳/ ۸۲- ۱۳۸۱ اتفاق افتاده است و تنها تبیین موجه برای حذف دوره حدود ۷۸۲- ۷۶۵/ ۸۱- ۱۳۶۳ اینست که تاریخ سربداران شامل این دوره نمی‌شده است. نویسنده دربار علی مؤید که ما آنرا نویسنده تاریخ سربداران فرض می‌کنیم، احتمالا نخواسته مفصلا فهرست فاجعه‌های سربداران را در سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ و ۷۸۰/ ۱۳۸۰ توضیح دهد[۴۶].

ص: ۲۸

زمانیکه دولتشاه تاریخ سربداران خود را می‌نوشته، تاریخ سربداران گم شده بوده است[۴۷]. معهذا دولتشاه تا حدی توانسته اطلاعاتی از آنرا گیر بیاورد که شاید از طریق کسانی بوده که قبلا این کتاب را خوانده بوده‌اند چون این اطلاعات به نحوی است که گویی از تاریخ سربداران گرفته شده است هرچند که آنها از مطالب میرخواند تا حدی متمایز است که این مسأله مبین اینست که اشتباه یا از خاطرات منبع دولتشاه و یا از رونویسی میرخواند بوده است.

---

[۴۵] (۳۷)- میرخواند، جلد ۴، صفحات ۶۹۵- ۶۹۳، مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۵- ۵۲

[۴۶] (۳۸)- آن قسمتها در حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵، سطر ۲۲ تا ص ۵۸-، سطر ۵ آمده است.

[۴۷] (۳۹)- دولتشاه، ص ۲۷۷.

با بررسی اثر دولتشاه، اشاراتی که در بالا در رابطه با تاریخ سربداران گفته شد تأیید می‌شود. آن عناصری که اقتباس آنها از حافظ ابرو توسط میرخواند، نشان داده شد کاملا در اثر دولتشاه مشهود است که گزارش او دیگرگونه است و لیکن اقتباس از گزارش میرخواند می‌باشد که مبدأ و منشأ آن تاریخ سربداران است.[۴۸] نتیجه‌گیری بالا نیز مبنی بر اینکه تاریخ سربداران تقریبا معادل با تاریخ سربداران میرخواند به اضافه مواد حافظ ابرو است تصدیق و تأیید می‌شود. و دولتشاه مانند تاریخ سربداران میرخواند، وقایع را تا شکست درویش عزیز بدست علی مؤید و

ص: ۲۹

قتل عام درویشان دنبال کرده و سپس کلیاتی راجع به سلطنت علی- مؤید تا آمدن تیمور ابراز داشته است.[۴۹] پس معلوم می‌شود تاریخ سربداران اثری بوده که وقایعش در حدود سال ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ پایان می‌پذیرفته است.

ولی دولتشاه شرح کوتاهی از اطلاعات میرخواند بدست نمی‌دهد و تاریخ سربداران وی نیز طوری نیست که در تحلیل کتاب میر- خواند بکار آید. دو تا از بازتابهای تاریخ سربداران در اثر دولتشاه ما را قادر می‌سازد که آنرا دقیقا دریابیم. بررسی اثر دولتشاه منتج به نتیجه‌ای می‌شود مبنی بر اینکه تاریخ سربداران در جای خود از منابع حافظ ابرو سود نبرده است. چون مواد کتاب میرخواند که می‌توان به حافظ ابرو منسوبش نمود اصلا در اثر دولتشاه دیده نمی‌شود و تاریخ سربداران هم نمی‌تواند دارای آن باشد. جز چند فقره عمده، اثر دولتشاه نه تنها فاقد بررسی دوره تقریبا ۷۸۲- ۷۶۵/ ۸۱- ۱۳۶۳ است، بلکه گزارشی از فعالیتهای شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری یا «نامه» شیخ حسن به محمد بیک را ندارد.[۵۰] از اینجا می‌شود نتیجه گرفت که بررسی دوره متقدم تاریخ سربداران، ۷۴۵- ۷۳۶/ ۴۵- ۱۳۳۵، در تاریخ سربداران ناقص‌تر از A /AH بوده است.

کتاب دولتشاه در بعضی جاها دارای موادی است که کتاب میرخواند فاقد آنست. مثلا وی اشاره‌ای به برنامه ساختمان- سازی شمس الدین علی دارد[۵۱] و نیز ارزیابی جالبی از علی مؤید و سلطنتش ارائه می‌دهد- که یک ارزیابی مطلوب و مساعد است[۵۲].

این مواد می‌تواند بر تکمیل مواد میرخواند در بازسازی تاریخ

ص: ۳۰

---

[۴۸] (۴۰)- دولتشاه گزارشی از آغاز شورش، زمینه تاریخی عبد الرزاق و سلطنت عبد الرزاق(ص ۲۸۱- ۲۷۷) عرضه کرده ولی تقریبا چیزی درباره درویشان نگفته است(ص ۲۸۰، سطور ۲۴- ۲۳ و ص ۲۸۱، سطور ۴- ۳ درمورد مفاهیم میانه‌رو). براون در مقاله« منابع دولتشاه» در مجله) SARJ ۱۸۹۹) می‌گوید که دولتشاه در میان منابع دیگر از مطلع السعدین سمرقندی استفاده کرده(ص ۳۹)؛ و نیز از روضة الصفای میرخواند بهره برده(ص ۴۱)؛ و شاید هم از جغرافیای حافظ ابرو استفاده کرده باشد(ص ۴۲). و چون همه اینها مبین دسترسی دولتشاه به تاریخ سربداران حافظ ابرو می‌باشد و چون اثری از اینها در تاریخ سربداران دولتشاه دیده نمی‌شود لذا بایستی با براون همعقیده باشیم که:« در بعضی موارد جای شک و تردید است که آیا دولتشاه شناخت مستقیمی از محتوای[این آثار] داشته یا نه»(ص ۳۸).

[۴۹] (۴۱)- دولتشاه، ص ۲۸۷.

[۵۰] (۴۲)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۱] (۴۳)- دولتشاه، ص ۲۸۲.

[۵۲] (۴۴)- همان مأخذ، صفحات ۸۲۷- ۲۸۶.

سربداران بکار آید. چون بنظر می‌رسد که تنها منبع دولتشاه، تاریخ سربداران بوده باشد. به علاوه عبارات دولتشاه که حاوی سعادت قلمرو و سربداران در زمان علی مؤید و کیفیتهای عالی سلطنت وی است می‌تواند همراه با نتایجی از روش و توجه به دوره متقدم سربداران منقول در تاریخ سربداران و منجر به کشف واقعیتهایی راجع به مقتضیات و تاریخ تألیف تاریخ سربداران گردد. البته احتمالا تاریخ سربداران بعد از دولت سربداران نوشته شده است. یک نویسنده دور از وقایع دسترسی به اطلاعات ندارد و دلیلی برای نوشتن این‌چنین کتابی هم ندارد و دلیلی هم ندارد که از علی مؤید به نیکی یاد کند. معهذا به آن سوی قضیه هم نظری می‌افکنیم و تأیید می‌کنیم که تاریخ سربداران در دربار سربداران تألیف یافته است هرچند که به دستور علی مؤید هم نبوده است.

انتظار می‌رود که- یا جای شک و تردید است- تاریخی که برای علی مؤید نوشته می‌شود نظریات او را برآورده سازد و یا شرح مطلوبی از امور سربداران عرضه دارد. در کتاب دولتشاه و از طریق مقایسه گزارش دولتشاه با گزارش میرخواند می‌توان وجود یک چنین گرایشهایی را در تاریخ سربداران مشاهده کرد. از علی مؤید تمجید شده چراکه از مورخش قدردانی کرده است. شرحی از سازمان درویشان و ایده‌ئولوژی آن نیامده و فقط یک بررسی کوتاه از نقش آن در تاریخ سربداران گفته شده است- و اینها حذفیاتی است که با احساسات ضد درویشی علی مؤید که از حدود سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ توسعه‌اش داد مطابقت دارد. در این کتاب کوشش شده که تصویر خوبی از مسعود به حساب عبد الرزاق محرک اصلی شورش ارائه شود چراکه مسعود به‌عنوان رهبری که درواقع دولت سربداران را قوام بخشید و به‌عنوان اولین تعقیب‌کننده درویشان بر روح و جان علی مؤید تسلط داشت.

ص: ۳۱

مسعود با برادرکشی حکومت را در دست گرفت؛ از اینرو تاریخ سربداران سعی کرده شخصیت قربانی او را بد جلوه دهد و مقتضیاتی را که منجر به برادرکشی شد بصورت آدم‌کشی یا مرگ ناگهانی توجیه نماید.[۵۳] وجود یک چنین «فرضیات رسمی» در تاریخ سربداران- و خصوصا وجود مضامین ضد درویشی در آن- مبین رابطه احتمالی بین نویسنده این کتاب و علی مؤید می‌باشد[۵۴].

می‌توان تاریخ تألیف تاریخ سربداران را در چهارچوب زمانی محدودی قرار داد. در اواخر تقریبا سال ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ امکان دارد این تاریخ که بازتابهای کتاب دولتشاه و میرخواند مبین آن هم است، با گزارشی از حمله علی مؤید بر درویش عزیز و سازمان درویشان- حمله‌ای که کمی بعد از جلوس علی مؤید در سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ اتفاق افتاد- به پایان رسیده باشد. اوآخر سال ۷۶۳/ ۶۲-/ ۱۳۶ بخاطر این نشان داده شد که این تاریخ متضمن نوعی سوگیری ضد درویشی است که این سوگیری قبل از شکست درویشان از علی مؤید در همان سال، برای علی مؤید معنی و مفهومی نداشته است. یک تاریخ تألیفی هم می‌توان برای این تاریخ قبل از سال ۷۷۳/ ۷۲- ۱۳۷۱ در نظر گرفت که با این واقعیت همراه است که تاریخ سربداران از سعادت سربداران در عهد علی مؤید صحبت می‌دارد. هرچند که این مساله می‌تواند منسوب به اشتیاق مورخ برای چاپلوسی از علی- مؤید باشد ولی مطمئنا اگر وی این کتاب را بعد از قلع قمع سربداران در خلال جنگهایی علیه هرات، امیر ولی و درویش رکن- الدین نوشته باید می‌توانسته برای حامی خود تعارفات طنزآمیز اختیار کند.

---

[۵۳] (۴۵)- این اشاره توسط بوخنر در مقاله« سربداران» در دانشنامه اسلام، چاپ اول شده است.

[۵۴] (۴۶)- دولتشاه، صفحات ۲۸۰- ۲۷۷؛ میرخواند، صفحات ۶۰۲- ۶۰۰.

تنها نکته مهمی که راجع به مغایرت تاریخ سربداران

ص: ۳۲

دولتشاه با میرخواند باقی مانده در روشی است که بنظر می‌رسد این سؤال را مطرح سازد که آیا منابع دولتشاه فقط محدود به تاریخ سربداران می‌شده است؟ که جواب این سؤال هم در بررسی‌اش از شورش سربداران نهفته است. در جائی که میرخواند داستانی از رفتار نادرست حسن و حسین حمزه باشتینی با فرستاده‌های مغولی عرضه می‌کند[۵۵]، دولتشاه داستانی با همان طرح دارد ولی در آن برادرزاده علاء الدین محمد نقش مرد خبیث را بازی می‌کند[۵۶].

ابراز این اسامی که دارای واقعیت مستقل تاریخی است احتمال صحت گزارش دولتشاه را زیاد می‌کند و لیکن این احتمال صحتی است که محتملا گمراه کننده هم هست. البته تأویل گزارش دولتشاه از این داستان ساده‌تر است تا دنبال منبعی برای آن بودن، و مهمتر اینکه این تأویل می‌تواند قابل توجیه هم باشد.

دولتشاه از طریق اشتباهی در خاطره، فقط لب داستان حسن و حسین حمزه را گرفته است- که بعضی از منابع از مهمان‌نوازی روستای باشتین بد گفته‌اند. دولتشاه سپس یادآوری می‌کند که عبد الرزاق در یکی از مراحل اولیه شورش علاء الدین نامی از خویشاوندان خود را از بین برد و سپس درگیری مهم علاء الدین محمد را در مقابله با شورش بیاد می‌آورد و این دو علاء الدین را یکی می‌شمارد. اجزایی که توسط دولتشاه بکار رفته عبارتند از:

(۱) طرح داستان حسن و حسین که در کتاب میرخواند هم دیده می‌شود؛ (۲) داستان غارت فریومد در سال ۷۳۸/ ۳۸-۱۳۳۷ توسط عبد الرزاق که در خلال آن وی خواجه عبد الحق بن- علاء الدین هندو را کشت- داستانی که در کتاب فصیح هم مشاهده می‌شود[۵۷]؛ (۳) گزارش مخالفت علاء الدین محمد با

ص: ۳۳

شورش سربداران که آنهم در میرخواند دیده می‌شود. تمام این عناصر- که از جمله یکی از فصیح گرفته شده- از تاریخ سربداران اقتباس گشته است؛ دولتشاه بعضی از تفصیلات را فراموش کرده و آنها را با بقیه مخلوط نموده است. بقیه تاریخ سربداران دولتشاه صریحا دارای همان اساسی است که تاریخ سربداران میرخواند دارد. آن فقراتی که در کتاب دولتشاه وجود دارد ولی در میر- خواند دیده نمی‌شود، به غیر از یکی که در بالا ذکر شد، چیزی ندارد که موجب سوءظن و شک و تردید شود مبنی بر اینکه شاید آنها از منبع دیگری گرفته شده است. نبودن آنها در کتاب میرخواند شاید درنتیجه بی‌توجهی یا چاپ قسمتی از کتاب میرخواند به همان صورتی‌که در کاربرد مواد حافظ ابرو دیدیم، باشد. بنابر- این می‌توان این فقرات را مورد توجه قرار داده و آنرا به‌عنوان موادی از تاریخ سربداران مورد استفاده قرار داد[۵۸].

---

[۵۵] (۴۷)- میرخواند، ص ۶۰۱.

[۵۶] (۴۸)- دولتشاه، ص ۲۷۸.

[۵۷] (۴۹)- فصیح، ص ۵۲.

[۵۸] (۵۰)- میرخواند. ص ۶۰۱.

بازتاب دیگری از تاریخ سربداران در مجمل فصیحی دیده می‌شود.[۵۹] فصیح بیشتر اطلاعات خود را بصورت اختصار پایه‌ای عرضه کرده است– وی از زمینه تاریخی زندگی عبد الرزاق حرفی نزده و شورش سربداران را در ۲۱ سطر ارائه داده[۶۰] که قابل مقایسه با ۴۹ سطری میرخواند است[۶۱]– ولی آنرا وی بصورت سالشماری درآورده، از اینرو نسبت به میرخواند و یا دولتشاه نوعی سالشماری مفصل عرضه کرده است. و علیرغم بررسی اختصار– گونه فصیح از موادش، منبع او راجع به اکثر مطالب مربوط به سربداران می‌تواند از تاریخ سربداران باشد. بازنویسی وقایع

ص: ۳۴
۶۲

او فقره به فقره[۶۳] با گزارش میرخواند از تاریخ سربداران می– خواند. فصیح هم مانند دولتشاه راجع به سازمان درویشان زیاد صحبت نکرده است. و مانند دولتشاه و میرخواند، اطلاعات زیادی راجع به دوره بین ۷۶۴/ ۶۳– ۱۳۶۲ و آمدن تیمور ندارد– دست‌کم چیزی هم ندارد که مبین اقتباس از تاریخ سربداران باشد.[۶۴]

فصیح غیر از اطلاعات تاریخچه‌اش، از پرده ابهامی استفاده کرده که وی بروی صداقت رونویسی میرخواند از تاریخ سربداران

ص: ۳۵
کشیده است. فصیح در توصیف قتل شمس الدین علی[۶۵] بیش‌از حد معمول صحبت کرده است و نتیجه با مقایسه آن با گزارش میرخواند راجع به همان واقعه[۶۶] نشان می‌دهد که هردو از منبع اصلی‌شان بطور دقیق استفاده کرده‌اند. فرض

---

[۵۹] (۵۱)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۰] (۵۲)– فصیح، صفحات ۵۱– ۵۰.

[۶۱] (۵۳)– میرخواند، صفحات ۶۰۲– ۶۰۰.

[۶۲] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی – تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

[۶۳] (۵۴)– برای نقل فقط چند نمونه، مقایسه کنید با فصیح، ص ۵۵– ۵۴ درمورد مرگ عبد الرزاق و یا میرخواند، ص ۶۰۴– ۶۰۳؛ و مقایسه کنید فصیح ص ۷۴– ۷۳ را درمورد سرنگونی ای‌تیمور و جلوس کلواسفندیار با میرخواند، صفحات ۶۱۶– ۶۱۵؛ و فصیح ص ۹۴ را درمورد سلطنت لطف اله و حسن دامغانی با میرخواند، صفحات ۵۲۲– ۶۲۱.

[۶۴] (۵۵)– داستان استفاده پیرعلی هراتی از درویشان در پادگانهای مرزی علیه مرزهای سربداران که در فصیح، ص ۱۰۴ آمده، نه در حافظ ابرو و نه در آثار دیگری که از تاریخ سربداران استفاده کرده است، نیامده است. هرچند که ازین داستان به‌عنوان مدافعی برای حمله سربداران بکار رفته ولی عنوانی است که در تاریخ سربداران نیامده است؛ اطلاعات فصیح ص ۱۱۵ راجع به تسخیر سبزوار به دست امیر ولی احتمالا از حافظ ابرو گرفته شده است(مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳). فصیح(ص ۸۵ تحت عنوان سال ۷۵۶) داستان قتل طغای تیمور را مثل حافظ ابرو(متن اصلی ص ۸– ۶) تشریح کرده ولی منبع آن بایستی از سایر آثار حافظ ابرو و تاریخ سربداران متمایز باشد: بنظر حافظ ابرو این واقعه حکایت گمراه کننده است که آنرا در زبده زیر سال ۷۴۶ ه. جاسازی کرده است؛ و تاریخ سربداران توضیح متفاوتی از این واقعه دارد(میرخواند، ص ۶۳۰، ص ۶۳۰ و دولتشاه ص ۲۳۸– ۲۳۷ از شرح تاریخ سربداران، و میرخواند ص ۵۹۷– ۵۹۶ از شرح حافظ ابرو). یکی دیگر از عناصری که بسیار مغشوش شده است و احتمالا از همان وفیات به‌عنوان داستان قتل طغای تیمور گرفته شده، گزارش قتل خواجه یحیی کراوی است: اکثر منابع همان داستان را دارد؛ فصیح آنرا مفصلا توضیح داده است(حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸– ۱۷؛ میرخواند، ص ۶۲۰؛ فصیح، ص ۹۰).

اینکه میرخواند مجبور بوده در استفاده از منابعش تا حدی صادق باشد فرضی است که با مقایسه مواد حافظ ابرو با شکل اصلی آن‌که با رونویسی دست دوم میرخواند حاصل شده، بطور غیرمستقیم درمورد تاریخ سربداران نیز صادق است.

ج- سایر منابع کتبی

تعدادی دیگری از منابع، که همه‌شان محدودتر از منابعی است که در بالا ذکر شد نیز مطالب سودمندی راجع به تاریخ نیمه اول قرن هشتم/ چهاردهم خراسان دارد. بعضی از این نویسندگان آثارشان را در خلال قرن هشتم/ چهاردهم نوشته‌اند (ابن بطوطه، الاهری و فریومدی)؛ تاریخ مرعشی در نیمه دوم قرن نهم/ پانزدهم تألیف شد. هرکدام از اینها (به جز فریومدی که اثرش را ندیده‌ام) اطلاعاتی بدست می‌دهند که در نوع خود بی‌نظیر است و در جاهای دیگر پیدا نمی‌شود. بحث درمورد این آثار که در زیر می‌آید محدود به توصیفات تحلیلی و گزارشات انتقادی است که این منابع از مواد به عمل آورده است.

تنها گزارش مبسوط همزمان با سربداران در اوایل طغیان آنها اثر ابن بطوطه است که در خارج از ایران بسر می‌برد. ابن- بطوطه بر سر راهش به هند از هرات دیدن کرده و از توصیف هرات

ص: ۳۶

به بحث درباره سربداران گریز زده است.[۶۷] اطلاعات ابن بطوطه در مورد سربداران، اطلاعات دست دوم است- وی قبل از شورش آنها در سال ۷۳۳/ ۳۳- ۱۳۳۲ از خراسان گذشته بود- و مربوط به تاریخ ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ می‌شود. وی فقط فعالیتهای سربداران را در حمله به هرات و قتل شیخ حسن جوری (۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲) بررسی کرده است و تأکید اینکه وی درمورد درگیری سربداران با مذهب تشیع کرده، بنظر می‌رسد که مربوط به دوره‌ای باشد که شیخ حسن با مسعود و دولت سربداران همکاری داشته است.

توصیف ابن بطوطه درمورد روابط متقابل سربداران، طغای تیمور و ملک حسین هراتی بسیار باارزش است ولی ابن بطوطه هیچ نوع تاریخی برای این قضیه عرضه نکرده و تنها تاریخی که ارائه نموده- تاریخ جنگ بین ملک حسین و سربداران- اشتباه است.

این اطلاعات بایستی با احتیاط مورد استفاده قرار گیرد.

یکی دیگر از منابع قابل استفاده همزمان با سربداران تاریخ شیخ اویس تألیف ابو بکر القطبی الاهری[۶۸] است که در درجه اول تاریخ ایلخانان متأخر را در ایالات آذربایجان، عراق عجم و عرب و روم مورد بررسی قرار داده و ضمنا به وقایع

---

[۶۵] (۵۶)- فصیح، ص ۸۴.

[۶۶] (۵۷)- میرخواند، صفحات ۶۱۹- ۶۱۸.

[۶۷] (۵۸)- ابن بطوطه، سیاحتنامه(چاپ و ترجمه دیفرمری؛ ۵ جلد: پاریس، ۵۹- ۱۸۵۳) جلد ۳، صفحات ۷۰- ۶۴. ترجمه انگلیسی این کتاب توسط هامیلتون آ. ر. گیب(کمبریج؛ جلد ۱- ۱۹۵۸، جلد ۲- ۱۹۶۲) انجام شده که امروزه تا حدی نایاب است.

[۶۸] (۵۹)-(چاپ و ترجمه ج. ب. وان لون؛ هاگ، ۱۹۵۴) به ترجمه آن و بعد به متن اصلی مراجعه شده است.

خراسان نیز نظری افکنده است. هرچند که الاهری ذکری از خود سربداران به میان نیاورده ولی وی جلوس طغای تیمور را به تخت سلطنت و مبارزه قدرت را بین اشراف خراسان و لشکرکشی خراسانیان را به عراق عجم و آذربایجان در ۷۳۸– ۷۳۷/ ۳۸– ۱۳۳۷، ۷۳۹/

ص: ۳۷

۳۹– ۱۳۳۸ و ۷۴۱/ ۴۱– ۱۳۴۰ به بحث‌وگفتگو نشسته است.[۶۹] توصیف وی از وضع سیاسی خراسان زمینه‌های سیاسی شورش سربداران را می‌نمایاند و تاریخی که وی ارائه می‌دهد که نادرست هم نیست– در تعیین سالشماری برای دوره متقدم سربداران کمک می‌کند.

ذیل غیاث الدین علی فریومدی بر مجمع الانساب محمد بن علی شبانکاره‌ای– که من نتوانستم این اثر را ببینم– وقایع سال ۷۳۶/ ۳۶– ۱۳۳۵– که شبانکاره‌ای تا این تاریخ مطالبش را نوشته بوده– تا سال ۷۸۱/ ۸۰– ۱۳۷۹ ادامه داده است. استوری[۷۰] با اقتفا از براون[۷۱] اثر شبانکاره‌ای را ذکر می‌کند ولی نامی از ذیل فریومدی به میان نمی‌آورد هرچند که این اثر توسط تایوئر[۷۲] در توصیف یک نسخه خطی استانبول (ینی کامی ۹۰۹؛ تایوئر ۳۰) نام برده می‌شود. قسمتی که به تاریخ سربداران پرداخته مختصر است: پطروشفسکی فقط سه صفحه (۲۴۹– ۲۴۸) از این نسخه را در بررسی خود از سربداران مورد استفاده قرار داده است[۷۳]. هرچند که پطروشفسکی می‌گوید که تواریخ فریومدی برای سال ۷۵۰/ ۱۳۵۰ صحیح نیست[۷۴] مع الوصف قطعه‌ای از نسخه ینی کامی که توسط تایوئر نقل شده[۷۵] نشان می‌دهد که تواریخ فریومدی درمورد جلوس و عزل لطف اللّه بن مسعود– ذو القعده ۷۵۷/ اکتبر– نوامبر ۱۳۵۶ و

ص: ۳۸

ذو الحجه ۷۵۹/ نوامبر– دسامبر ۱۳۵۸– با تواریخی که حافظ– ابرو[۷۶] داده تطبیق می‌کند. قطعه‌ای که در متن فریومدی آمده همان اطلاعاتی را عرضه می‌کند (به جز اینکه ماهها و سالها را هم عرضه کرده) که در قطعه متقابل آن در B /AH آمده است و فقط از نظر عبارت و واژه فرق دارد. کوشش برای حل این مسأله که آیا فریومدی به یکی از منابع تاریخ سرداران– کتاب A /AH[۷۷] حافظ ابرو یا تاریخ سرداران– دست داشته مفید خواهد بود.

---

[۶۹] (۶۰)– الاهری، صفحات ۱۶۳/ ۶۵– ۶۴ و ۱۶۸– ۱۶۶/ ۶۹– ۶۷.

[۷۰] (۶۱)– استوری، ص ۸۴.

[۷۱] (۶۲)– براون، جلد ۳، ص ۱۰۳.

[۷۲] (۶۳)–inlatneirO vihcrA ، جلد ۳(۱۹۳۱) صفحات ۹۶– ۹۵.

[۷۳] (۶۴)– پطروشفسکی، ص ۱۰۹، یادداشت ۳؛ نسخه به‌شماره ۳۷۳–S از آن
etutitsnI kuaN aimedakA ehT aiinedevokotsoV
شوروی بوده است.

[۷۴] (۶۵)– پطروشفسکی، ص ۱۰۹.

[۷۵] (۶۶)–inlatneirO vihcrA ، جلد ۳(۱۹۳۱) ص ۹۶.

[۷۶] (۶۷)– حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸.

[۷۷] (۶۸)– تواریخ مذکور بالا و نیز تواریخ فریومدی وB /AH با سال ۷۵۹ ه. تطبیق می‌کند.

مطالب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف ظهیر الدین مرعشی تا سال ۸۸۱/ ۷۷- ۱۴۷۶ ادامه یافته و در میان مطالب آن‌که از منابع پیش از خود استفاده کرده دو بخش آن برای بررسی‌مان بسیار اهمیت دارد. بخش اول مربوط به هجوم مسعود به مازندران و شکست و مرگش در آنجا در سال ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ است.[۷۸] این گزارش برای تفصیلات این لشکرکشی مفید نیست بلکه روش آن مهم است که مرعشی از طریق آن قیام سربداران را به صورت یک یورش توسط خراسانیان مظلوم- خصوصا خراسانیان ایرانی («تازیک»)- علیه سیاست‌های ظالمانه اقتصادی علاء الدین محمد و علیه حکومت «امرای ترک‌نژاد و سایر ستمگران» خلاصه کرده است.[۷۹] مرعشی پس از این مقدمه، به توصیف لشکرکشی فاجعه‌آمیز مسعود به مازندران می‌پردازد و علل و از جمله رهبری و برآمد آنرا بازمی‌گوید. تاریخ مرعشی هم حاوی مطالبی راجع به شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری است که بصورت قسمتی از شرح‌حال سید قوام الدین مورد استفاده

ص: ۳۹

قرار گرفته و نیز حاوی «نامه» شیخ حسن جوری به محمد بیک جانی قربانی است.[۸۰] مرعشی یا کتاب مرعشی بخاطر تأثیر این دو شیخ در زمینه مذهبی قوام الدین حائز اهمیت است که غیر از دارا بودن «نامه»، اطلاعات کمی هم راجع به امور خراسان بدست می‌دهد.

ارزیابی منابع مرعشی می‌تواند فقط نظری باشد. بنظر می‌رسد که تز او درمورد ستم اقتصادی به‌عنوان علت شورش سربداران با سایر شواهد بخواند[۸۱] و لیکن در سایر منابع معاصر دیگر که در دست هست بنظر نمی‌رسد که این تز یک مضمون و موضوع اساسی باشد. و حتی تز اختلاف نژادی- ترکان و مغولان در مقابل ایرانیان- که تلمیحا در بعضی از منابع آمده نیز جز در مورد داستان حسن و حسین حمزه در تاریخ سربداران، در محاق شک و تردید است.[۸۲] پس از کدامیک از منابع تاریخ سربداران تز مرعشی را می‌توانیم در بیاوریم، بنظر می‌رسد که بایستی یا از یک منبع ناشناخته اقتباس شده و یا اینکه توسط خود او بصورت نوعی تغییر منابع فوق الذکر ارائه گردیده است. مرعشی درمورد مطالبی راجع به دو شیخ مزبور و «نامه» شیخ حسن یا از منبع حافظ ابرو استفاده کرده و یا از منبعی سود برده که حافظ- ابرو هم از آن استفاده نموده است. ابهامی که در قطعه راجع به وضع سیاسی موجود در خراسان در کتاب مرعشی آمده، چنین می‌نماید که وی از کتاب حافظ ابرو استفاده کرده باشد: عبارت «زمام اختیار [خراسان] در اکثر امور بدست شیوخ بود»[۸۳]

ص: ۴۰

---

[۷۸] (۶۹)- استوری، صفحات ۳۶۲- ۳۶۱ و ۱۲۹۸؛ براون آنرا در جلد سوم تاریخ ادبیات ایران ذکر نکرده است. من از چاپ عباس شایان(تهران، ۱۳۳۳/ ۱۹۵۵) استفاده کرده‌ام.

[۷۹] (۷۰)- مرعشی، صفحات ۷۷- ۷۱.

[۸۰] (۷۱)- مرعشی، ص ۷۳: امرای ترک و متغلبان دیگر.

[۸۱] (۷۲)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۸۲] (۷۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۸۳] (۷۴)- مرعشی، ص ۷۶. حتی با اشاره بر دوره ۴۳- ۷۴۲ این عبارت، نوعی اغراق‌گویی است؛ پطروشفسکی(ص ۱۳۵) نظر مخالفی دارد.

احتمالا اشاره بر دوره ۷۴۳– ۷۴۱–/ ۴۳– ۱۳۴۰ دارد که ائتلافی بین مسعود و شیخ حسن رخ داده بود؛ معهذا مرعشی می‌گوید که در زمان مزبور شیخ حسن و پیروان مذهبی وی در مشهد بوده‌اند و ما از منابع دیگر درمی‌یابیم که مشهد (طوس) در سال ۷۴۳– ۷۴۱/ ۴۳– ۱۳۴۰ در دست سربداران نبوده است.[۸۴] اگر مرعشی در این مورد از حافظ ابرو اقتباس می‌کرد بایستی می‌نوشت که شیخ در سبزوار بوده، از اینرو احتمال می‌رود که وی از یکی از منابع حافظ ابرو بجای اثر او استفاده کرده است.

هرچقدر از دوره سربداران دور بشویم تکنیک نویسندگی– که اوجش را در نویسندگی حافظابرو و کاربرد بی‌نظیر مطالب و مواد را دیدیم– نسبت به ضروریات سبک و ترتیبش، اهمیت خود را برای تاریخنگاری آن دوره از دست داده است. درنتیجه، دنبال‌کردن هنر ادبی به نحوی که متضمن تفسیر بعدی باشد منجر به از بین رفتن بعضی از ترکیبات تاریخی، تاریخ سربداران گردیده است. می‌توانیم تاریخ مربوط به سربداران غیاث الدین خواند میر[۸۵] را به‌عنوان اولین و اساسی‌ترین نمونه برای این تغییر در نظر بگیریم. هرچند که خواندمیر اکثر موادش را از میرخواند گرفته و بایستی هم این کار را می‌کرد چراکه حالا دیگر تاریخ سربداران از بین رفته بود معهذا وی اثر مرعشی را درمورد لشکرکشی مسعود به مازندران در سال ۷۴۵/ ۴۵– ۱۳۴۴ اثر مهمی یافته و مهمتر اینکه وی برای استفاده گسترده از مواد حافظ ابرو تا مواد میرخواند، به منبع میرخواند (و شاید هم سمرقندی) مراجعه کرده است. جایی که میرخواند فقط از اطلاعات راجع به آل– کرت از AH/ D استفاده کرده، سایر مطالب و مواد را درباره سربداران حذف نموده از اینرو فقط دوره ۷۷۶– ۷۷۳/ ۷۵– ۱۳۷۱

ص: ۴۱

را مورد بررسی قرار داده است و خواندمیر هم از AH/ D (و نیز از AH/ C) برای پرکردن جای کوتاهیهای تاریخ سربداران درمورد دوره تقریبا ۷۸۲– ۷۶۵/ ۳۱– ۱۳۶۳ استفاده کرده است.[۸۶] فعالیت گسترده نویسندگی خواندمیر او را قادر ساخته که «کاملترین» تاریخ سربداران را که محققین اسلامی تهیه‌اش کرده بوده‌اند گرد آورد. ولی متأسفانه ترمیمهای رسمی که خواند– میر درمورد مواد پایه‌اش انجام داده– ترمیمهائی که او را قادر ساخته یکی از منسجم‌ترین و سلیس‌ترین تواریخ سربداران را تا زمان خودش ارائه دهد– منتج به نوعی خسران تاریخی شده است.

چنانکه از آثار حافظ ابرو برمی‌آید نویسندگی می‌توانست مفید فایده افتد و لیکن نمی‌توانست نوعی روش مفیدی را که بتوان با آن روایت ساده، منظم و هماهنگی– لااقل نه با روش مطنطنی که خواندمیر بکارش گرفته– را تلفیق ساخت ارائه دهد. خواندمیر تناقضاتی را مورد بررسی قرار داده که تحقیقات وی بایستی (مثلا درمورد مطالب بین AH/ B و تاریخ سربداران و یا در موضوع سالشماری) از طریق کنار نهادن مواد ناسازگار و متناقض کشف شود. نتیجه این مسأله تضعیف، البته نه اصلاح، تاریخ سربداران شده است.[۸۷]

---

[۸۴] (۷۵)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۸۵] (۷۶)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۸۶] (۷۷)– خواندمیر(لااقل در چاپ دورن) تاریخهای اشتباه حافظ ابرو را نقل کرده است.

[۸۷] (۷۸)– خواندمیر اغلب اشارات راجع به اصل منابع خود را حذف کرده تا آنجا که بایستی بدنبال آنها در اثر میرخواند گشت.

برای مطالعه تاریخ سربداران، البته نه به‌عنوان جنبه‌ای از تاریخنگاری اسلامی، فرورفتن در عمق روش خواندمیر ضرورتی ندارد. بعد از قرن نهم/ پانزدهم منابعی که گم شده بود (تاریخ سربداران) و یا بصورت گزارشهای قابل تردید (نقل مطالب حافظ ابرو توسط سمرقندی، میرخواند یا خواندمیر) در دسترس بود

ص: ۴۲

و یا فنون تاریخ‌نگاری آن زمان و نیز کنجکاوی مورخ، دیگر برای غالب آمدن بر موانعی که ایجاد شده بود کافی نبود. سایر تواریخ اسلامی که حاوی مطالبی درباره سربداران است توسط دورن[۸۸] و یا توسط پطروشفسکی ارائه شده است[۸۹].

د – نتیجه

دوره‌کردن نکاتی که در خلال تحلیل منابع پیش‌آمد خالی از فایده نخواهد بود و نتایجی که از این نکات گرفته می‌شود در استفاده از منابع برای بازسازی تاریخ سربداران کمک خواهد کرد.

۱– آثار فصیح، میرخواند و دولتشاه در انتقال مطالب تاریخ سربداران مکمل همدیگر است. پس از جداکردن بعضی از اختلافات، اطلاعات هرسه منبع مشابه هم است آنقدر که می‌توان تصویر «کاملی» از تاریخ سربداران را ترسیم کرد (در اینجا البته اشاره‌ای به مواد میرخواند از حافظ ابرو نکردم).

۲– تاریخ سربداران و آثار حافظ ابرو گزارشات مستقلی را از تاریخ سربداران عرضه کرده است. بنابراین این دو منبع در بعضی جاها مکمل همدیگر است مثلا تاریخ سربداران روندهای آن سوی وقایع سالهای ۷۵۹– ۷۴۵/ ۵۸– ۳۴۴ را که صریحا توسط حافظ– ابرو سالشماری شده روی دایره می‌ریزد و حال آنکه حافظ ابرو از این دوره سالشماری متفاوتی (و صحیح‌تری) را ارائه می‌دهد.

این دو منبع در جائی که در تاریخها و توصیف لشکرکشی مسعود به هرات تطابق دارند اعتبار همدیگر را تقویت می‌کنند. و در جائی که اختلافاتی در دو گزارش دیده می‌شود مقایسه و تحلیل

ص: ۴۳

می‌تواند نتایجی بدست دهد که اعتبار و صداقت، گرایش، وجود اطلاعات و توانایی تاریخنگاری حافظ ابرو و نویسنده تاریخ سربداران را به ثبوت رساند. بعضی از این نتایج در اینجا عرضه می‌شود:

الف– اول از همه، باتوجه به آثار حافظ ابرو درمی‌یابیم که منابع او دارای کیفیت متغیری بوده است.AH/ A که علنا متکی بر مطالبی درمورد خاستگاه درویشان است– و شاید هم ادبیات شرح‌حالی راجع به شیخ خلیفه و شیخ حسن– گرایش بعد از درویشان منابعش را منعکس کرده است.AH/ B از یادداشتهایی راجع به سربداران استفاده کرده که احتمالا در خارج از قلمرو دولت سربداران نوشته شده و بهرحال نویسنده آنها، نویسنده‌ای بوده که در تعدادی از مسایل

---

[۸۸] (۷۹)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۸۹] (۸۰)– غیر از منابع منقول توسط دورن، پطروشفسکی از منبع اسفزاری هم استفاده کرده است.

نگاه کنید به همین کتاب.

درگیر امور سربداران نبوده است.C /AH و B /AH متکی بر منابعی است که فقط جنبه‌های داخلی فعالیتهای سربداران را در مدنظر داشته است.

حافظ ابرو علیرغم نواقص منابعش و یا بخاطر آنها، کوشش کرده که نواقص موادی را که مورد استفاده‌اش قرار داده برطرف سازد: مطالبB /HA به زبده اضافه شد تا شکاف تاریخ سربداران در مجموعه پر شود؛ ترتیب اشتباه مسأله جانشین حکام سربداری مجموعه[۹۰] در زبده اصلاح شده[۹۱] است؛ و یکی از وقایع مهم- قیام امیر ولی- و تاریخ تقریبی آن‌که بستگی به اصل اشتباه آن داشته در زمان خودش جایگزین شده است.[۹۲] در فهرست مناطق سربداران تجدیدنظر شده و نام جاها فرق کرده و جهت‌گیریها نیز

ص: ۴۴

گرفتار فرآیند تجدیدنظر گشته است.[۹۳] حافظ ابرو سعی کرده در جاهایی که منابعش سوگیری داشته، عینیت را حفظ کند. مثلا وی در بررسی قتل شیخ حسن جوری می‌گوید که مسعود به مسوولیتهای دراویش مظنون شده بود، هرچند که منابع او (بویژه شرح‌حال درویشان) احتمالا این قتل مسعود را محکوم کرده است و مقتضیاتی هم که وی نقل کرده نیز شدیدا نشانگر آن است.[۹۴] آخرین اثر حافظ ابرو (چنانکه در زبده دیده می‌شود) حاوی موادی است که باتوجه به توانایی حافظ ابرو، در معرض نقادی و انتقادی می‌باشد؛ معهذا حافظ ابرو با این مواد نمی‌توانسته تاریخی بالاتر از این تاریخ سربداران بنویسد.

ب- تاریخ سربداران برخلاف تاریخ سربداران حافظ ابرو یک اثر اساسی و یک کاسه نبوده است. تا آنجا که بویژه از طریق میرخواند بدست ما رسیده چنین می‌نماید که این اثر، اثری بوده که یک نفر مورخ درباری آنرا در میانه سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ برای علی مؤید تألیف کرده است. در سرتاسر آن، با مقایسه با آثار حافظ ابرو، گرایشی بطرف چشم‌پوشی از او یا کم جلوه دادن نقش شیخ حسن جوری و سازمان درویشان وی در امور سربداران به چشم می‌خورد. درنتیجه این گرایش، دوره متقدم تاریخ سربداران در این اثر مغشوش شده است تا آنجا که بر اهمیت مسعود، اولین تعقیب‌کننده درویشان، به حساب محرک اصلی شورش سربداران یعنی برادر وی عبد الرزاق که وی را به قتل رسانید پافشاری زیادی شده است. شخصیت عبد الرزاق با اتهام اختلاس نسبت به او لکه‌دار شده و رهبریت شورش توسط او در آغاز کتاب تلمیحا در داستان حسن و حسین حمزه انکار گردیده است.[۹۵] مشابه این

ص: ۴۵

قضیه، فعالیتهای شیخ حسن و درویشان او در این دوره است که دقیقا مورد اغماض قرار گرفته است. اگر این مسأله بخاطر شواهد منابع مستقل نباشد، گمان نمی‌رود که آنها در نهضت سربداران نقش مهمی را بازی کرده باشند.

---

[۹۰] (۸۱)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۶.

[۹۱] (۸۲)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸- ۱۷.

[۹۲] (۸۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱، سطور ۷- ۵ که در یادداشتها، ص ۱۵(یادداشت ۸ در متن، ص ۱۱) اصلاح شده است.

[۹۳] (۸۴)- این تغییرات در این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

[۹۴] (۸۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵.

[۹۵] (۸۶)- غیرعادی نیست که موسس دولتی توسط مورخش اینقدرمورد بی‌لطفی قرار گیرد. بوخنر در مقاله« سربداران» دانشنامه اسلام، چاپ اول، اشاره کرده که سوگیری بایستی در اینجا بوده باشد.

گرایش ضد درویشی تاریخ سربداران همچنین بررسی‌اش را درمورد دوره میانه تاریخ سربداران، ۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴ به تحلیل برده است. این تاریخچه پر از کودتا و قتلهایی است که برای آنها انگیزه‌های قانع‌کننده‌ای ارائه نشده است چون نویسنده تصمیم گرفته بوده دراویش و مضامین رادیکال شیعی را به بررسی ننشنید از اینرو نمی‌توانسته سیاست دوره میانه تاریخ سربداران را دقیقا مورد تأمل و بررسی قرار دهد. بدون شناختی از ویژگی سازمان درویشان و پایگاه آن در دولت سربداران دلایلی که برای سقوط ای‌تیمور عرضه شده- چراکه وی «غلامزاده» بود و دشمن درویشان بشمار می‌رفت-[۹۶] لاینحل باقی می‌ماند.

تاریخ سربداران بهرحال منبعی است که اطلاعات معتنابهی عرضه می‌کند ولی تا با اطلاعات تکمیلی سایر منابع ترکیب نیابد مفهوم چندانی ندارد. نویسنده آن بعضی از وقایع و شواهد را نادیده گرفته است. و نه تنها نویسنده آن موضوع خود را با روش تردیدآمیزی ارائه داده بلکه با موضوع خود در زمان بسیار دور- از فاصله زمانی حدود سی‌سال پس از شروع شورش- مواجه شده است. وی نه تنها خواسته از منابع خود بد استفاده کند بلکه منابع او نیز- که شاید از سنت سینه‌بسینه‌ای آب می‌خورده- احتمالا ناقص بوده است. مطالب آنها قابل‌اعتماد نبوده است.

این اشارات راجع به حافظ ابرو و تاریخ سربداران فقط براساس تحلیلی از منابع کتبی بود. مع الوصف امروزه منبع سکه-

ص: ۴۶

شناسی وسیعی نیز در دست است و اطلاعاتی که از آنها بدست می‌آید مطالب منابع کتبی را روشن‌تر می‌سازد. فقط پس از توصیف این منبع جدید و تجزیه و تحلیل اطلاعات تاریخچه‌ها است که می‌توان درباره جزئیات تاریخ سربداران حافظ ابرو و تاریخ سربداران صحبت کرد. معهذا قبل از پرداختن به سکه‌ها ارائه بعضی از مسایلی که منبعث از منابع کتبی است و فقط با تحلیل این منابع قابل حل نیست بلکه فقط از طریق استفاده از اطلاعات سکه‌ها قابل تصفیه است خالی از فایده نخواهد بود.

ص: ۴۷

جدول شماره ۱

ارتباط مطالب منابع کتبی با همدیگر درمورد وقایع دوره‌های متقدم و میانه تاریخ سربداران

[۹۷]

ص: ۴۸

۲- سالشماری

بخاطر تعدد و وفور منابع برای تاریخ سربداران، سالشماری این تاریخ هرچه بیشتر مغشوش و درهم شده است. سالشمارها دارای سقمهای داخلی است: مثلا حافظ ابرو می‌گوید که ای- تیمور که در سال ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ بجای

---

[۹۶] (۸۷)- میرخواند، ص ۶۱۵: بنده‌زاده(سطر ۱۶) و دشمنی درویشان ظاهر کرد.

[۹۷] (۸۹)- عجیب است که از نقطه‌نظر ارتباط زبده- مطلع السعدین- روضة الصفا از حیث مطالب کتاب میرخواند ازB /AH استفاده نکرده است.

مسعود نشست مدت سه سال حکومت کرد و در سال ۷۴۷/ ۴۷- ۱۳۴۶ سقوط نمود.[۹۸] این منابع در مقایسه باهمدیگر دارای تناقضاتی است حتی وقتی هم که به همان سنت تعلق داشته و رونویسی شده باشد:

حافظ ابرو تسخیر سبزوار را توسط امیر ولی در سال ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ می‌نویسد؛ خواندمیر که از اثر حافظ ابرو به‌عنوان منبع استفاده کرده (البته شاید نه بصورت مستقیم) انرا در سال ۷۸۰/ ۷۹- ۱۳۷۸ نوشته است.[۹۹] این نمونه‌ها بطور قابل توجهی زیاد است. پیداکردن دلیل این تناقضات زیاد مشکل نیست. گمان می‌رود که اطلاعاتی که بصورت دست دوم به دست ما رسیده است از روی منابع اصلی گمشده، قبلا رونویسی نشده است و تواریخ اقتباسی بخاطر عدم دقت مورخ در نقل منابع آسیب دیده و تحریف شده است به علاوه امکان دارد که منابع پایه‌ای نادرست بوده باشد. در بالا اشاره شد که تاریخ سربداران در میانه سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ تألیف یافته است و اگر این مسأله واقعیت داشته باشد نویسنده آنقدر از وقایع سالهای ۷۴۰/ ۱۳۴۰ و ۷۵۰/ ۱۳۵۰ دور بوده که مرتکب اشتباهاتی شود و خوانندگان بعدی هم نتوانسته‌اند آنها را تصحیح کنند.

ص: ۴۹

درمورد تاریخ متقدم سربداران، ۷۴۵- ۷۳۶/ ۴۵- ۱۳۳۵ منابع از نظر تطبیق سالها با همدیگر می‌خواند و همچنین چون تاریخ خراسان بخاطر ادعاهای طغای تیمور و لشکرکشی‌های ارتش وی به عراق با تاریخ عمومی دوره متأخر ایلخانان پیوند دارد لذا سالشماری تاریخچه‌های خراسان- حافظ ابرو و تاریخ سربداران- که حوادث محلی آن‌ها با این لشکرکشی ارتباط دارند می‌تواند با تاریخچه‌های حافظ ابرو (زبده) و الا هری در اواخر دوره ایلخانان که در آنها این لشکرکشی‌ها تشریح شده، تطبیق کند.

تاریخ یک سال مهم می‌تواند با روش متفاوتی اقامه شود.

«نامه»[۱۰۰] شیخ حسن به محمد بیک بن ارغونشاه مورد توصیف قرار گرفته است و تا حدی تواریخ سفرهای تبلیغاتی شیخ حسن در سالهای پس از مرگ شیخ خلیفه نیز تشریح شده است. باتوجه به برنامه‌های شیخ حسن و با مقایسه نتایج سالشماری تاریخچه‌ها، تاریخ محتملی را می‌توان برای اتحاد بین مسعود و شیخ حسن جوری تعیین نمود.

شیخ حسن خراسان را به قصد عراق (احتمالا، عراق عجم، البته نه احتمال قریب به یقین) در شوال ۷۳۶/ مه- ژوئن ۱۳۳۶ ترک گفت و یک سال و نیم به سفر پرداخت. سپس در محرم ۷۳۹/ ژوئیه- اگوست ۱۳۳۸ سفر را بطرف ماوراء النهر شروع کرد، از بلخ، ترمذ و هرات، قبل از برگشت به خراسان، دیدن کرد.[۱۰۱] هرچند که مدت زمان این سفر ارائه نشده ولی گمان می‌رود که این سفر تقریبا به اندازه سفر به عراق طول

ص: ۵۰

---

[۹۸] (۱)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

[۹۹] (۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳؛ خواندمیر، صفحات ۱۵۹- ۱۵۸.

[۱۰۰] (۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۳- ۲۰.

[۱۰۱] (۴)- حافظ ابرو- متن اصلی، ص ۲۱- ۲۰.

کشیده باشد.[۱۰۲] اگر شیخ حسن یک سال و نیم در سفر ماوراء النهر بوده، پس وی در حدود نیمه سال ۷۴۰/ ۴۱- ۱۳۴۰ به خراسان برگشته است. گفته شده که وی قبل از اینکه توسط ارغونشاه دستگیر شود حدود چهارماه در یک‌جا و یا جای دیگری در خراسان بسر برده است.[۱۰۳] از اینرو می‌توان حدس زد که شیخ در اواخر سال ۷۴۰/ ۱۳۴۰ زندانی شده است.[۱۰۴] می‌دانیم که وی بار دیگر در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ آزاد شد چون وی در تسخیر نیشابور در غیاب ارتش خراسان که به عراق لشکرکشی کرده بود- لشکرکشی که طبق گفته الاهری در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ رخ داده است- به کمک مسعود شتافت[۱۰۵]. تاریخ اوایل تابستان ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ (۷۴۱ در ۳۷ ژوئن ۱۳۴۰ میلادی واقع شده بود) برای آزادی شیخ حسن توسط مسعود محتمل بنظر می‌رسد چراکه با تخمین بالا وی در اواخر ۷۴۰/ ۱۳۴۰ محبوس شده بود و مسعود نمی‌توانست بدون درگیری به زندان شیخ حسن دریازر- شهری در آن سوی مرزهای سربداران حتی در سالهای متأخر هم- دست یابد مگر در غیاب ارتش خراسان، که پس» از شروع جمع

ص: ۵۱
آمدن برای لشکرکشی به عراق در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ بوده و جلوتر از آن نبوده، جز اینکه لشکرکشی سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ باشد که آنهم تاریخ بسیار نزدیکی است.

درمورد سالشماری دوره میانه تاریخ سربداران، ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۴۴ تاریخچه‌ها چیزی جز سالهای درهم و برهم ارائه نمی‌دهد.

اطلاعات منابع مهم درمورد حکومتهای سربداران در خلال سالهای ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ حدود ۷۶۶/ ۶۵- ۱۳۴۶ در جدول زیر ارائه شده که تاریخ مرگ یا عزل هرکدام از حکام به ماه (در جائیکه معین شده) و سال و مدت سلطنتشان (در جائیکه معین شده) به سال و ماه فهرست‌بندی گشته است. تقویم هجری فقط برای صرفه‌جویی در جا ارائه شده است. فهرست‌بندی نمونه‌ای برای حاکمی که در شوال (دهمین ماه تقویم هجری) ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ پس از دو سال و پنج ماه حکومت در گذشته بصورت:

۵/ ۲: ۷۴۵/ ۱۰ خوانده می‌شود.

تمام این سالشماریها دارای اشتباهات داخلی است. نتیجه اضافه مدتهایی که توسط دولتشاه برای سلطنت داده شده متناقض با تاریخی است که برای برگشت شمس الدین داده شده است- ذو الحجه ۷۴۸/ مارس ۱۳۴۸ بهتر از ذو الحجه

---

[۱۰۲] (۵)- از نیشاپور به ترمذ ۱۴۹ فرسنگ بوده(فرسنگ- تقریبا ۳/ ۱ ۶ کیلومتر) و برگشت از طریق هرات بسیار زیادتر از این بوده است. از نیشاپور به سلطانیه ۱۸۸ فرسنگ بوده است. حمد اللّه مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، جلد ۱- متن اصلی(چاپ لسترنج؛ لیدن، لندن، ۱۹۱۵) ص ۱۷۶- ۱۷۴؛ جلد ۲- ترجمه(ترجمه لسترنج، لیدن، لندن ۱۹۱۹) ص ۱۷۰- ۱۶۹. اثر مستوفی که در حدود ۱۳۴۰ م. نوشته شده منبع خوبی برای اطلاعات جغرافیایی راجع به خاورمیانه در دوره مورد بحث است.

[۱۰۳] (۶)- پس از دو ماه اقامت در غار ابراهیم، عازم عراق شد ولی برگشت، دو ماه در مشهد گذرانید. از طریق قهستان راهی حجاز شد و در راه دستگیر گشت: حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۲۲- ۲۱.

[۱۰۴] (۷)- پطروشفسکی(ص ۱۱۸) که فقط زمانهای مسافرت را حساب کرده بدون اینکه زمان مشعر بر سفر نیشاپور- ترمذ را در نظر بگیرد، می‌گوید که شیخ حسن دیرتر از میانه سال ۷۳۹ ه. دستگیر نشده است.

[۱۰۵] (۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹؛ الاهری، صفحات ۱۶۸/ ۶۹- ۶۸.

۷۴۹/ فوریه- مارس ۱۳۴۹ جور درمی‌آید. مشابه این مسأله، اگر شمس- الدین علی کمتر از پنج سال حکومت کرده باشد» اینست که وی نبایستی در سال ۷۵۵/ ۵۵- ۱۳۵۴ حتی با حساب ذو الحجه ۷۴۹/ فوریه- مارس ۱۴۴۹ مرده باشد. در حافظ ابرو هم بین تواریخش و مدت سلطنت‌ها تناقضاتی دیده می‌شود ولی در جهت دیگر نیز مرتکب اشتباه شده است: مدت زمان سلطنت‌ها زیادتر از آنست که با چهارچوب سالها جور دربیاید و حال آنکه سالهای دولتشاه، که بسیار دورتر از زمان حافظ ابرو نوشته شده، با مدت سلطنت‌های ارائه شده توسط او مطابقت می‌کند.

ص: ۵۲

جدول شماره ۲

سال مرگ یا عزل و مدت حکومت حکام سربداری حاکم/ حافظ ابرو/ دولتشاه/ میرخواند/ خواندمیر/ فصیح

مسعود/ ۷۴۵/ ۷۴۵/ ۳/ ۷: بدون تاریخ/؟ ۷۴۳/ ۷۴۵

ای‌تیمور/ ۳: ۷۴۷/ ۵/ ۲/ ۱: ۶۴۷/ ۱/ ۲: بدون تاریخ/ ۲: بدون تاریخ/ ۸/ ۲: ۷۴۸

کلواسفندیار/+ ۳/:/ ۱/ ۱: ۷۴۸/ ۶/ بدون تاریخ/ بدون تاریخ/ ۶/: ۷۴۹

شمس الدین/- ۱: ۷۴۸/ ۷/: ۷۴۹/ ۱۲/ ۷/: بدون تاریخ/ ۷/: بدون تاریخ/ ۷۵۰

[۱۰۶] شمس الدین علی/ ۴/ ۴: ۷۵۲/ ۲/ (۶- ۵) ۷۵/ ۹/ ۴: ۷۵۳/ ۷۵۳/ ۷۵۴

یحیی کراوی/ ۷۵۶/ ۹/ ۸/ ۴: ۷۵۶/ ۸/ ۴: بدون تاریخ/ ۷۵۶/ ۷۵۹

ظهیر الدین/ روز ۴۰:/ ۷۶۰/ ۷/ روز ۴۰: بدون تاریخ/ روز ۴۰ بدون تاریخ/ ۱۱/: ۷۶۰

حیدر قصاب/ ۴/: ۷۵۷/ ۴/: ۷۶۱/ ۴/ ۷۶۱/ ۴/ ۷۶۱/ ۴/ ۷۶۲

[۱۰۷] لطف اللّه/ ۲: ۷۵۹/ ۸/: ۷۶۲/ ۷/ ۳/ ۱: بدون تاریخ/ ۳/ ۱: (۷۶۲)/ ۷۶۲

حسن دامغانی/ ۷۵۹/ بدون تاریخ/ ۴/ ۴: ۷۶۶/ ۴/ ۴: ۷۶۲/ ۷۶۳

ص: ۵۳

---

[۱۰۶] (۱*)- دولتشاه، چاپ براون(ص ۲۸۳) سال ۷۵۶ را عرضه کرده است؛ ترجمه سیلوستردوساسی از اثر دولتشاه(۲۵۷) سال ۷۵۵ را ارائه نموده است. هردوی این چاپها می‌گوید که وی بیش‌از پنج سال حکومت نکرد. دورن در مقدمه ترجمه خود از تاریخ سربداران خواندمیر می‌گوید که فصیح برای قتل شمس الدین علی سال ۷۵۵ را عرضه کرده است؛ من از چاپ فرخ استفاده کردم که سال ۷۵۴ را نوشته بود.

[۱۰۷] (۲*)- خواندمیر(ص ۱۵۷) می‌گوید که حسن دامغانی در سال ۷۶۲ به تخت سلطنت جلوس کرد؛ گمان می‌رود که همین تاریخ، تاریخ عزل لطف اللّه باشد.

این فهرست نشان می‌دهد که تفاوت بین گزارش حافظ ابرو از تاریخ سربداران و گزارشی که متکی بر تاریخ سربداران است نیز بصورت سالشماری درآمده است: سالشماری حافظ ابرو در مورد دوره میانه تاریخ سربداران متکی بر سالشماری دیگر است.

متأسفانه میرخواند که تاریخ سربداران را به بهترین وجهی منعکس کرده، سالشماری کاملی عرضه نکرده است. احتمال دارد که سالهای تاریخ سربداران گمشده مبهم بوده است: شاید تنا- قضات بین اثر دولتشاه و فصیح درنتیجه بد رونویسی کرد نشان از روی تاریخ سربداران بوده باشد. بهرحال هرچند که بین گزارشهای مختلف مقتبس از تاریخ سربداران تناقضات سالشماری دیده می‌شود معهذا حتی بین سالشماری آنها و سالشماری حافظ- ابرو نیز این اختلافات به چشم می‌خورد.

درمورد دوره متأخر تاریخ سربداران، ۷۸۲- ۷۵۹/ ۸۱- ۱۳۵۷، سالشماری ما متکی بر اطلاعاتی منبعث از آثار حافظ- ابرو است. سالشماری سالهای ۷۶۶- ۷۵۹/ ۶۵- ۱۳۵۷ با رقابت سالهای حافظ ابرو با سالهای تاریخ سربداران درهم و مغشوش شده است.[۱۰۸] ولی چون تاریخ سربداران بعدها تحریف شده، لذا بازسازی سالشماری دوره ۷۸۲- ۷۶۶/ ۸۱- ۱۳۶۴ مستلزم استفاده از سالهایی است که خود حافظ ابرو داده نه رونویس کنندگان آثار او چون سمرقندی، میرخواند، و خواندمیر، جز اینکه در بعضی جاهائی که اثر حافظ ابرو فاقد سال بوده و رونویس‌کننده سال را ارائه کرده است. این سال موقع بحث درمورد مواد سکه‌ای عرضه خواهد شد.

اکثر بررسیهای اخیر درمورد تاریخ سربداران- بررسیهای

ص: ۵۴

بوخنر، اتم) mehtE (۱۰۹ و پطروشفسکی- از گزارش سالشماری دولتشاه از تاریخ سربداران پیروی کرده است. تا زمان چاپ مواد تاریخ سربداران حافظ ابرو توسط تایوئر، سالشماری دولتشاه و فصیح تنها سالشماریهای کامل موجود بوده است چون میرخواند و خواندمیر سالهایی را که منابعشان عرضه می‌کرده است حذف نموده‌اند. بوخنر و پطروشفسکی از وجود مسایل سالشماری آگاه بوده‌اند. هردو خاطرنشان کرده‌اند که جلوس یحیی کراوی را دولتشاه ۷۵۵/ ۵۴- ۱۳۵۳ نوشته که بایستی اوایل سال ۷۵۳/ ۵۳- ۱۳۵۲ (پطروشفسکی) و یا اوایل ۷۵۴/ ۵۴- ۱۳۵۳ (بوخنر) بوده باشد چراکه قتل طغای تیمور که در خلال دوره یحیی کراوی رخ داده طبق شعری از عزیزی منقول توسط دولتشاه[۱۱۰] در ذوالقعده

---

[۱۰۸] (۹)- مع الوصف فصیح با سال ۷۶۳ ه. سالشماری را که مشابه سالشماری حافظ ابرو بود تغییر داده است.

[۱۰۹] (۱۰)- ه. اتم. دول اسلامیه(استامبول، ۱۳۴۵/ ۱۹۲۷) صفحات ۴۰۰- ۳۹۹. اثر اتم گزارش بازسازی شده‌ای از سلسله‌های اسلامی لین پول(وست مینستر، ۱۸۹۴) است. سالشماری لین پول که با هیچ‌یک از آنهائیکه در جدول شماره ۲ فهرست‌بندی شده است مطابقت ندارد ولی توسط ای. زامباور)E. ed ruabmaZ (رونویسی شده

malsI'L ed eriotsiH'L ruop eigolonorhc ed te eigolaeneG ed leunaM

[هانور، ۱۹۲۷] ص ۲۵۶) چنان منظم شده که تواریخی برای مرگ یا عزل حکام داده که قابل مقایسه با فهرست‌بندی بالا است و به ترتیب زیر است: مسعود- ۷۴۴؛ ای‌تیمور- ۷۴۶؛ کلواسفندیار- ۷۴۷؛ فضل اللّه[کذا]- ۷۴۸؛ شمس الدین علی- ۷۵۳؛ یحیی- ۷۵۹؛ ظهیر الدین- ۷۶۰؛ حیدر- ۷۶۰؛ لطف اللّه- ۷۶۱؛ حسن- ۷۶۶.

[۱۱۰] (۱۱)- دولتشاه، صفحات ۲۳۸- و ۲۸۳. دولتشاه علنا اختلاف بین این سال و سال‌های جلوس یحیی(۷۵۹- ۷۵۵ ه.) را که خودش عرضه کرده مورد اغماض قرار داده است.

۷۵۴/ ۲۸ نوامبر- ۲۷ دسامبر ۱۳۵۳ بوده است. ولی نه بوخنر و نه پطروشفسکی هیچکدام اشاره‌ای بر بازسازی سالشماری سربداران درمورد دوره بعد از ۷۵۳/ ۵۳- ۱۳۵۲ برای جبران اشتباه تاریخ جلوس یحیی کراوی نکرده‌اند.

ظهور سالشماری حافظ ابرو یک چنین بازسازی را اقتضا نموده است:

و سکه‌های سربداران نیز امکان این بازسازی را عملی ساخته است.

ص: ۵۵

۳- مذهب و سربداران

ابن بطوطه در صحبت از دوره متقدم تاریخ سربداران می‌گوید که «تمذهب جمیهم بمذهب الرفض[۱۱۱]» و حافظ ابرو و تاریخ سربداران هم نوشته که علی مؤید آخرین حکمران سربداری دارای مذهب و اعمال شیعی بود.[۱۱۲]

نفوذ مذهب تشیع در خراسان و در میان سربداران در خلال آخرین دوره بعد از مغول توسط دو نفر: شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری صورت پذیرفت؛ و فعالیتهای این دو نفر سازمان درویشان را الهام بخشیده و ایجاد نمود. حافظ ابرو که منبع او تقریبا تنها منبع اطلاعات راجع به این دو شیخ است شرح‌حال مختصری از شیخ خلیفه می‌نویسد که از طریق آن درمی‌یابیم که شیخ پس از سفرها و تحصیلات مفصل به سبزوار رفته و به‌عنوان واعظ در آنجا مقیم شده است.[۱۱۳] سبزوار طبق گفته مستوفی (که در حدود سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ براساس اطلاعات قبلی آنرا نوشته) منطقه‌ای بوده که شیعیان دوازده امامی در آن اقامت گزیده بودند[۱۱۴]، لذا برای تعالیم و کار شیخ خلیفه جای بسیار مناسبی بشمار می‌رفته است. شیخ خلیفه در اینجا چنان به وعظ نشست که موجبات ترس سنیان سبزوار را فراهم ساخت. آنها برای محکوم کردن شیخ خلیفه دست به دامن ابو سعید ایلخان مغول شدند و درنتیجه خودداری ابو سعید از دخالت در این کار، توسط هواداران سنی، شیخ خلیفه را در سال ۷۳۶/ ۳۶- ۱۳۳۵ به قتل رسانیدند[۱۱۵].

ص: ۵۶

بهترین مدرک برای فحوای آئین شیخ خلیفه قطعه‌ای از مجموعه حافظ ابرو در فصل مربوط به آل کرت (که بوسیله میر- خواند تکرار شده) آمده است که مبین اینست که در زمان حکومت علی مؤید اسب مجهزی را هرروز دوبار برای ظهور امام غایب آماده می‌کرده‌اند.[۱۱۶] این عمل گرچه در ایام متأخر انجام می‌شده، معهذا نشانگر اینست که شیخ خلیفه بطور

---

[۱۱۱] (۱)- ابن بطوطه، ص ۶۶.

[۱۱۲] (۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ و میرخواند، ص ۶۲۴.

[۱۱۳] (۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۶- ۱۵.

[۱۱۴] (۴)- مستوفی، ترجمه، ص ۱۴۸.

[۱۱۵] (۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۶- ۱۵.

[۱۱۶] (۶)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ میرخواند، ص ۶۲۴(و مقایسه کنید با میرخواند، جلد ۴ ص ۶۹۳). دولتشاه این قطعه را ندارد. ابن بطوطه(ترجمه گیب، کمبریج، ۱۹۶۱) جلد ۲، ص ۳۲۵- ۳۲۴ یک چنین رسمی را درباره شیعیان حله در عراق عرب می‌نویسد؛ اینها شاید بنا به گفته مردم عراق، شطار بوده‌اند که با گفته ابن بطوطه در توصیف از سربداران(چاپ دیفرمری و ... و ترجمه آن) ص ۶۵ مطابقت می‌کند.

کلی صریحا همراه تعداد دیگری از معاصرینش[۱۱۷] ظهور قریب الوقوع امام زمان را بشارت می‌داده است. ولی عکس العمل شدید سنیان سبزوار در مقابل شیخ خلیفه نشان داد که تعالیم وی فقط محدود به جنبه‌های الهی ظهور نبوده بلکه مفاهیم دنیوی آنرا نیز شامل می‌شده است. محتوای آنرا می‌توان در مثال بالا دید هرچند که شاید بصورت بسیار وسیعی در برنامه جانشین شیخ خلیفه جعل شده است.

یکی از مریدان شیخ خلیفه بنام شیخ حسن جوری پس از قتل مرادش کارش را دنبال کرد. در جائی که شیخ خلیفه آئین جدیدی را پایه‌ریزی می‌کرده شیخ حسن تشکیلات و سازمان جدیدی خارج از حیطه پیروان آن آئین ایجاد می‌کرده است.

حافظ ابرو می‌گوید که وی در اطراف خراسان به مسافرت پرداخت و تعداد بیشماری را به آئین جدید درآورد. به آنهائی که دعوت او را لبیک گفته و پیوستن به طریقت وی را پذیرفته بودند می‌گفت حالا وقت اختفاست و وعده می‌داد که هرگاه اشارت شیخ

ص: ۵۷
شود و وقت ظهور رسد می‌باید که آلت حرب بر خود راست کرده و مستعد کارزار گشته حاضر گردید حالا به ضبط کسب معاش خود مشغول باشید.[۱۱۸]

اصطلاحات تعالیم شیخ حسن نسبت به پیروانش، ویژگی مهدویت آئین شیخ خلیفه را تأیید می‌کند. «وقت اخفا» و «وقت ظهور» که در این تعالیم آمده علنا اشاره بر مهدی و از جمله بر پیروان شیخ حسن دارد. بنابراین از این قطعه چنین برمی‌آید که وقتی که مهدی ظهور می‌کرده، یا وقتی که شیخ حسن اشاره می‌کرده، پیروان سازمان یافته وی بایستی مسلحانه به کمک مهدی در زمینه مأموریت وی برای تصفیه اسلام و رهبری آن بطرف پیروزی نهایی قیام می‌کردند.[۱۱۹]

این قطعه همچنین مبین اینست که فعالیتهای شیخ حسن برای گمارش اعضایی از تجار شهری و پیشه‌وران متمرکز شده بود. وقتی که شیخ توصیه می‌کرده که: «حالا به ضبط کسب معاش خود مشغول باشید» بنظر می‌رسد که با کارگران شهری، تجار و یا پیشه‌وران صحبت می‌کند تا با دهقانان. اولا عبارت حافظ ابرو مبنی بر «مریدان او اکثر صاحب حرفه بودند»[۱۲۰] این تفسیر را تأیید می‌کند ثانیا این تفسیر با این واقعیت مورد تأیید قرار می‌گیرد که توصیه شیخ حسن به مریدانش اینست که هرچند که آنها درویش شده و عضو طریقت او هستند ولی بایستی خودکفا بوده و احتیاجی به خیرات عمومی و اوقاف نداشته باشند؛ لذا

---

[۱۱۷] (۷)–«کردموسی» نامی در زمان حکومت الجایتو و تیمورتاش بن چوبان که در سال ۱۳۲۲ شورش کرد ادعای مهدی موعودی می‌نمود(براون، جلد ۳، صفحات ۵۴، ۵۰).

[۱۱۸] (۸)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۲– ۱۶.

[۱۱۹] (۹)– شیعیان حله مذکور در بالا(یادداشت شماره ۶) به ترتیب زیر مهدی را صدا می‌کرده‌اند:

« بنام خدا، ای امام زمان، بنام خدا ظهور کن؛ فساد همه‌جا را فراگرفته و ظلم گسترده شده است. حالا وقت ظهور است، خداوند توسط تو راستی را از ناراستی جدا خواهد کرد.»(ابن بطوطه، ترجمه گیب، جلد ۲، ص ۳۲۵).

[۱۲۰] (۱۰)– حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۰.

ص: ۵۸

دهقانان که در سرتاسر این سرزمین پراکنده شده بودند نمی‌توا- نستند اعضای مؤثر این سازمان و نیز در موضع دهقانی‌شان خود- کفا باشند.

ابن بطوطه اطلاعات دیگری راجع به پیروان شیخ حسن عرضه کرده است: «آئین عدالت چندان در قلمرو آنها [پیروان شیخ حسن) رونق گرفت که اگر سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی زمین می‌ریخت، تا صاحب آن پیدا نمی‌شد کسی دست بسوی آن دراز نمی‌کرد.»[۱۲۱] وی همچنین می‌گوید که این سازمان در عراق و مغرب شبیه هم بود و سازمان سربداران در عراق شطار (دزدان) و در مغرب صقوره (مرغان شکار) نامیده می‌شد.[۱۲۲] نامهایی از این نوع اغلب اشاره بر سازمانهای فتوت داشت[۱۲۳]. شطار درواقع در اوایل دولت عثمانی اهمیت زیادی پیدا کرد که بصورت تشریفات مردان پیاده‌ای که به‌عنوان سمبل- تا حدی شبیه تبرداران رومی- در خدمت پاشاها بودند در دوره متأخر، که دارای اسناد و مدارکی است، احیا گردید[۱۲۴]. و

ص: ۵۹

بالاخره متنی از اثر حافظ ابرو مشعر بر اینست که افراد سازمان حسن جوری- یا لااقل وابستگان پیشه‌ور آن- به همدیگر اسم بسیار مهم اخی را داده بوده‌اند. حافظ ابرو در صحبت از کلو- اسفندیار چهارمین حکمران سربداری که به‌عنوان نامزد سازمان حسن جوری به قدرت رسید، می‌گوید که وی «مردی اخی صفت» بود.[۱۲۵] اگر به سربداران اصطلاح اخی اطلاق می‌شده، پس اینها پیوند شدیدی با فتوت داشته‌اند. البته این مسأله قابل اعتراض است چراکه در کتاب ابن بطوطه که منبع اصلی اطلاعات راجع به اخی‌های آناتولی اوایل قرن چهاردهم است ذکری از اخی‌ها در میان سربداران نیست. معهذا ابن بطوطه اطلاعاتش را راجع به سربداران غیرمستقیم بدست آورده، از اینرو بخاطر فقدان منابع دست اول و سوگیری علیه تشیع، نمی‌توانسته تشابهات موجود بین سازمانهای اخی آناتولی و سربداران خراسان را بیابد.

بنابراین ویژگی برجسته این گروه از لابلدی منابع مختلف عبارتست از: (۱) اعضای آن معتقد بودند که بایستی طبق فرایض شیخ حسن با درستی و صداقت عمل کنند؛ (۲) اعضای آن بیشتر از کارگران شهری تشکیل شده بود؛ (۳) اعضاء آن همیشه برای جهاد در راه دین و مذهب آماده بودند. ماهیت این ویژگیها که از نعت‌ها و صفات گروه و اعضای آن گرفته شده، نشان می‌دهد که ما در اینجا با نوعی سازمان فتوت طرف هستیم که ملهم از ایده‌ئولوژی مهدویت تشیع بوده

---

[۱۲۱] (۱۱)- ابن بطوطه(ترجمه دیفرمری و سانگیونتی)itteniugnaS (ص ۶۶.

[۱۲۲] (۱۲)- ابن بطوطه، ص ۶۵:« هم من الفتاک و یعرفون بالعراق بالشطار و یعرفون به خراسان بسرابدالان و یعرفون بالمغرب بالصقورة[کذا]»(آنها دزدانی هستند که در عراق شطار و در خراسان سربدار و در مغرب صقوره نامیده می‌شوند.) البته به احتمال قوی آفریقائیان شمال افریقا چیزی درباره سربداران خراسان نمی‌دانسته‌اند که شایسته یک چنین نامی باشند.

[۱۲۳] (۱۳)- کوپرولو، عثمانلی دولتینن کورولوشو(آنکارا، ۱۹۵۹ م.) ص ۸۶؛ و کلود کاهن« ترکان در ایران و آناتولی» در کتاب sedasurC ehT fo yrotsiH A ، جلد ۲(چاپ ک. ستون؛ فلادلفیا، ۱۹۶۲) ص ۶۶۶؛ و مقاله ف. تاخنر)F. TaenhceaT (با عنوان« عیار» در دانشنامه اسلام، چاپ دوم.

[۱۲۴] (۱۴)- هامیلتون. آ ر. گیب و ه. باون،I cimalsI yteicoS dna ehT tsew ، جلد ۱: فصل اول(لندن، ۱۹۵۰) ص ۱۵۲. واقعیت اینست که شطارها حتی در زمان عثمانی‌ها هم پیاده بوده‌اند که گویا از نوعی نظامی شهری آب می‌خوردند.

[۱۲۵] (۱۵)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶. درمورد اطلاعات بیشتر راجع به اخی‌ها به نوشته‌های ف. تاخنر نگاه کنید.

است. و با ترکیب ایده‌ئولوژی مهدویت با فتوت می‌توان دید که چرا ارکان پایگاه سنیان سبزوار با موعظه‌های شیخ خلیفه لرزیده است: با توجه به این ترکیب حتی عبارت ابن بطوطه مبنی بر اینکه

ص: ۶۰

سربداران نقشه قلع قمع تسنن را در خراسان کشیده بودند نمی‌تواند تأثیری در ایجاد سوگیری داشته باشد.

و لیکن درعین‌حال که این شیخ حسن و سازمان وی بود که به نهضت سربداران ویژگیهای علنی و معروف مذهبی‌اش را ارائه نمود بایستی یادآوری کرد که حسن و پیروان او خیلی دیر آمدند و فقط برای مدت کوتاهی توانستند در امور سربداران شرکت کامل داشته باشند. شیخ حسن در سال ۷۴۰/ ۱۳۴۰ توسط امیر ارغونشاه به زندان افتاد و سازمان او بخاطر فعالیتهای مخرب مورد تعقیب قرار گرفت و از سال ۷۴۱/ ۱۳۴۰ به بعد پس از بقدرت رسیدن امیر مسعود دومین حکمران سربداری از طریق برادرکشی، احساس نیاز به بعضی از قیمومتهایی شد که براساس آن قدرتش را پایه‌ریزی کند[۱۲۶] از اینرو سربداران شیخ حسن را نجات داده و او را دستیار مسعود در حکومت خودشان کردند[۱۲۷].

وحدت شورشیان سربداری تحت قدرت مسعود با شیخ حسن و پیروان او دیر رخ داد و نیز کامل نبود. گزارش ابن بطوطه از سربداران از یک طرف آنها را به صورت قطاع الطریقی درآورده که در راههای خراسان از قلاع کوهستانی به غارت و چپاول مشغول بودند، و از طرف دیگر به صورت نیروی منضبطی به حساب آورده که ملهم از شیخ حسن رهبر مذهب تشیع بودند[۱۲۸] هرچند که تناقض در نظر اول بازتابی از این واقعیت است که نیروهای سربدار از سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ تا ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ یک قسمتش مرکب از قطاع الطریق سربداری و یک قسمتش مرکب از درویشان نظامی شیخ حسن بوده است. حافظ ابرو گوید: «آن قوم دو طایفه شدند اتباع شیخ حسن را شیخیان خوانند و اتباع امیر

ص: ۶۱

مسعود را سربدار گویند.»[۱۲۹] این ترکیب بسیار زودگذر بود. در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ در خلال جنگ بین سربداران و ملک حسین هراتی از آل کرت، یکی از سربازان سربداری تیری به شیخ حسن زده و او را کشت. حافظ ابرو که گزارش جالبی از این واقعه عرضه کرده می‌گوید که پیروان درویش شیخ حسن به مسعود مظنون شدند که در قتل شیخ حسن دست داشته است[۱۳۰]؛ سایر مورخین به دروغ نوشته‌اند که مسعود دستور قتل وی را صادر کرد.[۱۳۱] بهرحال پیروان شیخ حسن پس از آن، همکاری با مسعود را متوقف کردند. مسأله همکاری درویشان با دولت سربداران تا سالها بعد از مرگ مسعود سیاسیات سربداران را آشفته ساخت. صعود و سقوط چند نفر از حکام سربداری- ای‌تیمور، کلواسفندیار و شمس الدین علی- بیشتر براساس گرایششان بطرف دراویش بود. و علی مؤید که علیه حسن دامغانی شوریده بود از

---

[۱۲۶] (۱۶)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸، سطور ۲۰- ۱۹.

[۱۲۷] (۱۷)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۱۲۸] (۱۸)- ابن بطوطه، صفحات ۶۶- ۶۵.

[۱۲۹] (۱۹)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲۳.

[۱۳۰] (۲۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵.

[۱۳۱] (۲۱)- میرخواند، ص ۶۱۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۱.

تاکتیک مسعود درمورد اتحاد با رهبر سازمان درویشان- که در آن زمان درویش عزیز نامی بوده- در دولت سربداران استفاده کرد ولی بالاخره مجبور شد که با درویش عزیز همانند مسعود با شیخ حسن، کنار آید.

آخرین واقعه بین درویشان و سربداران در سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ رخ داد و آن زمانی بود که درویش رکن الدین و دیگر اعضای سازمان درویشان که بخاطر تعقیب علی مؤید از خراسان فرار کرده بودند با حمایت آل مظفر از شیراز حرکت کرده و علی مؤید را اجبارا از سبزوار رانده و دولت خود را تشکیل دادند.

دولت درویشان فقط چند سال پائید تا اینکه امیر ولی سبزوار را گرفته و آنرا به دشمن خود علی مؤید پس داد.[۱۳۲] پس بنظر می‌رسد

ص: ۶۲

که سازمان فتوت که شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری موجد آن بودند نقش مهمی در تاریخ سربداران بازی کرده است. در مسایل سیاسی که منابع بخوبی به توصیفش نشسته، تحلیل روابط این سازمان با سایر گروههای سربداری و رهبران آنها درواقع تنها راه کشف یک تاریخ پویا در تاریخ سربداران است نه بدنبال برخوردها بین شخصیتها بودن.[۱۳۳] ولی مدارکی که قابل توجه است اجازه تنویر این رابطه را نمی‌دهد. می‌توان دریافت که حمایت اخلاقی و طبیعی مبلغین و نظامیان سازمان فتوت برای مسعود و علی مؤید (به‌عنوان متنفذترین حکام نمونه) در کسب سلطه بر سبزوار شیعی مذهب بسیار مفید بوده است. ولی روشن نیست که چرا بعدها مسعود و علی مؤید با درویشان درافتاده‌اند.

تنها تبیین منطقی[۱۳۴] که متکی بر مدارک تاریخچه‌ها است اینست که حکام سربداری از نفوذ روزافزون یاران درویش خود می‌ترسیده‌اند- «زمام امور آن ایالت [خراسان] در اکثر مواقع در دست درویشان بود[۱۳۵]»- و مسعود و علی مؤید بخاطر حفظ قدرتشان مقدمات قتل آنها را فراهم ساختند.

ص: ۶۳

فصل دوم منابع مبتنی بر سکه‌ها

۴- سکه‌های باقیمانده؛ تشریح

یکی از منابع معاصر برای این دوره از تاریخ خراسان که بیشتر غیرچاپی بوده و تا حالا مورد استفاده قرار نگرفته است سکه‌های سربداران و ایلخانان متأخر، سلیمان و بویژه طغای تیمور است که از خراسان و نواحی مجاور آن بدست آمده است.[۱۳۶]

---

[۱۳۲] (۲۲)- این مسایل در این کتاب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

[۱۳۳] (۲۳)- پطروشفسکی با پیروی از عبارت حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۲۳) منقول در ص ۵۹، گروههای سربداران را به دو گروه« میانه‌رو» و« افراطی» تقسیم کرده و از این تحلیل برای توضیح جریان سیاست داخلی سربداران استفاده کرده است.

[۱۳۴] (۲۴)- تبیینی که توسط پطروشفسکی در صفحات ۱۳۵- ۱۳۴ بکار رفته است.

[۱۳۵] (۲۵)- مرعشی، ص ۲۳۷.

از سکه‌های غیرسربداری که مناسب تاریخ سربداران است می‌توان از هشت سکه سلیمان، پنجاه و چهار سکه طغای تیمور نام برد که همه‌شان در خراسان و یا در نزدیک آن ضرب شده است.

گروهی از این سکه‌ها در مجموعه ۱۶۰ سکه‌ای زامباور دیده می‌شود[۱۳۷]. این مجموعه حاوی سه نوع سکه است. نوع اول شامل ۶۲ قطعه از سکه‌های سال ۷۴۵– ۷۳۹/ ۴۵– ۱۳۳۸

ص: ۶۴

طغای تیمور است. یکی از آنها در سال ۷۳۹/ ۳۹– ۱۳۳۸ در نیشابور ضرب شده است[۱۳۸]؛ و دیگری در «ساری» ضرب گردیده است (زامباور درمورد محل ضرب و یا خواندن آن به شک و تردید افتاده است)؛ و سومی نیز در هر[۱۳۹]، و پنجاه و نه تای آنها نیز در طوس ضرب شده است. فقط چهارتا از اینها دارای تاریخ خوانا است: ۷۴۰/ ۴۰– ۱۳۳۹، ۷۴۲/ ۴۲– ۱۳۴۱، ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ و ۷۴۵/ ۴۵– ۱۳۴۴[۱۴۰]. بهترین سکه‌ها، سکه‌های سال ۷۴۵ ه. طوس است که یکی از بی‌نظیر– ترین نمونه‌های ضرب طغای تیمور در آن سال است. دومین نوع مرکب از نود و شش سکه از طغای تیمور است که همه‌شان در سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱ ضرب شده است[۱۴۱]. محل ضرب و تعداد آنها در جدول شماره ۳ این کتاب آمده است.[۱۴۲] ضرب سال ۷۵۲ قابل توجه است چراکه قسمت اعظم (البته نه همه‌اش) از ضربهای مناطقی سرچشمه گرفته است که طغای تیمور در سال ۷۴۰/ ۱۳۴۰ به سربداران باخته است. مسأله‌ای که از این واقعیت ناشی شده در زیر تشریح شده است. نوع سوم سکه‌های (دو نمونه) مجموعه زامباور[۱۴۳] در سال ۷۵۰/ ۵۰– ۱۳۴۹ در سبزوار ضرب شده است و از نوع سکه‌های متقدم سربداران است که در زیر مورد بحث قرار گرفته است. زامباور درمورد اسناد این سکه‌ها به طغای تیمور دچار اشتباه شده است.

ص: ۶۵

قدیمترین سکه شناخته شده سربداران سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷ را دارد که در سبزوار و اسفراین ضرب شده است. یکی از این سکه‌ها توسط بارتولومه) emolohtraB (منتشر شده است ولی آنها را به اشرف چوبانی و محل ضرب آنرا به

---

[۱۳۶] (۱)– درمورد« خراسان» منظور من در اینجا آن قسمتی است که مستوفی(جلد ۱، صفحات ۱۵۱– ۱۴۷؛ جلد ۲، ص ۱۵۰– ۱۴۹) به‌عنوان منطقه نیشاپور زمان ایلخانان خراسان تعیین کرده است.« نواحی همجوار آن» شامل شهرهای« اتک»(ابیورد، نسا) بود که تعلق به منطقه مروالشاهجان داشت و نیز مازندران و قومش– طبرستان که در زمان ایلخانان از نواحی مالیاتی خراسان به حساب می‌آمد. مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۶؛ جلد ۲، ص ۱۴۶.

[۱۳۷] (۲)– ای. فون زامباور،« elatneiro euqitamsimun al a snoitubirtnoC » در کتاب۱۹۰۵) tfirhcstieZ ehcsitamsimuN) صفحات ۱۸۴– ۱۷۸. این مجموعه مستلزم چاپ دیگری است. تشریح زامباور از محتوای آنها ناقص و اطلاعات توزینی آنها اشتباه است: وی وزن متوسطی برای سکه‌های سال ۷۴۵– ۷۳۷ طغای تیمور ارائه داده، هرچند که سکه‌های طغای تیمور در این دوره دارای معیارهای متفاوتی است.

[۱۳۸] (۳)– زامباور(۱۹۰۵)، ص ۱۷۹ این تاریخ را ۷۳۷ ه. نوشته که در این تاریخ از طغای– تیمور سکه‌ای دیده نشده است و البته می‌تواند سال ۷۳۷ باشد تا ۷۳۹ ه.

[۱۳۹] (۴)– زامباور(۱۹۰۵)، ص ۱۸۰؛ تاریخ این سکه‌ها ناخوانا است.

[۱۴۰] (۵)– زامباور سکه‌های« نوع اول» را به دو نمونه تقسیم کرده است:(۱) سکه سال ۷۳۷ ه.

(کذا) نیشاپور؛(۲) و بقیه سکه‌ها.

[۱۴۱] (۶)– نمونه ۱ گروه ۲ زامباور.

[۱۴۲] (۷)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۱۴۳] (۸)– زامباور(۱۹۰۵) ص ۱۸۳.

شیراز نسبت داده است[۱۴۴]. از نمونه‌های دیگر که یکی از آنها در سبزوار ضرب شده و شبیه سکه بارتولومه است در موزه عراق در بغداد قرار دارد.[۱۴۵] زامباور، چنانکه ذکر شد، یکی از سکه‌های بی‌نام و نشان سال ۷۵۰/ ۵۰- ۱۳۴۹ سبزوار را منتشر کرده که گویا از آن سربداران است ولی وی به غلط آنرا به طغای تیمور نسبت داده است:[۱۴۶] چون از یک‌طرف سبزوار در قلب قلمرو سربداران قرار داشته و از طرف دیگر طغای تیمور سکه بدون نام و نشان ضرب نکرده است. انواع دیگر سکه‌ها که این نویسنده به غلط به کس دیگری نسبت دهد دیده نمی‌شود: بعضی از سکه‌های بی‌نام و نشان از مازندران یا خراسان که در میانه سالهای ۷۳۷/ ۳۷- ۱۳۳۶ و ۷۵۶/ ۵۶- ۱۳۵۵ ضرب شده است احتمالا از آن سربداران است. سکه‌های سال ۷۵۰/ ۵۰- ۱۳۴۹ پر کلمه‌تر از سکه‌های سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ است که فقط تاریخ ضرب و محل ضرب را و کلمه و اسامی خلفای راشدین را نوشته است.

پشت سکه‌های سال ۷۵۰ ه. کلمات زیر به چشم می‌خورد:

نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ[۱۴۷]

ص: ۶۶

حدود نیمی از سکه‌های سربداران در مجموعه پنجاه تایی انجمن سکه‌شناسی امریکا قرار دارد.[۱۴۸] از تمام اینها فقط هفت هفت تا از آن سربداران است.[۱۴۹] آنها در دهه ۷۶۹- ۷۵۹/ ۶۸- ۱۳۵۷ در سبزوار، اسفراین، نیشابور، طوس، جاجرم، استرآباد، دامغان و سمنان ضرب شده است. نه‌تا از این سکه‌ها دارای سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ است؛ و بیست و چهارتایشان سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ و هفت‌تای دیگر سال ۷۶۹/ ۶۸- ۱۳۶۷ می‌باشد. بنابراین نود درصد سکه‌های سربداران این مجموعه فقط در عرض سه سال ضرب شده است (و می‌دانیم که در سالهای دیگر هم ضرب سکه وجود

---

[۱۴۴] (۹)- جی. دوبار تولومه«--- ertteL emeisiorT --- teroS .F .M a » در BNR،۱۸۶۲))، ص ۹۱ شماره ۱۴۸؛ مجموعه ۳، شماره ۲۴. فارس در سال ۷۴۸ ه.

تحت سلطه اشرف نبوده است و بهرحال سکه‌های او دارای نام ایلخان تحت الحمایه‌اش نوشیروان است. فراهن)۱۸۶۲] BNR)) nheasF]، ص ۳۰۵) نیز معتقد است که این سکه بایستی در سبزوار ضرب شده باشد.

[۱۴۵] (۱۰)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۱۴۶] (۱۱)- زامباور(۱۹۰۵)، ص ۱۸۳.

[۱۴۷] (۱۲)- قرآن، سوره ۶۱، آیه ۳(ترجمه ای. ه. پالمر)remlaP .H .E(.

[۱۴۸] (۱۳)- این مجموعه، که دکتر جی. سی. مایلز با لطف تمام در اختیار من گذاشتند تا از آن استفاده کنم در نیویورک خریداری شده ولی مالک اصلی وی می‌گفته که آنرا از شمال شرقی ایران بدست آورده است. دوتا از این سکه‌ها را- سبزوار، ۷۵۹، و اسفراین، ۷۵۹- ای. زیگمن عضو انجمن سکه‌شناسی آمریکا تقریبا در همان زمان در نیویورک و احتمالا از این مجموعه خریداری کرده بود. من در ضمیمه، این دو سکه را جز و فهرست نیاورده‌ام چون شناخت من از آنها فقط بصورت شفاهی بود.

[۱۴۹] (۱۴)- هفت‌تا از سکه‌های غیرسربداری این مجموعه عبارتست از:(۱) ابو سعید؛ سلطانیه، بدون تاریخ؛(۲) ابو سعید؛ سبزوار، ۷۳۳؛(۳) سلیمان؛ جاجرم، ۷۴۳؛(۴) طغای تیمور: جای ضرب؟ ۷۴۱(؟)؛

(۵) طغای تیمور؛ جای ضرب؟ بدون تاریخ؛(۶) طغای تیمور؛ جای ضرب؟ بدون تاریخ(۷) بدون نام[احتمالا امیر ولی]؛ استرآباد؛ ۷۶۴.

داشته است) و پنجاه و نه درصد یا تقریبا نیمی از سکه‌های این مجموعه فقط در سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ ضرب گشته است.[۱۵۰]

علاوه‌بر سکه‌های دوره اول و سکه‌های این مجموعه، حدود بیست و یک تا از سکه‌های سربداران همراه با نام و نشان ضربها و تواریخی که از سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ تا ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ را شامل می‌شود در آثار دیگر سکه‌شناسی نیز منتشر شده است.[۱۵۱] تشریح

ص: ۶۷

ناقص سکه‌های کاتالوگ ارمیتاژ[۱۵۲] با عکسها و سنجشهایی که توسط آ. آ. بایکوف) vokyB .A .A (در موزه ارمتیاژ شخصا انجام شده تکمیل گردیده است. از سکه‌های منتشر نشده سربداران بایستی از دو مجموعه موزه ایران باستان در تهران نیز نام برد.[۱۵۳]

همراه با گزارشات کتبی تاریخ سربداران که در بالا ذکر شد، این سکه‌ها بما کمک می‌کند تا سالشماری آن تاریخ را اقامه کنیم، تغییرات سلطه سیاسی را در خراسان و اطراف آن ترسیم نمائیم و گرایشهای مذهبی سربداران و تغییرات این گرایشها را نشان دهیم. ضمیمه‌ای که به این بررسی افزوده شده شامل فهرستی از سکه‌های منتشر شده سربداران و اوآخر ایلخانان، خراسان و اطراف آن و نیز حاوی سکه‌های منتشر نشده‌ای است که توسط نویسنده مورد بررسی قرار گرفته است.[۱۵۴] در جائی که امکان داشته، سنجشها و عکسهای نمونه‌ای و از جمله اطلاعات معیاری از سلطنت، ضرب و تاریخ ضرب برای گروه منتشر نشده سکه‌ها عرضه شده است.

غیر از این سکه‌ها، در این میان یادگاری از سربداران، جانی قربان، طغای تیمور یا امیر ولی در خراسان وجود ندارد که بتوان آنرا با اطمینان به آنها نسبت داد. منابع موجود مشعر بر بعضی از فعالیتهای معماری است. دولتشاه می‌گوید که:

ص: ۶۸

«شمس الدین علی در سبزوار انباری ساخت که شتر بر بام او با بار بالا رفتی و مسجد جامع سبزوار را عمارت کرد و حوضی و پایابی در میان ... ساخت.»[۱۵۵] بعضی از سیاحان غربی که از سبزوار دیدن کرده‌اند- سی. ای. یات) etay .E

---

[۱۵۰] (۱۵)- سکه‌های این مجموعه با عنوانH -SNA- در ضمیمه آمده است.

[۱۵۱] (۱۶)- در ضمیمه آمده است.

[۱۵۲] (۱۷)- آ. آ. مارکوف

ahzatimrE --- tenom hkiksnamlusum golatak iinratnevnI

(یک جلد و ضمیمه؛ سن پطرزبورگ، ۱۹۸۶، ۱۸۹۸).

[۱۵۳] (۱۸)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۱۵۴] (۱۹)- نویسنده زمانیکه در سال ۶۲- ۱۹۶۰ اطلاعات سکه‌ای در مجموعه‌های ملی خاورمیانه در دسترسش بود بویژه در سکه‌های سربداران دقت زیادی نکرد. مجموعه‌های موزه ایران باستان در تهران و موزه باستانشناسی استانبول خصوصا دارای سکه‌های سربداران است؛ این مجموعه‌ها(و شاید هم موزه عراق نیز) بایستی قبل از بررسی سکه‌های سربداران، مورد مطالعه قرار گرفته باشد.

[۱۵۵] (۲۰)- دولتشاه، ص ۲۸۲.

C. ([۱۵۶] و آ. و. دبلیو. جکسون) noskcaJ .W .V .A ([۱۵۷]– براساس گفته صنیع الدوله سیاح قرن نوزده– بیستم ایران، بعضی از ابنیه سبزوار را به سربداران نسبت داده‌اند. خود صنیع الدوله اطمینانی به این نسبتها نداشته است.

مثلا وی می‌گوید که «مسجد جامع سبزوار که می‌گویند سربداران ساخته‌اند، درست نیست[۱۵۸]» درواقع هیچ‌یک از ابنیه متقدم سبزوار دارای کتیبه و یا تاریخ نیست. فریزر) resarF (که در سال ۱۸۲۲ م. از سبزوار دیدن کرده می‌گوید که وی در آنجا «مناره قدیمی دیگری نظیر مناره خسروگرد و یک مدرسه قدیمی که کتیبه عربی روی در آن مبین این بود که آنرا فخر الدین یا فخر الدوله نامی ساخته، دیده است ...»[۱۵۹] نه خانیکف) ffokinahK ([۱۶۰] و نه هرتسفلد) dlefzreH ([۱۶۱] (که می‌گویند فقط افراد ساعی از سبزوار دیدن کرده‌اند) هیچکدام از این کتیبه اسمی نبرده‌اند هرچند که آنها از یک کتیبه ناخوانا در مناره

ص: ۶۹
سبزوار صحبت کرده‌اند.

دولتشاه درمورد بناسازی دیگر نوشته: « [طغای تیمور] در مشهد مقدس امام رضا ... عمارت مرغوبه بنا فرموده»[۱۶۲]؛ و حافظ ابرو گزارش داده که حسن دامغانی قلعه‌ای در سمنان ایجاد کرد.[۱۶۳] از این ساختمان و یا آثار آنها امروزه اثری دیده نمی‌شود.[۱۶۴] اسامی محلها و نیز داستانها بطور ضعیفی نام ارغونشاه را نگهداشته است هرچند که مکررا با نام ایلخان ارغون (۹۱– ۱۲۸۴) اشتباه شده است. یکی از گردنه‌ها که منتهی به استحکامات طبیعی کلات می‌شود و در آن جانی قربان در زمان علی بیک بن ارغونشاه آخرین مقاومت خود را در برابر تیمور انجام داد «دروازه ارغوانشاه» نامیده

---

[۱۵۶] (۲۱)– در کتاب خراسان و سیستان(لندن، ۱۹۰۰) صفحات ۳۹۸– ۳۹۷.

[۱۵۷] (۲۲)– در کتاب از قسطنطنیه تا خانه عمر خیام(نیویورک، ۱۹۱۱)، صفحات ۲۲۳– ۲۲۱.

[۱۵۸] (۲۳)– محمد حسن خان مراغه‌ای، صنیع الدوله، مطلع الشمس، ۳ جلد؛ تهران[؟] ۳۰۳/ ۱– ۱۳۰۱/ ۱۸۸۶– ۱۸۸۴) جلد ۳، ص ۲۰۳. درمورد استفاده از متن این کتاب که نایاب هم هست مدیون جی. سی. مایلز هستم.

[۱۵۹] (۲۴)– جی. ب. فریزر، سیاحت در خراسان(لندن، ۱۸۲۵)، ص ۳۸۲.

[۱۸۶۴]) ص، ۳۲۴.

[۱۶۰] (۲۵)– ن. خانیکف،

elartnec eisA'l ed elanoidirem eitraP al rus eriomeM

(پاریس[۱۸۶۴]، ص ۳۲۴.

[۱۶۱] (۲۶)– ای. هرتسفلد«thcirebesieR » در مجله۱۹۲۶) GMDZ)، ص ۲۷۷.

[۱۶۲] (۲۷)– دولتشاه، ص ۲۳۶.

[۱۶۳] (۲۸)– حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸.

[۱۶۴] (۲۹)– ویلبر،

doireP dinahkll ehT: narI cimalsI fo erutcetihcrA ehT

(پرینستون)[نیوجرسی]، ۱۹۵۵) ص ۱۸۱، منقول توسط آ. یو. پوپ(بدون نقل قول) که می‌گوید در مشهد امام رضا چندین کتیبه وجود دارد که تاریخ ۷۶۰/ ۱۳۵۹ را دارد.» متنی و یا توضیحی درمورد اسناد این کتیبه‌ها ارائه نشده است؛ تاریخ آنها آنقدر دیر هست که نشود آنها را به طغای تیمور نسبت داد ولی آنها بایستی با حسن دامغانی، درویش عزیز یا محمد بیک‌جانی قربانی مرتبط باشد.

می‌شود.[۱۶۵] کتیبه این گردنه که کرزن آنرا به ارغون نسبت داده[۱۶۶] توسط سایکس خوانده شده و به نادرشاه، حامی بزرگ کلات که امروز کلات نادری نامیده می‌شود نسبت داده شده است[۱۶۷].

سایکس همچنین می‌گوید که داستان محلی مربوط به میل رادکان (میل «شرق رادکان») مزار ارغونشاه است.[۱۶۸] البته این ساختمان مربوط به سالهای جلوتر از اوست.

ص: ۷۰

۵- تحلیل و تفسیر

الف- دوره متقدم، ۷۴۵- ۷۴۶/ ۴۵- ۱۳۳۵

سکه‌های خراسان برای سال ۷۳۶/ ۳۶- ۱۳۳۵ تا ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ کاملا مربوط به اوآخر ایلخانان است؛ متأخرترین سکه‌های سربداران که شناخته شده در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ بوده است. این واقعیتها روابط سربداران را با دیگران، قدرتهای رقیب در خراسان روشن می‌سازد و درواقع بنظر می‌رسد که متناقض با اطلاعاتی باشد که از سایر منابع تاریخ سربداران بدست می‌آید. کلیتی که براساس این اطلاعات بدست می‌آید اینست که سربداران تا سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ سعی نکرده‌اند خود را بطور رسمی از دولت ایلخانان کنار بکشند ولی بر حکومت محلی استیلا یافته‌اند. با بررسی این سکه‌ها می‌توان مراحلی را که آنها به مقاومت پرداخته و موفقیت بدست آورده‌اند پی‌گیری کرد.

در سال ۷۳۷/ ۳۷- ۱۳۳۶ دولت ایلخانان و روسای محلی خراسان طغای تیمور را که مناسبتی با خانواده چنگیز داشت به عنوان ایلخان جا زدند و بارها سعی کردند- بعضی اوقات با کمک حسن بزرگ جلایری- که بر امپراتوری ایلخانی تسلط پیدا کنند.[۱۶۹] در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ این کوششها به نتیجه رسید و سلطنت طغای تیمور در خراسان و نواحی تحت سلطه حسن بزرگ به

ص: ۷۱

رسمیت شناخته شد. ولی در خلال دوره‌ای که بنظر می‌رسد طغای تیمور تنها حکمران امپراتوری از هم پاشیده ایلخانی شده است مسعود و شاید عبد الرزاق درصدد برآمدند تا نسبت به او رسما اظهار وفاداری کنند. گرچه سبزوار در سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ و یا شاید هم جلوتر از آن در سال ۷۳۷/ ۳۷- ۱۳۳۶ بدست سربداران افتاده بود[۱۷۰] معذلک در میان

---

[۱۶۵] (۳۰)- مینورسکی، مقاله« طوس» در دانشنامه اسلام، چاپ اول.

[۱۶۶] (۳۱)- جی. کرزن، ایران و قضیه ایران(لندن، ۱۸۹۲) جلد ۱، ص ۱۲۸.

[۱۶۷] (۳۲)- پ. سایکس»« اشارات تاریخی راجع به خراسان» در مجله ۱۹۱۰) SARJ) صفحات ۱۱۵۲- ۱۱۵۱.

[۱۶۸] (۳۳)- پ. سایکس« ششمین سفر در ایران» در مجلهlanruoJ lacihpargoeG ، جلد ۳۷(۱۹۱۱)، ص ۲.

[۱۶۹] (۱)- الاهری، صفحات ۱۶۳/ ۶۴، ۶۹- ۶۷/ ۱۶۸- ۱۶۶. حافظ ابرو. متن اصلی، ص ۶- ۵؛ یادداشتها، صفحات ۲- ۱. حافظ ابرو همچنین لشکرکشی طغای تیمور را به عراق در زبده، ترجمه، ص ۱۲۴- ۱۲۲، ۱۳۰- ۱۲۷ و ۱۳۲ مورد بررسی قرار داده است.

[۱۷۰] (۲)- اکثر منابع نوشته‌اند که شورش سربداران در سال ۷۳۷ ه. شروع شد و در سال ۷۳۸ ه. سبزوار سقوط کرد؛ معهذا فصیح شورش را در سال ۷۳۶(ص ۵۰) و ۷۳۷(ص ۵۲) نوشته است.

سکه‌های سال ۷۳۸ طغای تیمور سکه‌هایی دیده می‌شود که در سبزوار ضرب شده است.[۱۷۱] از این سکه‌ها دو نوع تفسیر می‌توان ارائه کرد.

می‌توان آنها را سکه‌هایی به حساب آورد که قبل از سقوط سبزوار بدست سربداران، توسط عمال طغای تیمور ضرب شده است، در این صورت سقوط سبزوار را بایستی در سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ قرار داد؛ و یا آنها را می‌توان نشانه روابط عبد الرزاق یا مسعود با طغای تیمور دانست که حتی پس از سقوط این شهر بدست سربداران این روابط حفظ شده است. هرکدام از این تفسیرات در مورد سکه‌های سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ مورد پذیرش قرار گیرد بهرحال سکه دیگر سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ کاملا روشن می‌سازد که مسعود لااقل سیاست وفاداری و یا روابط نزدیک را با طغای تیمور دنبال کرده است. در این میان نمی‌توان سؤال کرد که آیا سربداران در سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ سبزوار را تسخیر کرده‌اند؟ چراکه ما سکه‌هایی از همان سال در دست داریم که طغای تیمور را به رسمیت شناخته است.[۱۷۲]

در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ آخرین تلاش طغای تیمور برای

ص: ۷۲

سلطه بر حکومت مرکزی ایلخانان با شکست روبرو شد. برادر او علی گاون قشون خراسان را علیه چوبانیان راه انداخت و شکست خورد. در غیاب قشون طغای تیمور، مسعود و سربداران، شیخ حسن جوری را از زندانش در یازر نجات دادند و با کمک شیخ حسن نیشاپور را تسخیر کردند. علیرغم این واقعیت که مسعود سعی می‌کرد با ضرب سکه بنام طغای تیمور در سبزوار در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۰ روابطش را با او نگهدارد، علی گاون کشته شد و بدنبال آن نفوذ سربداران «در تمام گوشه و کنار این سرزمین گسترش یافت».[۱۷۳] می‌توان بعد این «گسترش» را در سکه‌های طغای تیمور مشاهده کرد. در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ نیشاپور، طوس و جاجرم در خراسان و استرآباد، جرجان، خبوشان و ابیورد طغای تیمور را به رسمیت شناختند.[۱۷۴] در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱، طوس و جاجرم در خراسان و از جمله استرآباد، جرجان و آمل این شناسایی را ادامه دادند و سبزوار نیز طبق سیاست مسعود این کار را انجام داد؛[۱۷۵] نیشاپور که درست در آن زمان بدست سربداران افتاده بود این کار را نکرد. در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ تنها محل ضرب سکه طغای تیمور (جدا از سکه‌های «بازار» یا اردوی او و سکه‌های حسن بزرگ در بین النهرین) طوس بود که از گزارش حافظ ابرو معلوم می‌شود که توسط ارغونشاه علیه سربداران گرفته شده بود.[۱۷۶] این کاهش ضرب سکه طغای-

ص: ۷۳

تیمور پس از سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ نتیجه گسترش سربداران بود که پس از اتحاد مسعود و شیخ حسن امکان‌پذیر شد.

---

[۱۷۱] (۳)- سکه‌های سال ۷۳۸ ه. طغای تیمور در ضمیمه آمده است.

[۱۷۲] (۴)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۱۷۳] (۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹- ۱۸ و ۲۴- ۲۳. الاهری، صفحات ۱۶۸/ ۶۹- ۶۸.

[۱۷۴] (۶)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۱۷۵] (۷)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۱۷۶] (۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹ و ۲۸. برعکس، ابن بطوطه می‌گوید(ص ۶۷) که سربداران طوس را گرفتند. درمورد سکه‌های« بازار» نگاه کنید به همین کتاب. در مورد شناسائی طغای تیمور توسط سکه‌های حسن بزرگ در سال ۷۴۴- ۷۴۱ ه. به ضمیمه نگاه کنید.

سپس در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ یکی از سکه‌های رقیب، سلیمان ایلخان تحت الحمایه چوبانیان را که در خراسان و ایالات مجاور آن در جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان ظاهر شده بود برسمیت شناخت.[۱۷۷] چون هیچ‌یک از چوبانیان در این نواحی فعالیتی برای ضرب سکه اجباری بنام سلیمان نداشتند (اشرف به اصفهان رفته بود و در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ از علی گاون شکست خورده بود و حسن کوچک و سلیمان به دیاربکر لشکر کشی کرده بودند)[۱۷۸] و چون طبق گفته مرعشی[۱۷۹]، مسعود استر- اباد، جرجان و قومش را (که در آن دامغان و سمنان قرار داشت) پس از شکست دادن علی گاون گرفته بوده‌اند لذا بایستی ضرب سکه در پیشقدمی مسعود منعکس می‌شد و کوششی برای اتحاد سربداران با چوبانیان انجام می‌گشت. بنابراین اطلاعات سکه‌ها عبارت حافظ ابرو را درمورد گسترش سلطه سربداران در خراسان پس از شکست و مرگ علی گاون و گزارش مرعشی را درمورد گسترش فتوحات سربداران و گفته فصیح را راجع به هزیمت علی گاون در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ از مقابل سربداران، تأیید می‌نماید. تاریخ این جنگ هم بایستی محدود به ماههای اولیه سال ۷۴۱/ تابستان ۱۳۴۱ باشد چراکه در فصل لشکر- کشی بعدی، ۷۴۳- ۷۴۲/ تابستان ۱۳۴۲ سلطه سربداران قبلا در خراسان و مازندران گسترده شده بود و این از ضرب سکه برای طغای تیمور در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ کاملا مشخص می‌شود.

پس از سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ سکه‌هایی جدیدی وجود

ص: ۷۴
دارد که نشانگر اتحاد بین طغای تیمور و سربداران است.

طوس بار دیگر در سال ۴۵- ۷۴۴/ ۴۵- ۱۳۴۴ برای طغای- تیمور سکه ضرب کرده است[۱۸۰] و یکی دیگر از سکه‌های او در دامغان تاریخ سال ۷۴۴/ ۴۴- ۱۳۴۳ را دارد که مبین تسخیر دوباره این شهر است ولی فقط یک سکه معاصر[۱۸۱] در سال ۷۴۵ ۴۵- ۱۳۴۴ از سکه‌های سلیمان وجود دارد که در همان محل ضرب، به محض اینکه مسعود دامغان را در زمان لشکرکشی‌اش به مازندران- رستمدار- بار دیگر فتح کرده، ضرب شده است.[۱۸۲]

سکه‌های دوره متقدم ۷۴۵- ۷۳۵/ ۴۵- ۱۳۳۵ نشان می‌دهد که تا زمانیکه طغای تیمور برای تاج و تخت هلاکو قوی بوده و سربداران ضعیف بوده‌اند، مسعود (و شاید هم عبد الرزاق) سعی می‌کردند قیامشان را به صورت اعتراضی علیه علاء الدین محمد جلوه دهند نه علیه حکومت خراسان و یا امپراتوری ایلخانان، و اینکار را با اعلام وفاداری به طغای تیمور انجام می‌دادند. آنها همچنین مؤید سالشماری شکست طغای تیمور از مسعود است: علی گاون در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ شکست خورده و به قتل رسید؛ بنابراین شکست قبلی علی گاون در عراق و سقوط نیشاپور بایستی در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ رخ داده باشد.

---

[۱۷۷] (۹)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۱۷۸] (۱۰)- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۳.

[۱۷۹] (۱۱)- مرعشی، ص ۷۳.

[۱۸۰] (۱۲)- نگاه به ضمیمه.

[۱۸۱] (۱۳)- همان مأخذ.

[۱۸۲] (۱۴)- همان مأخذ.

و بالاخره آنها نشان می‌دهند که مانند دوره ۷۴۰– ۷۳۸/ ۴۰– ۱۳۳۸، مسعود هنوز پس از بریدن از طغای تیمور، دارای روابطی با امپراتوری بوده و از سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ به بعد بصورت عامل چوبانیان عمل کرده و سعی نموده خراسان را برای سلیمان خان که به منظور اعمال نفوذ، بسیار دور از آنجا بوده ولی هنوز بخاطر پیشرفت مداوم چوبانیان برای وحدت بخشیدن

ص: ۷۵

به امپراتوری به‌عنوان تهدید بالقوه‌ای پابرجا بود، تسخیر کند.

ب– دوره میانه، ۷۵۲– ۷۴۶/ ۵۲– ۱۳۴۵

بعد فاجعه و مصیبت سربداران که با شکست و مرگ مسعود در سال ۷۴۵/ ۴۵– ۱۳۴۴ به آنها رو کرد صریحا توسط سکه‌ای که در سال ۷۴۶/ ۴۶– ۱۳۴۵ در سبزوار یعنی در قلب قلمرو سربداران بنام طغای تیمور ضرب شده مشخص می‌شود.[۱۸۳] ای– تیمور جانشین مسعود که بقیه مناطق سربداران را نگهداشته بود دریافت که نگهداشتن وضع سابق سال ۷۴۱/ ۴۱– ۱۳۴۰: یعنی برسمیت شناختن طغای تیمور به‌عنوان سلطان و پرداخت مالیات به وی، از ضروریات است.

در سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷ جدیدترین سکه‌های «سربداری»– سکه‌هائی که هیچ ایلخانی را برسمیت نشناخته است– در سبزوار و اسفراین ضرب شده است.[۱۸۴] این سکه‌ها نشان می‌دهد که پس از یک دوره ضعف و تسلیم به طغای تیمور، حدود سال ۷۴۶/ ۴۶– ۱۳۴۵، قدرت سربداران به آن درجه از احیاء رسیده است که بار دیگر مثل دوره مسعود مستقل از طغای تیمور شده‌اند. مع الوصف مسعود در زمانی حکومت می‌کرده که اضمحلال امپراتوری ایلخانان بوقوع نپیوسته بود لذا وی از سکه به صورت یک معامله دیپلوماسی استفاده کرده و آنرا به نام یکی از مدعیان ایلخانی می‌نمود. در سایه سیاست وی بوده که وی از امکان تسلیم به یک امپراتوری که بایستی بار دیگر یک کاسه می‌شد و نوعی ارتش امپراتوری در خراسان رخ می‌نمود دور نشد.

معهذا از سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷ به بعد واقعیت اضمحلال امپراتوری متجلی شد. چوبانیان و جلایریان دست از دشمنی با

ص: ۷۶

همدیگر کشیدند و امپراتوری بار دیگر تجدید نشد. دشمنان محلی سربداران خصوصا طغای تیمور نتوانست خود سربداران را مطیع سازد و نیز نتوانست حمایت مفیدی از قدرتهای به تحلیل رفته تبریز یا بغداد کسب کند. از اینرو سربداران، بدون مزاحمت توانستند با سکه‌های سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷ استقلال خود را متبلور سازند. معهذا آنها محافظه‌کار باقی ماندند و سکه‌ها را بی‌نام و نشان ضرب کردند. اگرچه اسناد این سکه‌ها بخاطر بی‌نام و نشانی‌شان بایستی از طریق حدس و گمان باشد ولی تشخیص اعتبار نوآوری یک سکه ممتاز سربداری زیاد هم مشکل نیست.

تنها حکمران سربداری که بایستی در سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷ حکومت کرده باشد و فعالیتها و شخصیت او بطور متقاعدکننده‌ای مبین این نوآوری است شمس الدین علی است. تاریخچه‌ها از او بخاطر برگرداندن نیروی دفاعی

---

[۱۸۳] (۱۵)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۱۸۴] (۱۶)– همان مأخذ.

سربداران در مقابل طغای تیمور به نیکی یاد کرده‌اند و این او بوده که ترتیبی با طغای تیمور می‌دهد (که ماهیت واقعی این ترتیب در تاریخچه‌ها نیامده است) تا سربداران «ولایاتی را که به تصرف خواجه مسعود بوده به تصرف خود درآورند.»[۱۸۵] این عبارت علیرغم ابهامش، نشانگر اصلاحی در وضع و موقعیت سربداران است که در سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ واسال طغای تیمور بشمار می‌رفتند. سکه‌ها مبین این است که استقلال سربداران که وضع استحقاقی آنها بود و در زمان مسعود در سال ۷۴۵- ۷۴۲/ ۴۵- ۱۳۴۱ بالقوه بدست آورده بودند ولی مسعود رسما تحت پوشش شناسایی ایلخان چوبانیان قرار گرفته بود تأیید شده است. درنتیجه آنها نشان می‌دهند که در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ آنها شانس این را داشته‌اند که بین سربداران و طغای تیمور رابطه‌ای برقرار کنند به نحوی که تاریخچه‌ها آنها را بالاستقلال مورد بررسی قرار دهد.

ص: ۷۷

سکه‌های سال ۷۴۸/ ۱۴۳۷ به دلایل دیگری نیز می‌تواند از آن شمس الدین علی باشد. حافظ ابرو می‌گوید که حکمران قبل از شمس الدین علی سربداران که آنهم شمس الدین نام داشت بخاطر عدم توجه و عدم پرداخت حقوق به مردانش کنار گذاشته شد.

شمس الدین که گمان می‌رفت بهتر کار کند به حکومت برگزیده شد واقعا هم یکی از مدیران مالی شایسته‌ای که حقوق و مستمری را به نحو احسنی پرداخت می‌کرد گردید: «هرچه از ولایت حاصل می‌شد بتمام در اخراجات سربداران می‌نهاد.»[۱۸۶] دولتشاه می‌گوید که شمس- الدین علی به هفده هزار سرباز حقوق می‌داد و پروژه‌های ساختمانی زیادی در سبزوار راه انداخت.[۱۸۷] اصلاح تشکیلات مالیاتی، پرداخت حقوق منظم به قشون و ایجاد پروژه‌های ساختمانی مستلزم پول نقد و به تبع آن ضرب سکه بود. این پروژه‌ها نظیر دفاع و به نقطه‌نظر مناسب رسیدن با طغای تیمور، شمس الدین علی را به صورت یک حکمران شایسته و قوی می‌نمایاند که احتیاج زیادی به ضرب سکه مستقلانه داشته است.

در بالا بعضی از تناقضات سالشماری منابع را و از جمله این واقعیت را برشمردیم که اصلاحات آزمایشی که از طریق بعضی از محققین جدید ارائه شده فقط اشاره بر سالهای مخصوصی دارد و اساسی برای تجدید سالشماری سربداران ایجاد نمی‌کند. وقتی که ما متوجه باشیم که فقط سالشماری حافظ ابرو شمس الدین علی را در قدرتی نشان می‌دهد که بایستی سکه‌های جدید ضرب می‌کرد:

یعنی حافظ ابرو گفته شمس الدین علی در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ به قدرت رسیده اسناد نوآوری یک سکه مستقل سربداری در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ به شمس الدین علی بوضوح اهمیت سالشماری پیدا

ص: ۷۸

---

[۱۸۵] (۱۷)- دولتشاه، ص ص ۲۸۲، میرخواند، ص ۶۱۸.

[۱۸۶] (۱۸)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۱۸۷] (۱۹)- دولتشاه، ص ۲۸۲.

می‌کند[۱۸۸]؛ تاریخ متأخری که توسط بعضی از نویسندگان براساس تاریخ سربداران برای به قدرت رسیدن شمس الدین علی ارائه شده سال ۷۴۹/ ۴۷- ۳۴۸- ۱۳۴۸ (دولتشاه) می‌باشد[۱۸۹].

تاریخچه‌ها درمورد مدت سلطنت شمس الدین علی که چیزی بیش‌از چهار سال است با همدیگر توافق دارد هرچند که سالهای ارائه شده کاملا متناقض است.[۱۹۰] چون استدلال ما به قدرت رسیدن شمس الدین علی را در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ قرار می‌دهد پس مرگ او بایستی در سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ (سال عرضه شده توسط حافظ ابرو)[۱۹۱] یا در سال ۷۵۳/ ۵۳- ۱۳۵۲ (بنا به گفته میرخواند)[۱۹۲] رخ داده باشد تا با دوره‌ای از چهار سال و اندی که برای مدت سلطنت وی قایل شده‌اند جور دربیاید. گروه دیگر سکه‌ها که مورد توجه قرار گرفت ما را قادر می‌سازد تا بین این دو سال یکی را انتخاب کنیم و همچنین پرده از روی وقایع سلطنت یحیی کراوی خصوصا در مورد قتل طغای تیمور به یک‌سو نهیم.

حافظ ابرو می‌گوید که: «چون نوبت حکومت سربداران به خواجه یحیی کراوی رسید ... چند کرت طغا تیمور خان لشکر بسر او فرستاد ... و زیادت کاری دست نداد ... بعد از آن‌که رسل در میان شد ... خواجه یحیی ... بزمره مطتعان در [آمد][۱۹۳]». دولتشاه که از تاریخ سربداران نقل کرده می‌گوید که سربداران هرسال طبق معمول از بیهق به پیش طغای تیمور در استرآباد می‌رفتند تا اظهار خدمت

ص: ۷۹

کرده و سوگند وفاداری را تجدید نمایند.[۱۹۴] سیاست مقاومت و پا- فشاری شمس الدین علی را در مقابل طغای تیمور، که سکه‌ها و تاریخچه‌ها هم تأییدش کرده است یحیی کراوی تغییر داد.

مدارک و شواهد سکه‌ای این تغییر سیاست را تأیید می‌کند.

چنانکه دیدیم ضرب سکه‌های طغای تیمور بعد از سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ متوقف شد و متعاقب آن در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ ضرب سکه‌های مستقل سربداران آغاز گردید. تمام قراین، چه قراین کتبی و چه سکه‌ای نشانگر رشد قدرت سربداران و ضعف تدریجی موقعیت طغای تیمور است. مع الوصف در سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ وضعیت برگشت و سکه‌های طغای تیمور در سبزوار، اسفراین، نیشاپور، جاجرم و سمنان که همه آنها (شاید به جز سمنان) تحت سلطه

---

[۱۸۸] (۲۰)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۱۸۹] (۲۱)- دولتشاه، ص ص ۲۸۲.

[۱۹۰] (۲۲)- نگاه کنید به جدول شماره ۲ در همین کتاب.

[۱۹۱] (۲۳)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۱۹۲] (۲۴)- میرخوند، ص ۶۱۹.

[۱۹۳] (۲۵)- حافظ برو، متن اصلی، صفحات ۷- ۶.

[۱۹۴] (۲۶)- دولتشاه، ص ۲۳۷.

سربداران بود ضرب شد[۱۹۵]. این سکه‌ها مبین تسلیم سربداران، مثل سابق، به طغای تیمور است و دلیلی هم وجود ندارد که گفته حافظ ابرو را مبنی بر اینکه سیاست سربداران را یحیی کراوی تغییر داد قبول نکنیم.

بایستی- جدا از تحلیل این مجموعه‌ها- یادآوری کرد که محل ضرب سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱، نشانگر وسعت تقریبی قلمرو سربداران در آغاز سلطنت یحیی کراوی و پایان حکومت شمس- الدین علی است. آنها همچنین اطلاعاتی را که سکه‌های سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ ارائه می‌دهد تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که شمس الدین علی نه تنها بر «مناطقی که خواجه مسعود در اختیار داشت» به روش مسعود در خلال ۷۴۵- ۷۴۱/ ۴۵- ۱۳۴۰ مسلط بود بلکه تقریبا بعضی از مناطقی را که مسعود، جز جرجان

ص: ۸۰
و استرآباد، گرفته بود نیز بدست آورده بود.

دلایل روش یحیی از حوادث بعدی روشن گردید- این روش قسمتی از نقشه‌ای بود که هدفش قتل طغای تیمور بود. سربداران پس از شکست در غلبه بر طغای تیمور و ترس از قدرت واقعی و بالقوه او به‌عنوان رهبر قبیله و به‌عنوان یکی از اعقاب چنگیز در ایران، تصمیم گرفتند او را به طریقی از میان بردارند که در میان آنها بسیار متداول بود. یحیی کراوی با درک اینکه جز به صورت یک فرد مومن نسبت به او، نمی‌تواند به وی دست یابد سعی کرد خود را کاملا تسلیم او کند و سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ را ضرب نماید. طغای تیمور گول خورد. یحیی و پیروانش مسلح و بدون نگهبان به حضور او پذیرفته شدند. یکی از سربداران طغای تیمور را با تبر انداخت و یحیی سرش را گوش تا گوش برید. سربازان طغای تیمور به هراس افتادند و سربداران پیروز گشتند.[۱۹۶].

البته حاصل سالشماری این بازسازی اینست که یحیی کراوی بایستی در سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ جانشین شمس الدین علی شده باشد چراکه طبق سیاست یحیی بود که این سکه‌ها در ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ ضرب شده است. سالشماری حافظ ابرو[۱۹۷] را مانند اسناد سکه- های سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ به شمس الدین علی، شواهد سکه‌ای تأیید می‌کند.

از زمانیکه سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ در مجموعه‌ای پیدا شد اطلاعات اضافی را از تحلیل این مجموعه، طبق این فرضیه که فعالیت یک ضرب در خلال دوره معینی مستقیما با تعدادی

ص: ۸۱

---

[۱۹۵] (۲۷)- اینکه سبزوار و اسفراین از آن سربداران بوده سکه‌های ۷۴۸ ه. مبین این مسأله است، نیشاپور از قلمرو طغای تیمور با دخالت مناطق سربداری جدا شده و(در نبود اطلاعات متضادی در این زمینه) احتمالا تحت سلطه سربداران قرار گرفته است؛ جاجرم نزدیک اسفراین بوده و محتملا در سرنوشت آن شریک بوده است.

[۱۹۶] (۲۸)- درباره مرگ طغای تیمور از گزارش حافظ ابرو استفاده شده است(حافظ ابرو، متن اصلی ص ۸- ۷، در میرخواند، صفحات ۵۹۷- ۵۹۶ تکرار شده است).

گزارش متفاوت تاریخ سربداران را دولتشاه(ص ۲۳۷) و میرخواند(ص ۶۲۰) تکرار کرده‌اند.

[۱۹۷] (۲۹)- درمورد تاریخ جلوس یحیی کراوی نگاه کنید به: حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

از سکه‌های آن ضرب و دوره‌ای که در مجموعه آمده رابطه دارد می‌توان بدست آورد.[۱۹۸] اول از همه، فقدان آشکار هرنوع سکه مجموعه درمورد سالهای ۷۵۱– ۷۴۷/ ۵۱– ۱۳۴۶ (به جز سکه‌های سبزوار سربداران در سال ۷۵۰/ ۵۰– ۱۳۴۹)[۱۹۹] نشانگر کاهش عظیم ضرب سکه در خراسان در خلال همان سالها است. بعضی از سکه‌های ناخوانای این مجموعه (سالهای پنجاه شش سکه را زامباور نتوانسته است بخواند) امکان دارد در سالهای نامعینی ضرب شده باشد ولی حتی سکه‌های طغای تیمور که از همدیگر قابل تشخیص است تقریبا از تغییرات مجموعه پیروی کرده است: در این میان بعضی از سکه‌های سال ۷۴۶/ ۴۶– ۱۳۴۵ طغای تیمور وجود دارد ولی از سکه‌های سال ۷۵۱– ۷۴۷/ ۵۱– ۱۳۴۶ خبری نیست[۲۰۰].

تقلیل و کاهش ضرب سکه طغای تیمور در میانه سال ۷۴۰/ ۱۳۴۰ اثر مصیبت‌وار شکست علی گاون را در سال ۷۴۲/ ۴۲– ۱۳۴۱ بدنبال شکست طغای تیمور، منعکس کرده است.[۲۰۱] علاء الدین محمد، خازن و اقتصاددان طغای تیمور در آن زمان توسط سربداران کشته شد[۲۰۲] و همراه با او بایستی بسیاری از متخصصینی که اقتصاد– یات قلمرو طغای تیمور را اداره می‌کردند از بین رفته باشند. بعد از سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ طغای تیمور بزودی حتی مسوولیتهای اساسی اقتصاد دولت را درمورد ضرب سکه از دست داده است: آخرین سکه– هایی که او خودش (یا متحدین جانی قربانی و یا واسالهای

ص: ۸۲

سربداری او) ضرب کرده در سال ۷۴۴/ ۴۴۳– ۱۳۴۳ در دامغان[۲۰۳] و بالاخره در اردوی (بازار) در سال ۷۴۶/ ۴۶– ۱۳۴۵ بوده است.[۲۰۴]

ثانیا، اهمیت نسبی سکه‌های خراسانی در سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱ توسط تعدادی از سکه‌های هم‌زمان و در همان مجموعه عرضه می‌شود؛ سکه‌های سبزوار، اسفراین، جاجرم، نیشاپور و سمنان به ترتیب دارای اهمیت است[۲۰۵]. این فرضیه منطقی بنظر می‌رسد که اهمیت محل ضرب، منعکس‌کننده اهمیت شهر بوده و البته قسمت زیادی از سکه‌های شهر سبزوار (پنجاه و پنج درصد از سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱) نشان می‌دهد که سبزوار شهر عمده آن زمان بشمار می‌رفته چنانکه پایتخت سربداران نیز بوده است.[۲۰۶]

---

[۱۹۸] (۳۰)– درمورد« قانون» مجموعه سکه‌ها نگاه کنید به: بی. ثوردمن

draoH ehoL ehT»« citamsimuN fo ygolodohteM eht ot noitubirtnoC A

در مجله۱۹۴۸) elcinorhC citamsimuN) صفحات ۲۰۴– ۱۸۸.

[۱۹۹] (۳۱)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۰۰] (۳۲)– همان مأخذ.

[۲۰۱] (۳۳)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۰؛ فصیح، ص ۶۱؛ میرخواند، ص ۶۱۴.

[۲۰۲] (۳۴)– فصیح، ص ۶۱.

[۲۰۳] (۳۵)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۰۴] (۳۶)– همان مأخذ.

[۲۰۵] (۳۷)– نگاه کنید به جدول شماره ۳.

[۲۰۶] (۳۸)– زامباور([۱۹۰۵]، ص ۱۸۳) این نقطه‌نظر را ارائه داده ولی معتقد است که سبزوار پایتخت طغای تیمور بوده است.

تحلیل سکه‌های دوره متقدم، ۷۴۵– ۷۳۹/ ۴۵– ۱۳۳۸ در این مجموعه، نتایج متقاعدکننده کمتری ارائه می‌دهد. اکثریت قریب به اتفاق این سکه‌ها (پنجاه و نه سکه از شصت و دو سکه) در طوس ضرب شده است و نظرا می‌توان نتیجه گرفت که طوس تقریبا تنها و البته تنها محل ضرب مهم (و نیز شهر مهم) خراسان در خلال آن دوره بوده است. یک چنین نتیجه‌ای امکان دارد غلط از آب درآید.

طغای تیمور در سال‌های ۷۴۵– ۷۳۹/ ۴۵– ۱۳۳۸ سکه‌های خود را در حدود هفت محل ضرب (از قبیل نیشاپور و طوس، ولی نه «ساری» یا «هر») ضرب کرده است[۲۰۷]، و وجود این سکه‌ها نشان می‌دهد که این مجموعه ضربهای طغای تیمور را درمورد دوره متقدم عرضه نمی‌کند.

ج– مذهب سربداران: سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷

راجع به دوره سالهای ۷۵۶– ۷۵۳/ ۵۵– ۱۳۵۲ سکه شناخته

ص: ۸۳

شده‌ای از ناحیه خراسان بدست نیامده است. معهذا در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ امیر ولی شروع به ضرب سکه کرد[۲۰۸] و از سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ به بعد بار دیگر در زمینه ضرب سکه، تعداد بیشماری از سکه‌های سربداران که اکثر آنها در یک مجموعه جمع شده و اصلا تاریخ ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷، ۷۶۳/ ۶۲– ۱۳۶۱ و ۷۶۹/ ۶۸– ۱۳۶۷ را دارد ظاهر شد.[۲۰۹] محل ضرب سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷، سبزوار، اسفراین، نیشاپور، طوس و دامغان بود.[۲۱۰] و محل ضرب سکه‌های سال ۷۶۳/ ۶۲– ۱۳۶۱ نیز سبزوار، اسفراین، نیشاپور، جاجرم و سمنان بود[۲۱۱]؛ و سکه‌های سال ۷۶۹/ ۶۸– ۱۳۶۷ نیز در سبزوار، استرآباد و دامغان ضرب شده است.[۲۱۲] صرفنظر از هویت واقعی محل ضربها در هرسال، واقعیت اینست که سبزوار، پایتخت سربداران همیشه یکی از محلهای ضرب سکه بوده و همین امر اسناد این سکه‌ها را به سربداران تأیید می‌کند.

درمورد گروهی از سکه‌ها که در بالا ذکر شد و متعلق به یک مجموعه بود و این مجموعه هم مورد بررسی قرار گرفت جالب‌ترین واقعیت اینست که تمام سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷، به استثنای سه‌تا از سکه‌های دامغان و یکی دیگر که در پائین خواهد آمد دارای فرمول مذهبی و اسامی چهار خلیفه است– یعنی یک فرمول سنی است.

چهارتا از سکه‌های استثنائی سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ و تمام سکه‌های متأخر سربداری دارای فرمول شیعی است: ضابطه مذهبی آنها عبارت «علی ولی اللّه» و اسامی دوازده امام است. و اگر کمی به سکه‌هایی که سربداران قبل از سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ برای خودشان و یا برای ایلخانان

---

[۲۰۷] (۳۹)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۰۸] (۴۰)– همان مأخذ.

[۲۰۹] (۴۱)– این مجموعه قبلا مورد توصیف قرار گرفت.

[۲۱۰] (۴۲)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۱۱] (۴۳)– همان مأخذ.

[۲۱۲] (۴۴)– همان مأخذ.

ص: ۸۴

ضرب کرده‌اند نظری بیفکنیم درمی‌یابیم که آنها هم دارای فرمول سنی است. این یافته‌ها دقیقا نشانگر این است که دولت سربداران دست‌کم در خلال سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ رسما در بینش سنی‌گری باقی مانده و فقط در میانه سالهای ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ و ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ است که این دولت بینش خود را به تشیع تغییر داده است. این نتیجه‌گیری دارای اهمیت‌هایی است. منابع غیرسکه‌ای اشاره‌ای جز اینکه سربداران از آغاز شیعی مذهب بوده‌اند نکرده است.

ولی قبل از توجه به مفاهیم مذهبی این واقعیتها، مفاهیم آنها را درمورد سالشماری مورد بررسی قرار می‌دهیم. تنها واقعه شناخته شده در تاریخ سربداران که می‌توان مناسبات آنها را با تشیع و دامغان نشان داد ربط دادن آنها با سکه‌های شیعی است که در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ در دامغان ضرب شده است و اینها هم از طریق شورش علی مؤید و درویش عزیز علیه حسن دامغانی امکان‌پذیر شده است. علی شورش را در دامغان آغاز کرد[۲۱۳] و او و درویش عزیز هردو شیعی مذهب بودند.[۲۱۴] بار دیگر این سالشماری حافظ ابرو است که امکان ارتباط این وقایع را با یافته‌های مربوط به سکه‌ها مقدور می‌سازد. تواریخی که اساس آنها تاریخ سربداران است سال جلوس حسن دامغانی را ۷۶۲/ ۶۱- ۱۳۶۰ و علی مؤید را سال ۷۶۶/ ۶۵- ۱۳۶۴ نوشته است.[۲۱۵] اگر این سالها مورد پذیرش قرار گیرد ربط

ص: ۸۵

دادن سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ با علی مؤید امکان‌پذیر نیست. ولی چنانکه قبلا متوجه شدیم حافظ ابرو سالشماری متفاوتی را ارائه کرده که در آن حسن دامغانی در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ به قدرت رسیده است.[۲۱۶] پذیرش این تاریخ ارتباط بین علی مؤید و سکه‌های شیعی دامغان را در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ مقدور می‌سازد:

سکه‌های دامغان آغاز یورش علی مؤید را نشان داده است (و آنرا در همان سال جلوس حسن دامغانی قرار داده است). سپس، اگر اظهار منابع متکی بر تاریخ سربداران مبنی بر اینکه حسن مدت چهار سال و اندی حکومت[۲۱۷] کرد (با چشم‌پوشی از تاریخ جلوسش) مورد قبول قرار گیرد پس سال مرگ وی، با احتساب سال جلوسش در ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷، سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ خواهد بود و سکه‌های شیعی یک‌نواخت سربداری در سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ کاملا با فرض قبول دولت و قدرت سربداری علی مؤید و دولت شیعی وی در آن سال جور درمی‌آید.

بار دیگر اگر مفاهیم مذهبی سکه‌های سربداری را در نظر بگیریم، اسناد سکه‌های شیعی دامغان در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ به علی مؤید امکان‌پذیر است. اولین نکته مهم اینست که علیرغم عقیده عمومی که آنهم ناشی از کاربرد بدون

---

[۲۱۳] (۴۵)- دولتشاه، ص ۲۸۵، میرخواند، ص ۶۲۲.

[۲۱۴] (۴۶)- عزیز رهبر سازمان درویشان شیخ حسن بوده(میرخواند، ص ۶۲۲) که درمورد ویژگی شیعی او عبارت ابن بطوطه و گزارش حافظ ابرو در دست است. درمورد تشیع علی مؤید نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲ و میرخواند، جلد ۴، ص ۶۹۳.

[۲۱۵] (۴۷)- دولتشاه بسیار تلمیحی صحبت کرده است(ص ۲۸۶)؛ میرخواند(ص ۶۲۳- ۶۲۲) می‌گوید که حسن دامغانی در سال ۷۶۲ ه. جلوس کرد و چهار سال و چهار ماه حکومت نمود. فصیح برای جلوس حسن سال ۷۶۲ ه. را ارائه داده(ص ۹۴) ولی جلوس علی مؤید را در سال ۷۶۳ ه. نوشته است(ص ۹۵) از اینرو تغییری در یکی از سالشماریها موجب تطابق با سالشماری حافظ ابرو می‌شود.

[۲۱۶] (۴۸)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸.

[۲۱۷] (۴۹)- میرخواند، ص ۶۲۳؛ دولتشاه، ص ۲۸۶.

نقادی اطلاعات ابن بطوطه است مبنی بر اینکه تمام سربداران شیعی مذهب و شیعی رادیکال بودند[۲۱۸]، دولت سربداران درواقع رسما، لااقل از سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ تا ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ سنی مذهب بوده است و اگر عقاید شخصی اعضای آن گرایش بطرف تشیع داشته، دلیلی نداشته که منافع آنها مهمتر از منافع تسنن رسمی باشد.

ص: ۸۶

توصیف ابن بطوطه گمراه کننده است چراکه وی نتوانسته دو عنصر نهضت سربداری را تحلیل کند هرچند که چنانکه متوجه شدیم[۲۱۹] وجود این دو عنصر در تناقضاتی که در عبارات وی راجع به سربداران آمده، مشهود است. باتوجه به اهمیتی که گزارش ابن بطوطه به شیخ حسن داده، می‌توان نتیجه گرفت که توصیف وی از سربداران براساس اطلاعات سال تقریبا ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ قبل از حمله به هرات و مرگ شیخ حسن و کناره‌گیری نهایی درویشان است. در خلال دوره ۷۴۳- ۷۴۱/ ۴۳- ۱۳۴۰ مسعود بخاطر کسب حمایت عموم که بعدها نیز بدان نایل شد با شیخ حسن همکاری می‌کرد- چراکه سبزوار یکی از پایگاههای تشیع بشمار می‌رفت.[۲۲۰] نوع حمایتی که مسعود درپی آن بود در این مبلغ تشیع نهفته بود و کوششی که شیخ حسن در این زمینه کرده بود نظر ابن بطوطه را به خود جلب نموده بود و او را معتقد ساخته بود که این ویژگی تمام سربداران است. درواقع موضع مسعود در مسایل مذهبی مبهم‌تر از آنست که از گزارش ابن بطوطه بتوان آنرا دریافت. اگرچه مسعود با شیخ حسن همکاری می‌کرد[۲۲۱] ولی سکه‌هایی که بنام طغای تیمور و سلیمان ضرب شده همگی دارای فرمول سنی است. البته استفاده از این فرمول امکان دارد فقط اعمال نوعی سلیقه باشد: یعنی مسعود می‌خواسته مسأله امپراتوری ایلخانی را نگهدارد از اینرو مجبور بوده پادشاهان آنرا در درجه اول اهمیت قرار دهد.[۲۲۲] یا مسعود احتمال دارد از یک سیاست علنی شیعی برحذر کرده تا پیروان سنی مذهب خود را در

ص: ۸۷

شهرهایی نظیر نیشاپور[۲۲۳] و یا پیروان بالقوه خود را در هرات از دورو- بر خود نتاراند. ولی بایستی یادآوری کرد که مسعود فقط در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ بود که احساس کرد به مرجعیت شیخ حسن احتیاج دارد چراکه بقول خودش «سندی باید که قضیه حکومت را بدان استحکامی دهد».[۲۲۴] مسعود توانست در خلال سالهای ۷۴۰- ۷۳۸/ ۴۰- ۱۳۳۷ بدون کمک شیخ حسن کارها را روبراه کند بنابراین اعتقادات مسعود هرچی بوده بهرحال در امور مذهبی بسیار قابل انعطاف و مصلحت‌گرا بوده است: اگر وی سنی مذهب بود نمی‌توانست و نمی‌خواست با یک شیعی رادیکال کار کند؛ و اگر شیعی مذهب بوده، وی هنوز دارای نوعی تسنن رسمی و روابطی با حکام سنی مذهب و نیز دارای گرایشی مستقل بطرف رهبران مذهب تشیع مانند شیخ حسن بود.

---

[۲۱۸] (۵۰)- ابن بطوطه، ص ۶۶.

[۲۱۹] (۵۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۲۲۰] (۵۲)- مستوفی، جلد ۱، صفحات ۱۵۰- ۱۴۹ و ص ۱۴۸. حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

[۲۲۱] (۵۳)- و شاید هم تا حدی به مذهب شیخ حسن« گرائیده بوده» چنانکه از گفته ابن بطوطه این مسأله برمی‌آید(ص ۶۶)؛ معهذا این« گرایش» در گرایش رسمی دولت اثری نگذاشته بود. حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹- ۱۸.

[۲۲۲] (۵۴)- سکه‌های طغای تیمور فقط حاوی فرمول سنی است، مع الوصف از آمل سکه‌ای بدست آمده که حامل فرمول شیعی است و بنام او در سال ۷۴۲ ه. ضرب شده است.

[۲۲۳] (۵۵)- طبق گفته حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۵۲) اکثر آنها سنی مذهب بودند.

[۲۲۴] (۵۶)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸.

از طرف دیگر، درویشان افراطی بودند. بازسازی برنامه مهدو- یت درویشان که در فصل سوم این کتاب آمده محتوای گفته ابن بطوطه را مبنی بر اینکه سربداران سودای برانداختن ریشه تسنن از خراسان را در سر می‌پختند، تأیید می‌کند[۲۲۵] و تضاد بین تعصب‌گرایی درویشان شیعی و گرایش قابل انعطاف و یا سنی‌گری بی‌پرده مسعود، نشانگر ماهیت عدم توافقی است که بالاخره منجر به قتل شیخ حسن به دست مسعود شده است. مسعود امیدوار بود که از طریق تصدیقات مذهبی یک دین ربوبی حمایت مردم سبزوار را برای حکومتش جلب کند. وی اسباب کار خود را در وجود رهبر نستوهی دید که نوعی برنامه تئوریکی رادیکال را تبلیغ می‌کرد و سازمانی از مریدان مسلح و سرسپرده از او حمایت می‌کرد. برنامه حسن نوعی تئوکرا- سی شیعی را بازسازی می‌کرد که شدیدا به درد مسعود می‌خورد:

ص: ۸۸

در میان چیزهای دیگر تسنن را قلع‌وقمع می‌کرد. مسعود مانند سنیان سبزوار و امیر ارغونشاه قبل از او و علی مؤید بعد از او نتوانست با این مسأله کنار بیاید (و صد البته اگر خودش سنی مذهب هم بود). وقتی که برنامه شیخ حسن همه‌جاگیر شده- تا جائیکه بگوش ابن بطوطه هم رسیده است- و بنظر رسیده که حسن و درویشان به قدر کافی قوی شده‌اند که سلطه مسعود را بر سبزوار به تهدید بکشانند و قبل از متولیان جدید چوبانی مسعود، مزاحم او شوند مسعود در اینکه برای حفظ خود از شمشیری که او را به قدرت رسانیده بود استفاده کند به خود تردیدی راه نداد.

سکه‌های مستقل سربداری نیز که در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ توسط شمس الدین علی ضرب شده است دارای فرمول سنی است.[۲۲۶] معهذا از شخصیت‌پردازی شمس الدین علی توسط تاریخچه‌ها که در آنها وی بر نزدیکی بر درویشان پای فشرده[۲۲۷] چنین برمی‌آید که وی درواقع یک‌نفر شیعی مذهب بوده است. بعضی از حکایات حاکی از سخت‌گیریهای حکومت وی است[۲۲۸] که امکان دارد نشانگر بازتابهای ناقص تلاش شمس الدین علی برای اعمال تئوکراسی رادیکال شیعی در دولت سربداران باشد. برای توضیح اینکه چرا شمس الدین علی که یک‌نفر شیعی مذهب بود در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ سکه‌های سنی ضرب کرده است؟ لازم است گفته شود که در آن زمان شمس الدین علی زمانی قدرت یک دولت مذهبی- سیاسی را بدست گرفته که شدیدا از خارج توسط طغای تیمور تهدید می‌شده است؛ ضرورت سیاسی ایجاب می‌کرد که موقتا از مجادله بپرهیزد و فعلا عرف و عادات تسنن رسمی را دنبال کند.

معهذا در سال ۷۵۰/ ۵۰- ۱۳۴۹ وقتی که شمس الدین علی سکه-

ص: ۸۹

های بعدی‌اش را ضرب کرده، امنیت داخلی و خارجی هردو را در نظر گرفته و احتمالا در وضعی بوده که عقاید خود را هم بر پیروانش و هم بر سکه‌های خود اعمال کند. کلمات پشت سکه‌های سال ۷۵۰/ ۵۰- ۱۳۴۹- که زامباور[۲۲۹] با

---

[۲۲۵] (۵۷)- ابن بطوطه، ص ۶۶.

[۲۲۶] (۵۸)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۲۷] (۵۹)- میرخواند، ص ۶۱۵؛ دولتشاه، ص ۲۸۲.

[۲۲۸] (۶۰)- میرخواند، ص ۶۱۸؛ دولتشاه، صفحات ۲۸۳- ۲۸۲.

[۲۲۹] (۶۱)- زامباور(۲۹۰۵)، ص ۱۸۳.

سادگی می‌گوید که شبیه کلمات پشت سکه‌های سنی سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ است- گرفتن نتایجی را مبنی بر اینکه عقاید واقعی شمس الدین و سیاسیات او اعمال شده مقدور می‌سازد.

تغییر واقعی گرایش دولت سربداران کار علی مؤید بود چنانکه این مسأله را می‌توان از سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ دامغان[۲۳۰] و ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱[۲۳۱] دریافت. و لیکن این تغییر تا حد معتنابهی ظاهری بود تا واقعی. علی مؤید مانند مسعود در مسایل مذهبی و سیاسی قابل انعطاف بود. در اوآخر سلطنت علی مؤید، وقتی که تیمور که یک نفر سنی مذهب بود و در آستانه بلعیدن سبزوار قرار داشت از علی مؤید که در میان همسایگان سنی مذهبش به یک نفر شیعی معروف بود درباره موضع مذهبی‌اش استفسار می‌کند، علی مؤید عبارت چاپلوسانه‌ای «مردم بر دین پادشاهان خود باشند، مذهب او مذهب امیر صاحب قران است» را برای او فرستاده بود- و حالا خراسان از آن تیمور شده بود و علی نیز یکی از واسالهای وفادار او که از مسایل مذهبی ارباب خود پیروی می‌کرده است. تیمور از او تشکر کرده بود و علی نیز تحت حمایت تیمور در حکومت خود ابقا گردیده بود[۲۳۲]. ولی مثل زمان مسعود، سازمان درویشان که شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری بانی‌اش بودند همچنان نسبت به

ص: ۹۰

برنامه رادیکال موسسین آنها متعهد باقی ماند. و در زمان علی مؤید که قدرت سربداران را بدست گرفته بود درویشان تحت رهبری رهبر جدید و سخت‌کوشی بنام درویش عزیز درصدد برآمدند تا بار دیگر برنامه خودشان را پیاده بکنند. تاریخچه‌ها می‌گوید که در میان مسائل متعددی که حسن دامغانی در زمان سلطنتش با آن مواجه بود یکی هم «فعالیتهای مذهبی» درویش عزیز در طوس بود.

می‌توان عقاید چندی را از ماهیت این فعالیتها از لابلای مقتضیاتی که این فعالیتها در آنها رخ داد و نیز عکس العملهایی که آنها نشان دادند درآورد. حسن دامغانی با ناکامی سعی کرد غائله امیر ولی را در مازندران بخواباند و پس از اینکه وی چندین بار شکست خورد علی مؤید فرصت را برای شورش در دامغان غنیمت شمرد- که چنانکه از سکه‌های شیعی سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ علی برمی‌آید این شورش در همان سال اتفاق افتاده است. حسن دامغانی از علی مؤید غافل شد ولی وقتی که اعمال درویش عزیز توجه حسن را بخود جلب کرد امیر ولی را در مازندران به حال خود گذاشته و بطرف طوس رهسپار شد.[۲۳۳] این توجه به از بین بردن عزیز به اضافه این واقعیت که طوس متعلق به محمد بیک بن ارغونشاه بود و حسن فقط می‌توانست با خطر روبرو شدن با جانی قربان بر آن مسلط شود[۲۳۴] ثابت می‌کند که «فعالیتهای مذهبی» درویش عزیز که دولت سربداران را تهدید کرد بسیار جدی بوده است. یکی از سکه‌های مجموعه سربداران نشان می‌دهد که درویش عزیز چه کاری کرده است. این سکه که تاریخ ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ را دارد

---

[۲۳۰] (۶۲)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۳۱] (۶۳)- همان مأخذ.

[۲۳۲] (۶۴)- نظام الدین شامی، ظفرنامه(چاپ تایوئر، هاگ: جلد ۱- متن اصلی، ۱۹۳۷؛ و جلد ۷ یادداشتها، ۱۹۵۶) جلد ۱، ص ۸۵.

[۲۳۳] (۶۵)- دولتشاه، ص ۲۸۵؛ میرخواند، ص ۶۲۲. سکه‌هائی که حسن دامغانی در سال ۷۰۹ ه(نگاه کنید به ضمیمه) در طوس ضرب کرده نشان می‌دهد که شورش درویش عزیز در همان سالی که شروع شده بود از هم پاشیده است.

[۲۳۴] (۶۶)- نگاه کنید به همین کتاب.

نام محل ضرب ندارد و دارای نوشته «سلطان محمد المهدی» است؛[۲۳۵] درویش عزیز «علامتی» را پیش کشیده که شیخ حسن وعده‌اش داده بود[۲۳۶]، یعنی علامت اینکه زمان اختفا بپایان رسیده و زمان ظهور فرارسیده است یعنی علامت ظهور مهدی.

حسن دامغانی طرفداران درویش عزیز را از هم پاشید ولی درویش عزیز را زنده گذاشته و به او فرصت شورش دگرباره‌ای داد.

عزیز بعدها توسط علی مؤید دعوت شد و او را در تصرف سبزوار و از بین بردن حسن دامغانی کمک کرد.[۲۳۷] ولی بعدها وقتی که رهبریت درویشان بار دیگر در دولت سربداران شریک شد شکاف بین درویشان و سربداران فراختر گردید. و حالا می‌توان دریافت که علت این شکاف برخورد شخصیتها باهم نبوده بلکه نوعی عدم توافق بنیادی بر سر اهداف و روشها بوده است. البته علی مؤید یک‌نفر شیعی مذهب بشمار می‌رفت و هدفش نوعی تصدیق رسمی تشیع بود: وی در روی سکه‌ها از فرمول شیعی استفاده کرد[۲۳۸] و تشریفات عمومی شیعه را هرچه بیشتر راه انداخت[۲۳۹]. ولی علی مؤید یک‌نفر سیاستمدار عملی نیز بود. وی یک شورش موفقیت‌آمیز راه انداخته بود؛ بنظر می‌رسد که نزاع بین جانی قربان و حسن دامغانی را که بر سر شهر طوس برخاسته بود خوابانیده باشد؛ و حالا هم می‌خواست با امیر ولی کنار بیاید.[۲۴۰] وی نمی‌توانست مزاحمتهای داخلی غیرضروری را بربتابد.

[۲۴۱]

حالا درویش عزیز شریک او محسوب می‌شد و درویش عزیز نیز یک‌نفر رادیکال غیرعملی بود. درویش عزیز در ادعای ظهور مهدی در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ زمان نامناسبی را انتخاب کرده بود چنانکه فائق آمدن حسن دامغانی بر او این مسأله را ثابت کرد.

و همچنین سعی کرد برنامه‌ای را پیاده کند که امید کمتری در میان مردم مختلط خراسان برای پیروزی داشت. بی‌تردید علی موید هواداران سرسپرده درویش عزیز را در سبزوار برای تسخیر شگفت- انگیز این شهر مفید یافته بود ولی بعد از

---

[۲۳۵] (۶۷)- درمورد تعیین اینکه این سکه‌ها دارای محل ضرب نیست مدیون نسخه خطی دکتر سی. ای. مایاز هستم. اسناد این سکه به عزیز و شهر طوس کار من است.

[۲۳۶] (۶۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۶.

[۲۳۷] (۶۹)- دولتشاه، صفحات ۲۸۶- ۲۸۵؛ میرخواند، صفحات ۶۲۳- ۶۲۲؛ فصیح، صفحات ۹۵- ۹۴.

[۲۳۸] (۷۰)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۳۹] (۷۱)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

[۲۴۰] (۷۲)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۲۴۱] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

اینکه بالاخره موفق شده بایستی برای تقویت آئین تشیع دولت سربداری هرچه بیشتر تسلیم برنامه‌های افراطی درویش عزیز می‌شد. علی مؤید یک چنین برنامه‌ای را اتخاذ نکرد– سکه‌های سال ۷۶۳/ ۶۲– ۱۳۶۱ او شیعی است ولی نشانی از مهدویت ندارد– و هرگز نمی‌توانست خود را مثل درویش عزیز در مقابل حسن دامغانی به خطر بیاندازد. و لذا درویش عزیز به قتل رسید و سازمان وی مورد تعقیب قرار گرفت و پیروان او هرچند که زیاد هم نبودند ولی از دولت سربداران رانده شدند.[۲۴۲]

د– دوره متأخر، ۷۸۲– ۷۵۹/ ۸۱– ۱۳۵۷

سکه‌های سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ مجموعه سربداران نیز نشانگر گسترش قدرت حسن دامغانی در سالهای میانه حکومتش است.[۲۴۳] حکومت وی در سبزوار، اسفراین، نیشاپور و طوس برسمیت شناخته شده بود. دامغان هم گرچه در تسخیر علی مؤید شورشی بود ولی در واقع قسمتی از قلمرو حسن بشمار می‌رفت.[۲۴۴] مازندران که یحیی

ص: ۹۳

کراوی پس از قتل طغای تیمور تصرفش کرده بود حالا بهانه نزاع حسن دامغانی و امیر ولی شده بود و چنانکه انتظار می‌رود از سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ در استرآباد سکه‌ای از سربداران بدست نیامده است.

امیر ولی پسر حاکم استرآباد طغای تیمور از دست پیروان طغای– تیمور به نزد یحیی کراوی فرار کرد و در آن زمان در تاریخچه‌ها اشاره نشده که وی برای گرفتن مازندران از دست سربداران به آنجا برگشته است.[۲۴۵] اولین شهر مهمی که وی تصرف کرد استرآباد بود. در مجموعه ارمیتاژ سکه بی‌نام و نشانی از استرآباد مربوط به سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ وجود دارد که که شکلی مثل شکل این سکه در زمان سربداران در سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ مورد استفاده قرار گرفته است– شکلی است که می‌توان آنرا قطعا با امیر ولی در دوره متأخر مربوط دانست.[۲۴۶] بنابراین بنظر می‌رسد که استرآباد در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ بدست امیر ولی افتاده است.

چنانکه متوجه شدیم منابع کتبی اطلاعات کمی راجع به حوادث سال‌های ۷۶۰/ ۱۳۶۰ و ۷۷۰/ ۱۳۷۰ عرضه می‌کند.[۲۴۷] شکاف بین سربداران و درویشان در بالا ذکر شد[۲۴۸] و حافظ ابرو و میر– خواند نیز از فعالیتهای امیر ولی که

---

[۲۴۲] (۷۳)– دولتشاه، ص ۲۸۷؛ میرخواند، ص ۶۲۴.

[۲۴۳] (۷۴)– چون لطف اللّه فقط بصورت اسمی حکومت می‌کرد لذا حکومت حسن از آغاز سال ۷۵۷ ه.

شروع شده بود.

[۲۴۴] (۷۵)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۴۵] (۷۶)– اکثر اطلاعات ما از فعالیتهای امیر ولی از حافظ ابرو سرچشمه گرفته است، قیام او را حافظ ابرو در متن اصلی، ص ۱۱– ۹ مورد بررسی قرار داده است.

[۲۴۶] (۷۷)– نگاه کنید به ضمیمه. این سکه‌ها، سکه‌هایی بوده که وقتی که استرآباد در دست امیر ولی بوده ضرب شده است.

[۲۴۷] (۷۸)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۲۴۸] (۷۹)– همان مأخذ.

دامغان، بسطام، سمنان و فیروزکوه و از جمله ری و رستمدار را فتح کرده صحبت زیادی کرده‌اند[۲۴۹] منابع کتبی برای این فتوحات سالی ارائه نداده است ولی سکه‌ها بازسازی نوعی سالشماری تقریبی را ممکن می‌سازد.

ص: ۹۴

در سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ و ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ امیر ولی بار دیگر در استرآباد سکه ضرب کرده است.[۲۵۰] سمنان که در سال ۶۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱[۲۵۱] بنام سربداران سکه ضرب کرده[۲۵۲] که شبیه سکه‌های سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ استرآباد است. معهذا دامغان تا سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ در دست سربداران باقی بود.[۲۵۳] سکه‌ها همچنین نشانگر این است که امیر ولی از ضربه‌ای آسیب دیده که در تواریخ نوشته نشده است. در خلال سالهای ۷۷۰- ۷۶۷/ ۶۹- ۱۳۶۵ سکه‌هایی از نوع سکه‌های سربداران در استرآباد[۲۵۴] ضرب شده است. سکه‌هایی از نوع متفاوت که می‌توان آنها را به امیر ولی نسبت داد در سال ۷۶۹/ ۶۸- ۱۳۶۷ در استرآباد ضرب گشته است، ولی ادامه نیافته است.[۲۵۵] بنظر می‌رسد که شواهد مبتنی بر سکه‌ها نشانگر این باشد که امیر ولی از سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ تا لااقل سال ۷۶۵/ ۶۴- ۱۴۶۳ در استرآباد مستقر شده است. در سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ علی موید ضد حمله موفقیت‌آمیزی علیه مازندران انجام داده و امیر ولی را از استرآباد رانده است. امیر ولی در ایجاد پایگاه دیگری در سمنان (که تا آخر سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۰ در دست سربداران بود)، موفق شده است و با ناکامی درصدد برآمده تا در سال ۷۶۹/ ۶۸- ۱۳۶۷ بار دیگر استرآباد را بگیرد و هجوم ببرد.[۲۵۶]

درواقع هیچ نوع ذکری از لشکرکشی موفقیت‌آمیز سربداران در سال تقریبا ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ در تواریخی که مطالبشان گرفته

ص: ۹۵

شده از تاریخ سربداران است نشده است و همین مسأله بحث در مورد اینکه تاریخ سربداران در سال تقریبا ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ تکمیل شده را تقویت می‌کند. سکه‌های سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ و ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ استرآباد نشان می‌دهد که فتح دوباره سربداران قبل از سال ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ رخ نداده است. لذا تاریخ تألیف این تاریخ در یک محدوده بسته قرار می‌گیرد- یعنی پس از مرگ درویش عزیز و قبل از فتح دوباره استرآباد.

سکه‌ها تا حدی جریان وقایع را در مرزهای شرقی سربداران که در تاریخ سربداران هم آمده تأیید می‌کند. طوس که سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ موقع سرکوبی درویش عزیز توسط حسن دامغانی گرفته شده بود بار دیگر در سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ بدست جانی قربان افتاده است.[۲۵۷] جانی قربان در خلال جنگ داخلی سالهای ۷۶۳- ۷۵۹/ ۶۲- ۱۳۵۷ بین

---

[۲۴۹] (۸۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱؛ میرخواند، ص ۵۹۹.

[۲۵۰] (۸۱)- نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۵۱] (۸۲)- همان مأخذ.

[۲۵۲] (۸۳)- همان مأخذ.

[۲۵۳] (۸۴)- همان مأخذ.

[۲۵۴] (۸۵)- همان مأخذ.

[۲۵۵] (۸۶)- همان مأخذ.

[۲۵۶] (۸۷)- حافظابرو، متن اصلی، ص ۱۱؛ و یادداشتها، صفحات ۵- ۴(یادداشت ۴ در متن اصلی، ص ۱۱).

[۲۵۷] (۸۸)- دولتشاه(ص ۲۸۶) می‌گوید که حسن دامغانی بود که طوس را از دست داد؛ پس از سال ۷۵۹ ه. از طوس سکه سربداری بدست نیامده است.

حسن دامغانی و علی مؤید فرصت را برای تصرف دوباره طوس مناسب دید و از آن استفاده هم کرد. طوس تا سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰ در دست آنها ماند.[۲۵۸]

در مقایسه با سکه‌های سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰، خراسان و نواحی همجوار آن در سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ سکه‌های کمتری ضرب کرده است. علت واقعی کاهش ضرب سکه این دوره مهمتر از آنست که در فهرست ضمیمه این کتاب بتوان توضیحش داد چون فقط چندتا از محل ضربها عرضه شده است. از اینرو منابع مبتنی بر سکه‌ها و منابع کتبی درمورد سلطنت علی مؤید کامل نیست؛ درمورد دوره متقدم سکه‌های زیاد و تبیینات تاریخی کمی در دست است، راجع به دوره متأخر یک رشته از تاریخچه‌های پیچیده در دست است ولی شواهد مبتنی بر سکه‌ها کاملا برای ترسیم و یا تکمیل این اسناد و مدارک نارسا و ناکافی است.

ص: ۹۶

ملک غیاث الدین پیرعلی هراتی که از دشمنی فرقه‌ای نسبت به تشیع علی مؤید تحریک نشده بلکه از آن سود نیز برده بود در سال ۷۷۳/ ۷۲- ۱۳۷۱ یک رشته لشکرکشی را علیه نیشاپور آغاز کرد[۲۵۹]. نیشاپور در سال ۷۷۶/ ۷۵- ۱۳۷۴ یا ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵ (حافظ ابرو هردو سال را داده) سقوط کرد.[۲۶۰] در همان سال امیر ولی که از گرفتاری علی مؤید در دفاع از نیشاپور استفاده کرده و بار دیگر به مازندران هجوم برده بود بقدر کافی قوی شده بود که سبزوار را به محاصره کشد هرچند که آنقدر قدرت نداشت تا آنرا تسخیر کند[۲۶۱]. مع الوصف علی مؤید بزودی سبزوار را به نیروهای مرکب اسکندر که حاکم نیشاپور از طرف پیرعلی بود و درویش رکن الدین «جانشین» شیخ حسن جوری (بنا به گفته حافظ ابرو) و رهبر تبعیدی سازمان درویشان که در سال ۷۷۸/ ۷۷- ۱۳۷۶ از شیراز به کمک آل مظفر برای سرکوبی علی مؤید برگشته بود، باخت.[۲۶۲] اسکندر و رکن الدین سلطه و استیلای خود را بر خراسان اعلام کردند ولی بزودی سرنگون گشتند. پیرعلی بار دیگر در سال ۷۸۱/ ۸۰- ۱۳۷۹ نیشاپور را گرفت و امیر ولی سبزوار را تصرف کرد و علی مؤید را در سال ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ بار دیگر در آنجا مستقر نمود.[۲۶۳]

از آن زمانیکه امیر ولی توانست سبزوار را در سال ۷۷۶/ ۷۵- ۱۳۷۴ یا ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵ محاصره کند و آنرا در سال ۷۸۲/ ۸۱

ص: ۹۷

۱۳۸۰ از دست رکن الدین بگیرد[۲۶۴] بنظر می‌رسید که سربداران هرگز نخواهند توانست مازندران را مانند میانه سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ تصرف کنند. سکه‌ای از مازندران در دست نیست که تعیین وضع سیاسی آنرا در خلال سالهای ۷۷۴-

---

[۲۵۸] (۸۹)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۵.

[۲۵۹] (۹۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

[۲۶۰] (۹۱)- همان مأخذ، ص ۵۵.

[۲۶۱] (۹۲)- همان مأخذ، همان صفحه.

[۲۶۲] (۹۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۶- ۵۵. سال ۷۷۸ ه. توسط خواند میر(ص ۱۵۸) داده شده است.

[۲۶۳] (۹۴)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۳، ۳۴، ۵۸- ۵۶. گفته شده که اسکندر و رکن- الدین سکه‌هایی ضرب کرده‌اند ولی هیچیک از آنها تا به حال بدست نیامده و یا مشخص نشده است.

[۲۶۴] (۹۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳.

۷۷۱/ ۷۳– ۱۳۷۲ میسر سازد ولی از سال ۷۷۵/ ۷۴– ۱۳۷۳ تا سال ۷۸۰/ ۷۹– ۱۳۷۸ و شاید هم تا سال ۷۸۱/ ۸۰– ۱۳۷۹ سکه یک نواختی در استرآباد و دامغان و بعضی دیگر از محل ضربها ضرب شد[۲۶۵]. این سکه‌ها را می‌توان به امیر ولی نسبت داد چون این سکه‌ها از دوره‌ای است که علی مؤید نمی‌توانست آنها را بنا به دلایل فوق ضرب کند. بدین ترتیب امیر ولی احتمالا تا سال ۷۷۵/ ۷۴– ۱۳۷۳ بار دیگر بر مازندران مسلط شده است.

بایستی تبیینی هم از این واقعیت به عمل آید که سکه‌های ۷۶۴/ ۶۳– ۱۳۶۲ و سال ۷۶۸/ ۶۷– ۱۳۶۶[۲۶۶] که به امیر ولی نسبت داده شده دارای فرمول سنی است، و حال آنکه سکه‌های سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ و ۷۸۲– ۷۷۵/ ۸۱– ۱۳۷۳ فرمول شیعی دارد.

امیر ولی در برگشتش به مازندران در حدود سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ بایستی به خاطر کسب حمایت مردم بومی علیه سربداران سنی آن وقت اظهار تشیع کرده باشد مذهب تشیع در مازندران و اطراف آن قوی بود: مستوفی می‌گوید که ساکنین جرجان شیعی مذهب بودند؛[۲۶۷] و شهر آمل حتی در زمان طغای تیمور هم سکه شیعی ضرب می‌کرد؛[۲۶۸] و دامغان خاستگاه شورش شیعی علی مؤید و

ص: ۹۸

درویش عزیز بشمار می‌رفت.[۲۶۹] ولی بعدها وقتی که علی مؤید مذهب رسمی دولت سربداران را مذهب تشیع اعلام کرد امیر ولی دیگر نتوانست از احساسات شیعی مذهبان استفاده کند لذا در سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ به‌طرف سنیان برگشت– یعنی به‌طرف پیروان طغای تیمور که آنها را وی در حدود سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ با غصب منطقه لقمان بن طغای تیمور ترک کرده بود.[۲۷۰] در سال ۷۶۹/ ۶۸ ۱۳۶۷ که احتمالا سنیان را غیرمؤثر یافته به‌طرف شیعیان برگشته است.

ه: نتیجه

سالشماری

یافته‌های مبتنی بر سکه‌ها اقامه یک سالشماری را برای تاریخ سربداران مقدور ساخته است و این سالشماری به آن حد موثق است که نمی‌توان همانند آنرا از طریق تحلیل اطلاعات تاریخچه‌ها بدست آورد. این یافته‌ها، سالشماری‌های عموما موافق با منابع مختلف کتبی را درمورد دوره متقدم تکمیل و تأیید می‌کند. راجع به دوره میانه در جایی که سالشماری‌ها متناقض است، آنها سالشماری حافظ– ابرو را به‌عنوان تنها سالشماری که این یافته‌ها می‌تواند با وقایع عرضه شده در سالشماریها مربوط باشد مورد تأیید قرار می‌دهد.

---

[۲۶۵] (۹۶)– نگاه کنید به ضمیمه که مربوط به مجموعه لین پول درباره سربداران است: موزه بریتانیا جلد ۶، ص ۲۲۴، شماره ۶۸۷.

[۲۶۶] (۹۷)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۶۷] (۹۸)– مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۶.

[۲۶۸] (۹۹)– نگاه کنید به ضمیمه.

[۲۶۹] (۱۰۰)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۲۷۰] (۱۰۱)– درمورد شکاف بین امیر ولی و طغای تیمور نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱– ۱۰.

اطلاعات مأخوذ از سکه‌ها همچنین بازسازی قابل توجهی از سالشماری فعالیتهای امیر ولی را میسر می‌سازد. سالشماریها فقط سالهای ویژه چندی را درمورد این وقایع ارائه کرده ولی با ربط آنها با وقایع تاریخ سربداران و یا استفاده مستقیم از یافته‌های سکه‌ای است که امروزه می‌توان بسیاری از سالها را عرضه کرد و یا تخمین زد.

ص: ۹۹

اطلاعات

بررسی یافته‌های سکه‌ای اطلاعات تازه را نیز بدست می‌دهد که مهمترین این اطلاعات عبارتند از:

۱- سیاستی را که سربداران از طریق آن روابطشان را با نظام ایلخانی در خلال سالهای ۷۴۶- ۷۳۸/ ۴۶- ۱۳۳۷ حفظ کردند و سپس در خلال سالهای ۷۵۴- ۷۴۸/ ۵۴- ۱۳۴۷ به خدمت آن در آمدند می‌توان از سکه‌هایی که آنها ضرب کرده‌اند دریافت. این سکه‌ها نشان می‌دهد که مسعود در سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ سعی می‌کرده روابطش را با طغای تیمور بهبود بخشد و آن را در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ نگهدارد و سپس در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ به چوبانیان به پیوندد. بنظر می‌رسد که ای‌تیمور در سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ رسما تسلیم طغای تیمور شده تا بدینوسیله سرکوب واقعی سربداران را خنثی سازد. سکه‌های شمس الدین مبین اعلام استقلال وی است و سکه‌های یحیی کراوی نشانگر تکنیکی است که از طریق آن این استقلال در مقابل طغای تیمور، دشمن شماره یک آن، تحکیم و تثبیت گردیده است.

۲- ماجرای زندگی امیر ولی را نیز می‌توان از سالها و ادواری که منابع سکه‌ای عرضه کرده، دریافت. تعیین تاریخ تصرف استرآباد در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ توسط او- اولین موفقیت مهم وی- نیز از طریق یافته‌های سکه‌ای میسر است. در این سکه‌ها حرکت وی بطرف سمنان در سال ۷۶۸/ ۶۷- ۱۳۶۶ معلوم می‌شود و ایجاد مانعی در مقابل امیر ولی و سایر مسایل ثبت نشده را می‌توان از سکه‌های سربداران در استرآباد در سال‌های ۷۷۰- ۷۶۷/ ۶۹- ۱۳۵۶ دریافت. فتح دوباره استرآباد نیز توسط امیر ولی با سکه‌های سال ۷۸۲- ۷۷۵/ ۸۱- ۱۳۷۳ استرآباد مربوط است. و نیز سکه‌های وی مؤید هواداری او در وهله اول از تشیع سپس از تسنن و بالاخره بار دیگر از مذهب تشیع است.

ص: ۱۰۰

۳- در یافته‌های سکه‌ای نکاتی هم راجع به جغرافیای سیاسی خراسان آمده که در فصل چهارم این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

از طریق اینها می‌توان دریافت که سربداران در سالهای ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲، ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱، ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷، ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ و ۷۶۹/ ۶۸- ۱۳۶۷ بر چه شهرهایی مسلط بوده‌اند و می‌توان اهمیت نسبی این شهرها را نیز تخمین زد.

۴- با تحلیل سنجش این سکه‌ها می‌توان تا حدی پرده از روی وضع اقتصادی در خراسان در زمان متأخر ایلخانان و در زمان سربداران به یک‌سو کرد هرچند که یک چنین بررسی در این کتاب نشده است. معهذا این تحلیل می‌تواند براساس قبلی سنجش سکه‌ها و تاریخ اقتصادی ایلخانان، لااقل در دوره ابو سعید، بخاطر شناسایی زمینه تحولات ایلخانان متأخر و سربداران، انجام شود.

از اینها گذشته، اطلاعات مأخوذ از منابع سکه‌ای درک ما را از منابع کتبی اصلاح و تکمیل می‌کند. اثر حافظ ابرو درمورد سربداران و همسایگان آنها بسیار موثق‌تر و مفیدتر از آنست که در نظر اول دیده می‌شود. اختصار مواد AH/ B را صداقت سالشماری آن درباره دوره میانه، ۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴ جبران می‌کند.

حافظ ابرو همچنین اساسی را برای بازسازی ویژگی سازمان درویشان بدون اینکه فعالیتها و نقش آنها در دولت سربداران مورد تفسیر قرار گیرد عرضه می‌کند. علیرغم سوگیری منبع وی در AH/ A و علیرغم این واقعیت که فقدان اطلاعات وی راجع به دوره میانه و سالهای نخستین سلطنت علی مؤید که از بررسی وی درمورد درویشان جلوگیری کرده است، گزارش حافظ ابرو از تعالیم شیخ حسن نسبت به پیروانش و اشاره وی در زمینه دوگانگی دولت سربداران که بیطرفی اطلاعات او را درمورد مذهب نسبت به

ص: ۱۰۱
اطلاعات تاریخ سربداران و منابع سکه‌ای نشان می‌دهد همه و همه را می‌شود مثل زنجیر بازسازی کرد.

منابع سکه‌ای مطالب تاریخ سربداران را کمتر مورد تأیید قرار می‌دهد. به همان اندازه که اهمیت صحبت از درویشان سربداری با ترکیب مطالب حافظ ابرو و سکه‌ها گسترش می‌یابد به همان اندازه هم نویسنده تاریخ سربداران در بررسی عنوان سازمان درویشان کوتاهی کرده است چراکه سوگیری وی نقص بزرگی در تاریخ وی ایجاد کرده است. بنظر می‌رسد که با تأیید سالشماری حافظ ابرو، سالشماری تاریخ سربداران نه تنها کامل نیست بلکه نادرست هم است. چون اصل تاریخ سربداران گم شده است. از اینرو نمی‌توان اشتباهات رونویس‌کنندگان سالشماری آنرا محکوم کرد- یعنی میرخواند، دولتشاه، فصیح- چراکه سالشماری آن در اصل این‌چنین بوده است. ولی در این کتاب چندین مطلب آمده است که از بیخ غلط و اشتباه است. یکی از آنها اینست که میرخواند درمورد دوره میانه تاریخ سربداران فقط چندتا سال ارائه می‌دهد و حال آنکه دولتشاه و فصیح هردو سالشماری مفصلی را عرضه می‌کنند. امکان دارد که میرخواند با سالشماری متفاوتی- سالشماری درست حافظ ابرو و نادرست تاریخ سربداران- مواجه بوده است از اینرو اصلاح اکثر این تناقضات در اثر وی چشمگیر است. امکان اشتباهات تاریخ سربداران همچنین با این واقعیت ثابت می‌شود که دولتشاه و فصیح که هردو منحصرا از تاریخ سربداران استفاده کرده‌اند در سالشماریهای عمومی جز درمورد دوره ۷۵۰- ۷۴۵/ ۵۰- ۱۳۴۴ با همدیگر تطابق دارند و این تناقض هم می‌تواند بدین صورت توجیه شود که دولتشاه بطور مستقیم با تاریخ سربداران برخورد داشته است.

یافته‌های سکه‌شناسی همچنین این مسأله را تقویت می‌کند که تاریخ سربداران در سال ۷۶۵/ ۶۴- ۱۳۶۳ تألیف یافته است.

ص: ۱۰۲
مطمئنا تاریخ تألیف خیلی عقب‌تر از این سال بوده است و این مسأله را می‌توان از ذکر فتح دوباره استرآباد در حدود سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ توسط سربداران دریافت. باتوجه به نقل قولهای دولتشاه از تاریخ سربداران، نویسنده آن

خواسته از علی مؤید تمجید کند و البته از لشکرکشی پیروزمندانه مازندران که قبل از پایان تألیف این اثر اتفاق افتاده تمجید کرده است.

سکه‌های سربداری همچنین اطلاعات زیادی درمورد توصیف ابن بطوطه از سربداران بدست می‌دهد. اشاره وی راجع به اجزاء دو گروه در میان سربداران که گزارش حافظ ابرو تلمیحا آنرا تأیید می‌کند نیز از طریق وضع سیاسی و مذهبی که سکه‌ها تصدیقش می‌کند تأیید می‌شود. وجود تعداد بیشماری از سکه‌های سنی سربداران نشان می‌دهد که در میان سربداران یکی از جناحها با گروه شیعی مذهب که ابن بطوطه توصیفش کرده فرق داشته است.

ولی گرچه بایستی درمورد توصیف وی از سربداران به‌عنوان شیعی مذهبان تأمل زیادی شود معهذا عقاید او راجع به سربداران که شیعی بوده‌اند- یعنی درویشان- احتمالا صحیح و درست بوده است.

سکه‌های «مهدی» سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ سربداران، گفته سایر منابع درمورد وجود مهدویت در این دوره را تصدیق می‌کند و مبین اینست که نبایستی عبارت ابن بطوطه را مبنی بر اینکه سربداران سودای برانداختن تسنن را از خراسان در سر می‌پختند، رد کرد.

مذهب

از تحلیل سکه‌های سربداران و سکه‌های ایلخانان که سربداران بنام آنها ضرب کرده‌اند می‌توان نتیجه گرفت که در دولت سربداران بنابر گفته حافظ ابرو نوعی دوگانگی وجود داشته است.[۲۷۱] می‌توان

ص: ۱۰۳

دریافت که مسعود و جانشینان وی بالاتر از همه سیاستمدارانی بودند که به اثر آنی و مادی اعمال خودشان توجه زیادی داشتند و در اعمالشان قابل انعطاف و مصلحت‌گرا بوده‌اند. آنها شورشگر بودند از اینرو تا انحطاط ناگزیرانه امپراتوری ایلخانان از طریق روابطی با طغای تیمور یا چوبانیان موقعیت خود را در چهارچوب این امپراتوری نگهداشته و محکم کردند. دولت آنها رسما مذهب سنی داشت ولی با دراویش شیعه همکاری می‌کردند. از طرف دیگر سازمان درویشان درپی آن بود که اهداف معنوی را که دارای مفاهیم مادی افراطی بود دنبال کند آنها با روشی اینکار را پی‌گیری می‌کردند که در رابطه با وضع مذهبی زمانشان بسیار رادیکال بود. سازمان آنها از نوعی ایده‌ئولوژی مهدویت طرفداری می‌کرد و حتی یک‌بار ظهور مهدی را بشارت دادند.

از شواهد و مدارک سکه‌شناسی این دو عنصر دولت سربداری کاملا مشخص می‌شود که ذاتا دارای منافات بودند و از همین منافات می‌توان تبیینات صحیحی، نه تنها درمورد وقایعی که سالشما- ریها بطور ناقص بررسی‌شان کرده‌اند بلکه راجع به شکاف در دولت سربداران درآورد که همین شکاف موجب عدم وحدت خراسان در چهارچوب دولت سربداری می‌شد و باعث می‌گردید که خراسان نقش متنفذ خود در زمینه رقابت برای ایجاد امپراتوری در ایران را از دست بدهد.

ص: ۱۰۴

---

[۲۷۱] (۱۰۲)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲۳.

۶- زمینه‌های تاریخی جنبش سربداران

در زمان مرگ ابو سعید، خراسان توسط شیخ علی بن قوشچی، حاکم منتخب حکومت مرکزی ایلخانان[۲۷۲] و تعدادی از شخصیتهای متنفذ محلی که مشهورترین آنها طغای تیمور، ارغونشاه، عبد اللّه بن مولای و علاء الدین محمد فریومدی بود، اداره می‌شد. طغای تیمور[۲۷۳] رئیس یکی از ایالات چادرنشین بنام چته بود که نواحی بین اطراف گرگان و کالبوش را در قسمت علیای رود جرجان- یعنی ناحیه‌ای که شامل شهرهای استرآباد و جرجان بود[۲۷۴]- تحت اشغال

ص: ۱۰۵

خود درآورده بود. این قبیله تحت رهبری باباگاون جد طغای- تیمور وارد این ناحیه شده و تومانی را در آن زمان ایجاد کرده بود.[۲۷۵] خانواده طغای تیمور از نسل جوجی یکی از پسران چنگیز خان بود.[۲۷۶]

امیر ارغونشاه رئیس یکی دیگر از قبایل بنام جانی قربان بود که این قبیله از طریق خانواده رئیس با قبیله اویرات مغول ارتباط داشت.[۲۷۷] ارغون آقا جدار غونشاه که یک نفر اویراتی بود در سال ۶۴۱/ ۱۲۴۳ توسط خان مغول به حکومت ایران منصوب شد[۲۷۸] و پیروان خود را در خراسان جای داد که بعدها نسل او در

---

[۲۷۲] (۱)- الاهری، ص ۱۵۶/ ۵۷.

[۲۷۳] (۲)- درمورد تلفظ« طغای تیمور» به بخش دوم مراجعه کنید.

[۲۷۴] (۳)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲:« او[طغای تیمور] به مازندران قشلاق می‌کرد و به- کالبوش و آن نواحی ییلاق». مرعشی(ص ۷۲) پیروان طغای تیمور را با اصطلاحات(جته) و(چتز) و(جشه) نامیده است. نام این قبیله را در جای دیگری ندیدم. قابل توجه است که الجاتیو، بابا گاون را بخاطر غارت خوارزم در سال ۷۱۵/ ۱۳۱۵ به قتل رسانید، بنظر می‌رسد که اسم چته از اینجا ناشی شده باشد که در ترکی عثمانی« چته» معنی« عده کم، دسته» می‌دهد، و« هایدوت چتسی» و« چته چکارمک» به ترتیب به معنی« دسته راهزن» و« برای غارت رفتن» می‌دهند نگاه کنید به جی.
دبلیو. ردهاوس)A TaraiK hsikraT dna hsilgnE (nocixel J .W .esuohdeR (استانبول، ۱۹۲۱ م.) به لغت چته. و دبلیو. رادلف)W. ffoldaR (،
etcelaiD- hsikrnT red sehcubretrow senie hcusreV
، جلد ۳، بخش ۲(سن پطرز- بورگ ۱۹۰۵ م.). اصطلاح چتز به یکی از ایلات قشقایی نیز اطلاق می‌شود(نگاه کنید به م. س. ایوانف،P anemelP asraF [
مسکو، ۱۹۶۱] صفحات ۴۸، ۱۴۲، ۱۴۴ و ۱۵۱)، که حالت جمع دارد(ال. لزتی،
«itegil. L)-« sed tfnukreH eiD sigriK snemanskloV
درK isoroC -amosC muvihcrA ، جلد ۱ صفحات ۳۸۳- ۳۶۹).

[۲۷۵] (۴)- درمورد شجره‌نامه طغای تیمور نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵. بابا گاون و پیروانش پناهندگانی بودند که از آلتون اردو فرار کرده بودند. داستان آنها در کتاب هاورث هم آمده است(هاورث،H yrotsi fo eht slognoM ، جلد ۲: بخش ۱[لندن ۱۸۸۰ م.] ص ۱۴۹)، و در کتاب فون هامرپور گشتال)noV -remmaH P llatsgruP (با عنوانG ethcihcseG kahcstpiK ni nenedloG red (پست، ۱۸۴۹) ص ۲۸۴، و در کتاب دوسون)D'nossho (بنامH eriotsi sed slognoM ، جلد ۴، هاگ- و آمستردام، ۱۸۳۵ م. صفحات ۵۷۵- ۵۷۲ نیز آمده است. نگاه کنید به استوری، صفحه ۷۲، یادداشت ۱. در داستان مأخوذ وی از این مورد، سال آمدن بابا گاون به ایران ۷۱۵/ ۱۳۱۵ قلمداد شده است، و حال آنکه مینورسکی(« طغاتیمور» دانش- نامه اسلام) سال ۷۰۵/ ۱۳۰۵ را ارائه نموده که از شجره‌نامه استفاده کرده است.
درمورد اصطلاح تومان به همین کتاب مراجعه کنید.

[۲۷۶] (۵)- مینورسکی،« طغاتیمور» دانشنامه اسلام، چاپ اول.

ص: ۱۰۶

سال ۷۳۶/ ۳۶- ۱۳۳۵ تحت رهبری ارغونشاه نواحی اطراف اترک و دوروبر کوهها را به موازات کشف رود و اترک علیا تحت اشغال خود درآورد و به شهرهای یازر، نسا، ابیورد، خبوشان، طوس و مشهد تسلط پیدا کرد.[۲۷۹] از اینها گذشته، ارغونشاه شهر نیشابور را نیز تحت اداره خود درآورد[۲۸۰].

بر نواحی دیگر منطقه نیشاپور خراسان- یعنی سبزوار و جوین- علاء الدین محمد فریومدی نظارت داشت[۲۸۱] که در سال ۷۲۸/ ۲۸- ۱۳۲۷ همراه غیاث الدین محمد به وزارت مالیه منصوب شده بود و لیکن بعدها برای کمک به حاکم خراسان گسیل شد[۲۸۲] که در خلال سلطنت ابو سعید به این کار اشتغال داشت. نواحی مجاور قهستان و هرات- دو ناحیه اقتصادی خراسان- به ترتیب تحت نظر عبد اللّه بن مولای[۲۸۳] و معز الدین حسین کرت[۲۸۴] بود.

ص: ۱۰۷

در زمان سلطنت ابو سعید، سیاست ایلخانان در خراسان تا حدی تغییر یافت. مستوفی در این مورد می‌گوید:

در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده‌اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته‌اند و حسابش جداگانه کمتر چیزی بر پادشاهان عرض می‌کرده و بدین حیله هرسال به مدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات می‌ستده‌اند تا در عهد سلطان ابو سعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود

---

[۲۷۷] (۶)- حافظ ابرو از ایل و اولوس جانی قربان صحبت می‌کند(ظفرنامه، شامی، جلد ۲، ص ۴۹). تلفظ حافظ ابرو بر طبق گفته مینورسکی در مقاله« طوس» در دانشنامه اسلام شکل ثانوی اصطلاح« جون قربان» مغولی است:« سه گروه جناح چپ». دولتشاه(ص ۲۷۹) بر طبق گفته مینورسکی نام« جان قربان» را ترجمه کرده است و بصورت فارسی درآورده(یعنی(آنهائیکه جانشان را قربانی می‌کنند»).

[۲۷۸] (۷)- عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشا(ترجمه. جی. ای. بویل ehT fo yrotsiH ehT roreuqnoC -dlroW، ۲ جلد، منچستر، ۱۹۵۸ م.) جلد ۲، ص ۵. نگاه کنید به استوری، صفحات ۲۶۶- ۲۶۰ و ۱۲۷۲.

[۲۷۹] (۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸.

[۲۸۰] (۹)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹. نیشاپور و طوس رویهمرفته تومانی را تشکیل می‌دادند(یا لااقل در قرن سیزده چنین وضعی داشتند) از اینرو تحت یک اداره واحد اداره می‌شدند. جوینی، جلد ۲، ص ۵۱۸.

[۲۸۱] (۱۰)- دولتشاه(ص ۲۷۵) به رابطه مستقیم علاء الدین محمد و تشکیلات محلی ناحیه سبزوار اشاره کرده است و دولتشاه و میرخواند ص ۶۰۲، هردو با ابراز اینکه اولین شخصیت مهم خراسانی که در برابر رشد تهدید سبزوار واکنش نشان داد علاء الدین محمد بود به این رابطه اشاره کرده‌اند؛ دولتشاه می‌گوید(ص ۲۷۹) که علاء الدین خواجه جلال الدین را در سال ۷۳۷ ه. به مقابله با سربداران فرستاد.

[۲۸۲] (۱۱)- الاهری، صفحات ۱۵۵/ ۵۷- ۵۶؛ دولتشاه، ص ۲۷۹. حافظ ابرو(ذیل جامع- التواریخ، ص ۱۲۷) می‌گوید که علاء الدین محمد پس از شش ماه وزارت معزول شد و به استیفای ممالک مشغول گشت.

[۲۸۳] (۱۲)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱؛ درمورد شجره‌نامه عبد اللّه نگاه کنید به حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵.

[۲۸۴] (۱۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲. سلسله کرت هرات با جلوس شمس الدین محمد کرت به‌عنوان ملک هرات در سال ۶۴۳/ ۱۲۴۵ شروع شد(اتم)mehtE (، ص ۴۰۱) و در سال ۶۵۱/ ۱۲۵۳ توسط منکوقاآن تأیید گشت(جوینی، جلد ۲ صفحات ۵۱۹- ۵۱۸).

که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را به وجه خزانه عامره داخل محاسبات این ولایات گرداند.[۲۸۵]

حکومتی که این سیاست متحول را از پیش برد (در میان افراد دیگر) شامل غیاث الدین محمد بود که پس از برافتادن امیر چوبان و پیروانش که سابقا امپراتوری را تحت نظر داشتند در سال ۷۲۸/ ۲۸- ۱۳۲۷ از طرف ابو سعید به وزارت برگزیده شده بود؛ و نیز شامل حسن «بزرگ» جلایر امیر اولوس جدید بود. عمالی که اداره سیاست جدید را در خراسان برعهده داشتند عبارت بودند از: شیخ علی بن علی قوشچی (حکومت در ۷۲۹/ ۲۹- ۱۳۲۸) و علاء الدین محمد که برای یاری حاکم سابق گسیل شد و همچنان در این کار باقی ماند.[۲۸۶] افرادی که از این سیاست جدید بیشترین ضرر را متحمل

ص: ۱۰۸

شدند اربابان موروثی خراسان یعنی: طغای تیمور، ارغونشاه و عبد اللّه بن مولای بودند.[۲۸۷]

نمی‌توان بدرستی اذعان داشت که اصلاحات کی شروع شده است، ولی تغییرات عیار پول رایج ایلخانان در سالهای ۷۲۹/ ۲۹- ۱۳۲۸ و ۷۳۳/ ۳۳- ۱۳۳۲ رخ داده است[۲۸۸] و بویژه شروع یک دوره جدید در سال ۷۳۴/ ۳۴- ۱۳۳۳[۲۸۹] نشانگر تواریخ مزبور است. از این تاریخها، آخرینش قابل‌قبول‌تر است چراکه بنابه گفته مستوفی «برای انجام این اصلاحات مهلتی به او [غیاث الدین محمد] داده نشده بود و امور هنوز به همان وضع نامنظم سابق بود (در موقع مرگش).»[۲۹۰] غیاث الدین محمد در سال ۷۳۶/ ۱۳۳۶ به

ص: ۱۰۹

---

[۲۸۵] (۱۴)- مستوفی، جلد ۲(ترجمه گی‌لسترنج) ص ۱۴۶. متن اصلی(مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۷.

[۲۸۶] (۱۵)- الاهری، صفحات ۱۵۶- ۱۵۵/ ۵۷- ۵۶.

[۲۸۷] (۱۶)- مولای در زمان غازان مدیر امور مالی بوده و از قرار معلوم یکی از ارکان قدرت خانواده مولای در آن زمان بشمار می‌رفت. گمان می‌رود که محمد مولای، شخصی که بعدها از طرف شیخ حسن بزرگ به حکومت رسید پسر مولای و یا نوه او باشد، نگاه کنید به: الاهری، صفحات ۱۴۶/ ۴۸ و ۱۶۴/ ۶۴(در جایی که مولای بصورت مولاید آمده است) و از آنجا که محمد بن عبد اللّه بن مولای یکی از مریدان شیخ حسن(میرخواند، ص ۶۱۴) شده بود لذا گمان می‌رود که خانواده او به تشیع گرویده باشد.

[۲۸۸] (۱۷)- عیار درهم ابو سعید پیش از سال ۷۲۹ ه. تقریبا ۸۵/ ۱ گرم بود؛ از سال ۷۲۹ تا ۷۳۲ ه. به حدود ۶۲/ ۱ گرم رسید، و در سال ۷۳۳ ه. ۴۴/ ۱ گرم شد. این ارقام براساس محاسبه جداول پیاپی است که برای توزین سکه‌های ابو سعید در کتاب

fo euqolataC muesuM hsitirB ehT ni snioC atneirO

جلد ۴ و ۱۰ ارائه شده است. برای اطلاعات بیشتر درمورد اوزان زمان ایلخانان نگاه کنید به: جی. آ. فدوروف- داویدوف) A. vodyvaD -vorodeF G. (مقاله،« راجع به تسعیر قیمت طلا در ایران و آسیای مرکزی در قرن چهاردهم»(به زبان روسی) در مجله

atutitsnL aiinehcsbooS eiktarK RSSS kuaN aiimedakA, kruT'lak ion'lairetaM iirotsI

(۱۹۵۶) صفحات ۵۸- ۵۱.

[۲۸۹] (۱۸)- درمورد اطلاعاتی راجع به این دوره خانی نگاه کنید به: د. لانگ(نیویورک، ۱۹۵۵ م.) مطالعاتی در تاریخ سکه‌شناسی گرجستان در ماوراء قفقاز، صفحات ۶۶- ۶۵.

[۲۹۰] (۱۹)- مستوفی، جلد ۲، صفحات ۱۴۷- ۱۴۶(ترجمه گی‌لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۴۷.

قتل رسید؛[۲۹۱] و بنابه گفته مستوفی اصلاحاتی که در سال ۷۳۳/ ۳۳- ۱۳۳۲ یا ۷۳۴/ ۳۴- ۱۳۳۳ شروع شده بود قبل از این تواریخ بود و حال آنکه اصلاحاتی که در سال ۷۲۹/ ۲۹- ۱۳۲۸ انجام شده بود نتیجه بهتری دربر داشته است.

مرگ ابو سعید بهانه بدست سردمداران مختلف خراسان داد تا دست به جاه‌طلبی بزنند. ابو سعید وارثی نداشت و در ایران هم شاهزاده معتبری از خاندان چنگیز وجود نداشت که تاج و تخت بلامتصدی هلاکو را صاحب گردد. در این حیص و بیص طغای- تیمور یکی از عقاب دور چنگیز ادعا کرد که وارث قانونی امپراتوری خود اوست. طغای تیمور و ارغونشاه یادآوری می‌کردند که چطور غازان در سال ۶۹۵/ ۱۲۹۵ با نیروهایش به فرماندهی نوروز بن ارغون آقا پدر ارغونشاه برای سرکوبی باید و وارد خراسان شد.[۲۹۲] شیخ علی نیز یک‌چنین خاطراتی ابراز می‌داشت: پدر او علی قوشچی در به تخت نشاندن الجاتیو در سال ۷۰۳/ ۱۳۰۴، علیرغم ادعای امرای غازان درمورد آلافرنک، نقش حساسی داشته است.[۲۹۳] است.[۲۹۳] اینها و نیز سردمداران دیگر خراسان بهرحال منتظر فرصتی بودند تا برنامه اصلاح مالی را به تحلیل ببرند و استقلال داخلی خراسان را بار دیگر تثبیت سازند.

باتوجه به این زمینه تاریخی، جای تعجب نبود که خراسانیان بر سر وراثت، درگیر مبارزه‌ای شوند که چند ماه بعد از مرگ ابو سعید براه افتاد. شیخ علی قبل از همه دریافت که طغای تیمور ادعای سلطنت خواهد کرد و سردمداران دیگر هم آتش او را تیز خواهند کرد. لذا خراسانیان طغای تیمور را برکشیدند و امتیازات ویژه از قبیل خطبه و ضرب سکه به او واگذار کردند و یک دربار سلطنتی

ص: ۱۱۰

برایش راه انداختند که در آن علاء الدین محمد سمت وزیر و شیخ علی فرماندهی کل را داشت.[۲۹۴] به مرور زمان این برنامه مورد بحث قرار گرفته و پذیرفته شد و دو نفر از ایلخانان دستگیر شده و از تخت واژگون گشتند[۲۹۵] و شیخ علی دریافت که خود قشون خراسان قادر به استقرار نهایی سلطنت است. و بدین صورت نیروهای خراسا- نیان همچنان بدون انشقاق باقی ماند.

قشون طغای تیمور در بهار سال ۷۳۷/ ۱۳۳۷ براه افتاد. آنها تا بسطام نتوانستند پیش بروند چراکه ارغونشاه و عبد اللّه بن مولای که بدون شک از شرکت در برقراری حکومتی که بدست شیخ علی بیفتد و نظرات او را درمورد تنظیم امور خراسانیان می‌شناختند، از اردوی نظامی کناره گرفتند[۲۹۶]. شیخ علی و طغای تیمور در معیت نیروهای زیادی از اویراتها و موسی- ایلخان گاهگداری- که پس از شکست در قرادره (۱۴ ذی الحجه ۷۳۶/ ۲۴ ژوئیه ۱۳۳۶) از مقابل نیروهای بزرگ و ایلخان تحت الحمایه‌اش محمد خان فرار کرده بود به لشکرکشی ادامه دادند. این نیروهای مرکب در شعبان

---

[۲۹۱] (۲۰)- الاهری، صفحات ۶۱- ۶۰/ ۱۶۰- ۱۵۹؛ حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ، ص ۱۱۸.

[۲۹۲] (۲۱)- الاهری، صفحات ۴۶- ۴۵/ ۱۴۳.

[۲۹۳] (۲۲)- الاهری، ص ۱۴۷/ ۴۹.

[۲۹۴] (۲۳)- الاهری، ص ۱۶۳/ ۶۴. هرچقدر تأمل کردم سکه‌ای از طغای تیمور که سال ۷۳۷ ه.

را داشته باشد ندیدم. حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۲.

[۲۹۵] (۲۴)- آرپاخان نامزد غیاث الدین محمد وزیر ابو سعید، و موسی خان تحت الحمایه علی پاشا، حاکم بغداد از طرف ابو سعید. نگاه کنید به: الاهری صفحات ۱۶۲- ۱۵۸/ ۶۳- ۵۹؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۱- ۱۱۱.

[۲۹۶] (۲۵)- الاهری، ص ۲۶۳/ ۶۴؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۲.

۷۳۷/ مارس– آوریل ۱۳۳۷ سلطانیه را تسخیر کردند و لیکن در ماه ذوالقعده/ ژوئن همان سال از حسن بزرگ شکست خوردند.[۲۹۷]

ص: ۱۱۱
طبق گفته حافظ ابرو، طغای تیمور قبل از اینکه جنگی درگیرد از معرکه فرار کرد.[۲۹۸]

وقتی که لشکر شکست‌خورده خراسان عقب نشست ارغونشاه منتظر آنها بود. وی شیخ علی را در بسطام گرفته و به قتل رسانید (۱۰ ذوالحجه ۷۳۷/ ۱۰ ژوئیه ۱۳۳۷)[۲۹۹]، و «سرش را به اردو فرستاد– که احتمالا برای حسن بزرگ بوده[۳۰۰] تا به‌عنوان نشانی از تسکین و نشانی از استقلال خراسان برای او باشد. شیخ علی یکی از مخالفان اخیر حسن بزرگ در این ناحیه بوده است و لیکن وی تجسمی از سیاست اصلاحات مالی ایلخانان در خراسان و همکار حسن بزرگ در آن حکومت بود که این سیاست را دنبال می‌کرد.

و اینکه آیا این «هدیه» برای مبارزه‌طلبی بود یا تسکین خاطر، بزودی معلوم گردید. شیخ محمد مولای نامزد حکومت خراسان از طرف حسن بزرگ در اوآخر تابستان ۷۳۸/ (احتمالا) ۱۳۳۷ به خراسان راند و قدرت بی‌چون و چرای حسن بزرگ را در آنجا مستقر ساخت که طغای تیمور هم بعد از شکستن در ۷۳۷/ ۱۳۳۷ تسلیم او شده بود. ولی ارغونشاه که زیر بار قدرت حسن نرفته بود طغای تیمور را متقاعد ساخت که در مقابل محمد مولای ایستادگی کند و بالاخره با تلفیق نیروهای همدیگر بر او فائق آمده، دستگیر و به قتلش رسانیدند (حدود ۷۳۸/ ۱۳۳۷).[۳۰۱]

ص: ۱۱۲
حالا که شیخ علی از گود خارج شده بود ارغونشاه خود را آماده کرد که با تمام نیرو در برنامه برقراری یک ایلخان خراسانی شرکت جوید– این طرح بنظر او طرح موفقی بوده ولی تاکنون بخاطر نقش متنفذ شیخ علی، نتوانسته بود آنرا پیاده کند. بنابراین وقتی که حسن بزرگ در راه برگشت از دسته‌جات چوبانی به رهبری حسن کوچک شکست خورد (۱۷ ذی الحجه ۷۳۶/ ۶ ژوئیه ۱۳۳۸)[۳۰۲] از خراسانیان یاری خواست[۳۰۳]. ارغونشاه به تدبیر طغای تیمور، کمک به او را

---

[۲۹۷] (۲۶)– الاهری، ص ۱۶۴– ۱۶۳/ ۶۴؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ ص ۱۲۴– ۱۲۲. الاهری سال ۷۳۸ ه. را ارائه می‌دهد ولی غیر از وقایعی که الاهری و حافظ– ابرو نوشته‌اند و بشدت هم درهم برهم است خراسانیان در زمان سلطنت محمد درهم کوبیده شدند و می‌توان از روی سکه‌های محمد دریافت که او از سال ۷۳۷ ه. تا ماههای آخر سال ۷۳۸ ه. حکومت می‌کرده است.

[۲۹۸] (۲۷)– حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۳.

[۲۹۹] (۲۸)– حافظ ابرو تاریخ مزبور را ارائه می‌دهد(ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۴).
الاهری، ص ۱۶۴– ۱۶۳/ ۶۴.

[۳۰۰] (۲۹)– الاهری، ص ۱۶۴– ۱۶۳/ ۶۴(ترجمه وان لون[nooL naV]). درمورد استعمال دیگر واژه اردو به‌عنوان مرکز فرماندهی حسن بزرگ نگاه کنید به: الاهری، ص ۱۶۴/ ۶۵.

[۳۰۱] (۳۰)– الاهری، صفحات ۱۶۴/ ۶۵– ۶۴. بنام محمد خان در آمل و جرجان در سال ۲۳۸ ه.
سکه ضرب شد(مجموعه ارمیتاژ، ص ۵۰، شماره‌های ۴۶۸– ۴۶). چنانکه حافظ ابرو می‌گوید تقریبا از این زمان به بعد بوده که ارغونشاه مقام امیر الامرایی بدست آورده است(متن اصلی، ص ۲۸).

[۳۰۲] (۳۱)– الاهری، صفحات ۱۶۵– ۱۶۴/ ۶۶– ۶۵؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۶– ۱۲۴. الاهری اشتباها سال ۷۳۹ ه. را ارائه داده است.

قبول کرد. وی به کمک او شتافت و در سال ۷۳۹/ ۱۳۳۹ ارتش خراسان بار دیگر به عراق عجم راند.[۳۰۴] حسن بزرک بهره خود را از این معامله بدست آورد چراکه طغای تیمور را مجبور ساخت تا او را به‌عنوان سلطان بین النهرین روم و آن قسمتهایی از عراق عجم که تحت نفوذ جلایریان بود به رسمیت بشناسد.[۳۰۵]

معهذا اتحاد بین این دشمنان بی‌دوام بود و بزودی دسیسه‌ای از طرف حسن کوچک، کار خودش را کرد و این اتحاد را درهم شکست. برای درک حیله چوبانیان، لازم می‌آید که از گرایشهای دشمنان اصلی او یعنی حسن بزرگ و طغای تیمور سر درآورد. سه مسأله ذهن حسن بزرگ را در این بحران به خود مشغول کرده بود.

(۱) قبل از همه ترس از حسن کوچک بود که حکومت او و محمد خان ایلخان تحت الحمایه‌اش را از هم پاشانده بود و آشکارا معلوم بود که حسن بزرگ را از دوروبر هررژیمی که تاکنون سازمان یافته

ص: ۱۱۳

بود برخواهد داشت.[۳۰۶] (۲) حسن بزرگ هیچ نوع علاقه و اعتمادی به متحدین خراسانی نداشت چراکه آنها قبلا درصدد بودند که حکومت او را از بین ببرند و نیز یکی از حامیان اصلی او یعنی محمد مولای را به قتل رسانیده بودند. و لیکن بخاطر خطر جدی حسن کوچک، حسن بزرگ بر این احساسات فائق آمد. (۳) بالاخره حسن بزرگ نسبت به حکومت ایلخانی وفادار ماند. یقینا وی ترجیح می‌داد که در اندیشه تنظیم قدرتی باشد که وی بتواند رهبری قسمتی از حکومت را در دست بگیرد و لیکن وی دقیقا دریافته بود که بایستی وضع مناسبی برای سلطنت ایلخانان و سامان یافتن دوباره آن پیش بیاید.[۳۰۷] دلیل این وفاداری وی را می‌توان در استنکاف او و در استقرار سلطنت شخصی خود، حتی بعد از فروپاشی حکومت مغولان در ایران و برقراری سیاست جلایریان در سال ۷۵۹– ۷۵۸/ ۵۸– ۱۳۵۶ که بوسیله آن حاکم مغولی آلتون اردو را به‌عنوان ایلخان به رسمیت شناخت، مشاهده کرد.[۳۰۸]

---

[۳۰۳] (۳۲)– حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۸– ۱۲۷؛ الاهری(ص ۱۶۶/ ۶۷). هردو به اتحاد خراسانیان با حسن بزرگ اشاره کرده‌اند. بنظر می‌رسد که حسن، که در وضع متزلزلی قرار داشت در درخواست کمک پیشقدم شده باشد، الاهری بخاطر حس جلایر دوستی‌اش سعی کرده نشان دهد که حسن این کمک را قبول کرده است نه درخواست.

[۳۰۴] (۳۳)– حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۸؛ الاهری، ص ۱۶۶/ ۶۷.

[۳۰۵] (۳۴)– مثلا نگاه کنید به: محمد مبارک غالب، کاتولوگ چنگیزی ...(استانبول ۱۳۱۸/ ۱۹۰۱) ص ۱۶۰، شماره‌های ۳۱۲– ۳۱۱؛ ولین پول، جلد ۲، ص ۱۰۰، شماره ۲۹۵ و ص ۹۹ شماره ۲۹۴.

[۳۰۶] (۳۵)– الاهری، ص ۱۶۶/ ۶۷.

[۳۰۷] (۳۶)– قلقشندی در کتاب صبح الاعشاء(۴ جلد، قاهره، ۲۲– ۱۹۱۸ م.) ص ۲۶۳ می‌گوید که حسن بزرگ در تمام عمرش فقط از القاب امیر الامرا و الوس بیک استفاده کرد.

الاهری(ص ۱۷۵/ ۷۵) بیشتر اوقات به او با عنوان امیر سعید و نویان اشاره می‌کند القابی که وی از ابو سعید دریافت کرده بود. در روی سکه‌های او نام یکی از خانهای مغول(محمد، طغای تیمور، ساتی بیک، جهان تیمور و یا سلیمان) دیده می‌شود.

[۳۰۸] (۳۷)– شاهد و گواه این گفته در روی سکه‌هایی که در بغداد و یا حله در سال ۷۵۸ و ۷۵۹ ه.

ضرب شده، دیده می‌شود. دوتا از اینها در مجموعه انجمن سکه‌شناسی آمریکا وجود دارد و یکی نیز در کاتولوک ارمیتاژ و یکی هم در موزه باستانشناسی استانبول دیده می‌شود. چون حسن بزرگ زود دار فانی را وداع گفت(۷۵۷ ه.) و اویس نیز هنوز برای تصاحب سلطنت جوان بود لذا گمان می‌رود که این سکه‌ها نشانگر تداومی از سیاست حسن بزرگ درمورد وفاداری‌اش نسبت به خاندان چنگیز باشد.

ص: ۱۱۴
در گرایش و رفتار طغای تیمور تأثیرات پیچیده اثر کمی داشت.

سردرآوردن از شخصیت طغای تیمور به خاطر رفتار منفعل و بی‌اراده‌اش مشکل بود- وجود او همیشه مترادف با کسان دیگر بود: قشون خود را به یک‌نفر دیگر و یا حتی نام خود و حضور خود را به کسان دیگر به عاریه می‌داد. ولی تا حدی توان گفت که جاه‌طلبی شاهانه تنها چیزی بود که او را به حرکت وامی‌داشت. او به این دلیل با حسن بزرگ متحد شد که می‌خواست ایلخان شود چنانکه به شیخ علی و ارغونشاه هم به همین دلیل ملحق شد. و سادگی انگیزه طغای تیمور بادرکش از اموری که وی می‌خواست براهشان بیاندازد جور درمی‌آمد. ظاهرا وی عقیده داشت که شناسایی عمومی او به عنوان ایلخان تنها مسأله زمان است و فقط خود را برای پذیرش کرنش پیروانش آماده می‌کرد. این گرایش او را حسن کوچک در سال ۷۳۹/ ۳۹- ۱۳۳۸ بهم ریخت و او را مجبور ساخت که در سال ۷۵۴/ ۵۴- ۱۳۵۳ گورش را به دست سربداران بکند.[۳۰۹]

موفقیت دسیسه حسن کوچک از آگاهی او از این گرایشها و استفاده از آنها ناشی می‌شد. طغای تیمور به‌سادگی خر می‌شد.

حسن کوچک به شرط اتحاد چوبانیان و خراسانیان از طریق ازدواج طغای تیمور باساتی بیک به او قول داد که او را به مقام ایلخانی برکشد[۳۱۰] البته با این شرط که طغای تیمور نوشته‌ای به حسن کوچک بفرستد تا از طریق آن وی ساتی بیک را برای ازدواج با او متقاعد سازد. از اینرو طغای تیمور این طرح را قبول کرد- این مسأله

ص: ۱۱۵
تنها موردی است که طغای تیمور مستقلا عمل کرده است و نامه‌ای به حسن کوچک نوشت و آمادگی خود را اعلام کرد.[۳۱۱]

حسن کوچک موافقت طغای تیمور را به حسن بزرگ اطلاع داد.

این عمل کافی بود که اتحاد خراسانیان و جلایریان را بهم بریزد ولی الزاما نتوانست نیروهای مربوطه را خنثی سازد. برای تکمیل این قضیه، حسن کوچک نامه خیانت‌آمیز طغای تیمور را همراه با یک نامه توضیحی به حسن بزرگ فرستاد و در آن وی را از خیانت طغای تیمور و شخصیت دمدمی وی آگاه ساخت و پیوندهای مشترک و تعهدات آنها را برای

---

[۳۰۹] (۳۸)- حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۶- ۵) می‌گوید که امور مملکتی برای طغای تیمور اصلا اهمیتی نداشت و این امور با راهنمایی‌های علاء الدین محمد روبراه می‌شد.

[۳۱۰] (۳۹)- ساتی بیک دختر ابو سعید بود که اول زن امیر چوبان و سپس آرپا خان و بالاخره زن سلیمان، یکی دیگر از ایلخانان تحت الحمایه حسن کوچک شد؛ الاهری صفحات ۱۵۶/ ۵۸، ۱۵۹/ ۶۰ و ۱۶۷/ ۶۸؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۵۰، ۱۱۳ و ۱۳۰. ساتی بیک و پسر او سورغان گروه مهمی از قبیله چوبانی را تحت نظارت داشتند؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۳، ۱۲۵ و ۱۲۷.

[۳۱۱] (۴۰)- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۹.

امپراتوری یادآوری کرد و دوستانه به او اطمینانهایی داد- وی گفت این اخطار دلیلی بر صداقت سیاسی وی می‌باشد.[۳۱۲] توضیحات حسن کوچک اثرش را گذاشت: سوءظن حسن بزرگ نسبت به خراسانیان عود کرد و ترس او از حسن- کوچک از بین رفت که یک قسمتش بخاطر افشای خیانت طغای- تیمور از طرف حسن کوچک بود و یک قسمتش هم گفته‌های حسن- کوچک درمورد وفاداری نسبت به نظام و خانواده سلطنت بود که حسن بزرگ را قادر می‌ساخت تا با خوش‌بینی تمام درمورد آمال مشترکشان به حسن کوچک متکی باشد. حسن بزرگ قشونش را برای الحاق به چوبانیان حرکت داد و طغای تیمور و خراسانیان مجبور شدند به خراسان برگردند (ذی الحجه ۷۳۹/ ژوئن- ژوئیه ۱۳۳۹)[۳۱۳].

ص: ۱۱۶

از نقطه‌نظر وقایع سالهای ۷۳۹- ۷۳۶/ ۳۹- ۱۳۳۵ می‌توان دریافت که حکومت خراسان در خلال این دوره شدیدا درگیر فعالیتهای نظامی بوده است. در سال ۷۳۷/ ۱۳۳۷ و ۷۳۹/ ۱۳۳۹ لشکر خراسان به مناطق اطراف خود لشکرکشی کرد و در سال ۷۳۸/ ۱۳۳۷ در مقابل قشون محمد مولای به دفاع پرداخت. از اینها گذشته این لشکرکشی‌ها بطور کلی موفقیتی درپی نداشت.

قشون خراسان در سال ۷۳۷/ ۱۳۳۷ شکست خورد و در سال ۷۳۹/ ۱۳۳۹ مجبور شد دست خالی برگردد. فقط شکست محمد مولای بود که تداوم شکست‌ها را درهم ریخت. تأثیر این شکست‌ها برای حکومت و ایالت خراسان تأسف‌آور بود. بنظر می‌رسد که شکست سال ۷۳۷/ ۱۳۳۷ و «دفع» بعدی شیخ علی توسط ارغونشاه تخریب قشون منظم خراسان- نیرویی که در اختیار حاکم و عمال دیگر حکومت مرکزی بود که شیخ علی را قادر ساخت تا بر سیا- ستمداران خراسان تا زمان مرگش در سال ۷۳۷/ ۱۳۳۷ تسلط پیدا کند- را بدنبال داشت. بعد از سال ۷۳۷/ ۱۳۳۷ تنها رهبران قابل توجه خراسان عبارت بودند از: طغای تیمور و ارغونشاه که نیروهای عشیره‌ای را در اختیار داشتند؛ علاء الدین محمد که نقش مهمی به‌عنوان یک‌نفر غیرنظامی، به صورت وزیر، مشاور و کارشناس مالی طغای تیمور بازی می‌کرد. جنگهای مداوم و عموما ناموفق این سالها نگهداری و حفظ قشون مؤثری را برای رهبران خراسان مشکل می‌ساخت چون منابع آنها با لشکرکشی‌های ناموفق به تحلیل می‌رفت و جایش با پیروزیهای مهم پر نمی‌شد.

حکومت ضعیف اجبارا احتیاج به پیروان زیادی داشت و از طرف دیگر ایجاد نظم و قانون برایش مشکل بود چراکه دستگاه زور و فشار بخاطر استفاده از افراد در جنگهای خارجی و بکار بردن درآمدها برای مقاصد لشکرکشی بطور روزافزونی بی‌کفایت شده بود.

ص: ۱۱۷

۷- دوره متقدم

---

[۳۱۲] (۴۱)- حافظ ابرو(ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۹) منبع خوبی برای جزئیات این دسیسه و محتوای نامه حسن کوچک درمورد وعده و وعید به حسن بزرگ است. الاهری(ص ۱۶۷/ ۶۷) غیر از توجه به اعتبار و شهرت جلایریان، مسائل را ذکر نکرده است ولی از نامه‌ای که از حسن کوچک به حسن بزرگ فرستاده شده و در آن به مسایل و پیوندهای خانوادگی و سوگندهای دوطرفه اشاره شده صحبت نموده است. وی رونویس کاملی از این دو نامه عرضه کرده و هردو را به وضعیت و رفتارها و گرایشهای حسن بزرگ اختصاص داده است.

[۳۱۳] (۴۲)- الاهری، ص ۱۶۷/ ۶۷؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۳۰- ۱۲۹.

حسن بزرگ سعی کرده که این اصلاح اوضاع را به انجام برساند که این مسأله در در سکه‌هایی که او بنام ساتی بیک در ضرابخانه تحت نظارتش ضرب کرده دیده می‌شود.

ریشه‌های شورش سربداران در این بلبشو و وانفسای سلطنت خواهی رشد کرد. منابع از نقاط آغازین این طغیان گزارشهای مختلفی ارائه کرده است ولی مهمترین آنها از آن حافظ ابرو است که می‌گوید شخصی بنام امیر عبد الرزاق یکی از افراد مهم قصبه باشتین در ناحیه سبزوار یکی از مامورین حکومت محلی را به قتل رسانید و طغیانی بپا ساخت طوریکه از گوشمالی و تنبیه هم فرار کرد.[۳۱۴]

بنابه گفته حافظ ابرو علل این طغیان «جور و ستمی» بوده که عبد الرزاق از آن ناله می‌کرده است.[۳۱۵] چنانکه قبلا گفته شد لشکر– کشی خراسانیان در سال ۷۳۹– ۷۳۷/ ۳۹– ۱۳۳۷ باعث مشکلات مالی فراوانی شد و حکام خراسان را مجبور ساخت تا رو به علاء الدین محمد که یک‌نفر متخصص مسایل مالی بود بیاورند. حافظ ابرو روشهای علاء الدین را درمورد اتخاذ موازینی از طرف او برای ازدیاد درآمد خراسان و لشکر جلایر در خلال دوره کوتاه همکاری آنها در سال ۷۳۹/ ۱۳۳۹۹ به دقت نوشته است. علاء الدین تعدادی از مالیاتهای خرده مالکین را بخاطر آرام‌کردن آنها لغو کرد و برای زنده‌کردن درآمدهای از بین رفته مالیاتهای جدید و سنگینی بر عمده– مالکین و امرا تعیین نمود.[۳۱۶] اگر علاء الدین می‌خواست این موازین را بر حسن بزرگ متحد ناراضی خود تحمیل کند مطمئنا زمینه را را برای رواج این موازین در خراسان آماده می‌کرد. تاریخ دقیق اصلاحات علاء الدین بایستی سال ۷۳۷/ ۳۷– ۱۳۳۶ باشد که

ص: ۱۱۸

شیخ علی او را وزیر طغای تیمور و متصدی امور مالی خراسان کرده بود. در رأس اصلاحات سال تقریبا ۷۳۴/ ۳۴– ۱۳۳۳ بود– که از طرف علاء الدین اداره می‌شد– که این موازین اربابان خراسان را خشمگین ساخت. چنانکه دیدیم ارغونشاه در مقابل حکومت که این موازین را تنفیذ کرده بود واکنش نشان داد– یعنی در مقابل شیخ علی. ولی علاء الدین موازین اصلاحی خود را در مناطق تحت نظارت خود که در میان آنها مناطقی چون سبزوار و قصبه باشتین بود پیاده کرد.[۳۱۷]

عبد الرزاق پسر فضل اللّه باشتینی بود که دولتشاه[۳۱۸] او را با عنوان «مرد محتشم بزرگ» می‌نامد و بر طبق گفته حافظ ابرو، وی در جای خودش امیر و یکی از اکابر آن نواحی بود.[۳۱۹] حافظ ابرو، مأموری را که عبد الرزاق به قتل رسانیده بود محصل مالیاتی (عامل)[۳۲۰] نامیده و دولتشاه (که وظایف او را برنشمرده) برادرزاده علاء الدین محمد خوانده است.[۳۲۱]

---

[۳۱۴] (۱)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

[۳۱۵] (۲)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷: تحمل جور و ستم.

[۳۱۶] (۳)– حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۸.

[۳۱۷] (۴)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۱۸] (۵)– دولتشاه، ص ۲۷۷.

[۳۱۹] (۶)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

[۳۲۰] (۷)– حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۰(یادداشت ۲۷ در متن، ص ۱۷). عامل معانی دیگری نیز از قبیل« مأمور» ساده داشت؛ ولی پطروشفسکی(ص ۱۲۰) برای آن از معنی« محصل مالیاتی» استفاده کرده چنانکه والترهینتس)zniH retlaW (نیز در رساله فلکیه(ویسبادن، ۱۹۵۲ م.) ص ۱۴ از این معنی استفاده کرده است. حافظ ابرو همچنین می‌گوید که مرد مقتول یک‌نفر رئیس ده بود(حافظ ابرو، متن اصلی).

[۳۲۱] (۸)– دولتشاه، ص ۲۷۸.

بنابراین بنظر می‌رسد که طغیان از قتل یکی از محصلین مالیاتی مالیات جدید علاء الدین توسط عبد الرزاق ناشی شده که از تحمیل ظالمانه مالیات بیش‌از حد بر خود و خانواده‌اش به ستوه آمده بود.

داستان شروع این طغیان در کتابهای فصیح[۳۲۲] و میرخواند[۳۲۳]

ص: ۱۱۹
نیز دیده می‌شود که از کتاب تاریخ سربداران گرفته شده است.

داستان از توهین یک‌نفر فرستاده مغولی نسبت به دو برادر حسن و حسین حمزه که عهده‌دار پذیرایی از این فرستادگان بودند شروع شد که این دو برادر نتوانسته بودند زنی را که فرستادگان مغولی برای عیاشی می‌خواسته‌اند فراهم سازند. سفیران مست مغولی زنان این دو برادر را می‌خواهند که بدنبال آن‌دو برادر شمشیرها را از نیام برکشیده و آنها را به قتل می‌رسانند. این داستان که دلیل بسیار پیش و پا افتاده و غیر قابل قبولی برای طغیان ارائه می‌دهد، کاملا برای شروع تاریخ «رسمی» سربداران مناسب است- حتی اسامی این دو برادر هم باتوجه به اینکه این تاریخ احتمالا مرکب از یک رهبر شیعه است خوب انتخاب شده است. و لیکن این داستان کنجکاوی منتقدین را اقناع نمی‌کند چراکه- به محض اینکه افتراهای عبد الرزاق مورد شک و تردید قرار گیرد[۳۲۴]- شرکت عبد الرزاق و خانواده او را که سازمانده و رهبر شورشیان بودند در این طغیان مورد شرح و بسط قرار نمی‌دهد.

باوجوداین پطروشفسکی[۳۲۵] این داستان را قبول کرده است- علیرغم این واقعیت که این داستان از کتاب تاریخ سربداران گرفته شده است- و از این داستان در رساله خود استفاده نموده و اظهار داشته که این ماجرا طغیان «توده دهقانان، شهروندان فقیر و پیشه‌وران[۳۲۶]»- که همه‌شان شیعی بودند[۳۲۷]- علیه زمینداران فئودال بوده است. اما اگر فرض کنیم که این طغیان یک طغیان دهقانی بوده پس عبد الرزاق و خانواده‌اش بایستی قربانیان این طغیان می‌شدند نه رهبران آن. پطروشفسکی برای فرار از این واقعیت اظهار

ص: ۱۲۰
داشته که شورشیان در آغاز برنامه‌ای نداشتند لذا علیه «اشرافیت خانه‌بدوش ترک- مغول»، تحت نفوذ «فئودالهای خرده‌پای ایرانی» قرار گرفتند.[۳۲۸] معهذا در یک قیام کور علیه فئودالیسم و ظلم و ستم آن، انتظار می‌رود که دقیقا نمایندگان محلی این فئودالیسم- یعنی عبد الرزاق و غیره- آماج خشم دهقانان قرار گیرند.

---

[۳۲۲] (۹)- فصیح، ص ۵۰.

[۳۲۳] (۱۰)- میرخواند، ص ۶۰۱.

[۳۲۴] (۱۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۲۵] (۱۲)- پطروشفسکی، صفحات ۱۲۰- ۱۱۹.

[۳۲۶] (۱۳)- همان مأخذ، ص ۹۴.

[۳۲۷] (۱۴)- همان مأخذ، ص ۹۶.

[۳۲۸] (۱۵)- همان مأخذ، ص ۹۵.

پطروشفسکی سعی می‌کند نه تنها مبارزه طبقاتی را به ثبوت برساند بلکه همچنین مبارزات و مخالفتهای نژادی و ملی (ایرانیها در مقابل ترکان و مغولان) را نیز ثابت کند لذا شرکت عناصر «فئودال» را نیز در یک قیام توده‌ای مورد بحث قرار می‌دهد[۳۲۹]. اگرچه بدون شک در میان مردم این حساسیت‌ها وجود داشته است ولی منابع این نظریه را که این حساسیت‌ها ویژگی اصلی این شورش بوده است ثابت نمی‌کند. اصطلاحاتی نظیر «مغول» «ترک» و «تازیک» برای توصیف بکار رفته است نه برای تحقیر، خصوصا وقتی که جمع‌آوری قشون مورد توصیف قرار می‌گیرد. در داستان حسن و حسین حمزه «مأمورین مغول» البته افراد شروری هستند ولی احتمالا بیشتر به این خاطر شرورند که مأمورند نه مغول– مثلا از توصیفات کلاویجو کاملا روشن است که مأمورین و فرستادگان نژادهای دیگر ترسو و منفور بوده‌اند.[۳۳۰] و بهرحال داستان برای تأثیرگذاری بیشتر سر هم شده است خصوصا از استفاده عناصری چون «حسن و حسین» و مستی و باده‌گساری مأمورین و بیحرمتی نسبت به زنان دو برادر در این قصه این مسأله معلوم می‌شود.

شخصیتهای درگیر دو طرف این شورش کمتر تحت‌تأثیر پیوندهای نژادی بوده‌اند. دشمن اصلی سربداران تازیک در وهله

اول علاء الدین محمد تازیک بود؛ نه مسعود و نه علی مؤید هیچکدام از اینکه با دولتهای معاصر مغولی همکاری بکنند اظهار تأسفی نمی‌کردند؛ مسعود غلامان ترک را اجیر می‌کرد[۳۳۱]؛ و طغای تیمور نمونه کامل «اشرافیت خانه‌بدوش ترک– مغول» بود که مازندرانیهای تازیک در مواقع ضروری علیه سربداران به کمک او می‌شتافتند.[۳۳۲]

فقط مرعشی– که اثرش یکی از آثار متأخر است– از مسأله و مضمون مخالفت نژادی صحبت کرده و گفته که طغیان سربداران نتیجه ظلم و ستم مالی و اقتصادی تازیکها از طریق حکومت مغول بوده است (که بهرحال در شخص علاء الدین محمد متجلی شده بود).[۳۳۳] وی احتمالا اقامه دلیل اقتصادی برای طغیان را تصحیح کرده است و لیکن دشمنی نژادی که وی مدعی آنست محتملا از یک گرایش ویژه محدوده مازندران گرفته شده است (که ممکن است از نظر تاریخی صحیح هم نباشد).

عبد الرزاق در دشمنی با قدرت علاء الدین همراه برادران، رفقا و اطرافیانش و همراه آن اشخاصی که در باشتین خیال می‌کردند راهزنی می‌تواند شغل پردرآمدی باشد، سرگردنه‌ها را بست و در غیاب نبود هرنوع نیروی انتظامی برای دفع آنها، خود را با غارت کاروانهای بی‌دفاع و گله‌های دامداران خراسان مستطیع و مجهز ساخت.[۳۳۴] موفقیتهای آنها به‌عنوان راهزن هواداران تازه‌ای برای

---

[۳۲۹] (۱۶)– همان مأخذ، ص ۹۵– ۹۴.

[۳۳۰] (۱۷)– کلاویجو)yssabmE ot enalremaT ojivalC (ترجمه گی‌لسترنج، لندن، ۱۹۲۸) صفحات ۱۸۹– ۱۸۷.

[۳۳۱] (۱۸)– دولتشاه، ص ۲۸۰.

[۳۳۲] (۱۹)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۳۳] (۲۰)– مرعشی، ص ۷۲.

[۳۳۴] (۲۱)– ابن بطوطه، ص ۶۵. دولتشاه(ص ۲۷۹) می‌گوید که در سال ۷۳۷ ه. علاء الدین محمد، خواجه جلال الدین را برای مقابله با سربداران فرستاد لیکن وی از آنها شکست خورد وی سپس اشتباها می‌نویسد که علاء الدین توسط سربداران تعقیب شده و به قتل رسید، بنا به گفته حافظ ابرو(ترجمه ذیل

ص: ۱۲۲

آنان دست و پا کرد- که احتمالا فراریان قشون شکست‌خورده خراسان بوده‌اند- که بیشتر به هوای کسب غنایم زیاد و احتمالا موفقیتهای بیشتر دور آنها جمع شدند.[۳۳۵] در سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ وقتی که نیروهای عبد الرزاق رشد کرده و بقدر کافی قوی شده بود در خلال صفر ۷۳۸/ اگوست- سپتامبر ۱۳۳۷ با موفقیت تمام سبزوار را تحت سلطه خود درآورد.[۳۳۶] کمی پس از آن عبد الرزاق بار دیگر رادکان، جوین (یعنی جائیکه وی خواجه عبد الحق بن علاء الدین هندو را در فریومد به قتل رسانید) و سلطان میدان را بشدت در نوردید[۳۳۷]. قشون خراسان در آن زمان سرگرم جنگ با محمد مولای بود و نمی‌توانست به مقابله با عبد الرزاق برخیزد. طبق نوشته‌های

ص: ۱۲۳

منابع رادکان و خصوصا سلطان میدان- که یکی از نقاط موردنظر عبد الرزاق برای غارت بود- با خاک یکسان شد و ایلات چادرنشین که بطور عرفی در این نواحی قشلاق می‌کردند فلج گشتند. با اینکار نه تنها سربداران سودی نبردند بلکه کارآیی قشون خراسان نیز که حالا دیگر بیشتر متکی بر منابع این ایلات بود از بین رفت. مسأله دیگر انتقام شخصی عبد الرزاق از علاء الدین محمد ارباب جوین بود. و لیکن این یورش، گرچه یک پیروزی نظامی بود ولی برای عبد الرزاق فاجعه‌آمیز بود.

از غنایمی که عبد الرزاق با خود آورد یکی هم بیوه خواجه عبد الحق بود. این بانو نمی‌خواست خود را تسلیم ارباب جدید نماید لذا از سبزوار فرار کرد. عبد الرزاق برای برگرداندن وی برادرش وجیه الدین محمد را فرستاد و لیکن او از التماس وی خجالت کشیده و او را به حال خود گذاشت. عبد الرزاق که شیفته بیوه مذکور شده بود مسعود را بخاطر رهاکردن آن زن مورد شماتت و دشنام قرار داده و به او حمله‌ور شد که بدنبال آن مسعود نیز خنجر را برکشیده و

جامع التواریخ، ص ۱۲۸) علاء الدین در لشکرکشی سال ۷۳۹ ه. خراسانیان شرکت داشت. دولتشاه احتمالا منظورش عبد الحق بن- علاء الدین هندو بوده است. درمورد مرگ علاء الدین محمد به همین کتاب مراجعه کنید.

[۳۳۵] (۲۲)- ابن بطوطه(ص ۶۶) که موضوع را در بدترین نوع اشتباه بیان کرده می‌گوید که غلامان فرار کرده و به سربداران می‌پیوستند و از آنها پول و اسب می‌گرفتند، چنانکه پطروشفسکی ابراز داشته، اینها احتمالا غلامان نظامی یعنی فراریان ارتش یا سربازانی بوده‌اند که در ارتش گمارده نشده بودند.

[۳۳۶] (۲۳)- دولتشاه، ص ۲۷۹، حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، میرخواند، ص ۶۰۳۴. تاریخ دقیق شروع این شورش معلوم نیست. اکثر منابع تاریخ شروع آنرا سال ۷۳۷ ه.

نوشته‌اند- حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۱۰) می‌گوید شعبان ۷۳۷ ه.- ولی فصیح(ص ۵۰) در چاپ فرخ(ولی نه در یادداشتهای دورنnroD) (بر خواند میر، ص ۱۳۶، یادداشت ۱) سال ۷۳۶ ه. نوشته است. تاریخ تسخیر سبزوار توسط سربداران را فصیح(چاپ فرخ، ص ۵۲) ۷۳۷ ه. و فریومدی ۱۲ صفر ۷۴۸ ه.-(پطروشفسکی ص ۱۲۴، یادداشت ۴) نوشته‌اند. تاریخ قتل عبد الرزاق ذی الحجه(حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸ و یادداشتها، ص ۱۱) یا صفر(دولتشاه، ص ۲۷۹) ۷۳۸ ه. قلمداد شده است، تاریخ ارائه شده توسط حافظ ابرو در این مورد مقرون به صحت است چراکه نشانگر زمان بیشتری برای توسعه قدرتشان تا تسخیر سبزوار می‌باشد و از طرف دیگر این تاریخ با لشکرکشی مولای تطبیق می‌کند. به‌هرحال شروع طغیان و رشد نیروهای شورشی و تسخیر سبزوار همه و همه با دوره‌ای که در خلال آن حکام خراسان بار دیگر مشغول مبارزه برای قدرت ایلخانی بودند تطبیق می‌کند.

[۳۳۷] (۲۴)- دولتشاه از این یورش صحبت کرده است(ص ۲۷۹)، و فصیح نیز قتل عبد الحق را ذکر نموده است(ص ۵۲).

برادرش را به زمین انداخت. این داستان که در اکثر منابع دیده می‌شود[۳۳۸] احتمالا صحیح‌ترین گزارش از قتل عبد الرزاق است.

ص: ۱۲۴

اگر موقعیت سربداران و شخصیت عبد الرزاق مورد توجه قرار گیرد می‌توان دورتر رفته و احتمالات دیگری نیز داد. عمل متهورانه عبد الرزاق که با درگیری قشون اصلی خراسان در جای دیگر هم‌زمان بود، سربداران را قادر ساخت که بر سبزوار مسلط شوند و قلمرو علاء الدین محمد و طغای تیمور را درهم پیچند. و لیکن قشون طغای تیمور و ارغونشاه هنوز بر قشون عبد الرزاق تفوق داشت و تنها یک فرصت کافی بود که سربداران درهم کوبیده شوند مخصوصا حالا که آنها از کوهها سرازیر شده و خود را در چهارچوب سبزوار قرار داده بودند. از زمانیکه تعادل نظامی علیه آنها برگشت سربداران احتیاج به اسلحه سیاسی و دیپلوماسی داشتند تا دشمنان خود را از طریق آن دفع کنند. و لیکن عبد الرزاق یک‌نفر سیاستمدار و دیپلمات نبود. داستانهایی که در منابع مختلف آمده نشانگر این است که وی بطور ناگهانی تحریک می‌شده است و هرچند که این داستانها مورد شک و تردید هم نیست[۳۳۹] و لیکن شخصیت‌پردازی

ص: ۱۲۵

آنها از عبد الرزاق دست‌کم متضمن یک واقعه مهم است: مثلا یکی از آنها خود شروع طغیان سربداران است.[۳۴۰] چنانکه حافظ- ابرو می‌گوید اگر عبد الرزاق با کشتن یک‌نفر محصل مالیاتی می‌خواسته با خراسانیان و قدرت ایلخانی درافتد پس آدم بسیار بی‌ملاحظه‌ای بوده است.[۳۴۱]

---

[۳۳۸] (۲۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸- ۱۷. میرخواند، ص ۶۰۴- ۶۰۳. بنا به گزارش دولتشاه(ص ۲۸۰- ۲۷۹) عبد الرزاق در موقع پریدن از یکی از پنجره‌های قلعه سبزوار در تعقیب مسعود کشته شد. فصیح(ص ۵۵- ۵۴) به جزئیات قتل نپرداخته است ولی می‌گوید که عبد الرزاق کشته شد چون او با بچه‌های اشراف رفتار بدی داشت- که درواقع بازتابی از داستان بیوه عبد الحق است. مطالب منابع نیز درمورد هویت زن مزبور مغشوش است. حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۱۷) او را دختر علاء- الدین هندو نامیده است. میرخواند(ص ۶۰۳) او را دختر علاء الدین محمد قلمداد کرده است. ولی من گفته دولتشاه(ص ۲۷۹) را درمورد هویت وی پذیرفتم چون فصیح(ص ۵۲) می‌گوید که خواجه عبد الحق بن علاء الدین هندو در سال ۷۳۸ بقیه در صفحه بعد بقیه در صفحه قبل در فریومد توسط عبد الرزاق کشته شد که بدون شک در زمان حمله سربداران به جوین بوده است. پس در این زمان عبد الرزاق در موقعیتی بوده که می‌توانسته حرم او را صاحب شود.

پطروشفسکی(ص ۱۲۲) با تطبیق دادن این گزارشات درهم و گذاردن علاء الدین هندو به جای علاء الدین محمد مسأله را پیچیده‌تر کرده است. هردو نفر در جوین از شخصیتهای مهم بوده‌اند و هردو در یک زمان و یا زمان دیگر وزیر خراسان شده‌اند(دولتشاه، ص ۲۷۹ درمورد علاء الدین هندو به‌عنوان وزیر خراسان) ولی اینها دو شخصیت متمایز از هم بوده‌اند چنانکه از ذکر متمایز فصیح(ص ۵۲) درمورد آنها و یا ذکر متمایزشان توسط حافظ ابرو(ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۵۷) این مسأله روشن می‌شود.

[۳۳۹] (۲۶)- دولتشاه(ص ۲۷۸) و میرخواند(ص ۶۰۱- ۶۰۰) تاریخ سربداران خود را با داستانی از خدمت عبد الرزاق به ابو سعید و اختلاس او از وجوه امپراتوری که در جمع‌آوری در کرمان دست داشت شروع کرده‌اند. بوخنر در مقاله‌اش بقیه در صفحه بعد بقیه در صفحه قبل در چاپ اول دانشنامه اسلام درمورد سربداران اشاره می‌کند که تاریخچه- نویسان احتمالا عبد الرزاق را با پیش کشیدن برادرکشی برادرش بدنام کرده‌اند و البته بنظر می‌رسد که مسأله اختلاس این سوءظن را تأیید کند. داستانهای بیوه عبد الحق و مقتضیات قتل عبد الرزاق نیز جعلی است به جز این واقعیت که آنها نشانگر همان بی‌مبالاتی صادقانه عبد الرزاق بوده که مستقلا بیانگر شورش و حملات عبد الرزاق به حیطه و قلمرو حکام خراسان می‌باشد.

[۳۴۰] (۲۷)- البته اگر کسی مثل من گزارش حافظ ابرو را از شروع طغیان قبول بکند.

[۳۴۱] (۲۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

مسعود که مثل برادرش خود را کورکورانه بدست طغیان نسپرده بود نسبت به عبد الرزاق که سیاست متناوب «شکست و پیروزی» را در پیش گرفته بود توانست سیاست گسترده امکان‌پذیری را در پیش گیرد.[۳۴۲] مسعود متوجه شده بود که جریان فعالیتهای سربداران عاقبت به برخورد شدید با نیروهای برتر طغای تیمور و ارغونشاه خواهد انجامید، ولی از طرف دیگر هم دریافته بود که باوجود عبد الرزاق، محرک اصلی طغیان و مخرب جوین، رادکان و سلطان- میدان و فریب‌دهنده یکی از زنان اشراف خراسان، کنار آمدن با این مخالفین امکان‌پذیر نیست. باتوجه به هدف او درمورد گشایش سیاست مسالمت‌آمیز با قدرتهای خراسان می‌توان دریافت که چرا مسعود بیوه متعلق به عبد الرزاق را آزاد کرد و چرا برادرش را به قتل

ص: ۱۲۶

رسانید، که نه بخاطر انتقام‌گیری از توهینی بود که نسبت به او شده بود بلکه بخاطر این بود که مانع اصلی را برای برقراری دوباره روابط از میان بردارد.

استدلال مسعود درست از آب درآمد. پس از کنار رفتن عبد الرزاق، زدودن دشمنیها بین سربداران و دولت خراسان امکان‌پذیر شد. خراسانیها می‌خواستند با مسعود مصالحه کنند و خونریزی بین آنها فروکش کند[۳۴۳] چراکه آنها هنوز امیدوار بودند سلطنت ایلخانان را برای طغای تیمور زنده کنند و بهمین منظور می‌خواستند از شر لشکر-کشی‌های خارج خلاص شوند و دیگر ترسی از هجوم به قلمرو آنها نظیر هجوم سال ۷۳۸/ ۱۳۳۷ توسط عبد الرزاق در میان نباشد. مسعود به نوبه خود سلطنت طغای تیمور را برسمیت شناخت- چنانکه متوجه شدیم طغای تیمور ساده‌تر از آن بود که چنین شناسائی را باور نکند- و پرداخت درآمدهای گمرکی مناطقی را که در خزانه خراسان تحت نظارت سربداران بود به عهده گرفت. شاهد این مصالحه و ماهیت آن در این واقعیت نهفته که در سال ۷۴۰/ ۳۹- ۱۳۳۸ و یا در سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ هیچ نوع لشکرکشی علیه سربداران به وقوع نپیوست و سکه‌هایی که در سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ در سبزوار ضرب شده همه‌اش بنام طغای تیمور است.[۳۴۴] این صلح کوتاه‌مدت خراسانیان را قادر ساخت تا در اتحاد مستعجل با حسن بزرگ در سال ۷۳۹/ ۳۹- ۱۳۳۸ شرکت کنند و در خلال سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ نیروهای خود را

ص: ۱۲۷

---

[۳۴۲] (۲۹)- بنا به گزارش حافظ ابرو،(متن اصلی، ص ۱۷) عبد الرزاق در آغاز شورش پیروانش را به ترتیب ذیل تهییج کرده است:« اگر ما را حق سبحانه و تعالی توفیق بخشد رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم و الا سر خود را بر دار اختیار داریم گمان می‌رود که عبارت(سربدار) توسط شورشیان به‌عنوان شعاری بکار می‌رفته که بعدها به نهضت آنها اطلاق شده است.

[۳۴۳] (۳۰)- دولتشاه(ص ۲۸۰) می‌گوید که« بزرگان و اهالی خراسان این کار را از مسعود پسندیده داشتند.»

[۳۴۴] (۳۱)- شناسایی سلطنت طغای تیمور از طرف مسعود نشانگر پرداخت درآمد مالیات توسط سربداران به طغای تیمور بوده است. این استنباط نه تنها از نقطه‌نظر قانونی بلکه از نقطه‌نظر سیاست عملی نیز صحیح است: حکومت خراسان نمی‌توانست تسلط سربداران را به سبزوار قبول کند چراکه بهره واقعی از پرداختهای نقدی برای تعادل تحقیرات، بخاطر برسمیت شناختن شورشیان نداشت. سکه سال ۷۳۸ ه. سبزوار نیز امکان دارد از آن مسعود باشد.

تقویت کنند و برای موفقیتهای دیگر آماده گردند. این مصالحه در جای خود برای مسعود فرصتی بود تا با ایجاد سپاه منظم سواره و گمارش محافظانی از سربازان غلام قدرت خود را بازسازی نماید.[۳۴۵]

ولی زمانیکه رؤسای مختلف خراسان خود را تقویت می‌کردند وقایعی که بار دیگر در ایالات مرکزی ایلخانی رخ داد تعادل قدرت را در خراسان به‌هم زد. پس از عقب‌نشینی اجباری خراسانیان در سال ۷۳۹ ه.، حسن کوچک برخلاف قول و قرارش، تصمیم گرفت با افزایش کمی و کیفی قدرت خود در میان چوبانیان، قدرت حسن بزرگ را در دولت ساتی بیک از بین ببرد. در اوایل سال ۷۴۰/ ۱۳۳۹ فقط چند ماه پس از مجاب شدن حسن بزرگ به

ص: ۱۲۸

دوستی او و متقاعد شدن او برای شناسائی ساتی بیک، حسن کوچک آنقدر قوی شده بود که ضربه‌ای به ساتی بیک وارد سازد و هواداران اصلی او را از بین ببرد و او را به عقد نکاح سلیمان- آلت دست خود- درآورد و حسن بزرگ را مجبور به فرار به بغداد نماید (زمستان ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹).[۳۴۶] حسن بزرگ دوبار سعی کرد که کنترل اوضاع را بدست

---

[۳۴۵] (۳۲)- دولتشاه، ص ۲۸۰. پطروشفسکی(ص ۱۲۷) از عبارات دولتشاه استفاده کرده که«[مسعود] دوازده هزار سپاهی را علوفه داد» تا ثابت کند که مسعود به دوازده هزار نفر از دهقانان پول داد. تا در میان قشر دهقانان محبوبیت کسب کند دولتشاه صحبتی از دهقانان به میان نمی‌آورد و پس از لشکرکشی‌های سال ۷۳۹- ۷۳۷ ه.

در خراسان به قدر کافی سرباز چریک وجود داشته که مسعود احتیاجی به- گمارش دهقانان نداشته باشد. غلامان(به عربی ممالیک) که در زمان دولتهای اولیه اسلامی معروفیت عامه داشتند در زمان مغولان ایران اهمیت خودشان را از دست داده بودند. و لیکن این نهاد احیاء گردید و در زمان غازان خان(۱۳۰۴- ۱۲۹۵) بار دیگر اهمیت خود را بدست آورد گرچه زیاد واضح هم نبود چنانکه رشید الدین(چاپ کارلیان ص ۳۰۸) می‌گوید که: این اقطاع بر مردم چریک ... مقررست و چون از آن جماعت کسی وفات یابد از پسران و آقا اینی او یکی را قائم مقام او گردانیده اقطاع متوفی بدو دهند و ثبت کنند و اگر اوروغ نداشته باشد بر غلام قدیم او مقرر گردانند.

این کار غازان شباهت زیادی به کار بعدی عثمانیان دارد: نگاه کنید به گیب وباون جلد ۱، بخش ۱، ص ۵۱؛ و اینالچیک« روشهای عثمانیان برای پیروزی» در مجله)acimalsI aidutS (جلد ۲(۱۹۵۴)، صفحات ۱۲۱- ۱۲۰.

ابن بطوطه(ترجمه گیب، جلد ۲، ص ۳۴۳) کمی بعد از آن از ممالیک ابو سعید در توصیف دربار ایلخانی صحبت می‌دارد و پس از انقراض ایلخانان غلامان بار دیگر اهمیت زیادی بدست آوردند: الاهری، ص ۱۷۰/ ۷۰، ۱۷۲/ ۷۲، ۱۷۳/ ۷۳ و ۱۷۵/ ۷۴ درمورد غلامان و ممالیک چوبانیان.

[۳۴۶] (۳۳)- الاهری، ص ۱۶۷/ ۶۸، حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۰. این منابع اشاره می‌کنند که حسن بزرگ در فصل زمستان پس از ضربه خوردن به بغداد برگشت و حسن کوچک به سلطانیه رفت. سال مزبور با مراجعه به سکه‌های ایلخانان کشف شده است که نشانگر اینست که ساتی بیک در نواحی تحت نظارت چوبانیان و جلایریان در سال ۷۳۹ ه. به رسمیت شناخته شده است که پس از اینکه چندتا از سکه‌ها بنام او ضرب می‌شود بقیه سکه‌ها بنام سلیمان ایلخان تحت الحمایه چوبانیان و جهان تیمور ایلخان تحت الحمایه جلایریان ضرب می‌گردد. سکه‌های ساتی بیک، یکی، از چوبانیان تبریز است(احمد ضیاء، مسکوکات اسلامیه[استانبول، ۱۱- ۱۹۱۰/ ۱۳۲۸ ص ۹۴، شماره ۱۴۹۱) و دیگری از جلایریان بغداد است(کاتالوک ارمیتاژ، ص ۹۴۲، شماره ۵۰۵)؛ سال بعد در تبریز بنام سلیمان(کاتالوگ ارمیتاژ، ص ۵۹۲، شماره‌های ۵۱۵- ۵۱۴) و در بغداد بنام جهان تیمور سکه ضرب شد(بخاطر فقدان چاپی از سکه‌های جهان تیمور در بغداد بایستی منتظر چاپ مفصل آنها بود، از سکه‌های جهان تیمور در بغداد باز هم بدست آمده که تاریخش از بین رفته است و در بارتولومه(ص ۳۲۲، شماره ۱۳۲) نگهداری می‌شود). بدینسان درگیری بین حسن بزرگ و حسن کوچک و ضربه به ساتی بیک بایستی در اوایل سال ۷۴۰ ه.(اواخر تابستان یا اوآخر ۱۳۳۹) رخ داده باشد و برگشت حسن بزرگ به بغداد در زمستان ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ بوده باشد.

گیرد ولی در هردوبار از چوبانیان شکست خورد (اوآخر ۷۴۰/ ۱۳۴۰ و اوایل ۷۴۱/ ۱۳۴۰)[۳۴۷]. پس از اینکه ساتی بیک از سلطنت ایلخانان به کنار گذاشته شد و جایش را به سلیمان ایلخان

ص: ۱۲۹

آلت دست چوبانیان داد، حسن بزرگ سعی کرد جهان تیمور نامی را به‌عنوان ایلخان جا بزند (۷۴۰/ ۱۳۴۰)، ولی بزودی قانع نشده و او را معزول ساخت[۳۴۸] و به سیاست قدیمی خود روی آورد و طغای تیمور را برای ایلخانی علم کرد[۳۴۹]. چنین می‌نماید که حسن بزرگ تصمیم گرفته بار دیگر از اختلاط قشون جلایریان و خراسانیان تشکیل ارتشی بدهد که این ارتش توسط سورغان پسر ساتی بیک که از پیروان چوبانیان بود و تصمیم گرفته بود دست از اطاعت حسن کوچک بردارد تقویت گردید. معهذا نیروهای حسن کوچک به سرعت پیشدستی کرده و حسن بزرگ را قبل از اینکه نیروهای سورغان و طغای تیمور بتوانند به کمکش بشتابند شکست فاحشی داد.

سورغان و طغای تیمور بعدها مجبور شدند به تنهایی با نیروهای چوبانی روبرو بشوند که به نوبه خود در تابستان و یا اواخر سال ۷۴۱/ ۱۳۴۰ شکست خوردند.[۳۵۰]

این زد و خورد نیروهای چوبانی و جلایری در خلال سال ۷۴۱- ۷۴۰/ ۱۳۴۰ دو نتیجه دربر داشت. (۱) موفقیت حسن کوچک در جنگ برای تسلط بر ایالات مرکزی ایلخانیان یعنی آذربایجان و

ص: ۱۳۰

عراق عجم با پیروزی‌اش بر حسن بزرگ و خراسانیان تثبیت گردید.

(۲) حسن بزرگ و طغای تیمور اتحاد دیگری در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ منعقد کردند و علیرغم نقض قولهای مربوطه‌شان این اتحاد تا سال ۷۴۴/ ۴۴- ۱۳۴۳ ادامه یافت. بدینسان خراسان در مقابل قدرت روزافزون حسن کوچک تسلیم جلایریان گردید- یعنی به جز از آن قسمت از خراسان که تحت نظارت سربداران قرار داشت.

مسعود از زمان به قدرت رسیدنش در سال ۷۳۸/ ۱۳۳۸ دریافته بود که مجبور است جاذبه زیادی در میان مناطق تحت سیطره‌اش به منظور حمایت عموم از سربداران داشته باشد- که تاکنون سربداران فقط یک دسته مسلح مسلط بر سبزوار

---

[۳۴۷] (۳۴)- الاهری اولین شکست را نبرد سونتای نامیده که تاریخ آنرا ننوشته است، حافظ ابرو اسم آنرا دوماس گذاشته و تاریخ آنرا اواخر ذی الحجه ۷۴۰/ ژوئن ۱۳۴۰ قلمداد کرده است. دومین نبرد در سال ۷۴۱ ه. رخ داده است. الاهری، ص ۱۶۸/ ۶۸ و حافظ- ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۲- ۱۳۱.

[۳۴۸] (۳۵)- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۰.« سلطنت» جهان تیمور فقط چند ماه تا سال ۷۴۰ ه. احتمالا از زمستان تا نبرد سونتای در پایان سال ۷۴۰ ادامه داشته است. اینکه الاهری اصلا نامی از جهان تیمور به میان نمی‌آورد ماهیت گرایش وی را می‌رساند.

[۳۴۹] (۳۶)- نه الاهری و نه حافظ ابرو هیچ‌کدام از تجدید این اتحاد صحبتی نکرده‌اند. الاهری را می‌توان بخاطر اینکه اسمی از جهان‌تیمور ایلخان تحت الحمایه حسن بزرگ نبرده در این مورد معذور داشت کوتاهی حافظ ابرو در این رابطه از ویژگی منابع او سرچشمه می‌گیرد که همانند الاهری یک نوع گرایش جلایر دوستی داشته است.

سندی برای اتحاد حسن بزرگ با طغای تیمور در سکه‌هایی دیده می‌شود که در خلال سال ۷۴۴- ۷۴۱ بنام طغای تیمور در بغداد ضرب شده است و نیز دیگر سکه‌های- بین النهرین که ضرب آنها تحت نظر حسن بزرگ بوده است.

[۳۵۰] (۳۷)- الاهری، صفحات ۱۶۸/ ۶۹- ۶۸؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۲.

و نواحی آن با نیروی زور، و نیز عمالی در دربار طغای تیمور بودند. حالا مسعود تصمیم گرفته بود که این مهم را با استفاده از اعتبار و مرجعیت شیخ حسن جوری یکی از شیوخ رادیکال شیعی، در میان سبزواریان به انجام برساند.

حسن جوری یکی از شاگردان شیخ خلیفه نامی بود که مذهب تشیع را در سبزوار به شکلی که متعارض با مذهب تسنن بود رواج داده بود. طبق داستانی از حافظ ابرو سنیان در وهله اول برای از بین بردن شیخ خلیفه دست بدامن ابو سعید شدند ولی ابو سعید از دخالت در این کار سر باز زد و آنها بر طبق سیاست تسامح مذهبی ایلخانان، خودشان مقدمات قتل او را فراهم ساختند.[۳۵۱] حسن جوری به دنبال مرگ مرادش رهبری پیروان را به عهده گرفت و کار مذهبی خود را با نوعی ویژگی شدید سیاسی دنبال کرد. حسن جوری با اتخاذ نوعی ایدهٔولوژی که هسته مرکزی اعتقادی آن ظهور قریب الوقوع امام

ص: ۱۳۱

دوازدهم بود و اینکه تمام مسلمین بایستی خود را برای کمک به مهدی (ع) و کار عظیم او آماده سازند، تشکیلاتی مرکب از پیشه‌وران و تجار که معتقد به این آئین بودند ایجاد کرد که احتمالا الهام گرفته از نهاد فتوت و سرسپردگی به یک مأموریت مذهبی بوده است. تنها جنبه غیرعادی این تشکیلات ساخت رادیکال مأموریت مذهب تشیع (که خودش برای اولین‌بار هم نبود) و ماهیت نهانی آن بود که آشکارا برای یک سازمان لازم می‌نمود و از تئوکراسی تشیع در مقابل یک حکومت سنی حمایت می‌کرد، و لذا رهبریت مذهبی تسنن با وسایل نظامی علیه آن برخاست.[۳۵۲]

شیخ حسن در سال ۷۳۶/ ۳۶- ۱۳۳۵ پس از مرگ مرادش سبزوار را ترک کرد و چند سال را در خارج از خراسان به مسافرت پرداخت و به اشاعه مذهب خود مشغول شد و سعی کرد شاخه‌هائی از سازمان مذهبی- سیاسی خود را تشکیل دهد. در زمان برگشت او از ترمذ به خراسان در سال ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹، ارغونشاه وی را دستگیر ساخته و در قلعه طاق در یازر به بندش کشید و وی تا آزادی‌اش به دست مسعود در آنجا گذراند.[۳۵۳]

مسعود برای رسیدن به زندان شیخ حسن مجبور شد از قلب مناطق جانی قربان بگذرد و کوههایی را که خراسان را از استپهای مشرف بر رود سیحون جدا می‌کرد پشت‌سر گذارد و سپس بطرف شمال غرب در داخل تپه‌های کپه داغ ره سپارد.[۳۵۴] بنظر غیرممکن می‌رسد که مسعود بتواند یک چنین رخنه‌ای را به داخل مناطق

ص: ۱۳۲

دشمن انجام دهد جز در مواقع غیرعادی و استثنایی. به همین دلیل من نقشه آزادی شیخ حسن را در آغاز سال ۶۴۱ ه. (ژوئن یا اوایل ژوئیه ۱۳۴۰ م.) می‌دانم که تعدادی از قشون ارغونشاه احتمالا منطقه جانی قربان را برای پیوستن به لشکرکشی طغای- تیمور که برای کمک به حسن بزرگ در جنگ با چوبانیان رفته بود ترک کرده بودند.

---

[۳۵۱] (۳۸)- تمام اطلاعات مفصل ما از شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری از حافظ ابرو و سمرقندی و میرخواند که از حافظ ابرو گرفته‌اند، است. فصیح و دولتشاه که اطلاعاتشان متکی بر تاریخ سربداران و یا منابع متکی بر آثار حافظ ابرو است چیزی درباره این دو شخصیت بدست نمی‌دهند.

[۳۵۲] (۳۹)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۵۳] (۴۰)- درمورد رهایی شیخ حسن داستان متناوبی وجود دارد که در نظر درویشان پیرو او به وی اعتبار زیادی داده است(میرخواند، صفحات ۶۰۸- ۶۰۷)، این داستان از تاریخ سربداران گرفته شده که کوچکی و کم‌اهمیتی مسعود را در برابر شیخ حسن می‌رساند.

[۳۵۴] (۴۱)- درمورد یازر و طاق به همین کتاب مراجعه کنید.

مسعود پس از برگرداندن شیخ حسن به سبزوار او را در حکومت همراه خود کرد و تشویقش نمود تا هواداران مخفی خود را برای ایجاد دولت جدیدی فراخواند.[۳۵۵] جاذبه شیخ حسن دارای مرجعیتی بود که مسعود هرگز نمی‌توانست آنرا بدست آورد. اهالی سبزوار و نیز اکثر اهالی اطراف آن مذهب تشیع داشتند؛[۳۵۶] حافظ ابرو می‌گوید که: «اکثر اهالی بیهق (از نواحی سبزوار) از پیروان حسن جوری بودند.»[۳۵۷] تعالیم قبلی حسن (و احتمالا تعالیم شیخ خلیفه) شیعیان سبزوار را معتقد به نوعی تئوکراسی کرده بود که آنها در آن دارای نقش فعالی بودند و زمانیکه حسن به‌عنوان

[۳۵۸]

حاکم در سبزوار ظاهر شد مخاطبین سابق وی این عمل را مؤید تعالیم وی یافتند و فعالانه از حکومت وی هواداری کردند. از اینها گذشته سازمان و تشکیلات فتوت حسن- که حالا دیگر از آن حالت پنهانی‌اش درآمده بود- حسن و مسعود را قادر ساخت که از هواداران و متعصبین ایده‌ئولوژی حسن بهره برگیرند. این افراد که دقیقا سازمان یافته و منضبط بودند ارتش باشکوهی را بوجود آوردند و حسن دریافت که آنها می‌توانند به‌عنوان الگو و نمونه‌ای در مقابل شیعیان کم اشتیاق و یا به‌عنوان ارگانی برای فشار مذهبی- سیاسی از طریق تبلیغات و سلطه فکری دربیایند. از اینرو پس از اینکه مسعود شیخ حسن جوری را در حکومت سربداران شرکت داد دولت دارای دوتا شخصیت مهم شد و از اینجا است که حافظ ابرو می‌گوید: «مردم به دو گروه تقسیم شدند: پیروان شیخ حسن، شیخیان نامیده شدند و پیروان امیر مسعود، سربداران[۳۵۹].» از اینرو توصیف متناقض ابن بطوطه از سربداران، اول به‌عنوان غارتگران و دزدان و دوم به‌عنوان دستجات منظم متشخص که حتی حق برداشتن پولی را که در اردو به زمین افتاده بود نداشتند، شرح ناقصی از اختلاط پیروان این دو شخصیت را در دولت سربداران می‌رساند.[۳۶۰]

---

[۳۵۵] (۴۲)- حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۱۸) بخشی از تاریخ سربداران خود را با عنوان« حکومت امیر وجیه الدین مسعود سربدار و شیخ حسن جوری» نامیده است. میرخواند(ص ۶۰۴) در این مورد از حافظ ابرو اقتفا کرده است ولی نام شیخ حسن را از عنوان بخش کتابش برداشته است. دولتشاه از تاریخ سربداران اقتباس نموده که به نقش شیخ حسن و پیروانش درمورد سربداران کم بها داده و موضع شیخ حسن را در ابهام قرار داده است. او می‌گوید که مسعود مرید شیخ حسن شد ولی ابراز می‌دارد که جنگ با طغای تیمور و حمله به هرات« با موافقت شیخ حسن» توسط مسعود صورت گرفت(دولتشاه، ص ۲۸۱- ۲۸۰). پطروشفسکی(ص ۱۳۰) می‌گوید که حافظ ابرو در نسخه خطی زبدة التواریخ خود نوشته که نام شیخ حسن در خطبه شهر سبزوار قبل از نام مسعود برده می‌شد، من این نوشته را در ترجمه تایوئر از زبدة التواریخ نیافتم.

[۳۵۶] (۴۳)- مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۰؛ جلد ۲، ص ۱۴۸. حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲. مستوفی به دوره تقریبا ۱۳۴۰ م. و حافظ ابرو به دوره تقریبا ۱۳۷۰ م. اشاره می‌کنند.

[۳۵۷] (۴۴)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

[۳۵۸] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

[۳۵۹] (۴۵)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲۳.

[۳۶۰] (۴۶)- ابن بطوطه، صفحات ۶۶- ۶۵.

به مرور زمان این دو رهبر و پیروان آنها توانستند برای هدف مشترکی یعنی تقویت دولتشان، همپای هم دست بکار شوند. و به همین منظور بود که مسعود، حسن را نجات داد و البته برای حسن هم درمورد اجرای برنامه‌اش، یک چنین قدرتی لازم می‌نمود.

ولی هردوی اینها منتظر نتایج متفاوتی بودند: مسعود می‌خواست قدرتش را در خراسان که یکی از قسمتهای امپراتوری ایلخانی بود گسترش بدهد و حال آنکه حسن جوری درصدد برقراری نوعی

ص: ۱۳۴

تئوکراسی مستقل شیعی بود. این تمایز اهداف بزودی به هردوی رهبران معلوم گردید و احتمالا نتیجه آن نیز بود چراکه مسعود درصدد برآمد یک برنامه فوری که بر طبق آن وی و شیخ حسن باهم کنار بیایند و بتوانند فشارهایی را که توسط سازمان دراویش اعمال می‌شد جذب کنند ترتیب دهد و بدین ترتیب بود که سربداران نوعی سیاست تجاوز داخلی را اتخاذ کردند.

در سال ۷۴۱/ ۱۳۴۰ مسعود و حسن از تسلیم قشون طغای- تیمور در عراق استفاده کرده و به جانی قربان حمله بردند. احتمال دارد که ارغونشاه نیروهای عشیره‌ای را برای کمک به علی گاون فرستاده باشد، بهرحال در غیاب آنها و یا در زمان از هم پاشیدن آنها (که مسعود را قبلا برای آزادی شیخ حسن یاری کرده بود) سربداران بطور معمولی همسایه قدرتمند خود را درهم کوبیدند. شیخ حسن بدون شک می‌خواسته خودش شخصا از مسبب زندانی شدنش انتقام بگیرد و مسعود احتمالا در این فکر بوده که طغای تیمور واکنشی از خود نشان ندهد. رهبران جانی قربان که از حمله مسعود تعجب کرده بودند مرتکب اشتباهات استراتژیکی شدند و پیروزی سربداران را تحکیم بخشیدند. مدافعین متوحش در مقابل مسعود دست به حملات متقابل جداگانه و ناپیوسته زدند و بدین ترتیب مسعود را قادر ساختند که نیروهای آنها را بکلی قلع‌وقمع کند.

بقیه به طوس برگشتند و نیشاپور را برای سربداران جا گذاشتند.[۳۶۱]

ص: ۱۳۵

مسعود قبل از اینکه ارغونشاه و نیز طغای تیمور دست به حمله بزند به حمله پرداخت. ولی مسعود گمان می‌کرد که طغای تیمور، که قشونش شکست دیگری در عراق خورده بود، می‌تواند تا زمانیکه سربداران واسال او هستند و مناطق او را در دست دارند از این حمله صرفنظر کند.

---

[۳۶۱] (۴۷)- حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۱۹؛ ترجمه ذیل، ص ۱۳۲) می‌گوید وقتی که علی گاون در عراق عجم بود سربداران حمله را شروع کردند؛ الاهری(صفحات ۱۶۸/ ۶۹- ۶۸) می‌گوید که علی در سال ۷۴۱ دور از این ناحیه بوده است. داستان نبرد سربداران و جانی قربان از تاریخ سربداران گرفته شده و در کتاب دولتشاه، ص ۲۸۰ هم دیده می‌شود؛ میرخواند، ص ۶۱۶ و فصیح ص ۵۷- ۵۵. فصیح این نبردها را در سال ۷۳۹ دانسته ولی این تاریخ بایستی اشتباه باشد چون آنها متفاوت از سال بقیه در صفحه بعد تسخیر نیشاپور بدست سربداران است که منابع موثق دیگر(و حتی الاهری) در سال ۷۴۱ ه. قرارشان می‌دهد و نیز بایستی در این میان قطع رابطه‌ای با دولت جانی- قربان و طغای تیمور بوده باشد- قطع رابطه‌ای که فقط در سال ۷۴۲ ه. ممکنست- اتفاق افتاده باشد. تاریخ سربداران مانند کتاب دولتشاه و میرخواند احتمالا تاریخ این جنگها را ننوشته بوده و فصیح که ترتیب سالانه وقایع را رعایت کرده تاریخ این جنگها را بطور دلبخواهی سال ۷۳۹ ه. نوشته است. جالب توجه است که مسعود در یک روز در سه جنگ علیه دشمنان خود پیروز می‌شود، بنابراین صداقت تاریخ سربداران درمورد تاریخ توانایی مسعود به‌عنوان فرمانده جالب توجه است.

بنابراین مسعود همچنان سکه‌های طغای تیمور را در سبزوار در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ به رسمیت شناخت[۳۶۲] و بدون شک تعداد معتنابهی از این سکه‌ها را به طغای تیمور فرستاد. باوجوداین حساب مسعود غلط از آب درآمد. مشاورین علی گاون که از کسب اعتبار دوباره نظامی او و نیز ارغونشاه و علاء الدین محمد نگران بودند و علاقمند تسلط دگرباره بر نیشاپور و سبزوار بودند، طغای تیمور را متقاعد ساختند که سربداران بالاخره به زور اسلحه با او کنار خواهند آمد. علی گاون محتاج تدارک ارتش دیگری بود، و در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ این ارتش با قشون سربداران مسعود رودررو شد.[۳۶۳]

بقیه در صفحه قبل

ص: ۱۳۶

روشن نیست که کدام یک از طرفین حالت تهاجمی داشته است. حافظ ابرو می‌گوید که سربداران در ناحیه سبزوار با علی گاون روبرو شدند.[۳۶۴] در حالیکه دولتشاه این جنگ را «لب آب اترک» قرار داده است[۳۶۵]- یعنی درست در داخل مناطق طغای تیمور. بهر حال در برد و باخت طرفین هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. علی گاون کشته شد و قشونش پا به فرار گذاشت. سربداران، فراریان را تا مازندران دنبال کردند و اکثر آنها را گرفته و کشتند که از جمله آنها علاء الدین محمد وزیر طغای تیمور و عبد اللّه بن مولای قهستانی بودند. بنا به گفته حافظ ابرو پس از این پیروزی «آوازه ایشان به اطراف ممالک منتشر شد اکابر و اشراف خراسان طوعا او کرها امتثال او را انقیاد نمودند. دورونزدیک و ترک و تازیک از ایشان حساب دیگر برگرفتند.»[۳۶۶]

سکه‌های سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ این «دورونزدیک» را نشان می‌دهد که تا کجا کشیده شده بود و «حساب برگرفتن دیگر» چه چیزی بوده است. جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان تسخیر شد که ضرابخانه‌های این شهرها برای ضرب سکه سلیمان، ایلخان تحت-

ص: ۱۳۷

---

[۳۶۲] (۴۸)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۶۳] (۴۹)- فصیح(ص ۶۱) این تاریخ را ارائه کرده و عقل و منطق هم این تاریخ را تأیید می‌کند: علی گاون پس از شکست از اشرف در سال ۷۴۱ ه. مدت زمانی لازم داشت تا دست به لشکرکشی بزند، سکه‌ها نیز این تاریخ را تأیید می‌کند: مسعود سعی کرد تا روابط قدیمی خود را لااقل در قسمتی از سال ۷۴۲ ه. با طغای تیمور نگهدارد از اینرو پس از حمله علی گاون دست به این کار نزد.

[۳۶۴] (۵۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴.

[۳۶۵] (۵۱)- دولتشاه، ص ۲۸۰.

[۳۶۶] (۵۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴؛ مرعشی(ص ۷۳) این نبرد را ذکر می‌کند ولی آنرا بعد از لشکرکشی هرات قرار می‌دهد و خواند میرهم(ص ۱۵۰- ۱۴۹) همینطور. فصیح(ص ۶۱) مرگ علاء الدین محمد را در سال ۷۴۲ ه. قرار می‌دهد؛ دولتشاه(ص ۲۷۸) تعقیب، گرفتاری و قتل علاء الدین را بدست سربداران توصیف کرده ولی آنرا در سال ۷۳۷ ه. قلمداد نموده است. از شرح حافظ ابرو(ترجمه ذیل، ص ۱۲۸) چنین برمی‌آید که علاء الدین در سال ۷۳۹ ه. زنده بوده است و نزدیکترین تاریخ برای مرگ او و فرارش از مقابل سربداران سال ۷۴۲ ه. است. درمورد مرگ عبد اللّه مولای نگاه کنید به میرخواند، ص ۶۱۴.

الحمایه چوبانی‌ها تعبیه شده بود.[۳۶۷] مسعود که مجبور به قطع رابطه با طغای تیمور شده بود امیدوار بود پایگاهی برای خود و سربداران در امپراتوری ایلخانی بدست آورد و تنها راهی که می‌توانست این مهم را به انجام برساند به رسمیت شناختن چوبانیان و تلاش برای یک پیروزی متقابل بود که قلمرو خراسان را تحت قدرت او قرار دهد.

در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ مسعود در وضعیتی بود که می‌توا- نست به این هدف خود نایل شود. دشمنان محلی وی- طغای تیمور و ارغونشاه- گرچه پست نبودند ولی کوبیده می‌شدند و برخورد مستقیم با چوبانیان، احتمالا پس از تسلیم سمنان، از طریق ساوه به سلطانیه که در اختیار چوبانیان بود امکان داشت.[۳۶۸] ولی وقتی که نقشه‌های مسعود به بار نشست روابط او با حسن جوری که اهدافش متمایز از اهداف او بود بهم خورد.

روشن نیست که حسن جوری سیاست حکومت حسن کوچک را درک کرده و مورد شناسائی قرار داده باشد چراکه حکومت او یک سازمان رسما سنی بود که حسن جوری احساسی جز تنفر از آن احساس دیگری نمی‌توانست داشته باشد. مسعود نیز به نوبه خود احساس می‌کرد که اتحاد با حسن جوری خطر و بلایی برای دولت او محسوب می‌شود. قلمرو سربداران با تسخیر نیشاپور بیشتر شامل نواحی سنی مذهب گردیده[۳۶۹] بود که یکی از آنها پر

ص: ۱۳۸

اهمیت تراز سبزوار بود.[۳۷۰] مسعود دریافته بود که کمک حسن جوری برای جلب حمایت سبزواری‌ها مثمر ثمر است و نیز دریافته بود که در نیشاپور عناصر اساسی دولت شیعی سربداران در مظان سوءظن هستند. به علاوه حسن جوری به مسعود فشار می‌آورد که مذهب تشیع را بزور در مناطق تازه فتح شده برقرار سازد چنانکه این مسأله از ویژگی آئین شیخ حسن و اظهارات ابن بطوطه روشن می‌شود.[۳۷۱] مسعود هم بایستی برای برقراری این موازین راضی شده باشد. او می‌توانست موازین نیروهای سیاسی را بدقت بسنجد و دریابد که جناح حسن جوری نه قدرت کافی دارد و نه ضروری است (پس از شکست ارغونشاه و طغای تیمور) تا رضایت خاطر آنها با روشهایی که برای سنیان خراسان غریب بود- و خطری بود که چوبانیان را می‌آزرد- فراهم گردد. و بالاخره مسعود بایستی نسبت به حسن جوری که حریف قیود یک حکومت ناهمگون قبلی بود و در جای خود با سازمان دادن یک نهضت زیرزمینی می‌توانست هدف کودتا در سر داشته باشد مظنون شده باشد. دلیلی برای او وجود نداشت که معتقد نباشد حسن جوری وقتی که ببیند مسعود چوب لای چرخ برنامه‌های او می‌گذارد این کار را نکند.

بنابراین مسعود اولین ضربه را احساس کرد. در لحظه‌ای که می‌رفت بین روابط مسعود و حسن بحران پیش آید چوبانیان درصدد برقراری نفوذ امپراتوری خود در خراسان برآمدند، و مسعود با حسن جوری به توافق رسید که برنامه‌ای را که

---

[۳۶۷] (۵۳)- مرعشی(ص ۷۳) می‌گوید که مسعود پس از شکست علی گاون و فرار طغای تیمور مأمورینی برای حکومت جرجان و قومس منصوب کرد. خواندمیر(ص ۱۵۱) می‌گوید که مسعود پس از پیروزی‌اش استرآباد را تسخیر کرد و سپس در ذوالقعده سال ۷۴۳ ه. آمل را متصرف شد.

[۳۶۸] (۵۴)- درمورد سکه‌های ۷۴۳ سلیمان در ساوه نگاه کنید به: مارکوف)vokraM (، کاتالوگ ارمتیاژ، ص ۹۴۲، شماره b ۵۲۲.

[۳۶۹] (۵۵)- حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۵۲) می‌گوید که اکثر اهالی نیشاپور سنی مذهب هستند؛ این گفته او حتی وقتی او به سال ۷۷۳ ه.، پس از اینکه نیشاپور مدت سی سال تحت قدرت سربداران بود اشاره می‌کند، تکرار می‌شود.

[۳۷۰] (۵۶)- مقایسه کنید با توصیفات مستوفی از شهرهای نیشاپور و سبزوار(بیهق)،(جلد ۱، ص ۱۵۰- ۱۴۸؛ جلد ۲، ص ۱۴۸- ۱۴۷).

[۳۷۱] (۵۷)- ابن بطوطه، ص ۶۶.

هردوی آنها را امیدوار سازد طرح‌ریزی کنند: یعنی تسخیر هرات. حسن جوری بالطبع خواهان گسترش قلمرو خود بود و مسعود نیز نه تنها دارای جاه- طلبی‌های منطقه‌ای بود بلکه دریافته بود که کلید هرات (یا احتمالا

ص: ۱۳۹

سر ملک حسین) هدیه خوبی برای متحدش حسن کوچک چوبانی، که امیر چوبان جد او را غیاث الدین پدر ملک حسین با خیانت کشته بود، خواهد بود. نیروهای سربداران در سال ۷۴۳/ ۱۳۴۲ بطرف هرات رهسپار شدند و در زاوه با ملک حسین روبرو گشتند. شیخ حسن در خلال جنگ توسط یکی از سربازان سربداری بزمین افتاد و مسعود فقط توانست کنترل حکومت سربداران را بار دیگر در دست گیرد[۳۷۲].

ص: ۱۴۰

گرچه مسعود به یکی از اهدافش دست یافت مع الوصف عدم مهارت آدمکش او تا حدی این هدفش را واژگون کرد. قاتل حسن جوری قبل از اینکه جنگ به سرانجامی برسد- که تا آن زمان برد هم با سربداران بود- ضربه را به حسن وارد ساخت و باعث شکست مسعود شد: روحیه سربداران با از دست دادن یکی از رهبرانشان درهم شکسته شد و فرصتی به دست ملک حسین داد تا با حملات متقابل جنگ را به نفع خود تمام کند. قاتل با حمله آشکارا به شیخ حسن ثابت کرد که این کار یک کار عمدی است نه تصادفی یا نتیجه عمل دشمن. بدنبال آن دراویش دست از همکاری با مسعود کشیدند.

کنار کشیدن دراویش از صحنه جنگ، باعث وحشت بیشتر اعقاب مسعود گردید تا خود مسعود. در سال ۷۴۵/ ۱۳۴۴ مسعود بار دیگر آماده جنگ شد و همین مسأله می‌رساند که سربداران زیاد متکی بر سازمان دراویش شیخ حسن و یا

---

[۳۷۲] (۵۸)- تفصیل این جنگ در کتاب حافظ ابرو، ص ۲۵ و ۳۷- ۳۲ دیده می‌شود؛ دولتشاه، ص ۲۸۱؛ فصیح، ص ۶۳؛ میرخواند، ص ۶۱۴ و جلد ۴، ص ۶۸۳- ۶۸۱. طبق گفته حافظ ابرو تاریخ این جنگ ۱۶ صفر ۷۴۳ بود(متن اصلی، ص ۳۶). حافظ- ابرو، مسعود را بخاطر قتل حسن مستقیما شماتت نکرده ولی گفته که دراویش پیرو حسن، مسعود را مجرم می‌دانستند(متن اصلی، ص ۲۵). تمام منابع دیگر کلا- نوشته‌اند که مسعود دستور قتل او را داده بود و چون وی قدرت زیادی داشته لذا جرم او احتمالی قلمداد شده است. میرخواند، گرچه از حافظ ابرو اقتباس کرده(مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۳۷- ۳۲ و میرخواند، جلد ۴، ص ۶۸۳- ۶۸۱) ولی هردو نام قاتل را گفته- نصر اللّه جوینی- و داستان متفاوتی درمورد علت جنگ نوشته بدین منوال که سربداران درصدد بودند در حمله بر طغای تیمور و ملک حسین پیشدستی کنند. توضیحات اضافی میرخواند احتمالا از تاریخ سربداران گرفته شده که انتظار می‌رود معذورهایی برای حمله به هرات تراشیده باشد. دلیلی وجود ندارد که طغای تیمور و حسین نقشه حمله‌ای را کشیده باشند. ملک حسین وقتی که طغای تیمور در سال ۷۴۲ ه. قشونش را برای او در جنگ با سربداران فرستاد از خود حرکتی نشان نداد و احتمالا علاقه‌ای برای همکاری با طغای تیمور نداشته است. ملک- حسین قدرت طغای تیمور را قبل از سال ۷۴۳ ه. به رسمیت شناخته بود و حتی دختری برای وصلت با طغای تیمور فرستاده بود(حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۳۲). ولی تا آنجائیکه ملک حسین مطرح بود این اتحاد لازم می‌نمود که وضعیت هرات آنرا در در میان هواداران عشیره‌ای طغای تیمور ملزم می‌ساخت و ملک حسین تا سال- ۷۴۳ ه. دنبال آن نبود؛(ابن بطوطه، ص ۷۱- ۷۰) معهذا طغای تیمور از سرگرمی سربداران در شرق در سال ۷۴۲ ه. استفاده کرده و از پناهگاهش در لار قصران بقیه در صفحه بعد که پس از فاجعه سال ۷۴۳ ه. بدانجا فرار کرده بود، بیرون آمده و به ناحیه قومس حمله برد.

سکه‌های دامغان مبین تسخیر دوباره قومس بدست طغای تیمور لااقل در سال ۷۴۴ می‌باشد و اگر این تسخیر دوباره در سال ۷۴۳ ه. اتفاق افتاده باشد اساسی نه تنها برای داستان میرخواند وجود ندارد بلکه برای گفته ابن بطوطه هم، مبنی بر اینکه سمنانیها، ملک حسین را در جنگ با سربداران کمک کردند نیز وجود ندارد(پطروشفسکی سعی کرده[ص ۱۳۴] تا گفته ابن بطوطه را تفسیر نماید بدین معنی که سمنانیها از عقب به لشکر مسعود حمله آوردند و لیکن این گفته متقاعدکننده بنظر نمی‌رسد.)

متکی بر حمایت فعالانه جامعه تشیع سبزوار برای تقویتشان، نبوده‌اند. اعتبار عظیم شیخ حسن که با سازمان دراویش تکمیل شده بود، در ایام بحرانی خدمت لازم را به مسعود زمانی کرد که او فقط متکی بر سبزوار بود و تصمیم گرفته بود با طغای تیمور و ارغونشاه که هردو دارای منابع و وسایل زیاد و قویتر از سربداران بودند مبارزه کند. کناره گرفتن بقیه در صفحه قبل

ص: ۱۴۱

از حسن و پیروان او، مسعود را قادر ساخت تا منابع سبزوار افراد و خصوصا پول آنها- را براساس نوعی جاذبه صرفا دنیوی، بیشتر از پیش به تحرک وادارد و این کارآیی تأثیر زیادی در تغییر کفه قدرت مسعود و قدرت دشمنان او داشت. زمان‌بندی مسعود برای لشکر- کشی و تقسیم و اشتباهات دشمنان او بقیه کارها را روبراه ساخت.

معهذا پس از پیروزیهای سال ۷۴۲- ۷۴۱/ ۴۲- ۱۳۴۰ تحولی که در ترکیب سربداران از نقطه‌نظر مذهبی یعنی از حیث شیعه و نیمه شیعه و نیمه سنی بودن رخ داد کارآیی تکنیک ویژه ثقل تحرک منابع مذکور را از طریق هیجان و تنش مذهبی پائین آورد. به هر حال، حالا دیگر پایگاه منطقه‌ای دولت سربداران توسعه یافته بود و روشهای معمولی گمارش سرباز و امور مالی آنها به قدر کافی برتری و برابری نظامی سربداران را در مقابل همسایگانشان تأمین کرده بود.

سازمان نظامی شیخ حسن ضروری نمی‌نمود. هرچند که این سازمان می‌توانست ارتشی را ارائه دهد ولی کیفیت این نیرو زیاد بالا نبوده است. اعضای آن متشکل از پیشه‌وران و تجار بودند[۳۷۳] و نمی‌توانستند در سنی که بودند مثل یک قشون سواره‌نظام حرفه‌ای کارآیی داشته باشند. نقش سازمان دراویش بیشتر، خصوصا در سبزوار، نقش سیاسی بود. و لیکن بخاطر اینکه مسعود بیشتر متکی بر حمایت اهالی و قشون باشتین بود که پایگاههایشان در خارج از سبزوار قرار داشت[۳۷۴] و بخاطر اینکه در این سازمان پس از مرگ رهبرش نوعی گسیختگی پیدا شده بود لذا دراویش نتوانستند این نقش خود را در بقیه ایام سلطنت مسعود اعمال نمایند.

هزیمتی را که سربداران در سال ۷۴۵/ ۱۳۴۴ مرتکب شدند علت آشکار دیگری بود بر کناره‌گیری سازمان درویشان. طغای تیمور

ص: ۱۴۲

و پیروان سخت‌کش وی پس از شکستشان در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ به لار قصران[۳۷۵] در دره جاجرود،، جنوب آمل، نزدیک کوه دماوند برگشتند.[۳۷۶] «شاه رستمدار» و حاکم اسپهبد مازندران، فخر- الدوله حسن، که تا حدی واسال طغای تیمور محسوب می‌شد به آنها کمک کرد و پناه داد.[۳۷۷] طغای تیمور در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ و یا در سال ۷۴۴/ ۴۴- ۱۳۴۳ از ضعف سربداران استفاده کرده و درصدد برآمد تا بار دیگر ناحیه قومس را مسخر سازد تا به راحتی و یا با زور

---

[۳۷۳] (۵۹)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۰ و متن اصلی، ص ۱۶.

[۳۷۴] (۶۰)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۷۵] (۶۱)- مرعشی، ص ۷۳.

[۳۷۶] (۶۲)- ه. ل. رابینو)H. L. onibaR (مازندران و استرآباد(لندن، ۱۹۲۸ م.) صفحات ۳۴ و ۱۵۶- ۱۵۵.

[۳۷۷] (۶۳)- مرعشی، ص ۷۳. درمورد حکام رستمدار و مازندران نگاه کنید به: رابینو، صفحات ۱۳۶- و ۱۴۲- ۱۴۱. فخر الدوله حسن بنام طغای تیمور سکه ضرب می‌کرد.

از سوی دامغان به رسمیت شناخته شود.[۳۷۸]. قومس حفظ شد- و بدین وسیله راه غرب و ارتباطات آن با چوبانیان نیز حفظ گردید- و طغای- تیمور برای همیشه کوبیده شد و مسعود درصدد لشکرکشی سال ۷۴۵/ ۱۳۴۴ به‌طرف مازندران برآمد.[۳۷۹]

مسعود زمینه حمله‌اش را به مازندران با یک حرکت سیاسی آغاز کرد و پیامها و نامه‌هایی به حکام آن نوشت و در آن، آنها را به ریشخند و استهزاء گرفت. وی در این راه سه نفر از خانواده کیاجلال، یکی از خانواده‌های اشرافی ساری را (که با فخر الدوله حسن دشمن بودند) بطرف خود کشید و اینها هم او را در رخنه به مازندران یاری کردند و بدون مخالفت پایگاهی در ساری ایجاد نمودند.[۳۸۰] فخر الدوله حسن یکی از حامیان اصلی طغای تیمور که شهر اصلی‌اش آمل بود و جلال الدوله اسکندر رستمداری از تسلیم شدن به مسعود

ص: ۱۴۳

خودداری کردند. وقتی که سربداران از ساری تا آمل پیشروی کردند فخر الدوله شهر خود را ترک کرده و نیروهای خود را در پشت‌سر مسعود قرار داد و پادگان سربداران را در ساری منهدم ساخت و راه‌های ارتباطی و برگشت مسعود را بست. مسعود سعی کرد از طریق آمل در داخل رستمدار رخنه کند شاید به این امید که طغای تیمور قوت قلب خود را از دست بدهد. ولی نه طغای تیمور بلکه مازندرانیها درصدد دفاع برآمدند و وقتی که مسعود آمل را ترک گفت، فخر الدوله از عقب و اسکندر از جلوه راه او را بستند. قشون بدام افتاده سربداران، کوبیده شد. مسعود گرفتار گشت و توسط اسکندر برای قتل به پسر علاء الدین محمد تحویل داده شد.[۳۸۱]

تأثیر این فاجعه بار دیگر قدرت را در خراسان که در سال ۷۴۰- ۷۳۹/ ۴۰- ۱۳۳۸ قبل از جنگ مسعود با طغای تیمور و ارغونشاه برقرار بود برگرداند. طغای تیمور مناطق سابق خود را در استرآباد و جرجان بار دیگر بدست آورد[۳۸۲]؛ و ارغونشاه یازر، شهرهای اتک، خبوشان، طوس و مشهد را تسخیر کرد (ناحیه نیشاپور احتمالا تحت سلطه سربداران باقی ماند)[۳۸۳]؛ و سربداران که بر سبزوار و احتمالا جوین و نیشاپور مسلط شده بودند بار دیگر مجبور به پرداخت مالیات به طغای تیمور شدند.[۳۸۴] و لیکن با اینکه توازن

---

[۳۷۸] (۶۴)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۷۹] (۶۵)- به جز از حافظ ابرو که می‌گوید مسعود به طغای تیمور حمله آورد(یادداشتها، ص ۱۶) منابع دیگر مطلبی درمورد انگیزه مسعود در حمله به مازندران ندارند.

[۳۸۰] (۶۶)- رابینو، صفحات ۱۴۲- ۱۴۱.

[۳۸۱] (۶۷)- درمورد تفضیلات این لشکرکشی از مرعشی استفاده کرده‌ام(ص ۷۷- ۷۳). منابع دیگر بطور اجمال این لشکرکشی را نوشته‌اند: دولتشاه، ص ۲۸۱؛ حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵ و یادداشتها، ص ۱۶؛ فصیح، ص ۶۹؛ میرخواند، ص ۶۱۴.

دولتشاه مرگ مسعود را در ربیع الاول ۷۴۵ ه. و فصیح در ربیع الاخر نوشته است.

مسعود وقتی که خود را در دام دید« متحد» خود کیاجلال را به قتل رسانید(مرعشی، ص ۷۶).

[۳۸۲] (۶۸)- من این مسأله را از برگشت طغای تیمور بر سر قدرت در مقابل سربداران بعد از سال ۷۴۵ استنباط کردم، البته در اوایل نیمه اول سال ۷۵۰ ه. طغای تیمور ناحیه استراباد را در سلطه خود داشت.

[۳۸۳] (۶۹)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸.

[۳۸۴] (۷۰)- نگاه کنید به همین کتاب.

قدرت برگشته بود ولی تعادل قدرت خراسان برنگشته بود. نه سال جنگ خارجی و داخلی قدرتهای گوناگون خراسان را چنان ضعیف کرده بود که حتی یکی از آنها قادر به استیلا بر همسایگان و رقیبانش، به نحوی که قدرت و نفوذ خراسان را در خارج تثبیت سازد، نبود.

خراسان به مدت سه دهه صحنه جنگهای بی‌ثمر داخلی بود.

وضعیت در خارج از خراسان هم تعریفی نداشت. زمانیکه مسعود مشغول لشکرکشی بود، قدرت چوبانیان از هم گسیخت و حسن کوچک به قتل رسید و سلیمان تبعید گردید و ملک اشرف با حیله و جنگ درصدد سلطه بر قلمرو از هم پاشیده چوبانی برآمد[۳۸۵]. ایالاتی که حسن کوچک و سلیمان با زحمت زیاد در خلال سال ۷۴۴- ۷۴۱/ ۴۳- ۱۳۴۲ تحت تسلط یک دولت مرکزی درآورده بودند با روی کار آمدن اشرف از دست رفت[۳۸۶] و با از دست رفتن آنها امید برگشت امپراتوری ایلخانی نقش بر آب شد. در ایالات دیگر نیز مثل خراسان مراجع قدرت به قدری ضعیف و منشق شده بودند که قادر به برقراری استیلایشان نبودند و آن اعتبار و حیثیت را هم نداشتند که با رضایت هم به وحدت برسند.

۸- دوره میانه

منابع و ماخذ موجود برای دوره سالهای ۷۵۹- ۷۴۵/ ۵۸- ۱۳۴۴ تاریخ سربداران، از سال مرگ مسعود تا به قدرت رسیدن حسن دامغانی نسبت به منابع دوره اول از تنوع کمتر و کیفیت پائین‌تر برخوردار است. چنانکه قبلا گفته شد،[۳۸۷] آثار[۳۸۸] مشبع حافظ ابرو از مسایل سربداران شامل این دوره نمی‌شود چراکه وی فقط مطالب مختصری راجع به مرگ، خلع، جلوس که گاهگداری با شرحی درمورد فعالیتهای حکام همراه است ارائه داده است.

مورخین دیگر نظیر فصیح، دولتشاه و میرخواند از تاریخ سربداران اقتباس کرده‌اند از اینرو در اینجا درمورد رویدادهای این دوره و اطلاعات راجع به آن متکی بر این منابع خواهیم بود. نوشته‌های حافظ ابرو بعضی اوقات برای تکمیل و یا اصلاح داستانهای تاریخ سربداران بکار می‌آید- که باتوجه به منبع اطلاعاتی سکه‌های این دوره، دست‌کم برای بازسازی تاریخچه این دوره بدرد می‌خورد- و لیکن در زمینه نوشته‌های این وجیزه، بیشتر از تاریخ سربداران اقتفا شده است- از طریق مبارزات درهم سربداران برای تاج و تخت.

با از بین رفتن شخصیتهای متنفذی چون شیخ حسن جوری و وجیه الدین مسعود، در دولت سربداران شخص ذینفوذ و قاطعی به عرصه نرسید، و از طریق فعالیتهای آنها و تلاشهای تاریخچه‌ها برای ذکر آنها، می‌توان الگویی از امور و مسایل

---

[۳۸۵] (۷۱)- حافظ ابرو، ترجمه ذیل، ص ۱۴۴؛ الاهری، صفحات ۱۷۱- ۱۶۹/ ۷۲- ۷۰.

[۳۸۶] (۷۲)- از دست رفتن مناطق چوبانی در خلال جنگهای داخلی بین سلیمان و اشرف را می‌توان دقیقا با مقایسه فهرست سکه‌های سلیمان و اشرف دریافت که از این اطلاعات در این بررسی استفاده زیادی شده است.

[۳۸۷] (۲- ۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۸۸] (۲- ۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

سربداران را در این زمان طرح کرد. چنین می‌نماید که گروههای اصلی که درگیر این سیاسیات بوده‌اند به دو گروه تقسیم می‌شده‌اند:

ص: ۱۴۶

(۱) پیروان مسعود؛ (۲) و سبزواریها.

پیروان مسعود عبارت بودند از: (الف) خانواده مسعود: مثلا برادر او شمس الدین و پسرش لطف اللّه بن مسعود؛ (ب) رجال باشتین: اشخاصی نظیر کلواسفندیار[۳۸۹] و آن باشتینی‌هایی که بخاطر ذریه پست ای‌تیمور پیرو او بودند[۳۹۰]؛ (ج) ارتش مسعود که از عناصر راهزن سابق، سربازان سابق و غلامان ترک بودند.[۳۹۱] در مقایسه با این اسم، ای‌تیمور نایب و جانشین مسعود، یکی از این غلامان و مسلما ترک بوده است.

احتمالا سبزواریها هم تقسیم می‌شده‌اند به: (الف) اشراف- خواجه‌زادگان (که با لقب خواجه مشخص می‌شدند): شامل شمس الدین علی، یحیی کراوی و علی مؤید؛ (ب) اصناف (که احتمالا بر طبق فتوت سازمان یافته بودند) که رهبران شناخته شده آنها شمس الدین علی و (احتمالا) حیدر قصاب بوده‌اند؛ (ج) و سازمان دراویش که توسط شیخ حسن تشکیل شده بود.[۳۹۲]

این دو گروه، در وهله اول بخاطر دشمنی بین دراویش و پیروان مسعود که ریشه در قتل شیخ حسن داشت از همدیگر متمایز می‌شدند؛ و در درجه دوم بخاطر حسادت سبزواریها به نفوذ پیروان مسعود در دولت از همدیگر متمایز می‌گشتند. هیچکدام از این

ص: ۱۴۷

گروهها دارای وابستگی‌ها و پیوندهای محکم داخلی نبودند.

سربازان مسعود فقط به فرماندهان خود سر فرود می‌آوردند و به نوبه خود توسط رجال باشتین تحقیر می‌شدند. معهذا چنین می‌نماید که هردوی این گروهها در نگهداری از سرزمین قلمرو مسعود تأثیر زیادی داشتند. سبزواریها به نوبه خود، درمورد پذیرش و عدم پذیرش آئین‌ها و برنامه‌های افراطی دراویش شیخ حسن از هم متمایز می‌شدند؛ هرچند که اهالی سبزوار دارای مذهب تشیع بودند، مع الوصف اکثر آنها در زمینه دین و دولت، میانه‌رو بودند و همراه با سنی‌ها (که قدرتشان با قتل شیخ خلیفه در سال ۷۳۶/ ۳۶- ۱۳۳۵ تثبیت شده بود) با دراویش و پیروان آنها مخالفت می‌کردند.

---

[۳۸۹] (۲)- درمورد زادگاه اصلی کلواسفندیار(میرخواند، ص ۶۱۶) نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۹۰] (۳)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

[۳۹۱] (۴)- راهزنان سابق مرکب از جوانان باشتین بودند که« دارای ایده فتوت و شجاعت- بودند»(حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷) و از سربازان اصلی عبد الرزاق محسوب می‌شدند؛ سربازان سابق عبارت بودند از غلامان فراری طبق نوشته ابن بطوطه(ص ۶۶)- در این مورد با پطروشفسکی موافق هستم(ص ۱۲۷)، گمارش غلام را دولتشاه(ص ۲۸۰) توضیح داده است.

[۳۹۲] (۵)- درمورد وجود اصناف، نوشته‌ای از میرخواند داریم مبنی بر اینکه شمس الدین علی نوعی بنگاه غسالان تشکیل داده بود(میرخواند، ص ۶۱۷)؛ و نامهایی مانند حیدر قصاب و فخر الدین عصار(یکی از قاتلین کلواسفندیار) نیز مبین اصناف هستند(میرخواند، ص ۶۱۶)؛ و نیز بنا به گفته حافظ ابرو کلواسفندیار یک نفر اخی بوده است.

تحلیل پطروشفسکی از[۳۹۳] گروههای داخل در سیاسیات و دولت سربداران تا حدی متفاوت است. وی برای اقناع و ارضای عقاید مارکسیستی، از «توده مردم» حرف می‌زند که مرکب از دهقانان، مستمندان شهری و پیشه‌وران و در مقابل آنها «فئودالها» که به دو طبقه «فئودالهای خرده‌پا و زمینداران ایرانی بومی» و «اشراف چادر- نشین مغولی- ترکی» تقسیم می‌شدند، بودند. در منابع، این «توده مردم» خیلی کم قابل رؤیت است: بعضی از پیشه‌وران در کارهای سربداران شرکت داشتند ولی هیچ‌یک از دهقانان (جز حسن و حسین حمزه، که هردو در بوته ابهام هستند) و مستمندان شهری (شاید به جز از «مردم عادی» که میرخواند در اشاره به ارتش از آنها نام می‌برد[۳۹۴]) در این نهضت شرکت نداشتند. تقسیم‌بندی «فئودالها» به فئودالهای خرده‌پای ایرانی و فئودالهای بزرگ مغول- ترک نیز، واهی بودنش از فعالیتهای سیاسی مسعود روشن می‌شود.

پطروشفسکی غیر از این ساخت اشتباه مارکسیستی از تاریخچه سربداران، طبق گفته حافظ ابرو سربداران را به دو گروه «میانه‌رو» و

ص: ۱۴۸

«افراطی» تقسیم کرده است.[۳۹۵] این تحلیل دست او را باز می‌گذارد تا دولت سربداران را به نوعی مورد بحث قرار دهد که حتی غیر مارکسیست‌ها را نیز اقناع نماید هرچند که وی نمی‌تواند نکات ویژه «میانه‌روی» و «افراطگرایی» را مشخص سازد و هردو را در چهارچوب مذهب تشیع قرار می‌دهد.

بدنبال مرگ مسعود در سال ۷۴۵/ ۱۳۴۴، محمد ای‌تیمور یکی از فرماندهان نظامی وی، اداره دولت سربداران را به عهده گرفت. مسعود موقع حرکتش به‌طرف مازندران، ای‌تیمور را در سبزوار جانشین خود کرده بود چنانکه این کار را درمورد لشکر- کشی به هرات نیز انجام داده بود[۳۹۶]، و بدنبال شکست مسعود و نیروهایش، رهبریت سربداران بطور طبیعی بدست ای‌تیمور به عنوان رهبر دولت در خراسان، افتاد. پس از فاجعه سال ۷۴۵/ ۱۳۴۴ سربداران، طغای تیمور و پیروان او بار دیگر استرآباد و جرجان را تسخیر کردند و سعی کردند بطرف خراسان برانند[۳۹۷] ولی ای‌تیمور از سرزمینهای سربداران دفاع کرد و حتی بعضی از نواحی از دست رفته را بار دیگر تصرف نمود.[۳۹۸] معهذا سربداران با دفاعهائی که می‌کردند آنقدر ضعیف شده بودند که کاملا حتی در برابر طغای- تیمور متزلزل باشند از اینرو ای‌تیمور مصلحت را در این دید که تا اندازه‌ای تن به خواسته‌های طغای تیمور دهد. وی سیاست برابری

ص: ۱۴۹

---

[۳۹۳] (۶)- پطروشفسکی، صفحات ۹۶- ۹۴.

[۳۹۴] (۷)- میرخواند، ص ۶۱۵.

[۳۹۵] (۸)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۳۹۶] (۹)- میرخواند، ص ۶۱۴؛ فصیح، ص ۷۰.

[۳۹۷] (۱۰)- این فرض براساس(۱) برسمیت شناختن سلطنت طغای تیمور در سال ۷۴۶ ه. توسط سربداران و(۲) موقعیت طغای تیمور در استرآباد و جرجان در زمان مرگش است، می‌باشد که این موقعیت فقط در خلال دوره ۷۴۸- ۷۴۵ بدست آمد چراکه بعد از سال ۷۴۸ ه. حکام قوی شمس الدین علی و یحیی کراوی در سلطه مدافعین سربداری بودند. حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۱۶) می‌گوید که ای‌تیمور سبزوار، نیشابور و توابع آنها را تا بسطام تحت سلطه خود داشت.

[۳۹۸] (۱۱)- میرخواند، ص ۶۱۴.

با چوبانیان مسعود را دور ریخت– که حالا دیگر با درهم کوبیده شدن چوبانیان در سال ۷۴۵– ۷۴۴/ ۴۵– ۱۳۴۳ از ارزش افتاده بود– و بار دیگر سربداران را پیرو و باجگزار طغای تیمور نمود[۳۹۹].

این سیاست و ترتیب جدید، چه بخاطر کناره‌گیری رهبر سربداران، کمی بعد از آن، چه بخاطر جاه‌طلبی‌های طغای تیمور، دیری نپائید.

سربداران در سال ۷۴۶/ ۴۶– ۱۳۴۵ با مرگ امیر ارغونشاه جانی قربانی[۴۰۰] و تهدید مالک الرقابی طغای تیمور توسط محمد بیک بن ارغونشاه رئیس جدید، بار دیگر سر برافراشتند. زمانیکه ارغونشاه در قید حیات بود ضرابخانه‌های وی در طوس بطور منظم برای طغای تیمور سکه ضرب می‌کردند. ولی به دنبال مرگ ارغونشاه جریان ضرب این سکه‌ها متوقف شد[۴۰۱] از اینها گذشته، درگیری با طغای تیمور، رئیس جانی قربان را قادر و یا آماده ساخت که با سربداران صلح کند و یا سیاست بیطرفی با آنها در پیش بگیرد[۴۰۲].

بعد از سال ۷۴۶/ ۴۶– ۱۳۴۵ هیچ‌گونه برخوردی بین جانی– قربان و سربداران دیده نمی‌شود هرچند که برخوردی در قضیه فتح طوس در سال ۷۵۹/ ۵۸– ۱۳۵۷ توسط حسن دامغانی به چشم می‌خورد.[۴۰۳]

---

[۳۹۹] (۱۲)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۰۰] (۱۳)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸. فصیح(ص ۶۴) مرگ ارغونشاه را در سال ۷۴۳ قرار می‌دهد ولی سکه‌هایی که در طوس ضرب شده و مبین شناسائی طغای تیمور است سال ۷۴۵ ه. را دارد که دقیقا نشان می‌دهد که پس از آن تغییر حاکم و سیاست رخ داده است.

[۴۰۱] (۱۴)– آخری در سال ۷۴۵ ه. ضرب شده است.

[۴۰۲] (۱۵)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵. عبارت حافظ ابرو روشن می‌کند که این تصمیم توسط رهبران جانی قربان بطور یک‌جانبه گرفته شده است.

[۴۰۳] (۱۶)– دولتشاه، ص ۲۸۳. اطلاعات ناقص ما از امور جانی قربان از سال ۷۴۶ ه. تا آمدن تیمور در سال ۷۸۰ ه. بیشتر از حافظ ابرو(متن اصلی بویژه صفحات ۲۹– ۲۸) بقیه در صفحه بعد بدست آمده است. محمد بیک پس از مرگ ارغونشاه با هرات عقد اتحاد بست و با سربداران سیاست بیطرفی پیش گرفت(احتمالا جز در موقعی که آنها طوس را گرفته‌اند) در زمان حکومت وی« اولوس سعادتمند شد». هرچند که حکام محلی جانی قربان دارای فرصت‌های زیادی بودند– امیر شبلی، حاکم نسا بنظر می‌رسد که با امیر ولی علیه سربداران متحد شده و به او کمک کرده باشد– معهذا فرامین محمد بیک، وقتی که صادر می‌شد، تنفیذ می‌گردید چنانکه درمورد تیمور که توسط علی بیک بن ارغونشاه حاکم ماخان(نزدیک مرو) زندانی شده بود این مسأله ثابت گردید(این نزدیکی در متن اصلی حافظ ابرو، ص ۵، تأیید شده است) ولی او بنا به فرمان محمد بیک آزاد شد. تاریخ مرگ محمد بیک معلوم نیست. فصیح آنرا در سال ۷۷۴ ه. نوشته است(ص ۱۰۶)، طبق گفته حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۵) علی بیک جانشین وی در سال ۷۷۲ ه. به قدرت رسید. علی بیک بن ارغونشاه نیز با هرات روابط خوبی داشت و با سربداران رابطه‌اش خوب بود. بنظر نمی‌رسد که جانی قربان با مزاحمتهای علی موید در سال ۷۸۲– ۷۸۱ نفعی برده باشد. در سال ۷۸۰ ه. علی بیک مانند سایر حکام خراسان با تیمور درافتاد. در سال ۷۸۳ ه. وی سعی کرد که از سقوط قلعه طبیعی کلات در مقابل تیمور جلوگیری کند– قلعه‌ای که مدافعین آن احتمالا تحت حمایت ارغونشاه بوده‌اند چون نام وی هنوز در دروازه دره‌های آن دیده می‌شد–(مینورسکی، مقاله« طوس» در دانشنامه اسلام، چاپ اول وپ. سایکس در مجله ۱۹۱۰] [sar صفحات ۱۱۵۲– ۱۱۵۱)– ولی علی بیک به جائی نرسید. علی بیک و اطرافیان و از قبایل جانی قربان به ماوراء النهر تبعید شدند که در آنجا در سال ۷۸۴ ه. به قتل رسید(مینورسکی، مقاله« طغاتیمور» در دانشنامه اسلام، چاپ اول، و شامی، ظفرنامه، جلد ۲، صفحات ۴۹– ۴۸). حاجی بیک برادر علی بیک کنترل شهر طوس را از دست داد(احتمالا کنترل قشر دیگری از جانی قربان را نیز از دست داده است) ولی وی در سال ۷۹۱/ ۱۳۸۹(با کمک سربداران) طغیان کرد و به قتل رسید، طوس خراب شد و رؤسای دیگر جانی قربان در سال ۸۰۷/ ۵– ۱۴۰۴ به قتل رسیدند. مینورسکی، مقاله« طوس» در دانشنامه اسلام، چاپ اول.

در آن سوی سیاست محمد بیک می‌توان دلیل اقتصادی مشاهده کرد که در این میان به نفع او بود. سربداران، علیرغم حملات متقابل طغای تیمور هنوز جاده‌های اصلی را که به طوس پایتخت محمد بیک و به غرب ختم می‌شدند در کنترل خود داشتند و هنوز بقیه در صفحه قبل

ص: ۱۵۱

جاده‌ای را که از خراسان به استرآباد کشیده بود تهدید می‌کردند. و از اینها گذشته، مراوده با سربداران و مخصوصا با دراویش به حفظ اهمیت اماکن مقدسه و کانون زیارت در مشهد، یکی از حومه‌های طوس کمک می‌کرد.[۴۰۴] ولی وقتی که تشویق فعالیتهای شیعیان در مشهد به نفع جانی قربان تمام شد خطراتی نیز سر برآورد. در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷، درویش عزیز نامی با زور بر طوس مسلط شد و باعث گردید (در غیاب جانی قربان) سربداران بدانجا هجوم آورده و آنجا را فتح کنند. بنابراین زمانیکه جانی قربان با سربداران خواستار صلح بود آنها این صلح را بخاطر سهولت مراوده با عناصر ویژه سربداران- یعنی شیعیان- می‌خواستند. و بخاطر قشرهای مختلف این عنصر در میان اهالی که عمیقا در سیاسیات داخلی سربداران جای پا داشت سیاست جانی قربان، وقتی که این عنصر از خشم دولت سربداران آسیب دید، خطرناک شد.

هرچند که ای‌تیمور با این ترکیب مقاومت نظامی و برگشت سیاسی توانست دشمنان خارجی سربداران را سر جای خود بنشاند مع الوصف در مقابل دشمنان داخلی در وضعیت بسیار ضعیفی قرار داشت. ضرورت تقویت بقیه سربازان سربدار در مقابل طغای تیمور، ای‌تیمور را مجبور ساخت از دراویش، علیرغم دشمنی‌شان با او کمک بطلبد. لذا آنها را قادر ساخت تا مسلح و بازسازی شوند و در تشکیلات نظامی رخنه کنند[۴۰۵] و از طریق همین وضع بهبود شده‌شان بالاخره به خود ای‌تیمور حمله بیاورند. دراویش و قوای نظامی فتوت آنها بزودی خود را در موقعیت محکمی در داخل شهر سبزوار

ص: ۱۵۲

که کنترل آن در این زمان کلید کسب قدرت در دولت سربداری بود، چون وابسته‌های قلمرو سربداری دیگر هیچ نوع اساسی برای قدرت ارائه نمی‌دادند، دریافتند. فاجعه مسعود مزیت و برتری نیروهایش را از نظر کیفی و کمی نسبت به نیروی نظامی دراویش که در لشکرکشی مازندران شرکت نکرده بودند از بین برد و وسایل دفاع هم در مقابل طغای تیمور بایستی از سپاه منظم سربداران خارج از سبزوار، که بدین ترتیب بیشتر افراد به ای‌تیمور وفادار بودند، تعیین می‌شد. موقعیت ای‌تیمور با اختلافاتی که بین پیروان سابق مسعود بوقوع پیوست هرچه بیشتر متزلزل گردید. طبقه

---

[۴۰۴] (۱۷)- طغای تیمور نیز در مشهد بیشتر بخاطر جلب اعتماد و همکاری شیعیان خراسان ابنیه‌ای برپا ساخته بود(دولتشاه، ص ۲۳۶)- سیاستی که سکه‌های سال ۷۴۲ ه.

شهر آمل که از آن طغای تیمور است مبین آن می‌باشد.

[۴۰۵] (۱۸)- میرخواند(ص ۶۱۵) در صحبت از موقعیت جناح دراویش در زمان سلطنت ای- تیمور می‌نویسد که:« جانب ایشان را بر سرهنگان سربدار مرجح داشته».

متوسط باشتین هم که بیشتر سربازان سربداران را تشکیل می‌دادند ای تیمور را بخاطر تخمه‌اش و نیز بخاطر حسادت به موقعیت وی مورد تحقیر قرار می‌دادند.[۴۰۶]

بدین ترتیب در زمانیکه دراویش بدنبال راههایی بودند تا موقعیت قبل از زمان مرگ شیخ حسن را بدست آورند و در زمانیکه اشراف و رهبران اصناف سبزوار بدنبال طرح نقشه‌ای برای کسب پایگاهی در دولت سربداران بودند و در زمانیکه طبقه متوسط باشتین می‌خواستند یک‌نفر قدرتمند بر سر کار باشد، ای‌تیمور پیروانش را بطرف مرزها سوق داد و در سبزوار بصورت رهبری بدون اطرافیان باقی ماند. از طرف دیگر مخالفت و دشمنی، رهبر جدید را پیدا کرد؛ رهبری که قادر شد از این مقتضیات استفاده زیادی ببرد- یعنی خواجه شمس الدین علی. شمس الدین علی که یکی از اشراف سبزوار[۴۰۷] و

ص: ۱۵۳

رهبر یکی از صنوف آن شهر[۴۰۸] و بعضی اوقات مشاور شیخ حسن و دلسوز به اهداف دراویش، بدون اینکه از سازمان آنها باشد، بود[۴۰۹] کارآیی این را داشت که دستجات سبزوار را علیه ای‌تیمور بسیج کند.

شمس الدین علی از بی‌اعتنایی ای‌تیمور درمورد نفوذ روزافزون دراویش در رهبری حکومتش استفاده کرده و جوی به نفع خود ایجاد کرد و گروهی از رؤسای سربداران را که متعلق به جناح دراویش بودند فراخوانده و آنها را در مقابل جناح جداشده ای- تیمور در مجلس قرار داد. دوستان شمس الدین علی به گرایش ای- تیمور بطرف دراویش حمله کرده و او را بخاطر مرجح شمردن «عوام الناس» مورد سؤال قرار داده و بالاخره رهبریت ای تیمور را بر این مبنا که حاکمیت یک غلام بچه موجب سرافکندگی است محکوم کردند.[۴۱۰] حملات دومی و سومی موجب واکنش طبقات متوسط باشتین و طبقه متوسط و اشراف سبزوار در مقابل گروهی از ماجراجویان و مزدوران شد که یک زمانی دوروبر مسعود بودند و اکنون پیروان اصلی نظامی ای‌تیمور بشمار می‌رفتند. ادعانامه اولی به‌سادگی دشمنی بین جناح مسعود و جناح دراویش را می‌رسانید؛ مسعود، شیخ حسن را کشته بود و حالا این درویشان بودند که ای- تیمور، جانشین مسعود را از بین می‌بردند.

رؤسای مخالف، ای‌تیمور را خلع کردند و به تحریک شمس الدین علی او را در جمادی الاول ۷۴۷/ آگوست- سپتامبر ۱۳۴۶ به قتل

---

[۴۰۶] (۱۹)- میرخواند(ص ۶۱۵) حساسیت دراویش را نسبت به ای‌تیمور به‌عنوان جانشین مسعود توضیح داده است؛ حافظ ابرو هم دشمنی باشتینی‌ها را با او بیان کرده است(یادداشتها، ص ۱۶). بنا به گفته پطروشفسکی(ص ۱۳۸) ای‌تیمور به احتمال قوی یکی از غلامان مسعود بوده است.

[۴۰۷] (۲۰)- میرخواند، ص ۶۱۵.

[۴۰۸] (۲۱)- میرخواند، ص ۶۱۷. این صنف، مجموعه‌ای از غسالان بود. درمورد این صنف نگاه کنید به: اولیا چلبی افندی،-
acirfA dna, aisA, eporuE ni slevarT fo evitarraN
(ترجمه جی. فون هامر- پورگشتال، ۲ جلد در سه جلد: لندن، ۵۰- ۱۸۳۴ م.) جلد ۱:
بخش ۲(۱۸۴۶) ص ۱۱۴.

[۴۰۹] (۲۲)- میرخواند، ص ۶۱۵.

[۴۱۰] (۲۳)- میرخواند، ص ۶۱۵.

ص: ۱۵۴

رسانیدند[۴۱۱]. به جای او کلواسفندیار نامی برگزیده شد. شمس الدین علی از پذیرش قدرت سر باز زد ولی کلواسفندیار را حاکم مناسبی اعلام کرد[۴۱۲]. اشتیاق شمس الدین علی برای واگذاری قدرت به یک نفر دیگر، احتمالا از اشتیاق او برای زندگی ساده ناشی نمی‌شده است بلکه می‌خواسته از عکس العمل هواداران ای‌تیمور و قشون قدیمی سربدار در امان باشد. کلواسفندیار می‌توانست پذیرای یک‌چنین مخالفت بالقوه باشد. خود او یک‌نفر فرمانده نظامی بود[۴۱۳] و یکی از ملتزمین مسعود بشمار می‌رفت[۴۱۴]. از اینها گذشته کلواسفندیار یک‌نفر باشتینی بود[۴۱۵]. از اینرو نسبت به ای تیمور برای دسته‌جات باشتینی قابل‌قبول‌تر می‌نمود. بالاخره کلواسفندیار محبوب عامه و «مورد احترام دراویش» بود[۴۱۶]. طبق گفته پطروشفسکی وی یک‌نفر پیشه‌ور بود و حافظ ابرو نوشته که او اخی بوده است[۴۱۷]. گمان می‌رود که کلواسفندیار رهبری یکی از سازمانهای پیشه‌وران را داشته که با دراویش مناسباتی داشته است. بدین ترتیب وی یک کاندیدای مناسب فیمابینی بود که می‌توان بین دستجات مخالفی که دولت سربداران را تشکیل می‌دادند بایستد.

وی به جز این واقعیت که توانائیهای او برای خواسته‌های فرماندهان کل تشکیلات نظامی کافی نبود، آدم مناسبی بود.

و از نقطه‌نظر این انتقاد، این بی‌کفایتی برای دولتی که با انقلاب

ص: ۱۵۵

برقرار شده بود و با طغای تیمور در استرآباد درگیر بود از نظر سیاسی فلج‌کننده بود که کمی بعد از سال ۷۴۷/ ۴۷- ۱۳۴۶ منتهی به خلع کلواسفندیار گردید. طبق گزارش تاریخ سربداران درمورد علل سقوط وی، عللی ذکر شده که درمورد ای‌تیمور نیز آمده بود: یعنی وی با درویشان مدارا می‌کرد، عامه مردم را ترجیح می‌داد و از تخمه پستی بود. بار دیگر شمس الدین علی و گروهی که ای‌تیمور را برکنار کرده بودند درصدد برآمدند که کلواسفندیار را از پیش پا بردارند[۴۱۸].

داستان شق دومی نیز برای بررسی دارد. اگر دلیلی برای تردید در این مورد که شمس الدین علی و جناح درویشان گمارده شده‌اند و سپس کلواسفندیار را برکنار کرده‌اند، وجود داشته باشد (خصوصا به طریقی که در داستان تاریخ سربداران توصیف گشته است) پس حتی باید دلیلی هم برای این پرسش باشد که آیا آنها پس از این کار یکی از نزدیکان مسعود و قاتل حسن جوری را بر سریر قدرت نشانده‌اند؟ حافظ ابرو اطلاعات جالبی ارائه می‌دهد مبنی بر

---

[۴۱۱] (۲۴)- میرخواند، ص ۶۱۶- ۶۱۵. دولتشاه(ص ۲۸۱) و فصیح(ص ۷۴- ۷۳) درباره این وقایع اطلاعات کمی ارائه کرده‌اند. این تاریخ توسط حافظ ابرو عرضه شده است(یادداشتها، ص ۱۶).

[۴۱۲] (۲۵)- میرخواند، صفحات ۶۱۶- ۶۱۵.

[۴۱۳] (۲۶)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۴۱۴] (۲۷)- فصیح، ص ۷۴.

[۴۱۵] (۲۸)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

[۴۱۶] (۲۹)- میرخواند، ص ۶۱۵.

[۴۱۷] (۳۰)- پطروشفسکی، ص ۱۴۰- ۱۳۹؛ حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

[۴۱۸] (۳۱)- میرخواند، ص ۶۱۶، دولتشاه، ص ۲۸۱.

اینکه کلواسفندیار بدست پیروان مسعود برافتاد[۴۱۹]، و عبارت او با این عبارت تاریخ سربداران تکمیل شود که سربداران از اینکه کلو- اسفندیار در پرداخت حقوق آنها کوتاهی می‌کرده از او شکایت داشتند[۴۲۰].

این اشارات می‌رساند که بعد از سقوط ای‌تیمور، باشتینی‌ها، و عناصر ارتش جناح مسعود با همدیگر متحد شده‌اند و برای جمع‌آوری حمایت بیشتر شکایت از حقوق ناکافی را بهانه قرار داده‌اند.

«کاندیدای فیمابین» شمس الدین علی در کسب مصالحه و سازش شکست خورد و جناح مسعود ضربه متقابلی بر کلواسفندیار

ص: ۱۵۶

و هواداران سبزواری وارد کرد. این تفسیر با این واقعیت که حاکم بعدی سربداران، شمس الدین بن فضل اللّه، برادر وجیه الدین مسعود[۴۲۱] و بالاخره رئیس خانواده مسعود و رهبر طبقه متوسط باشتین بود تقویت می‌شود.

به قدرت رسیدن شمس الدین، پیروزی مهمی برای خانواده مسعود و برای طبقه متوسط باشتین و برای اصل سلطنت بشمار می‌رفت. ولی بخاطر نمونه‌های اصلی این گروهها و این اصل که خودش مسوولیتهای حکومت را به عهده می‌گرفت، تمامشان درگیر شدند و با شکست او در انجام این مسوولیتها بی‌اعتبار گردیدند.

برای شمس الدین، شکست خیلی زود رو آورد. در عرض یک سال- تقریبا در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷-[۴۲۲] وی نشان داد که نمی‌تواند و یا شایستگی ندارد که قشون سربداران را اداره کند. تاریخ سربداران می‌گوید که وی در لشکرکشی علیه طغای تیمور بی‌کفایتی نشان داد و حافظ ابرو می‌نویسد که وی نتوانست حقوق لشکریان را پرداخت نماید[۴۲۳]. روسای بی‌طرف نظامی حمایت خود را از شمس الدین دریغ کردند و رجال باشتین نیز نتوانستند رهبر دیگری دست و پا کنند. شمس الدین علی که سعی می‌کرد با قدرت خود جبران سقوط کلواسفندیار را بنماید حال از آشفتگی سیاسی جناح مسعود استفاده کرده و با زور شمس الدین را تبعید کرد و خودش در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ قدرت را در دست گرفت.

اولین وظیفه‌ای که شمس الدین علی به‌عنوان حاکم سربداران با آن مواجه شد اصلاح امور ارتش به نحوی بود که بتواند بر تهدید طغای تیمور فائق آید. انجام اعمال مؤثر در این مورد نه تنها برای دفاع از دولت بلکه برای احیای سیاسی خود شمس الدین علی نیز

ص: ۱۵۷

---

[۴۱۹] (۳۲)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۴۲۰] (۳۳)- میرخواند، ص ۶۱۶.

[۴۲۱] (۳۴)- میرخواند، ص ۶۱۷؛ دولتشاه، صفحات ۲۸۲- ۲۸۱؛ فصیح، ص ۷۵.

[۴۲۲] (۳۵)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۴۲۳] (۳۶)- میرخواند، ص ۶۱۷؛ دولتشاه، ص ۲۸۲؛ حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

ضروری می‌نمود. دو حاکم گذشته با این جریان به سقوط کشیده شده بودند و ارتش که وفاداری طبیعی‌اش را در جستجوی رهبریتی، به بازماندگان مسعود کنار نهاده بود چشم انتظار یک چنین تحولی بود. شمس الدین علی نیز بایستی به هواداران سبزواری‌اش خاطرنشان می‌ساخت که آنها سهم زیادی در موفقیت او دارند:

یعنی شکست او رهبریت سبزواریها را بی‌اعتبار خواهد ساخت چنانکه شکست شمس الدین یک چنین بی‌اعتباری برای رجال باشتین داشت؛ و اینکه بعد از یک چنین شکستی، آنها بایستی منتظر نوعی دیکتاتوری نظامی زمان ای‌تیمور یا برگشت طغای تیمور باشند.

ولی بهرحال شمس الدین علی خود را نمونه خوبی فرض کرد و حامیان خود را راضی نمود و وجهه زیادی بدست آورد و خصوصا از حمایت مالی زیادی که برای کنار آمدن با مسایل زمانش احتیاج داشت برخوردار شد. یکی از اولین کارهای وی در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ انجام اصلاحاتی در تشکیلات مالی بود- «هرچیزی را که [به‌عنوان مالیات] در مملکت جمع‌آوری می‌شد کلا جزو بودجه سربداران گذاشت[۴۲۴]»- از اینرو ضرب سکه‌های جدید برای استفاده در درآمدها شروع شد[۴۲۵]؛ و برای پرداخت این وجوه به سربازان- «وی آنها را بین هیجده هزار نفر تقسیم کرد[۴۲۶]»- این موازین تأثیر مثبتی داشت. ارتش مجذوب شمس الدین علی شد و متقاعد شد که زمانیکه از دولت در خارج دفاع می‌کند بایستی از علائقش در داخل نیز دفاع نماید. با جان گرفتن نیروهای سربداری، طغای تیمور مجبور شد تصرف دوباره خراسان را که یک زمانی در اختیار داشت از سر بیرون کند و تسلیم عدم قبول مالک الرقابی او از طرف سربداران شود[۴۲۷]. طبق گفته دولتشاه، طغای تیمور قبول کرد که

ص: ۱۵۸

سربداران «مناطقی را که خواجه مسعود تصرف کرده بود» تصرف بکنند[۴۲۸]؛ درواقع این «پذیرش» استقلال سربداران را در خراسان از نیشاپور در شرق تا دامغان در غرب برسمیت شناخت. این محدوده قلمرو سربداران درنتیجه تلاش و شکست شمس الدین علی در گرفتن طوس از یک‌نفر حاکم طاغی جانی قربان و موفقیتش در برچیدن طغیان درویش هندوی مشهدی در دامغان حاصل شد.[۴۲۹]

همان هنرهای اداری و مالی که شمس الدین علی را قادر ساخت تا در رهبریتش پیشرفت کند «ولایت را معمور گردانید و و خزاین آبادان کرد[۴۳۰]» و سلطنت او را از پیش برد. در میان موازینی که این نتیجه خوش‌آیند را همراهی کرد تقویت

---

[۴۲۴] (۳۷)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

[۴۲۵] (۳۸)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۲۶] (۳۹)- دولتشاه، ص ۲۸۲: هژده هزار مرد را مرسوم داد.

[۴۲۷] (۴۰)- سکه‌های سال ۷۴۸ ه. سربداران هیچ نوع سلطنتی را برسمیت نشناخته‌اند.

[۴۲۸] (۴۱)- دولتشاه، ص ۲۸۲.

[۴۲۹] (۴۲)- میرخواند، ص ۶۱۸. حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۱۷) می‌گوید که سربداران در سال ۷۴۹ ه. سبزوار، نیشاپور، خبوشان و جاجرم را متصرف شدند.

[۴۳۰] (۴۳)- میرخواند، ص ۶۱۸.

معنویات و اقتصادیات در میان شخصیتهای حکومتی[۴۳۱] و توجه به پرداخت کافی حقوق و اقدام به ساختن ابنیه و اجرای برنامه‌های عمومی بود. دولتشاه می‌گوید که نتیجه این فعالیت سازنده، ایجاد یک مسجد جامع در سبزوار همراه با آب انباری در آن بود و انبار بزرگی که جای وسیعی برای بارگیری از شتران بر بامش بود[۴۳۲]. و نیز از نتایج آن ایجاد کار برای کارگران نظیر پیشه‌ورانی بود که تشکیلات صنفی آنها (و تشکیلات نظامی فتوت) یکی از منابع قدرت شمس-الدین علی بشمار می‌رفت.

ولی تهیه نان فقط هدف اصلی شمس الدین علی را تشکیل نمی‌داد. وی بزودی پیروانش را تغذیه فکری و روحی نیز کرد.

ص: ۱۵۹

برنامه داخلی شمس الدین علی نه تنها برای اصلاح اقتصادیات بلکه برای بهبود اخلاقیات نیز بود.[۴۳۳] یکی از کارهای فرعی یک‌نفر درویش این بود که وی سعی می‌کرد پیروانش را طبق اصول اخلاقی درویشان بارآورد. نوعی دستگاه اطلاعاتی در سرتاسر قلمرو سربداران ایجاد شد تا حکومت را از کارها و عقاید محلی در جریان بگذارد و شمس الدین علی، مانند خلیفه هارون الرشید افسانه‌ها، حتی شخصا در بررسی وضع پیروانش از نزدیک با سیاحت در هنگام شب در شهر شرکت می‌کرد تا آنچه را که انجام می‌شود از نزدیک ببیند[۴۳۴]

او، آنچه را که بدست می‌آورد قانعش نمی‌کرد. و با این نیرو و استقامت بود که وی مشکلات دفاع و ثبات سیاسی داخلی را در آغاز سلطنتش تحمل کرد و کارها را مستقیما مورد بررسی قرار داد. از اقدامات مؤثر او از بین بردن فاحشگی و خرید و فروش بنگ و مسکرات بود. پانصدنفر از فاحشه‌ها را به چاه انداخت و کسی جرأت نمی‌کرد که اسمی از شراب و بنگ بمیان آورد[۴۳۵].

احتمالا اصلاحات شمس الدین خیلی بیشتر از اینها بوده است.

چنانکه در بالا گفته شد شمس الدین علی یک‌نفر شیعی مذهب بود:

او خودش را درویش صدا می‌کرد وی سخنگوی علائق درویشان بود و یکی از مشاورین شیخ حسن جوری بشمار می‌رفت[۴۳۶]. از طرف دیگر شمس الدین علی وقتی که در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ کنترل دولت سربداران را در دست گرفت نوعی تسنن رسمی نیز بوجود آورد[۴۳۷]. مهمترین روشی که این تناقض آشکار را می‌تواند حل کند

---

[۴۳۱] (۴۴)- درمورد اقتصادیات به حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷ مراجعه کنید؛ و درمورد معنویات به داستان رسوایی حیدر قصاب در میرخواند، ص ۶۱۹-۶۱۸ نگاه کنید.

[۴۳۲] (۴۵)- دولتشاه، ص ۲۸۲.

[۴۳۳] (۴۶)- میرخواند، ص ۶۱۶.

[۴۳۴] (۴۷)- میرخواند، ص ۶۱۸. این نوع دستگاه اطلاعاتی در ایران معمول بود: مثلا نگاه کنید به سیاست‌نامه نظام الملک(ترجمه دارک) و باسورث، غزنویان(ادینبورگ، ۱۹۶۳) ص ۹۷- ۹۳.

[۴۳۵] (۴۸)- میرخواند، ص ۶۱۸؛ دولتشاه، ص ۲۸۲.

[۴۳۶] (۴۹)- نگاه کنید به همین کتاب.

ص: ۱۶۰

این فرضیه است که در سال ۷۴۸/ ۴۸- ۱۳۴۷ در انتخاب شمس- الدین علی تأکیدی بر شناسائی رسمی عقاید شیعی وی و هواداران سبزواری او نشد چون وظیفه سنگین پیروزی بر ارتش را که مثل بقیه جناح مسعود احتمالا مرکب از شیعیان میانه‌رو و سنی‌ها بوده‌اند تسهیل می‌کرد[۴۳۸]. و لیکن وقتی که پیروزی بر ارتش حاصل شد و بکار گرفته شد و مرزهای سربداران و سلطنت شمس الدین علی تأمین گردید، این‌چنین قیدوبندهایی دیگر ضروری و یا حتی خوش- آیند نبود. زمان آن فرارسیده بود که جامعه اسلامی را برای شرکت در ظهور مهدی آماده سازد- «پیروزی نزدیک است» جمله‌ای بود که شمس الدین علی در سال ۷۵۰/ ۵۰- ۱۳۴۹ بر روی سکه‌های خود حک کرده بود[۴۳۹]. حمله به کارهای حرام از مؤثرترین اعمال حکومت در یک جهاد عمومی بود که توده مردم را بطرف تشیع می‌کشید[۴۴۰].

ص: ۱۶۱

و اما مفاد نظری واقعی این برنامه اصلاحی چه بوده است که اثر عملی آن بیشتر حامیان قبلی شمس الدین علی را از دور و بر او تاراند و بالاخره باعث شد که یک عده از آنها کمر به قتل او بربندند. اگر فرضیه تلاش شمس الدین علی برای ایجاد یک جمهوری مهدی‌گونه درست باشد تصور اینکه این مخالفت چگونه پا گرفته است ساده است. و لیکن بدون این فرضیه می‌توان نتیجه گرفت که مخالفت همه‌جا گیر بوده است. حتی دولت شمس- الدین علی تمام درویشان را دربر نمی‌گرفت که یکی از آنها بنام درویش هندوی مشهدی بطور ناموفقی در دامغان طغیان کرد[۴۴۱]. میانه‌روها بخاطر آشنایی و همدردی شمس الدین علی با دراویش افراطی ناراحت بودند و سفسطه‌بازان هم از سخت‌گیریهای دینی و فسادی که وحشتناک بود و بنا به خواسته شمس الدین علی کنترل غرایز پست آنها غیرممکن بود بی‌طاقت بودند. بالاخره یکی از اینها قاتل جان شمس الدین علی شد.

اگر ما گفته تاریخ سربداران را قبول داشته باشیم، شمس الدین علی قربانی شدت عمل خود در زمینه تقویت اخلاقیات شده است.

---

[۴۳۷] (۵۰)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۳۸] (۵۱)- تعدادی از یاغیان اصلی شیعی مذهب بودند ولی غلامان و سربازان گمارده شده بعدی بیشتر سنی مذهب بوده‌اند.

[۴۳۹] (۵۲)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۴۰] (۵۳)- اگر صورت تمام سکه‌های ۷۵۰ ه. شمس الدین علی چاپ شود می‌توان این بازسازی فرضی برنامه اصلاحی داخلی او را تأیید(و یا شاید تصحیح) کرد. زامباور در توصیفش از اندوخته و سکه‌های طغای تیمور(و یحیی کراوی) فقط روی این سکه‌ها را ارائه کرده است. درمورد پشت این سکه‌ها فقط گفته که شبیه سکه‌های سال ۷۵۲ ه.

است. شکل مذهبی این سکه‌ها، سنی است آیا شکل سکه‌های سال ۷۵۰ ه. نیز سنی است؟ دریافتن تمایزی در فرمول مذهبی سکه‌ها ساده است. این اطلاعات در روی سکه‌ها ارائه شده است و حال آنکه اطلاعات عادی مفید- ضرب، تاریخ و سلطنت- در پشت سکه ظاهر شده است(بهرحال در سکه‌های این اندوخته و گنج). پس از بررسی تعداد زیادی از این سکه‌های مشابه که روی آنها شبیه هم و یکنواخت است، محقق دیگر توجه زیادی به روی بقیه نمی‌کند. بخاطر سادگی این اشتباهات روش- شناختی و بخاطر داستان نوشته شده روی سکه‌ها که اهمیت مهدی‌گرایی را می‌رساند و البته بخاطر این مسأله که با فرضیه بالا جور درمی‌آید این سکه‌ها از اینکه دارای فرمول شیعی باشد در مظان شک و تردید است و مستلزم وارسی و چاپ مجدد می‌باشد. در سال ۷۵۰ ه. وقتی آنها ضرب می‌شده شمس الدین علی احتمالا آنقدر آزاد بوده که مذهب رسمی خود را با مومنین خود مطابقت کند به طریقی که فرمول پشت سکه‌ها- که احتمال دارد چنین هم باشد- بتواند بازتابی از مذهب شمس الدین علی باشد.

[۴۴۱] (۵۴)- میرخواند، ص ۶۱۸.

حسابهای حیدر قصاب مأمور متصدی درآمدهای تمغای سربداران[۴۴۲] پس افت پیدا می‌کند و شمس الدین علی دستور می‌دهد تمام دارو ندار او را برای پرداخت این پس‌افتها بفروشند. وقتی که حیدر همه‌چیز خود را از دست می‌دهد و دست به دامن او می‌شود که بقیه پرداختها را ببخشد، شمس الدین علی جواب می‌دهد که او هنوز می‌تواند از طریق خودفروشی بدهی‌های خود را پرداخت نماید.

حیدر قصاب از این قضیه منقلب می‌شود و قضیه بیخ پیدا می‌کند و نقشه قتل شمس الدین علی را طرح‌ریزی می‌نماید[۴۴۳]. بنظر می‌رسد که

ص: ۱۶۲

این داستان از نقطه‌نظر علاقه شمس الدین علی به کشف گناه در محاق تردید باشد و لیکن صحت آن کلا قابل‌قبول است. رهبریت سربداران شامل تعدادی از ماجراجویان بود از اینرو عجیب نبود که یکی از آنها همانند عبد الرزاق بانی این دولت دست به اختلاس و طغیان بزند.

تصمیم حیدر در سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ صورت عمل به خود گرفت و منتهی به کسب قدرت توسط یحیی کراوی گردید[۴۴۴]. حیدر یحیی را از تصمیم خود درمورد شمس الدین علی باخبر کرده بود و یحیی هم وقتی که ملتزمین شمس الدین علی او را به قتل رسانیدند از این قتل پشتیبانی کرد[۴۴۵]. تاریخچه‌ها چیزی از حمایت سربازان که یحیی در این مورد متکی به آنها و مردان شمس الدین علی بود ننوشته‌اند ولی می‌توان این مسأله را با عطف توجه به تخمه، فعالیتها و سیاسیات یحیی حدس زد[۴۴۶]. یحیی کراوی یکی از اشراف بشمار می‌رفت که- باتوجه به قضیه ای‌تیمور یکی از افراد باشخصیت بود- و در زمان مسعود خدمت می‌کرد. از اینها گذشته وی از نقطه‌نظر گرایشهای مذهبی میانه‌رو بود: او در احترام و حرمت به درویشان نهایت ملاحظه را می‌کرد از اینرو در زمان سلطنتش هیچکدام از آنها مخالف او نبودند؛ و لیکن وی در «تفویض شریعت دین مبین به علماء» تأمل می‌کرد[۴۴۷] (که شاید منظور از

ص: ۱۶۳

علماء، علماء سنی مذهب باشند). بنابراین تمام آن عناصری که از افراطکاریهایی که از طریق آنها شمس الدین علی از بین رفت می‌ترسیدند- یعنی سنی‌ها شامل علمای سبزوار، و شیعیان میانه‌رو، طبقات متوسط باشتین و سربازان جناح مسعود از یحیی پشتیبانی کردند؛ و نیز اکثر اشراف سبزوار و آنهائیکه گروههای صنفی‌شان بیشتر مجذوب پاداشهای مادی

---

[۴۴۲] (۵۵)- در این مورد نگاه کنید به مقاله آ. آ. علیزاده در مجله.brezA kuaN .dakA ,aiitsevzI اتحاد جماهیر شوروی، شماره ۴(۱۹۵۵).

[۴۴۳] (۵۶)- میرخواند، ص ۶۱۹- ۶۱۸. دولتشاه، ص ۲۸۳؛ دولتشاه این قتل را ننوشته بلکه از مقتضیات هم حرفی نزده است. حافظ ابرو(یادداشتها) طرز سقوط شمس الدین علی را ننوشته است.

[۴۴۴] (۵۷)- دولتشاه(ص ۲۸۳) می‌گوید که کراب، دهی در کنار بیهق(ناحیه سبزوار) بود.

من تلفظ نام یحیی را از کتاب حافظ ابرو چاپ تایوئر گرفته‌ام.

[۴۴۵] (۵۸)- میرخواند، ص ۶۱۹.

[۴۴۶] (۵۹)- اطلاعات مربوط به یحیی کراوی را از میرخواند، ص ۶۱۹ و دولتشاه، ص ۲۸۳ گرفته‌ام.

[۴۴۷] (۶۰)- میرخواند، ص ۶۲۰، سطور ۲- ۱؛ به علماء دین مبین تفویض. چون خود میرخواند سنی بوده است و از منبعی استفاده کرده که آن منبع دارای گرایشهای شیعی بوده است لذا مطمئنا جملات آن منبع را دقیقا ننوشته است و واژه« دین مبین» مشعر بر ارضای تشیع از تاریخ سربداران است ولی این واژه با سنجیدگی تمام بکار رفته بطوریکه مطابق با اعتقادات خود میرخواند باشد.

بودند تا معنوی، از یحیی کراوی حمایت نمودند. یحیی برای اینکه صنوف را به مخالفت وادارد از از نام قاتل که قصاب بود و نشانگر رابطه‌ای با رهبر صنف قصابان (باتوجه به مقام مهمی که شمس الدین علی تفویضش کرده بود) بود کمال استفاده را کرد[۴۴۸]

تنها واقعه مهم دوران سلطنت یحیی که منابع به تفصیل شرحش داده‌اند، به غیر از جلوس و قتلش، قتل طغای تیمور توسط او است[۴۴۹]. طغای تیمور که سربداران را بعنوان یاغیانی می‌دانست که فقط ضرورت و به نوبه خود مالیات دادن را تحمل می‌کردند، از زمان برقراری دولت سربداران برای آنها تهدید بالقوه‌ای شده بود.

وی رهبر قبایلی بود که بر استرآباد و جرجان مسلط بودند[۴۵۰] و از اینها گذشته او سلطان اصلی جانی قربان (که در جای خود با سلطان هرات اتحاد داشت)[۴۵۱] و روسای مازندران بود[۴۵۲]. طغای تیمور اگر

ص: ۱۶۴

هم قابل و بخصوص شجاع نبود ولی لااقل ارتجاعی می‌نمود.

شکست‌های متعدد وی از سربداران او را از تغییر گرایش خود باز- داشت. حافظ ابرو می‌گوید که در زمان سلطنت یحیی کراوی، «طغای تیمور خان بارها علیه او لشکر فرستاده و جنگهایی بین آنها در گرفت ... [لیکن] در اکثر موارد

---

[۴۴۸] (۶۱)- صنف قصابان همانند صنف غسالان که در بالا ذکر شد بعدها در عصر عثمانیان نیز اهمیت پیدا کرد: نگاه کنید به اولیاء، جلد ۱، بخش ۲، ص ۱۴۰.

[۴۴۹] (۶۲)- این داستان را حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۸- ۶؛ میرخواند، ص ۲۶۰(از تاریخ سربداران) و صفحات ۵۹۷- ۵۹۶(از حافظ ابرو)؛ دولتشاه ص ۲۳۷ و فصیح، ص ۸۵(با تاریخ اشتباه ۷۵۶ ه. با اقتباس از حافظ ابرو یا منبع او) ارائه کرده‌اند.

[۴۵۰] (۶۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۵۱] (۶۴)- رابطه بین طغای تیمور و پیروان سابق وی در بوته ابهام است. روسای مازندران در سال ۷۴۵- ۷۴۳ سلطنت طغای تیمور را به رسمیت شناخته بودند و« ترکان مقیم بیابانهای حوالی هرات» نیز تا سال ۷۴۳ ه.(ابن بطوطه، ص ۷۰) و جانی قربان هم در سال ۷۴۵ ه. او را برسمیت شناخته بودند. ابن بطوطه درمورد هرات می‌گوید بقیه پاورقی ۶۴ و ۶۵ در صفحه بعد(ص ۷۰) که ملک حسین پرداخت مالیات را به طغای تیمور از سال ۷۴۳ به بعد قطع کرد و قبایل همجوار خود را، البته نه پیروان طغای تیمور را، تهدید نمود.

قبایل پیرو هرات، چنانکه از سکه‌های سال ۷۴۵ ه. طوس برمی‌آید شامل جانی- قربان نمی‌شدند و در سالهای بعد رژیم هرات دوستی و مودت خود را با جانی قربان همچنان نگهداشت: چنانکه ابن بطوطه(ص ۷۱ به بعد) می‌گوید هرات از حملات قبایل غارتگر آن‌چنان زخمی شده بود که نمی‌توانست سیاست دیگری در پیش بگیرد.

از اینرو گرچه نظم رسمی و عادی سلطه و مالیات‌پردازی سابق بین طغای تیمور و هرات و جانی قربان در سال ۷۴۵- ۷۴۳ از هم پاشید معذلک رابطه ضروری بین هرات و جانی قربان همچنان ادامه یافت(ولی به تنبیه یکی از روسای جانی قربان توسط حسین نیز توجه بکنید: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۴۸- ۴۷). برای ارزیابی قدرت طغای تیمور در سالهای آخری حکومتش بایستی مقدار شناسایی، نه اطاعت، رهبران جانی قربان را بدون در نظر گرفتن احساس و احترام، نسبت به طغای تیمور سنجید.

اشاراتی وجود دارد که جانی قربان، طغای تیمور را از سال ۷۴۶ به بعد ترک کرده است.

میرخواند(جلد ۴، ص ۶۸۱) از ائتلاف بین طغای تیمور و حسین حرف می‌زند این اطلاعات آشکارا از تاریخ سربداران گرفته شده نه از حافظ ابرو، از اینرو در مظان شک و تردید است.

[۴۵۲] - مرعشی، ص ۷۳.

چیزی عاید طرفین نشد.»[۴۵۳] این عبارت، که در اشاره بر سلطنت یحیی نادرست می‌نماید[۴۵۴]، تاریخ روابط سربداران را با طغای تیمور در خلال سال‌های ۷۵۲– ۷۳۷/ ۵۲– ۱۳۳۷ خلاصه کرده است. حال دیگر یحیی کراوی برای پایان بخشیدن به این نارضایتی امور و تحصیل نتایج خوب تصمیم قاطعی گرفت.

یحیی برای شروع کار، مشی تازه‌ای در سیاست رسمی سربداران علیه طغای تیمور در پیش گرفت. از زمان جلوس شمس الدین علی بقیه پاورقی ۶۴ در صفحه قبل

ص: ۱۶۵

سربداران قادر شدند استقلال خود را از طغای تیمور تثبیت و برقرار سازند و لیکن این رابطه مطلوب متکی بر بنیاد نامطمئنی از یک حالت بی‌تحرک نظامی بود. یحیی تصمیم گرفت که این وضعیت را از طریق اصلاح و بهبود روابط تقویت کند نه از راه مقاومت نظامی. مذاکراتی برای ایجاد صلح با طغای تیمور براساس مطیع بودن سربداران صورت گرفت. یحیی کراوی تصمیم گرفت به طغای تیمور مالیات بدهد و از طریق ضرب سکه سلطنت او را برسمیت بشناسد و هرسال قبل از اینکه وفاداری‌اش را نسبت به خان ابراز کند و اطاعتش را تجدید نماید هدایائی برای او بفرستد[۴۵۵].

مسعود در سال‌های ۷۴۱– ۷۳۷/ ۴۱– ۱۳۳۸ تا بدانجا رسیده بود که سکه بنام طغای تیمور ضرب می‌کرد و به او مالیات می‌داد[۴۵۶] و لیکن تا آنجائیکه می‌دانیم خودش را آنقدر پست نمی‌کرده که خود را بدست‌وپای او بیاندازد. اینکه یحیی، که موقعیت او در مقابل طغای تیمور متزلزل‌تر از موقعیت مسعود در سال‌های ۷۴۱– ۷۳۸/ ۴۱– ۱۳۳۸ بوده، بایستی بی‌دلیل اینکار را انجام داده باشد که سوءظن طغای تیمور و اطرافیانش را برانگیخته است. و لیکن یحیی با شرایط وفاداری و پرداخت باج و خراج، بر تردیدهای طغای تیمور فائق آمد.

گمان می‌رود که مذاکرات یحیی حالت ویژه‌ای داشته، مبتنی بر اینکه نظام قدیم ایلخانان بایستی در خراسان بازسازی شود و طغای تیمور به‌عنوان ایلخان، درآمدهای این ایالت را در اختیار بگیرد– درآمدهایی که واسال او یحیی کراوی در مقام حاکم خراسان بایستی به او پرداخت می‌کرد. چنانکه دسیسه حسن کوچک در سال ۷۳۹/ ۱۳۳۹ نشان داد[۴۵۷] طغای تیمور بخاطر جلب کمک،

ص: ۱۶۶

به منظور اقناع جاه‌طلبی‌های سلطنتش، آسیب‌پذیر بود لذا پیشنهادات یحیی جاه‌طلبی و طمع او را اقناع می‌کرد. از آنجا که یحیی صداقت داشت طغای تیمور نمی‌توانست آنها را رد کند.

---

[۴۵۳] (۶۶)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۶.

[۴۵۴] (۶۷)– از زمانیکه یحیی در سال ۷۵۲ ه. به قدرت رسیده و سکه‌هایی بنام طغای تیمور در همان سال ضرب کرده بود لذا وقتی برای لشکرکشی‌هایی که حافظ ابرو از آنها صحبت می‌دارد باقی نبوده است.

[۴۵۵] (۶۸)– بایستی دو تصمیم اولی یحیی را از روی سکه‌های سال ۷۵۲ ه. استنباط کرد؛ مدرکی برای تصمیم سومش را می‌توان در عمل بعدی یحیی مشاهده کرد.

[۴۵۶] (۶۹)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۵۷] (۷۰)– درمورد اطلاعات اضافی که از سکه‌ها گرفته شده نگاه کنید به همین کتاب.

دلیل صداقت یحیی، پول بود. در سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۴۱ ضرابخانه‌های سربداران که در حدود یک دهه عاطل و باطل افتاده بود کار می‌کرد و سکه‌هایی در تأیید سلطنت طغای تیمور ضرب می‌نمود[۴۵۸] و به خزانه طغای تیمور در خراسان واریز می‌کرد. وقتی که این وجوه به طغای تیمور پرداخت شده، تمام ترس او ریخته و تمام تعهدات یحیی صورت واقع برای او پیدا کرده است. بدین ترتیب برای مدتی حکومت ایلخانی طغای تیمور در خراسان بار دیگر برقرار شده و یحیی کراوی اطاعتش را و نیز واسال بودنش را نسبت به او اعلام داشته و در دربارش به او تبریک گفته است. یحیی هرسال، برای تجدید دوستی همراه با عده‌ای از روسای سربداران و گروهی از ملازمین سفرهایی به ناحیه استرآباد انجام داده است.[۴۵۹] طغای تیمور که از وفاداری یحیی بخاطر پرداخت باج و خراج متقاعد شده بود خود را با هدایا و یا کمک او از طریق مسافرتهای سالانه‌اش دلخوش کرده است.

یحیی کراوی با نزدیکی بر اردو و شخص طغای تیمور آخرین مرحله تصفیه خود را با ارباب موقتی و دشمن قدیمی‌اش پیاده کرده است. یحیی و سربداران در سال ۷۵۴/ ۵۴- ۱۳۵۳ با[۴۶۰] علم به اینکه حالا موقعی است که با این تدارکات دقیق سوءظن طغای- تیمور بار دیگر نسبت به آنها عود کند تصمیم گرفتند نقشه‌ای برای

ص: ۱۶۷

حمله به قلمرو آنها طرح‌ریزی کنند. سربداران- گروهی در حدود سیصد نفر- بطور مسلح مسافرت سالانه خود را بطرف اردوی طغای تیمور شروع کردند و بعد از رسیدن بدانجا همچنان بصورت مسلح باقی ماندند. یحیی دو نفر مرید داشته، حافظ شاغانی و محمد حبش (که این محمد حبش یکی از قاتلین کلواسفندیار بود) هردو مسلح، درصدد بدست آوردن فرصتی بودند که وقتی که نگهبانان دور از آنجا بوده‌اند، به چادر طغای تیمور حمله ببرند.[۴۶۱]

گزارش میرخواند از این واقعه که مأخوذ از تاریخ سربداران است. با نشان دادن اینکه سربداران پس از ورود به اردوی طغای- تیمور و حمله آزادانه به او احتیاجی به تجدید سوگند وفاداری سالانه خود نداشته‌اند عمل یحیی را توجیه می‌کند و نیز مبین تصمیم خود طغای تیمور علیه سربداران است. و لیکن با در نظر گرفتن نقشه طویل المدت یحیی برای دست یافتن به طغای تیمور و نیز تدارکات دقیق یکی از جناحهای کوچک سربداران و مخصوصا موفقیت نقشه- شان در مقابل تعداد عظیم دشمنانشان، پیشقدمی آنها را برای حمله می‌توان دریافت.[۴۶۲] حافظ ابرو واقعه را این‌چنین تعریف می‌کند:

---

[۴۵۸] (۷۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۵۹] (۷۲)- فقط دولتشاه(ص ۲۳۷) می‌گوید که یحیی مسافرتهای سالانه انجام می‌داد، و لیکن جز تاریخ مرگ طغای تیمور که وی آنرا در سال ۷۵۲ ه. قرار می‌دهد، بنظر می‌رسد که این کاری بوده است که یحیی انجام می‌داده است.

[۴۶۰] (۷۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۶۱] (۷۴)- در اینجا از گزارش حافظ ابرو استفاده کرده‌ام جز اینکه نام محمد حبش را از- میرخواند(ص ۶۲۰) گرفته‌ام؛ حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷؛ فصیح، ص ۸۵.

[۴۶۲] (۷۵)- گزارشی که وی از تاریخ سربداران بدست داده در جلد ۵ روضة الصفای وی دیده می‌شود و مرگ طغای تیمور را در ص ۶۲۰ نوشته است. معهذا میرخواند از گزارش حافظ ابرو(در مقابل مطلع السعدین سمرقندی) در صفحات ۵۹۷- ۵۹۶ جلد ۵ استفاده کرده است.

«چون بدانجا رسید مجموع مردان او سلاح پوشیده بدر کریاس طغا تیمور خان آمد و پادشاه طغا تیمور در بارگاه بود و چنین استماع افتاده بود که خواجه غیاث الدین بحرآبادی پیش پادشاه بود با یک دو طلب علم و از کید و مکر روزگار غافل نعوذ باللّه من آفات الغفلات و از اتفاقات آن روز از سران طغا–

ص: ۱۶۸

تیمور و نوکران در حساب کسی حاضر نبود جمعی از قبچجی و فراش و خواجه‌سرای دربار پیش او بودند و هیچ‌کس را در این حالت خیال عذری و مکری در خاطر نمی‌گنجید خواجه حبش و حافظ شاغانی و دو سربدار دیگر درآمدند مسلح و در امور خراسان سخن گفتن آغاز کردند ناگه در میان محاورات حافظ شاغانی تبری از میان بدر آورد و بر فرق طغا تیمور خان زد چنانکه بر روی درافتاد و خواجه یحیی فی الحال سر او را از بدن جدا کرد.»[۴۶۳]

سربدارانی که در خارج چادر آماده بودند شمشیرها را برکشیده و بر قشون طغای تیمور زدند. «بر هیچ‌کس ابقا نکردند و قتل در اردوی طغا تیمور خان عام گشت.»[۴۶۴]

مردان یحیی نه تنها تا آنجائیکه امکان داشت خانواده، دارو ندار و قشون طغای تیمور را شکار کردند بلکه سعی نمودند تمام قبایل خانه بدوشی را که از قدرت طغای تیمور پا گرفته بودند از بین ببرند. باز هم بنا به گفته حافظ ابرو «سربداران اکثر آن ولایت به سم ستوران ویران گردانیدند و هرگله‌ای که در گیاه زار آن مراعی یافتند براندند[۴۶۵].» بنا به گفته فصیح[۴۶۶] بار دیگر سلطه سربداران از استر– آباد، شاسمان، بسطام، دامغان (که یک زمانی در دست شمس الدین علی بود) و سمنان تا خوار نزدیک ورامین و طابرک ری کشیده شد.[۴۶۷]

ص: ۱۶۹

تاریخ مرگ طغای تیمور مشخص نیست. آیا یحیی قبل از سلطنت او در سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱ برای جلب اعتماد او کیسه‌های وی را پر از سکه‌های ضرب‌شده کرده است؟ یا آیا او فرصت مناسب را بعد از چندین مسافرت تسلیم‌گونه به نزد خان بدست آورده است؟ منابع هیچ نوع تاریخ دقیقی را ننوشته‌اند.

---

[۴۶۳] (۷۶)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷.

[۴۶۴] (۷۷)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷.

[۴۶۵] (۷۸)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۸– ۷.

[۴۶۶] (۷۹)– فصیح، ص ۸۵.

[۴۶۷] (۸۰)– موقعیت خوار و طابرک(که بعدها فصیح طابران تلفظ کرده) را مستوفی در جلد ۱، صفحات ۵۳، ۱۶۱ و ۱۷۳ و جلد ۲، صفحات ۵۹، ۱۵۷ و ۱۶۸ کتابش عرضه کرده است؛ مینورسکی با نقل از ابن بطوطه، جلد ۳، ص ۷۷(در مقاله طوس در دانشنامه بقیه در صفحه بعد اسلام، چاپ اول) می‌گوید طابران اسم دیگر طوس است؛ معهذا فصیح این دو شهر را از شرق به غرب یعنی طابران– طابرک فهرست‌بندی کرده است. درمورد طابرک به‌عنوان ارک شهر ری نگاه کنید به ج. سی. مایلز

(seliM. C. G) yyaR fo yrotsiH citamsimuN ehT

(نیویورک، ۱۹۳۸ م.)، در همه صفحات.

حافظ ابرو اصلا تاریخی ارائه نداده است و چنین بنظر می‌رسد که فصل مربوط به مرگ طغای تیمور را در زبدة التواریخ بعد از وقایع سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ قرار داده است از اینرو وقتی که این واقعه اتفاق می‌افتاده وی هیچ نوع عقیده‌ای در این مورد نداشته است.

خواندمیر دو تاریخ متفاوت عرضه کرده[۴۶۸] و تاریخی هم که فصیح ارائه داده (۷۵۶/ ۵۶- ۱۳۳۵) خیلی دور است.[۴۶۹] یکی از شعرا بنام عزیزی می‌گوید:

تاریخ مقتل شه عالم طغاتمور — از هجره بود هفصد و پنجاه و چارسال

در روز شنبه از مه ذو القعده شانزده — کین حکم گشت واقع از حکم ذی الجلال[۴۷۰]

بقیه در صفحه قبل

ص: ۱۷۰

این تاریخ- ۱۶ ذوالقعده ۷۵۴/ ۱۳ دسامبر ۱۳۵۳- مطابق با گزارش قتلی است که تفصیلات مفصلی از اوضاع و احوال دورو- برش برای امکان هرنوع جلوگیری ارائه می‌دهد و نیز امکان تطابق این گزارش را با سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ فراهم می‌سازد. در گزارش دولتشاه از قتل طغای تیمور، اردوی او در سلطان دوین استرآباد در زمان ملاقات یحیی بوده است؛[۴۷۱] طبق گفته دولتشاه این ناحیه قشلاق معمولی طغای تیمور بوده است[۴۷۲] و این قشلاقی است که درست مطابق با ماه ذوالقعده ۷۵۴ (۲۸ نوامبر- ۲۷ دسامبر ۱۳۵۳) می‌باشد. و اگر طغای تیمور در سال ۷۵۴/ ۵۴- ۱۳۵۳ به قتل رسیده باشد لااقل با سربداران به‌عنوان واسالش می‌توانست از زمان تسلیم آنها در سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ دو ملاقات داشته باشد- که این مسأله گفته دولتشاه را قوام می‌بخشد که: «هرسال بجهت ملازمت و تجدید عهد سربداران ... پیش خان به استرآباد می‌رفتند ...»[۴۷۳]

---

[۴۶۸] (۸۱)- در چاپ دورن از تاریخ سربداران خواند میر، مرگ طغای تیمور در سال ۷۵۳ ه.

(ص ۱۵۵) نوشته شده و گزارش نیز منسوب به سمرقندی است. در ترجمه د.- پرایس از حبیب السیر خواند میر(در کتاب

fo --- tcepsorteR lacigolonorhC yrotsiH nademmahoM

جلد ۲[لندن، ۱۸۲۱ م.] ص ۶۸۸- ۶۸۷) این تاریخ ۷۵۲ ه. نوشته شده است. خواندمیر نتوانسته این تاریخ را از حافظ ابرو که هیچ خبری ارائه نداده بگیرد؛ و تاریخ سربداران که مورد استفاده دولتشاه و میرخواند است نیز گویا صحبتی از این تاریخ نکرده است.

[۴۶۹] (۸۲)- فصیح، ص ۸۵.

[۴۷۰] (۸۳)- دولتشاه، ص ۲۳۸- ۲۳۷. دولتشاه آشکارا اختلاف بین تاریخ و تواریخ جلوس(۷۵۹- ۷۵۵) یحیی کراوی را ندیده گرفته است(ص ۲۸۳).

[۴۷۱] (۸۴)- دولتشاه، ص ۲۳۷.

[۴۷۲] (۸۵)- دولتشاه(ص ۲۳۶) می‌گوید که ییلاق طغای تیمور در رادکان و قشلاق او در سلطان دوین استراباد بود. حافظ ابرو ییلاق و قشلاق او را به ترتیب در کالبوش و در« مازندران» نوشته است(یادداشتها، ص ۲).

[۴۷۳] (۸۶)- دولتشاه، ۲۳۷.

قتل طغای تیمور و از هم پاشیده شدن قشون او و عشایر، سربداران را قادر ساخت که بار دیگر آن مناطقی را که مسعود یک زمانی از آنها گرفته و بار دیگر از دست داده بود تصرف کنند. و گمان می‌رود که این دومین غلبه از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. دشمنان آنها پراکنده شدند و چون آنها دارای رهبرانی نبودند که از نظر اعتبار برتر از طغای تیمور باشند لذا دیگر قدرت هیچ نوع اتحادی را نداشتند. از اینها گذشته یحیی اشتباه مسعود را درمورد حمله به مازندران هرگز مرتکب نشد.

ص: ۱۷۱

باوجوداین سربداران در اشغال مناطق جدید المفتوح و نیز در جانشینی طغای تیمور- که غیر قابل حل می‌نمود- به اشکالاتی برخوردند. ما قبلا علائمی از نقاط ضعف دولت سربداران را که ریشه در آشفتگی داشت برشمردیم: یعنی عدم وجود یک خانواده، گروه و یا طبقه مشخص حاکمه در میان سربداران و عدم وجود مالکین جا افتاده‌ای که افراد جاه‌طلب را برای طرح‌ریزی غصب قدرت فراخواند. به علاوه این دولت در داخل خود دارای عنصر پراکنده‌کننده‌ای از سازمان درویشان بود که آرزویشان در مقابل آمال اکثر مردم برقراری یک تئوکراسی رادیکال شیعی بود.

آشفتگی‌های داخلی که بخاطر این نقاط ضعف ایجاد گشته بود سربداران را از برقراری وضعی که یحیی کراوی برای آنها ایجاد کرده بود بازداشت.

یحیی کراوی در سال ۷۵۶/ ۵۶- ۱۳۵۵ توسط یکی از ملتزمین خود، از جمله برادر زنش به قتل رسید. منابع بطور کلی قتل و قربانی شدن او را به تفصیل توصیف کرده‌اند[۴۷۴] و لیکن برای قتل او هیچ نوع انگیزه‌ای ارائه نداده‌اند. معهذا چنین می‌نماید که پیروان مسعود که در زمان حکومت سخت‌کوش شمس الدین علی و یحیی کراوی ساکت شده بودند این زمان را برای بازگشت به اوضاع زمان مسعود مغتنم شمرده‌اند. لطف اللّه بن وجیه الدین مسعود که به سن

ص: ۱۷۲

[۴۷۵]

بلوغ رسیده بود طبقه متوسط باشتین را با شخصیتی روبرو ساخت که می‌توانست آنهائی را که امید برقراری یک سلسله را داشتند و درصدد بودند که سبزواریها را از میدان بدر کنند و علاقه‌ای هم به حکومت یحیی نداشتند بطرف خود جذب و جلب کند. این گروه که هوادارانی در میان سبزواریها و حتی در میان خانواده یحیی پیدا کرده بود وقتیکه فرصت دست داده یحیی را سرنگون کرده‌اند.

---

[۴۷۴] (۸۷)- و همه این منابع از منبع مذکور اقتفا کرده‌اند. بنظر می‌رسد که در نزد نویسندگان تاریخ سربداران تعدادی از آثار وفیات وجود داشته باشد چراکه همان عباراتی را نوشته‌اند که در گزارشات فصیح و حافظ ابرو از مرگ طغای تیمور آمده است. گزارش فصیح از مرگ یحیی(ص ۹۰) بسیار مفصل است. وی از امین الدین نامی اسم می‌برد که اولین‌بار به یحیی حمله برد و علاء الدوله برادر زن یحیی نیز طراح این توطئه بوده است؛ منابع دیگر اسم امین الدین را حذف کرده‌اند و نام برادر زن یحیی را عز الدین(میرخواند، ص ۶۲۰) و علاء الدین(خواندمیر، ص ۱۵۶) و از جمله علاء الدوله(دولتشاه، ص ۲۸۳) قلمداد کرده‌اند. حافظ ابرو از کسی نام نمی‌برد(یادداشتها، ص ۱۷).

[۴۷۵] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

دسیسه‌گران با مشکلات زیادی روبرو شدند. حیدر قصاب قاتل شمس الدین علی، که یحیی او را به‌عنوان یکی از فرماندهان مهم نظامی‌اش ابقا کرده بود پس از قتل یحیی از استرآباد به سبزوار برگشت و با قاتلین به جنگ پرداخت و اکثر آنها را در قلعه به دام انداخته و سرانشان را به آتش کشید.[۴۷۶] وی سپس ظهیر الدین کراوی برادرزاده یحیی را به حکومت برگزید.[۴۷۷]

ولی پیروان مسعود فرار کردند. نصر اللّه اتابک لطف اللّه هواداران و دسیسه‌گران ناحیه اسفراین را دوروبر خود جمع کرده و در مقابل حیدر، ظهیر الدین و سبزوار به دفاع پرداخت.[۴۷۸] حیدر گرچه قشون و پایتخت آنها را گرفت و جانشین «قانونی» یحیی را از تاج و تخت انداخت، معذلک نتوانست با حریفان خود کنار بیاید. علائق عمومی و رهبریت شایسته‌ای که یحیی را قادر ساخته بود تا قدرت را در دست بگیرد از بین رفته بود. در این میان دیگر تهدید خارجی از

جانب طغای تیمور و یا آشفتگی داخلی از طرف دراویش برای متحد ساختن جناحهای مختلف وجود نداشت. و در نظر رهبران، ظهیر– الدین آدم نالایقی بود[۴۷۹] و خود حیدر هم در خارج از ارتش فقط می‌توانست هواداران کمتری پیدا کند چراکه وی یک زمانی از افراد شمس الدین بشمار می‌رفت که با جناح مسعود بیگانه بود و و بعدها نیز قاتل شمس الدین علی شد که این عمل در نظر درویشان بی‌اعتبارش ساخته بود.

حیدر، ظهیر الدین را مجبور ساخت تا در مقابل شورشیان اسفراین جبهه بگیرد. وقتی که به اجبار و اصرار او وقعی گذاشته نشد ظهیر الدین را از مقام خود معزول ساخت (پس از فقط چهل روز سلطنت) و خود تاج و تخت را در دست گرفته و لشکرش را علیه شورشیان سوق داد.[۴۸۰] ولی قبل از اینکه وی بر آنها غالب آید توسط حسن دامغانی به قتل رسید. حسن یکی از دشمنان کهنه حیدر بود و یکبار هم قبل از به قتل رسیدن شمس الدین علی به دست حیدر، درصدد کشتن او برآمده بود و لیکن یحیی کراوی از اینکار وی ممانعت کرده بود. آیا حسن بعدها یکی از هواداران نصر اللّه و شورشیان جناح مسعود شده بود یا اینکه آیا وی این جنگ داخلی را فرصتی برای انتقام‌کشی از حیدر و پیشرفت یافته بود؟ معلوم نیست.

---

[۴۷۶] (۸۸)– میرخواند، ص ۶۲۰؛ فصیح، ص ۹۰.

[۴۷۷] (۸۹)– حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۱۸) ظهیر الدین را برادرزاده یحیی قلمداد کرده و این گزارش از طریق سمرقندی به میرخواند منتقل شده است(ص ۶۲۰). و اما گزارش دیگری نیز وجود دارد که ناشی از تاریخ سربداران است که در فصیح(ص ۹۰) و دولتشاه(ص ۲۸۳) دیده می‌شود، در آنجا که ظهیر الدین را برادر یحیی می‌نویسند؛ چنین می‌نماید که گزارش میرخواند از تاریخ سربداران اخذ شده و مبهم است و شاید هم در چاپ تهران تحریف شده است(صفحات ۶۲۱– ۶۲۰).

[۴۷۸] (۹۰)– میرخواند، ص ۶۲۱؛ فصیح، ص ۹۴. اسفراین بعد از سبزوار یکی از مهمترین شهرهای قلمرو سربداران بوده است.

[۴۷۹] (۹۱)– میرخواند، ص ۶۲۱؛ فصیح، ص ۹۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۴– ۲۸۳.

[۴۸۰] (۹۲)– میرخواند، ص ۶۲۱؛ دولتشاه، ص ۲۸۴.

وی به قتلغ بوغا غلام خود یاد داده بود که در مقابل حیدر به او کمک کند و وقتی که حسن، حیدر را به بغل می‌کشد تا او را ببوسد به قتلش برساند. نقشه خوب طرح‌ریزی شده بود چراکه حیدر در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ به قتل رسید.[۴۸۱]

ص: ۱۷۴

لطف اللّه مدت دو سال به نام خود و به کام حسن دامغانی حکومت کرد. وی در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ پس از اختلاف با حسن، از کار برکنار شده و به قتل رسید[۴۸۲]. با سقوط لطف اللّه، امکان استقرار سلطنت در میان سربداران که متکی بر خانواده مسعود باشد از بین رفت و آن گروهی که جناح مسعود را تشکیل می‌داد- هواداران ای‌تیمور، شمس الدین و بالاخره لطف اللّه- به فراموشی سپرده شد. این تحول برای حسن یک تحول شوم بود. قتل حیدر توسط او و حمایت او از طبقه متوسط باشتین و هواداران مسعود در مقابل سبزواریها گروه قابل توجهی از سربداران را از اطراف او تاراند و حالا با ضربه خوردن خانواده مسعود، ضربه محکمی به او وارد آمد. همه این گروههای متخاصم پیروانی در ارتش داشتند و همه اینها آماده استفاده از شکستهای رهبریت حسن- شکستهائی که وقوعشان دور نبود- بودند.

قتل یحیی کراوی و مبارزه بعدی برای تسلط بر دولت سربداری منتهی به عدم انجام اکثر کارهای یحیی گردید. وقتی که حیدر قصاب استرآباد را به قصد انتقام‌کشی از قاتلین یحیی ترک گفت، نیروهای سربداری را که استرآباد و جرجان را اشغال کرده بودند تضعیف کرد و دشمنان سربداران را قادر ساخت که با اینکه بعد از قتل طغای تیمور شکست خورده و پراکنده شده بودند، بار دیگر متحد شده و سر به شورش بردارند. رهبر این شورش شخصی بنام امیر ولی پسر شیخ علی هند و حاکم استرآباد در زمان طغای تیمور بود.[۴۸۳] امیرولی پس از مرگ طغای تیمور از استرآباد فرار کرده و به

ص: ۱۷۵

منطقه جانی قربان پناهنده شد و در آنجا مدتی را با امیر شبلی جانی قربانی حاکم نسا[۴۸۴]، بسر برد و با دختر او ازدواج کرد. سپس با دیدن آشفتگی سربداران که معلول جنگهای داخلی بود به مازندران برگشت.[۴۸۵] مسأله مخالف شدید با سربداران مسأله ساده‌ای نبود.

امیر ولی بدون تردید نیروی کمی از نظامیان را در اختیار داشت- که احتمالا مرکب از ملتزمین پدرش و ماجراجویانی از جانی- قربان بودند. و لیکن برای مقابله با نیروی عظیم سربداران مجبور شد که بقایای پیروان عشیره‌ای طغای تیمور را دوروبر خود جمع کند و این کار، کار بسیار مشکلی بود چراکه چنین می‌نماید خود او پیوندهای لازم قبیله‌ای را دارا

---

[۴۸۱] (۹۳)- این تفصیل از کتاب میرخواند(ص ۶۲۱) است؛ دولتشاه(ص ۲۸۴) داستان مشابهی را ارائه می‌دهد. تاریخ از حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۲۸) است.

حسن یک‌نفر باشتینی بود(حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸).

[۴۸۲] (۹۴)- میرخواند، ص ۶۲۲- ۶۲۱؛ دولتشاه، ص ۲۸۵؛ فصیح، ص ۹۴.

[۴۸۳] (۹۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹. فصل حافظ ابرو درمورد امیر ولی در مجموعه(متن اصلی، ص ۱۴- ۹) یکی از منابع اصلی راجع به امیر ولی است. میرخواند(ص ۵۹۹- ۵۹۷) دقیقا از نوشته‌های حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۰- ۹ و قسمتی از ص ۱۱ استفاده کرده است. شیخ علی هندو پدر امیر ولی احتمالا با خانواده هندو که قبلا درباره‌شان صحبت شد نسبتی داشته است.

[۴۸۴] (۹۶)- درمورد نسا نگاه کنید به: مینورسکی« نسا» دانشنامه اسلام، چاپ اول. تلفظ این واژه در قرن سیزدهم احتمالا نسا)asiN (بوده نه نسا)asaN (: نگاه کنید به جناس نسا)asiN (یعنی زن در جوینی، جلد ۲، ص ۳۴۸.

[۴۸۵] (۹۷)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹.

نبوده است. وی با اعلام اینکه یکی از هوا- داران لقمان بن طغای تیمور است بر این مانع غالب آمد و از نام او برای جلب حمایت استفاده کرد.[۴۸۶]

منابع زمان برگشت امیر ولی را صریحا مشخص نکرده‌اند بلکه فقط می‌توان با نتیجه‌گیری منطقی بدان دست یافت. میرخواند می‌گوید که حیدر قصاب لشکری را علیه امیر ولی که شورش

ص: ۱۷۶

نصر اللّه و لطف اللّه اسفراین رهبری می‌کرد تدارک دید[۴۸۷]. از گزارش حافظ ابرو در فصلی از مجموعه، درباره امیر ولی آمده است که وقتی که ولی به مازندران برگشت اول از همه برای جمع‌آوری قشون به دهستان وچلاو رفت و با این نیرو شکستی بر پادگان یکی از قلاع سربداران در نزدیکی استرآباد وارد ساخت.[۴۸۸] با این موفقیت بسیاری از مردمان از جمله پیروان سابق طغای تیمور به گروه امیر ولی پیوستند که همین مسأله باعث شد تا حکومت سربداران- حسن دامغانی- به موقعیت مازندران توجه زیادی مبذول دارد. لشکری از سربداران به سرپرستی حسن از طریق خراسان گسیل شد ولی امیر ولی باز هم آنرا شکست داده و در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ استرآباد را تصرف کرد[۴۸۹].

نیروی دیگری از سربداران مرکب از قشون خراسان و پادگانهای شاسمان تحت فرماندهی ابو بکر، به همان سرنوشت قشون سابق دچار شد.[۴۹۰] بالاخره حسن دامغانی اجبارا خودش داوطلب این کار شد که او نیز شکست خورد[۴۹۱]. منابعی که اطلاعاتشان را از تاریخ سربداران گرفته‌اند می‌نویسند که این آخرین شکست، منجر به طغیان علی مؤید در دامغان گردید[۴۹۲] که در تاریخ ۷۵۹/ ۵۸-

ص: ۱۷۷

---

[۴۸۶] (۹۸)- وقتی که امیر ولی شروع به شورش می‌کند لقمان سلطنت نمی‌کرده است و بعد از برگشت به مازندران بود که ولی تصمیم می‌گیرد او را به سلطنت بنشاند. او به لقمان می‌گوید که برگردد و اقوام و هواداران او را تبعید می‌کند(حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱).

لقمان احتمالا در آناتولی بوده است که در آنجا دوتا از برادران وی بنام بابق بیک و دولتشاه که بعد از قتل طغای تیمور از خراسان فرار کرده بودند در خدمت قرامانی‌ها و آرتانیها بوده‌اند)isigreDtinA ، جلد ۱: شماره ۶[۱۹۴۹]، ص ۲۰- ۱۷).

چنین می‌نماید که نسل لقمان بعدها در زمان شاهرخ در خراسان ظاهر شده‌اند(مینورسکی« طغاتیمور»، دانشنامه اسلام، چاپ اول).

[۴۸۷] (۹۹)- میرخواند، ص ۶۲۱.

[۴۸۸] (۱۰۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹. حافظ ابرو در فصلی از مجموعه(ص ۱۱) درمورد ولی می‌گوید که قیام ولی در زمان جنگ بین حیدر قصاب و حسن دامغانی اتفاق افتاد، در کتاب زبدة التواریخ(ص ۵) وی با قرار دادن این قیام در زمان سلطنت علی مؤید آنرا اصلاح می‌کند. بنظر من هردو زمان درست است: ولی احتمالا در در حدود سال ۷۵۷ ه. به مازندران برگشته و فتوحات وی نیز در نیمه سال ۷۶۰ اتفاق افتاده است.

[۴۸۹] (۱۰۱)- ولی در سال ۷۵۷ ه. در استرآباد سکه ضرب کرد.

[۴۹۰] (۱۰۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۰. بنا به گفته حافظ ابرو، حسن دامغانی قلعه‌ای در شاسمان برای برقراری ابو بکر در آنجا بنا نهاد(حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸).

[۴۹۱] (۱۰۳)- فصیح، ص ۹۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۵؛ میرخواند، ص ۶۲۲.

[۴۹۲] (۱۰۴)- میرخواند، ص ۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵.

۱۳۵۷ اتفاق افتاد.[۴۹۳] بدین ترتیب ظهور دوباره امیر ولی در مازندران بایستی در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ یا زودتر در خلال سلطنت ظهیر الدین یا حیدر قصاب بوده باشد؛ و تسخیر استرآباد توسط امیر ولی در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ در زمان سلطنت لطف اللّه بوده است؛ و شکست خود حسن از امیر ولی نیز (اگر گفته تاریخ سربداران را قبول کنیم) در سال ۷۵۹/ ۵۸-۱۳۵۷ اتفاق افتاده است.[۴۹۴]

حسن دامغانی نه تنها بایستی با امیر ولی در جنگ می‌بود بلکه بایستی با شورشهای علی مؤید در دامغان و درویش عزیز در مشهد نیز درگیر می‌شد.[۴۹۵] حسن آشکارا از شورش علی غافل شد که شاید دلیلش این بوده که آنرا فقط مبارزه‌ای برای حکومت می‌دانسته است (گرچه تلاش علی درمورد ضرب سکه سربداران بنام خود بایستی سوء ظنی را موجب می‌گردید). ولی فعالیتهای درویش عزیز مسأله دیگری بود.

درویش تصمیم گرفته بود که زمان را برای برقراری حکومت مهدی در روی زمین آماده سازد و پیروانش را (که احتمالا از سازمان درویشان شیخ حسن جوری، شعبه مشهد بودند) برای انجام این کار فرامی‌خواند.

درویش عزیز پس از پیروزی در مشهد، بطرف طوس رفت و ارک آنرا گرفت و تئوکراسی خود را تحت نام «سلطان محمد، مهدی» برقرار کرد.[۴۹۶] حسن دامغانی نمی‌توانست از این مسأله بگذرد. عمل عزیز در گرفتن طوس از جانی قربان احتمالا آنها را تحریک کرده که به سربداران حمله آورند، و برنامه او نیز که جناح درویشان را در سبزوار جذب

ص: ۱۷۸

کرده بود درگیری نوعی جنگ داخلی مذهبی را نوید می‌داد.

بدین ترتیب پس از یک درنگ شش ماهه[۴۹۷] که نشانگر جنگ سخت سربداران با ولی بود حسن به طوس حمله برد و حکومت مهدویت درویش عزیز را برچید. درویش عزیز بخاطر ارفاق حسن تبعید گردید و به اصفهان رفت.[۴۹۸] جانی قربان، صاحبان اصلی طوس آشکارا در مقابل حمله عزیز عکس العمل نشان داد و لیکن پس از اشغال طوس توسط حسن، بار دیگر برای پس گرفتن مناطق خود گامهایی برداشت.[۴۹۹]

ص: ۱۷۹

۹- دوره متاخر

---

[۴۹۳] (۱۰۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۴۹۴] (۱۰۶)- حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۱۰) می‌گوید که در زمان تسخیر استرآباد بدست ولی حسن دامغانی رهبر سربداران بوده، این اظهار وی احتمالا بازتابی از واقعیت سلطه اصلی حسن در زمان سلطنت لطف اللّه بوده است.

[۴۹۵] (۱۰۷)- میرخواند، ص ۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵. دولتشاه این درویش را عزیز مجدی نامیده(ص ۲۸۵) ولی حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۲۶) او را عزیز محمدی نامیده است.

[۴۹۶] (۱۰۸)- میرخواند، ص ۶۲۲. عزیز احتمالا ادعای مهدی بودن می‌کرده است، از منابع موجود این مسأله روشن نمی‌شود.

[۴۹۷] (۱۰۹)- میرخواند، ص ۶۲۲. پطروشفسکی(ص ۱۵۱) به اشتباه می‌گوید که محاصره حسن شش ماه طول کشیده است.

[۴۹۸] (۱۱۰)- میرخواند، ص ۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵.

[۴۹۹] (۱۱۱)- دولتشاه، ص ۲۸۶.

علی موید درویش عزیز را به دامغان دعوت کرد تا در شورش خود او شرکت و کمکش کند.[۵۰۰] موقعیت شورشیان دامغان برای آغاز شورش مساعد بود چون دامغان از مرکز قلمرو سربداران بقدر کافی دور بود. از سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ حسن کاملا درگیر دفاع از خود در برابر امیر ولی و خواباندن حکومت درویش در طوس و سپس غلبه بر شورشیانی بود که در شاقان نزدیک جاجرم سر به طغیان گذاشته بودند.[۵۰۱] زمانیکه حسن با درگیریهای این چنینی مشغول بود علی مؤید برای بکارگیری پناهندگانی از قشون شکست خورده سربداری وقت کافی داشت و عزیز نیز می‌توانست پیروان باقیمانده خود را در طوس و مشهد سروسامان بخشد و با هواداران خود در سایر مراکز شیعی- نظیر سبزوار- تماس نزدیک برقرار کند.

در خلال سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ علی و عزیز به قدر کافی نیرو جمع کرده بودند که علیه حسن دامغانی بپا خیزند.[۵۰۲] بعد از اینکه حسن سبزوار را به قصد محاصره شورشیان در قلعه شاقان ترک کرد، علی و عزیز ناگهان به سبزوار راندند و احتمالا با تلاش درویشان خود و سایر هوادارانشان در شهر، به‌عنوان اینکه قشون برگشته حسن هستند وارد شهر شدند. شورشیان با این ضربه نه تنها بر سبزوار

ص: ۱۸۰

بلکه بر خانواده و املاک رؤسای سربداران که دولت و فرماندهی حسن دامغانی را تشکیل داده بودند مسلط شدند. علی باتوجه به این گروگانها نامه‌ای به رهبران ارتش حسن نوشت و در آن اشاره کرد که آنها بایستی او را در ساقطکردن حسن یاری نمایند.

فرماندهان قبول کردند و سر حسن را به علامت تسلیم به حکومت علی و عزیز به سبزوار فرستادند.[۵۰۳]

علی مؤید و درویش عزیز حدود ده ماه پس از تصرف سبزوار توأمان حکومت کردند[۵۰۴]. یکی از اولین اقدامات آنها برقراری مذهب تشیع به‌عنوان مذهب رسمی بود که این مسأله از سکه‌های سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ آنها کاملا مشهود است.[۵۰۵] در این دوره همچنین آئینی ایجاد شد که طبق آن اسب مجهزی را هرروز صبح، در هوای گرگ و میش برای ظهور مهدی آماده می‌کرده‌اند.[۵۰۶]

---

[۵۰۰] (۱)- میرخواند، صفحات ۶۲۳- ۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵.

[۵۰۱] (۲)- درمورد شورش شاقان نگاه کنید به میرخواند، ص ۶۲۳ و دولتشاه، ص ۲۸۶. محل واقعی شاقان معلوم نیست و لیکن نگاه کنید به مستوفی، جلد ۲، صفحات ۱۴۹ و ۱۸۷.

من درمورد تلفظ این واژه از مستوفی و دولتشاه(ص ۲۸۶) اقتفا کرده‌ام، حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۶۷) و میرخواند(ص ۶۲۳) هردو شاغان نوشته‌اند.

[۵۰۲] (۳)- فصیح، ص ۹۵. فصیح از این نقطه‌نظر تاریخچه صحیح سربداری را تغییر داده است.

[۵۰۳] (۴)- فصیح، ص ۹۵؛ میرخواند، ص ۶۲۳؛ دولتشاه، ص ۲۸۶.

[۵۰۴] (۵)- فصیح، ص ۹۵؛ میرخواند(ص ۶۲۴) از این چند ماه صحبتی نمی‌کند.

[۵۰۵] (۶)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۰۶] (۷)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ میرخواند، ص ۶۲۴. ابن بطوطه(چاپ دیفرمری و سالگیونتی، جلد ۲، ص ۹۹- ۹۷) درمورد یک چنین آئینی در حله.

و لیکن به همان اندازه که دولت شیعی مذهب پیشرفت می‌کرد به همان مقیاس هم اختلافات بین این دو رهبر زیادتر می‌شد.

علی مؤید درویش عزیز را در مسأله استقرار آن نوع از تئوکراسی شیعی که وی در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ در طوس برقرار کرده بود تنها گذاشت: سکه‌هایی سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ گرچه دوازده امام را برسمیت شناخته ولی نامی از «سلطان محمد، مهدی» به میان نیاورده است. ناسازگاری و عدم تطابق اهداف درویشان و اهداف و روشهای اعتدالی سربداران که در حکومت توأمان مسعود و شیخ حسن جوری نیز دیده شد باعث جدایی علی و عزیز می‌گردید.

سیاست و دنیای علی مؤید- «یکی از خواجه‌زادگان سبزوار»[۵۰۷]- حتی

ص: ۱۸۱

گرچه شیعی مذهب بود، ولی نمی‌توانست با موازین افراطی درویش عزیز که اطاعت کورکورانه و عمومی را درمورد احکام مذهبش خواستار بود جور دربیاید. وقتی که روابط آنها بر علی فشار وارد آورد، با عزیز به همانگونه که مسعود با شیخ حسن کنار آمده بود کنار آمد. علی پس از متهم ساختن عزیز به عدم وفاداری، قشون خود را برای شکار و از بین بردن درویشان و پیروان آنها راه انداخت.[۵۰۸] و علی با این عمل هم برخلاف مسعود قانع نشد و موازینی برای انهدام سازمان درویشان در پیش گرفت. ترسیم تصویری از تعقیب درویشان توسط علی ساده است چراکه از درویشان فراری که از دولت سربداران فرار می‌کردند[۵۰۹] و از بیحرمتی علی نسبت به مزار شیخ خلیفه و شیخ حسن[۵۱۰] بانیان این سازمان کاملا روشن می‌شود که برنامه‌ای بوده که برای پایان بخشیدن به منبع اصلی اختلاف در جامعه سربداری پیاده شده بود. ولی جای تعجب است که موازین افراطی اتخاذ شده و خصوصا بی‌حرمتی نسبت به مزارها چیزی جز دشمنی سیاسی با سازمان درویشان درپی نداشت. بایستی یادآوری کرد که علی مؤید خودش شیعی مذهب بود[۵۱۱] و برای ترقی و تعالی شیعه کار می‌کرد. وی علیرغم این واقعیت که ضرب سکه شیعی موجب دشمنی حسن دامغانی با او می‌شود، در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ به ضرب این سکه‌ها مبادرت کرد. و چنانکه گفته شد علی یک‌نفر میانه‌رو بود. چنین می‌نماید که وی نه تنها درویش عزیز را رد کرده، بلکه در زمانهای بعد نیز با تیمور راه سازگاری در پیش گرفته و با او روابط خوبی بهم زده است[۵۱۲] که همین سیاست و ویژگی

ص: ۱۸۲

مشعر بر افراطی بودن او نیست. حالا علی پس از بریدن با درویش عزیز، شروع به دست‌اندازی به درویشان کرد- تجاوزی که نشانگر انقلاب اخلاقی و از جمله مخالفت سیاسی بود.

راجع به امور داخلی سربداران در زمان علی مؤید نسبت به امور مربوط به درویشان اطلاعات بیشتری در دست هست.

---

[۵۰۷] (۸)- فصیح، ص ۹۴:« او از خواجه‌زادگان سبزوار بود».

[۵۰۸] (۹)- میرخواند، ص ۶۲۴؛ فصیح، ص ۹۵.

[۵۰۹] (۱۰)- بعضی‌ها به هرات فرار کرده بودند(فصیح، ص ۱۰۴) و برخی دیگر به شیراز(حافظ- ابرو، متن اصلی، ص ۵۶).

[۵۱۰] (۱۱)- میرخواند، ص ۶۲۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۷.

[۵۱۱] (۱۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ میرخواند، ص ۶۲۴.

[۵۱۲] (۱۳)- میرخواند، ص ۶۲۴؛ دولتشاه، صفحات ۲۸۸- ۲۸۷.

دولتشاه علی مؤید را به‌عنوان حاکم عادل و لایقی که در زمان او اداره دولت و مردم به نحو احسنی انجام می‌شد توصیف می‌کند.[۵۱۳] هرچند که این نظر را درباره علی مؤید و زمانش در تاریخ سربداران که در دربار علی مؤید در اواسط سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ تألیف یافته و نبایستی هم درمورد شخصیت‌سازی آن از علی، اعتماد زیادی کرد می‌توان دید[۵۱۴] معذلک در آن می‌توان راجع به دوره سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ واقعیتهای چندی را دریافت. طولانی شدن حکومت علی مؤید، برای مدتی هم که شده ثباتی به دولت سربداری بخشید که قبلا سابقه نداشت. طولانی‌ترین حکومت سابق سربداران از آن مسعود بود که حدود شش سال طول کشید (۷۴۵- ۷۳۸/ ۴۴- ۱۳۳۸)؛ قبل از به قدرت رسیدن علی مؤید، حد متوسط مدت حکومت بیش‌از دو سال بود (یعنی دوازده حاکم در عرض بیست و پنج سال حکومت کردند). علی مؤید را دولتشاه بخاطر اصلاحی که در اقتصادیات دولت سربداران انجام داد تعریف کرده است: «از رعایا ده‌سه به جنس گرفتی و به یک دینار دیگر تعرض نرسانیدی.»[۵۱۵] از آنجا که در زمان متأخر سربداران و یا حکام مجاور همزمان آنها شخصیتهای این چنینی دیده نمی‌شود لذا ابراز اینکه آیا این اصلاح تغییری در مالیات بوده؟ مقدور نیست، و لیکن حتی تحمیل و زور در

ص: ۱۸۳

مورد مقدار مبلغ جمع‌آوری شده دارای تأثیرات مفیدی بوده است.[۵۱۶] در خلال دوره ۷۷۰- ۷۶۳/ ۶۹- ۱۳۶۱ معیار سکه‌های سربداران ترمیم شد. ولی در حدود سال ۷۷۰/ ۶۹- ۱۳۶۸- دوره‌ای که تاریخ سربداران توصیفش نکرده است- اوضاع و احوال دولت سربداران بخاطر وجود یک رشته از نارسائیها در امور داخلی، آشفته شد.

علی مؤید وقتی که به قدرت رسید مسایل و مشکلات سیاسی و نظامی حسن دامغانی را به ارث برد. در قسمت شرق دشمنی‌هایی بین حسن و محمد بیک رئیس جانی قربان دیده می‌شد. حسن دامغانی در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ برای خواباندن قیام مهدی گونه درویش عزیز طوس را متصرف شد و محمد بیک رئیس سابق طوس بار دیگر آنجا را تحت سلطه خود درآورد.[۵۱۷] هرچند که اطلاعات دقیقی از روش خواباندن این اختلاف در دست نیست ولی با اینهمه فقدان اطلاعات راجع به هرنوع اثری از اختلاف بین محمد بیک و علی مؤید در هرزمان، نشانگر این است که برای حل این مسأله راه‌حلهایی پیدا شده است. احتمال زیاد می‌رود که علی مؤید وقتی که هنوز یک‌نفر شورشی بوده محمد بیک را در طوس برسمیت شناخته تا در زمان مبارزه‌اش با حسن دامغانی، جانی قربان طریق بیطرفی در پیش گیرد و پس از به قدرت رسیدنش هم این وضعیت را تا برقراری صلح در مرزهای شرقی‌اش دنبال کرده است.

منابع نوشته‌اند که طوس در سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰ در اختیار جانی قربان بوده است.[۵۱۸]

ص: ۱۸۴

---

[۵۱۳] (۱۴)- دولتشاه، ص ۲۸۷؛ فصیح، ص ۹۶. از طرف دیگر میرخواند حکومت وی را تا حدی تقبیح کرده است(ص ۶۲۴).

[۵۱۴] (۱۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۱۵] (۱۶)- دولتشاه، ص ۲۸۷، سطر ۵.

[۵۱۶] (۱۷)- پطروشفسکی(ص ۱۲۸) می‌گوید که ارزش این مالیات در زمان ایلخان غازان(۱۳۰۴- ۱۲۹۵) بیش‌از ۶ درصد بوده است، وی همچنین اعتقاد دارد که عبارت« بیک دینار دیگر تعرض نرسانیدی» این معنی را می‌دهد که دهقانان دیگر مالیاتی نپرداخته‌اند.

[۵۱۷] (۱۸)- دولتشاه، ص ۲۸۶.

[۵۱۸] (۱۹)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۵.

علی مؤید در شرق به صلح و آرامش احتیاج داشت چراکه در جبهه غرب می‌جنگید. یکی دیگر از مشکلاتی که حسن دامغانی به او به ارث گذارده بود مسأله امیرولی بود که این مسأله در زمان جنگهای داخلی حل نشده بود. طبق گفته سمرقندی زمانیکه سربداران در خلال سالهای ۷۶۴- ۷۵۹/ ۶۳- ۱۳۵۷ بین خودشان می‌جنگیدند- اول حسن دامغانی علیه شورشیان شاقان و علی و عزیز و و سپس علی علیه عزیز- امیر ولی از اقامتگاه خود استرآباد بیرون آمده و در سال ۷۶۱/ ۶۰- ۱۳۵۹ از طریق کوهها به بسطام و دامغان[۵۱۹] رهسپار شد.[۵۲۰] امیر ولی همچنین در همین زمان دست از اتحاد با لقمان بن طغای تیمور کشید.[۵۲۱] پس از سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ که درویش عزیز و هواداران او از بین رفتند علی مؤید برای رودررویی با امیر ولی وقت پیدا کرد. تاریخچه‌ها چیزی از لشکرکشی وی ارائه نمی‌دهد و لیکن سکه‌ها یادآور پیروزی او می‌باشد؛ سکه‌هایی از سربداران بار دیگر در سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ و نیز در خلال سال ۷۷۰/ ۶۹- ۱۳۶۸ در استرآباد ضرب شد.[۵۲۲] اینکه این سکه‌ها بازتابی از بیرون راندن امیر ولی از استرآباد توسط سربداران است نه همراهی با او براساس شناسایی سلطنت سربداران توسط وی، با ضرب یکی از سکه‌های غیرسربداری (سنی) در سمنان در سال ۷۶۸/ ۶۷- ۱۳۶۶ مشخص می‌شود- سکه‌ای که به شکل همان سکه سال

ص: ۱۸۵

۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ استرآباد است و بدون شک منسوب به امیر ولی می‌باشد.[۵۲۳] از آنجا که امیر ولی هنوز در سال ۷۶۸/ ۶۷- ۱۳۶۶ مستقلا سکه ضرب می‌کرد لذا در سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ نمی‌توانست سکه بنام سربداران ضرب کند. توان گفت که در اوآخر سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ امیر ولی از علی مؤید شکست خورده و از استرآباد رانده شده است.

و لیکن امیر ولی کاملا شکست نخورده بود. در این زمان وی در سمنان پایگاهی برای خود دست و پا کرد که تا سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ به علی مؤید تعلق داشت[۵۲۴] و نیز بار دیگر در سال ۷۶۹/ ۶۸ ۱۳۶۷ به استرآباد حمله برد. بار دیگر این منطقه را تصرف کرد ولی بزودی بیرون رانده شد.[۵۲۵] علی مؤید با این عقیده که صلح با امیر ولی موجب تقویت خود او می‌شود، گرچه بصورت سپر مناسبی در برابر قدرت رو به توسعه جلایریان در غرب هم بود، با او صلح کرد[۵۲۶].

---

[۵۱۹] (۲۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸ و یادداشتها، ص ۵؛ میرخواند، ص ۵۹۹. سکه‌ای وجود ندارد که این فتوحات را تأیید کند، فقط سکه‌ای از سال ۷۶۴ دامغان در دست هست.

[۵۲۰] (۲۱)- این تاریخ سمرقندی از کتاب مطلع السعدین را مینورسکی در مقاله« طغاتیمور»- دانشنامه اسلام چاپ اول آورده و دورن آنرا در nehcsinademmahuM sua eguzsuA nrelle yirhcS (سن‌پطرزبورگ، ۱۸۵۸ م،) صفحات ۱۵۷- ۱۵۵ نقل کرده است.

[۵۲۱] (۲۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱- ۱۰.

[۵۲۲] (۲۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۲۳] (۲۴)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۲۴] (۲۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۲۵] (۲۶)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۲۶] (۲۷)- در سال ۷۷۲ ه. پس از عقب رانده شدن امیر ولی از سمنان، سلطان اویس سعی کرد علی مؤید را اغوا کند تا از عقب به امیر ولی حمله نماید، علی مؤید که می‌ترسید امیر ولی را که به‌عنوان سپری بین او جلایریان بود از دست بدهد از این کار سر باز زد(حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۶- ۵).

این وضع غیررسمی تا اوایل سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ طول کشید. سربداران استرآباد را در سال ۷۷۰/ ۶۹- ۱۳۶۸ و نیز در خلال سال ۷۷۴/ ۷۳- ۱۳۷۲ تحت اختیار خود داشتند.[۵۲۷] امیر ولی بار دیگر سمنان را گرفت که این مسأله از سکه‌های سال ۷۷۰- ۷۶۹/ ۶۹- ۱۳۶۷ مشخص نمی‌شود و امیر ولی در خلال سال‌های ۷۷۴- ۷۷۲/ ۷۳- ۱۳۷۰ در جوار شهر ری و ساوه که با سلطان اویس جلایری می‌جنگید سر و

ص: ۱۸۶

کله‌اش پیدا شد[۵۲۸] که این واقعه از تاریخچه‌ها روشن می‌شود.

سیاست علی مؤید در مدت کوتاهی به نفع سربداران تمام شد: امیر- ولی به‌طرف غرب برگشت و مانعی در مقابل گسترش جلایریان گردید. اما در سال ۷۷۴/ ۷۳- ۱۳۷۲ امیر ولی تصمیم گرفت تکلیف خود را با اویس که دشمن قدرتمندی بود یکسره کند تصمیمی که با این واقعیت ساده شد که همسایه شرقی وی دیگر نمی‌تواند فشاری را بر او وارد سازد و او را مجبور نماید با غرب روبرو گردد.

رشته حوادثی که به از هم پاشیدن دولت سربداران انجامید ریشه در آن اختلافات کهنه داشت که شدیدا جریان تاریخ سربداران را تحت‌تأثیر خود قرار داده بود. یکی از همین اختلافات، اختلافی بود که سازمان درویشان و دولت سربداران را از هم جدا کرده بود. درویشان که با تعقیب علی مؤید تبعید شده بودند امیدوار بودند و نقشه می‌کشیدند که به خراسان برگردند و مانند درویش عزیز درصدد بودند تا در خراسان فعالیتهای ضد سربداری را از خارج از خراسان رهبری کنند. یکی از این درویشان تبعیدی بنام درویش رکن الدین به شیراز نزد آل مظفر رفت و شاه شجاع از او و پیروانش استقبال کرد.[۵۲۹] بعضی از درویشان هم به هرات گریختند[۵۳۰] و گمان می‌رود تعدادی از آنها به جانی قربان رفته باشند. و لیکن ملک حسین و محمد بیک که بدنبال پناهگاهی بودند به مهمانان خود اجازه ندادند تا صلح آنها را با سربداران که از مدتها پیش برقرار شده بود بهم بریزند.

معهذا روزهای آخر عمر ملک حسین برای درویشان خوشبختی بدنبال داشت چراکه جانشین وی غیاث الدین پیرعلی متوجه شد که درویشان و سربداران در دو خط مخالف هم قرار دارند. بزرگترین

ص: ۱۸۷

پیروزی ملک حسین، شکست سربداران از وی در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ بود و گمان می‌رود که جانشین او نیز درصدد تجدید شاهکار های پدرش بوده باشد. همچنین گمان می‌رود که وی نوعی تنفر خانوادگی از سربداران داشته باشد- وی نوه (از طریق مادرش سلطان خاتون) طغای تیمور بود که سربداران او را به قتل رسانیده بودند.[۵۳۱] وی احتمالا موقعی که به قدرت رسیده سیاست هرات را درمورد سربداران تغییر داده و به همین دلیل از طرف درویشان تبعیدی تشویق شده و

---

[۵۲۷] (۲۸)- معهذا مایلز در مجموعه SNA یک نمونه از سکه‌های امیر ولی را خوانده است.

[۵۲۸] (۲۹)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱ و یادداشتها، ص ۸- ۵.

[۵۲۹] (۳۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۶- ۵۵.

[۵۳۰] (۳۱)- فصیح، ص ۱۰۴.

[۵۳۱] (۳۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۳۲. طبق گفته تایوئر، کتاب حافظ ابرو، برای تاریخ آل- کرت در این دوره یکی از اولین منابع است(یادداشتها، ص*).

نیز درویشان را هم تشویق کرده است. چنین می‌نماید که علی مؤید از گرایش پیرعلی اطلاع داشته و برای مدتی هم دشمنی‌اش را با او پیش‌بینی کرده و آشفته‌اش نموده است. ملک حسین پسر دیگری بنام ملک محمد داشت که نابرادری پیرعلی بود و تا حدی خل- وضع بود و تصمیم گرفته بود که قلمرو خود را بین دوتایشان تقسیم کند (گرچه پیرعلی قسمت اعظم را بدست می‌آورد).[۵۳۲] چنین می‌نماید که سربداران با ملک محمد تماس برقرار کرده‌اند و او را تشویق به دشمنی با پیرولی نموده‌اند و به او قول داده‌اند که در صورت لازم به او در مقابل برادرش کمک خواهند کرد و ملک محمد هم این حمایت را پذیرفته است.[۵۳۳]

ص: ۱۸۸

بدین ترتیب وقتی که ملک حسین در سال ۷۷۱/ ۷۰- ۱۳۶۹ درگذشت[۵۳۴] هرات را به پیرعلی و سرخس را به ملک محمد به ارث گذاشت و وقتی که پیرعلی در اوایل سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰ قشونش را علیه سرخس راه انداخت[۵۳۵] ملک محمد و سربداران آماده دفاع بودند.

ملک محمد مالک الرقابی سربداران را به رسمیت شناخته بود[۵۳۶] و در صورت محاصره سرخس آماده دفاع بود؛ و سربداران نیز یک ضد حمله علیه پیرعلی انجام دادند- ضد حمله‌ای که خود پیرعلی نیز دفاع از آن را تدارک دیده بود. یکی از کارهای اولیه پیرعلی این بود که دو نفر از درویشان تبعیدی را به‌عنوان کوتوال فرهاد- گرد در نزدیکی سرحدات سربداران منصوب کرده بود که مطمئنا منظور وی این بوده که آنها علیه علی مؤید به فعالیتهای واژگون سازنده‌ای دست یازند. سربداران این نوع تحریک را دریافته و در سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰ بر فرهاد گرد فشار وارد آوردند[۵۳۷] و تهدید

ص: ۱۸۹

---

[۵۳۲] (۳۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۴۹.

[۵۳۳] (۳۴)- مدرک این تماس و شناسایی مالک الرقابی سربداران توسط ملک محمد بسیار مبهم است. دولتشاه سرخس را نیز که جزو تیول ملک محمد بوده جزو املاک علی مؤید قلمداد کرده(ص ۲۸۷)، و علی مؤید در زمان برگرداندن پیرعلی از محاصره سرخس در فرهادگرد به او حمله‌ور می‌شود(فصیح، ص ۱۰۴). اگر درواقع بین ملک محمد و سربداران یک چنین تماسی بوده باشد این تماس کی شروع شده است؟

اگر دولتشاه مطالب خود را از تاریخ سربداران اقتباس کرده پس این اتحاد بایستی در سال ۷۶۳ یا ۷۶۴ قبل از اینکه این تاریخ کامل شود بوده باشد. از طرف دیگر این مطالب از منبعی به دست دولتشاه رسیده که وی از آن درمورد روابط علی مؤید با تیمور نیز استفاده کرده است، در این صورت ادعای سربداران بدون تاریخ باقی می‌ماند.

[۵۳۴] (۳۵)- حافظ ابرو،(متن اصلی، ص ۵۰) تاریخ ۳ ذوالقعده ۷۷۱ ه. را ارائه داده است.

[۵۳۵] (۳۶)- از آن زمانی که ملک حسین در سال ۷۷۱ ه. درگذشت بین پیرعلی و سربداران جنگ درگرفت که پس از حمله پیرعلی به سرخس در سال ۷۷۳ ه. شروع شده بود؛ می‌توان سال ۷۷۲ ه. راسال لشکرکشی به سرخس دانست. پیرعلی لشکرکشی را در آغاز همان سال شروع کرده بود چون وی در زمستان آن سال که در اواسط سال ۷۷۲ ه. بود از جنگ دست کشید(یعنی بین جمادی الاول و رمضان).

[۵۳۶] (۳۷)- می‌توان به بعضی از سکه‌های این زمان سرخس با اینکه مشخص نشده‌اند رجوع کرد گرچه حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۵۱، سطر ۱۶) به ضرب این سکه‌ها اشاره کرده است. تنها سکه‌های آل کرت که انتشار یافته(طبق کتاب ل. آ. مایر بنام کتاب- شناسی سکه‌های اسلامی[لندن، ۱۹۵۴]) بعضی از آن ملک حسین است که در سال ۷۵۲ در هرات ضرب شده است(نگاه کنید به موزه بریتانیا جلد ۶، ص ۲۰۳ شماره ۵۹۲) و برخی از آن پیرعلی است که در سال ۷۷۵ و ۷۸۲ در هرات ضرب شده است.

[۵۳۷] (۳۸)- فصیح، ص ۱۰۴. مستوفی(جلد ۱، ص ۱۷۷؛ جلد ۲، ص ۱۷۱) این ناحیه را روستای فرهادان نامیده که بر سر راه نیشابور به هرات و بین جاده سرخس به جام قرار داشته است.

درویشان را از بین بردند و نیز در مقابل حمله پیرعلی به سرخس به دفاع پرداختند. پیرعلی در زمستان سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰ مجبور شد دست از محاصره سرخس بردارد و به هرات برگردد.[۵۳۸]

پیرعلی گرچه در این رویارویی اولیه پیشرفتی کرد ولی با آگاهی و احتمالا خشمگین از این تجربه، بعد از آن بهتر عمل کرد. وی قبل از دست کشیدن از سرخس با ملک محمد به توافق رسید و علنا اختلافاتشان از بین رفت.[۵۳۹] پیرعلی پس از فراغت از این درگیری، توانست تمام هم و غم خود را صرف جنگ با علی مؤید نماید. این اقدام مورد قبول‌تر از هرنوع حمله به سرخس بود. پیرعلی که درویشان رادیکال شیعی را علیه سربداران برمی‌انگیخت، حالا علمای سنی هرات را بر آن داشت علیه علی مؤید شیعه میانه‌رو اعلام جهاد کنند. بدین ترتیب پیرعلی یکی از غازیان سنی شد و در سال ۷۷۳/ ۷۲- ۱۳۷۱ قشون خود را برای کسب اجر معنوی و مادی از فتح خراسان راه انداخت.[۵۴۰]

حملات هرات به خراسان یک سال طول کشید. نیروهای پیر علی با نیروهای علی مؤید جنگ را ادامه داد و او را مجبور ساخت تا مکررا در مقابل نیشاپور بجنگد.[۵۴۱] و زمانیکه سربداران مشغول لشکرکشی در شرق بودند امیرولی فرصت را برای تثبیت خود در غرب به حساب مناطق سربداری غنیمت شمرد. امیرولی تا زمانیکه ارتش سربداران فارغ نشده بودند سپر مناسبی برای آنها بشمار می‌رفت ولی حالا دیگر بصورت تهدیدی رخ نموده بود. در سال

ص: ۱۹۰

۷۷۵/ ۷۴- ۱۳۷۳ وی بار دیگر بر استرآباد مسلط شد[۵۴۲] و در سال ۷۷۶/ ۷۵- ۱۳۷۴ (یا ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵) وی توانست به خراسان حمله برد و سبزوار را محاصره کند. علی مؤید بدنبال آن و شاید بخاطر حمله امیر ولی به سبزوار نتوانست از نیشاپور دفاع کند و ارتش سربداران از مقابل پیرعلی عقب‌نشینی کرده و در پایتخت محصور- شان مأوا گرفت.[۵۴۳]

از این نقطه‌نظر و باتوجه به اینکه سربداران از این شکست خود را نباخته بودند و در مراکز تشیع و قلعه سابق درویشان یعنی سبزوار پناه گرفته بودند گروهی از درویشان تبعیدی به شیراز، توسط شاه شجاع تصمیم گرفتند تا وقت باقی است به خراسان برگردند و علی مؤید را از قدرت سرنگون سازند. شاه شجاع احتمالا با این امید که درویشان خواهند توانست نفوذ آل مظفر را در خراسان برقرار سازند برای لشکرکشی آنها اسلحه و پول فراهم ساخت.[۵۴۴] وقتی که لشکر درویشان به خراسان رسید رهبر آنها درویش رکن الدین با اسکندر حاکم نیشاپور پیرعلی متحد شد و به همراهی او به

---

[۵۳۸] (۳۹)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۲- ۵۱.

[۵۳۹] (۴۰)- حافظ ابرو(یادداشتها، ص ۳۲: یادداشت ۱ در متن، ص ۵۲) نشان نمی‌دهد که صلح بین دو برادر موفقیت‌آمیز بوده بلکه تا آنجائی که معلوم است ملک محمد دیگر مزاحم پیرعلی نشده است.

[۵۴۰] (۴۱)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

[۵۴۱] (۴۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵- ۵۲.

[۵۴۲] (۴۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۴۳] (۴۴)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵. حافظ ابرو سال سقوط نیشاپور و محاصره سبزوار را ۷۷۶ و ۷۷۷ ه. قلمداد کرده است.

[۵۴۴] (۴۵)- شاه شجاع احتمالا از درویشان به‌عنوان متحدان بالقوه علیه امیر ولی استفاده می‌کرده است که امیر ولی با شاه منصور رقیب مظفری شاه شجاع متحد بوده است(نگاه کنید به تاریخ آل مظفر کتبی در تاریخ گزیده مستوفی[چاپ گی‌لسترنج و ترجمه مختصر آن جلد ۱- متن اصلی، ۱۹۱۰ و جلد ۲- ترجمه متن، ۱۹۱۳]، جلد ۱، ص ۷۱۹).

سبزوار راند. در سال ۷۷۸/ ۷۷- ۱۳۷۶ این نیروی مرکب احتمالا همراه با هواداران درویشان در داخل شهر سبزوار موفق به تسخیر شهر شد. علی مؤید فرار کرده و به دشمن سابق خود امیر ولی پناهنده شد.[۵۴۵]

تاریخهایی که درمورد وقایع سال‌های ۷۸۰- ۷۷۷/ ۷۹- ۱۳۷۸

ص: ۱۹۱

عرضه شده، دقیق نیست. حافظ ابرو، که تاریخچه‌اش قابل ترجیح است، می‌گوید که نیشاپور در سال ۷۷۶/ ۷۵- ۱۳۷۴ و یا در سال ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵ به دست پیرعلی افتاد و تاریخهای دیگری که وی ارائه می‌دهد سال ۷۸۱/ ۸۰- ۱۳۷۹ درمورد فتح دوباره نیشاپور بدست پیرعلی از اسکندر چلاوی و ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ برای فتح سبزوار توسط امیرولی است.[۵۴۶] خواندمیر که کتابش تنها منبعی برای وقایع سالهای میانه است برای فتح نیشاپور بدست پیرعلی سال ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵ و برای تسخیر سبزوار توسط رکن الدین و اسکندر سال ۷۷۸/ ۷۷۷- ۱۳۷۶ و برای شورش رکن الدین و اسکندر علیه پیرعلی سال ۷۷۹/ ۷۷۸- ۱۳۷۷ و برای تسخیر سبزوار توسط امیرولی سال ۷۸۰/ ۷۷۹- ۱۳۷۸ را ارائه می‌دهد.[۵۴۷] از اینرو بنظر می‌رسد که خواندمیر از تاریخچه‌ای اقتفا کرده که از تاریخچه حافظ ابرو مجزا بوده است. ولی از آنجا که نه تاریخچه‌ها و نه سکه‌ها تاریخهای متناوبی درمورد دوره ۷۸۰- ۷۷۷/ ۷۹- ۱۳۷۵، منقول در خواندمیر، ارائه نداده است لذا من باتوجه به اینکه این تواریخ جای شک و تردید هم دارد تواریخ منقول خواندمیر را انتخاب کردم.

پذیرایی امیرولی از علی مؤید باعث تغییری در اهداف و یا سیاست او نشد چراکه اعمال امیرولی همیشه توأم با فرصت‌طلبی

ص: ۱۹۲

بود. وقتی که امیرولی در حدود سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ تازه از تبعید برگشته بود از حقوق لقمان بن طغای تیمور، بخاطر اینکه حمایت پیروان باقی‌مانده طغای تیمور را برای جنگ با سربداران بدست آورد دفاع کرده بود. و لیکن به محض اینکه ولی صاحب قدرتی شد لقمان را از سر خود واکرد[۵۴۸]- که احتمالا پس از تسخیر استر- آباد بوده است- سکه‌های استرآباد امیرولی در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ جز خودش (آنهم تلویحا) هیچ سلطنتی را برسمیت نشناخته است.[۵۴۹] امیرولی به موقع خود، شخصیت مذهبی خود را تغییر می‌داد تا شاید از این رهگذر وجیه المله شود از اینرو یک زمانی جزو مردم شیعه مازندران و یک زمانی پیرو قبایل سنی مذهب طغای تیمور می‌گردید.[۵۵۰]

---

[۵۴۵] (۴۶)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۷- ۵۵. خواند میر(ص ۱۵۹) تاریخ سقوط سبزوار را ارائه داده است.

[۵۴۶] (۴۷)- درمورد سقوط نیشاپور نگاه کنید به حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵؛ درمورد فتح دوباره آن نگاه کنید به: حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۳۴(یادداشت ۲ در متن صفحات ۵۷- ۵۵). حافظ ابرو در اینجا تاریخ فتح دوباره این شهر را از ۷۷۸(متن اصلی، ص ص ۵۷- سطر ۳) به ۷۸۱ ه. اصلاح کرده است. درمورد تسخیر دوباره سبزوار نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳.

[۵۴۷] (۴۸)- خواند میر، صفحات ۱۵۹- ۱۵۸. طبق گفته فصیح(ص ۹۵) رکن الدین و اسکندر حدود ده ماه و طبق گفته میرخواند(ص ۶۲۴) نه ماه حکومت کردند. این مقدار حکومت با تاریخچه خواندمیر بیشتر مطابق است تا تاریخچه حافظ ابرو، و لیکن گزارش میزان حکومت غیر قابل‌اعتماد است.

[۵۴۸] (۴۹)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱- ۱۰.

[۵۴۹] (۵۰)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۵۰] (۵۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

لذا وقتی که علی مؤید به دربار او آمد وی، او را به‌عنوان یکی از دشمنان قدیمی ارباب سابق خود طغای تیمور و یا به‌عنوان یک نفر رافضی و یا حتی به‌عنوان ارباب خود که اسمش در پشت سکه- های سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ او ظاهر شده بود به حساب نیاورد بلکه به او به دیده حاکم سابق سبزوار و رهبر سربداران نگریست- به‌عنوان مدعی قدرت در خراسان که می‌توانست از خود امیرولی نیز استفاده کند. بنابراین امیرولی مشغول تهیه تدارکاتی برای برگرداندن سبزوار به علی مؤید شد و بدین ترتیب قدرت خود را تا خراسان گسترش داد.

درویشان ندانسته بر نقشه‌های امیرولی (و علی مؤید) کمک کردند. بعد از اینکه همراه اسکندر سبزوار را فتح کردند آنها بطور احمقانه‌ای در امور داخلی و خارجی، سیاستهای افراطگرایانه‌ای را پیش گرفتند. اسکندر در سال ۷۷۹/ ۷۸- ۱۳۷۷ اتحاد خود را با

ص: ۱۹۳

پیرعلی بهم ریخت و به رکن الدین پیوست تا توامأن بطور مستقل در سبزوار و نیشاپور حکومت کنند؛[۵۵۱] رکن الدین و درویشان طبق اصول رادیکال شیخ حسن جوری مشغول حکومت شدند و بخاطر تعقیبهایی که توسط علی مؤید درمورد آنها اجرا شده بود به انتقام- کشی پرداختند.[۵۵۲] درنتیجه اسکندر و رکن الدین از بیرون با حملات ولی و پیرعلی و از داخل با دشمنی بسیاری از پیروانشان روبرو شدند.

دولت آنها نمی‌توانست در مقابل این فشارهای همزمان دوام بیاورد. در سال ۷۸۱/ ۸۰- ۱۳۷۹ نیشاپور بار دیگر به دست پیرعلی افتاد[۵۵۳] و سبزوار نیز در سال ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ مسخر امیرولی (به کمک علی مؤید و شاهزاده تبعیدی آل مظفر، شاه منصور)[۵۵۴] شد.[۵۵۵] اسکندر با ارباب سابق خود پیرعلی صلح کرد و علی مؤید هم توسط امیرولی در سبزوار ابقا شد[۵۵۶]. از سرنوشت رکن الدین و درویشان شکست‌خورده خبری در دست نیست.

بنابراین در سال ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ حتی قبل از آمدن تیمور، اقدامات سربداران در دو جنبه خود با شکست مواجه شد- یک جنبه به‌عنوان دولت «دنیایی» و جنبه دیگرش به‌عنوان یک نهضت تئوکراتیک. نه سازمان درویشان و نه دولت «دنیائی» سربداران

ص: ۱۹۴

---

[۵۵۱] (۵۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۷- ۵۶. حافظ ابرو می‌گوید که آنها خطبه و سکه بنام خود می‌خواندند و ضرب می‌کردند، از این نوع سکه‌ها اصلا ندیدم.

[۵۵۲] (۵۳)- طبق گفته حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۵۷) مردم قلمرو او با فعالیتهای رکن الدین متحمل صدمات زیادی شدند.

[۵۵۳] (۵۴)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۳۴. حافظ ابرو(متن اصلی، ص ۵۷) تاریخ فتح دوباره پیرعلی را ۷۸۰ ه. در مجموعه نوشته و حال آنکه در زبدة التواریخ آنرا به ۷۸۱ ه.

تغییر داده است.

[۵۵۴] (۵۵)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۳- ۱۲.

[۵۵۵] (۵۶)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳؛ خواندمیر(صفحات ۱۵۹- ۱۵۸) درمورد عکس این واقعه.

[۵۵۶] (۵۷)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۳۴.

هیچکدام نتوانستند برای مدت مدیدی کنترل دولت را در دست گیرند و مبارزات آنها برای کسب این تسلط آنرا بطرف ضعف کشانید.

از اینها گذشته تمام کوششهای دنیوی سربداران در مقابل بی‌نظمیهای داخلی فقط باعث واکنش همسایگانی شد که با تکمیل خرابیهایی که سربداران با جنگهای داخلی باعث آن‌ها بودند، بالاخره این دولت را به اضمحلال کشانیدند.

آخرین کار مهم علی مؤید قبول ناتوانی‌اش در برگرداندن استقلال سربداران بود. امیر تیمور در تابستان سال ۷۸۳/ ۱۳۸۲ در حالیکه پیرعلی را در هرات تسلیم خود کرده بود به‌طرف خراسان راند. علی مؤید برای ملاقات با او درنگ را جایز نشمرد و در مقابل او به تعظیم و کرنش پرداخت و بخاطر تأمین حمایت این مدعی جدید مالک الرقابی خراسان با تشیع پیمان‌شکنی کرد؛ علی مؤید با امیرولی و پیرعلی به جنگ پرداخت چراکه می‌توانست برآمد مبارزه‌ای را علیه مهاجمی که توانسته بود هرات را مطیع سازد حدس بزند. علی بیک رئیس جدید جانی قربان (۷۷۴/ ۷۳– ۱۳۷۲) نیز راه اطاعت پیش گرفت. امیرولی که به تیمور وقعی نگذاشته بود با از دست دادن اسفراین که تیمور محاصره و غارتش کرد، متنبه شد.[۵۵۷]

وقتی که تیمور در سقوط سال ۷۸۳/ ۱۳۸۱ از خراسان برگشت امیرولی و علی بیک با همدیگر متحد شده و درصدد دفاع در مقابل یورش دیگر تیمور برآمدند. چون علی مؤید به آنها ملحق نشد، آنها با زور سبزوار را محاصره کردند. علی مؤید در مقابل محاصره آنها ایستاد و تیمور هم برای جوابگویی به شجاعت واسال جدید خود در اوایل سال ۸۷۴/ ۱۳۸۲ هرچند که اوایل زمستان بود ولی

ص: ۱۹۵

وارد خراسان شد.[۵۵۸] یورش او متحدین را مجبور ساخت دست از محاصره سبزوار بردارند. علی بیک و اکثر اهالی جانی قربان در کلات کوبیده شدند و امیرولی قبل از اینکه تیمور وارد جرجان شود مجبور به صلح گردید. این لشکرکشی خراسان را برای تیمور به ارمغان آورد؛ کوششهای دیگری نیز انجام شد تا از امیرولی و علی– بیک خلع ید به عمل آید ولی بعد از سال ۷۸۳/ ۱۳۸۱ آنها دیگر امیدی برای پیروزی نداشتند. و به همان اندازه که شکست امیرولی و علی بیک تأمین می‌شد به همان مقیاس هم واسالگری علی مؤید تأیید می‌گردید؛ علی مؤید جهت پیروزی را انتخاب کرده بود و لیکن پیروزی این ارباب جدید اضمحلال نهایی استقلال دولت سربداری را بدنبال داشت.[۵۵۹]

ص: ۱۹۷

فصل چهارم جنبه‌های مختلف دوره سربداران

---

[۵۵۷] (۵۸)– درمورد وقایع خراسان بعد از سال ۷۸۲ ه. بایستی مثل حافظ ابرو به تاریخچه تیمور یعنی ظفرنامه نظام الدین شامی مراجعه کرد. راجع به وقایع اولین لشکرکشی تیمور به خراسان نگاه کنید به: شامی، جلد ۱، ص ۸۵.

[۵۵۸] (۵۹)– شامی، جلد ۱، صفحات ۵۷– ۵۶.

[۵۵۹] (۶۰)– یکی از« سربداران» که ظاهرا از اعقاب مسعود بود در سال ۸۰۷/ ۰۵– ۱۴۰۴ علیه شاهرخ شورید، ولی این موضوع مربوط به تاریخ تیموریان می‌شود نه به تاریخ سربداران.

نگاه کنید به: بوخنر،« سربداران» و مینورسکی« طغاتیمور» در دانشنامه اسلام، چاپ اول.

۱۰- جغرافیا جغرافیای سیاسی

الف- قلمرو سربداران

منابع این دوره اطلاعات زیادی درباره گستره حکومت سربداران ارائه می‌دهند و لیکن این اطلاعات به شکل «حکومت سربداران از فلان جا تا فلان جا کشیده شده بود» است. آنها گاهگداری از تسخیر شهری توسط این و یا آن حاکم و یا از دست دادن آن صحبت می‌دارند ولی گزارش منظمی از روند گسترش و اضمحلال سربداران عرضه نمی‌کنند. اطلاعاتی را که در تاریخچه‌ها دیده می‌شود در اینجا می‌آوریم و لیکن همه آنها بایستی مورد تحلیل قرار گرفته و با اطلاعات مأخوذ از سکه‌ها مقایسه شوند تا به صورت اطلاعات کاملی درآیند.

حافظ ابرو می‌گوید که سربداران، سبزوار را در زمان رهبری عبد الرزاق گرفتند[۵۶۰] و سپس در زمان مسعود، شیخ حسن جوری را آزاد ساخته و به نیشاپور حمله کردند. بخاطر نبود قشون خراسان در لشکرکشی به عراق عجم (۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰) کسی نمی‌توانست از سقوط نیشاپور جلوگیری به عمل آورد و عمال ارغونشاه که در اینجا حکومت می‌کردند به نزد محمد بیک بن ارغونشاه در طوس و مشهد فرار کردند.[۵۶۱] سربداران پس از غلبه بر ضد حمله طولانی طغای تیمور

نفوذ خود را به «تمام قسمتهای خراسان» گسترش دادند[۵۶۲]. حافظ ابرو تلویحا می‌گوید که فقط سبزوار و نیشاپور تحت سلطه مسعود بود و اشاره می‌کند که طوس و مشهد در زمان تسخیر نیشاپور، تصرف نشد. در سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ در زمان مرگ ارغونشاه پسران وی هنوز بر طوس و مشهد و از جمله ابیورد، نسا و یازر[۵۶۳] حکمرا- نی می‌کردند و محمد ای‌تیمور سربداری جانشین مسعود در سال ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ فقط «بر سبزوار و نیشاپور همراه با مضافات آن تا حدود باشتین» حکمرانی می‌نمود.[۵۶۴] در سال ۷۴۹/ ۴۹- ۱۳۴۸ در خلال سلطنت شمس الدین علی، سربداران مناطق مختلف خراسان یعنی نیشاپور، خبوشان و جاجرم را تا سرحدات مازندران تحت سلطه خود درآوردند.[۵۶۵] به دنبال آن یحیی کراوی، بیهق (سبزوار) و نیشاپور را گرفت و حسن دامغانی، دامغان و استرآباد (که آنرا بعدها به امیرولی باختند) و نیز طوس را فتح کرد.[۵۶۶] در زمان سلطنت علی مؤید، جانی قربان بار دیگر طوس را گرفت (در سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰) و ملک هرات هم نیشاپور را تحت تصرف خود درآورد (در سال ۷۷۶/ ۷۵- ۱۳۷۴ و یا ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵)؛ علی برای

---

[۵۶۰] (۱)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷. در سال ۷۳۷ ه.(فصیح، ص ۵۲) و یا طبق گفته پطروشفسکی در سال ۷۳۸(در ۱۲ صفر ۷۳۸ در فریومدی) ص ۱۲۴، یادداشت ۴.

[۵۶۱] (۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹- ۱۸.

[۵۶۲] (۳)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴- ۲۳. در اینجا بنا به تعریف مستوفی(جلد ۲، ص ۱۵۰- ۱۴۷) خراسان به« ناحیه نیشاپور» گفته می‌شد.

[۵۶۳] (۴)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸، ۲۵.

[۵۶۴] (۵)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

[۵۶۵] (۶)- همان مأخذ، ص ۱۷.

[۵۶۶] (۷)- همان مأخذ، ص ۱۸، و متن اصلی، صفحات ۶ و ۱۱- ۱۰.

مدتی از سبزوار هم رانده شد ولی بعدها (طبق گفته حافظ ابرو، در سال ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰) به کمک امیرولی آنرا متصرف شد.[۵۶۷]

از اطلاعات حافظ ابرو برمی‌آید که مراکز اصلی سربداران

ص: ۲۰۱

سبزوار و نیشاپور بوده و از این مراکز بود که آنها بر اکثر نواحی غربی و مرکزی خراسان و تا مدتی هم مازندران تسلط پیدا کردند.

معهذا در قسمت شرق و شمال قدرتهای مخالفی چون هرات و جانی- قربان و در غرب هم امیرولی خوابیده بودند که بلافاصله بر مازندران مسلط شدند.

دولتشاه هم می‌گوید که سربداران کارشان را با تسخیر سبزوار شروع کردند ولی وی ادامه می‌دهد که عبد الرزاق در حینی که ارغونشاه نیشاپور و طوس را گرفت بر جوین، اسفراین، جاجرم، بیار و «خجند» نیز حکمرانی می‌کرد.[۵۶۸] مسعود نیشاپور و جام را از دست ارغونشاه درآورد[۵۶۹] و «از جام تا دامغان» و از «خبوشان تا ترشیز» به حکمرانی پرداخت.[۵۷۰] کمی بعد از آن یحیی کراوی طوس را از اعقاب ارغونشاه گرفت و «از جام تا دامغان» حکومت خود را بسط داد[۵۷۱].

حسن دامغانی استرآباد را به امیرولی[۵۷۲] و از جمله طوس را به جانی- قربان باخت؛[۵۷۳] و لیکن علی مؤید ترشیز، قهستان و طبس گیلکی را فتح کرده از دامغان تا سرخس حکومت کرد.[۵۷۴] میرخواند می‌نویسد که شمس الدین علی نه بر طوس بلکه بر دامغان مسلط شد[۵۷۵]؛ و فصیح نیز پس از قتل طغای تیمور، از فتوحات یحیی کراوی به تفصیل صحبت می‌کند: این فتوحات عبارت بودند از: استرآباد، شاسمان، بسطام، دامغان، سمنان و خوار و طابرک[۵۷۶]. فصیح همچنین می‌گوید

ص: ۲۰۲

---

[۵۶۷] (۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۶ و ۱۱- ۱۰.

(۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳، و یادداشتها، ص ۵.

[۵۶۸] (۹)- دولتشاه، ص ۲۷۹.

[۵۶۹] (۱۰)- همان مأخذ، ص ۲۸۰.

[۵۷۰] (۱۱)- همان مأخذ، ص ۲۸۱.

[۵۷۱] (۱۲)- همان مأخذ، ص ۲۸۳.

[۵۷۲] (۱۳)- همان مأخذ، ص ۲۸۵.

[۵۷۳] (۱۴)- همان مأخذ، ص ۲۸۶.

[۵۷۴] (۱۵)- همان مأخذ، ص ۲۸۷.

[۵۷۵] (۱۶)- میرخواند، ص ۶۱۸.

[۵۷۶] (۱۷)- فصیح(ص ۸۵) آنرا طابران نوشته است.

که محمد بیک بن ارغونشاه حاکم جانی قربان در طوس در سال ۷۷۴/ ۷۳- ۱۳۷۲ درگذشت.[۵۷۷] تاریخ سربداران بیش‌از آنچه که حافظ ابرو نوشته، ادعا کرده که تحت سلطه سربداران بوده است.

نه تنها غرب و مرکز خراسان گرفته شده بود بلکه شرق خراسان و نیز قسمتی از قومش- طبرستان نیز فتح شده بود و در زمان علی مؤید قهستان و سایر نواحی جنوبی نیز تسخیر گشته بود. تاریخ سربداران اصلا از مسأله از دست رفتن مناطق سربداران در ۷۷۰/ ۱۳۷۰ صحبتی نکرده است.[۵۷۸]

سایر منابع هم درباره گستره قلمرو سربداران اطلاعاتی دارند.

ابن بطوطه که در اوایل ۷۴۰/ ۱۳۴۰ گستره شرقی قلمرو سربداران را توصیف کرده می‌گوید که آنها پس از اینکه بیهق (سبزوار) را گرفتند نیشاپور و سرخس، طوس، مشهد و جام را نیز متصرف شدند. از تسلسل حوادث اثر ابن بطوطه چنین برمی‌آید که او قصد داشته بگوید که شهرهای بعدی- یعنی سرخس و غیره- پس از شکست نیروهای طغای تیمور گرفته شد و لیکن این مسأله ابراز نشده است.[۵۷۹] مرعشی اطلاعات زیادی راجع به گستردگی قلمرو سربداران در غرب در همین دوره ارائه می‌دهد و می‌گوید که پس از طغای تیمور آنها استرآباد، جرجان و قومش را فتح کردند و نیز توصیف مفصلی از هجوم به مازندران که منجر به فاجعه‌ای برای سربداران و مرگ مسعود در سال ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴ شد عرضه کرده است.[۵۸۰]

این اطلاعات راجع به قلمرو سربداران با ملاحظات منطقی و طبق یک طرح سالشماری و خصوصا مقایسه با اطلاعاتی که از

ص: ۲۰۳

سکه‌های موجود بدست می‌آید می‌تواند کم و زیاد شود. سکه‌های اسلامی اغلب با اسم ضرب که چه وقت ضرب شده منقور گشته است و این اطلاعات همراه با تواریخ مربوطه آنها و صاحبان سکه‌ها ما را در ارائه جدولهای سکه‌ای- باتوجه به سکه‌های کافی- که می‌تواند نشانگر قلمرو تقریبی سلطه حاکمی بصورت سال بسال باشد قادر می‌سازد.

سکه‌های سربداران تا سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ را نمی‌توان از سکه‌های طغای تیمور تشخیص داد[۵۸۱] ولی در خلال دوره ۴۲- ۷۳۷/ ۴۲- ۱۳۳۶ بنا به گفته تاریخچه‌ها فرآیند گسترش سربداران، این تشخیص را تسهیل کرده است: در سال ۷۳۷/ ۳۷- ۱۳۳۶ یا در سال ۷۳۸/ ۳۸- ۱۳۳۷ عبد الرزاق و پیروانش سبزوار را متصرف شدند و در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ مسعود نیشاپور را تسخیر نمود.[۵۸۲] فقط در زمان شکست نیروهای طغای تیمور به فرماندهی علی گاون در سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ بود که گسترش دولت سربداران به مقیاس وسیعی صورت گرفت که در سایه برقراری دوباره سیاست

---

[۵۷۷] (۱۸)- فصیح، ص ۱۰۶.

[۵۷۸] (۱۹)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۷۹] (۲۰)- ابن بطوطه، صفحات ۶۷- ۶۵.

[۵۸۰] (۲۱)- مرعشی، صفحات ۷۷- ۷۳؛ این اطلاعات در کتاب خواندمیر، صفحات ۱۵۲- ۱۵۰ نیز تکرار شده است.

[۵۸۱] (۲۲)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۸۲] (۲۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

خارجی سربداران توسط مسعود در حمایت از چوبانیان و ابداعات ضرب سکه وی، این گسترش قابل رؤیت است. منابع، اطلاعات مرکبی از این گسترش را عرضه می‌کنند: حافظ ابرو می‌گوید که نفوذ سربداران در «تمام قسمتهای خراسان» گسترش یافت[۵۸۳] و دولتشاه می‌گوید که مسعود از جام تا دامغان و از خبوشان تا ترشیز سردمداری می‌کرد[۵۸۴]. ابن- بطوطه می‌گوید که مسعود علاوه‌بر سبزوار و نیشاپور، سرخس، زاوه، طوس، مشهد و جام را نیز گرفت؛[۵۸۵] و مرعشی ابراز می‌دارد که او

ص: ۲۰۴

استرآباد، جرجان و قومش را نیز متصرف شد.[۵۸۶] سکه‌های سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ که در جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان ضرب شده،[۵۸۷] گفته مرعشی را تأیید می‌کند و نیز بر گفته دولتشاه درمورد مرزهای غربی سربداران صحه می‌گذارد.

سرحدات شرقی سربداران و از جمله گفته دولتشاه و مخصوصا گفته ابن بطوطه در محاق شک و تردید است: البته مسعود در سال ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ به‌طرف زاوه لشکر کشید و لیکن در آنجا از ملک حسین، ملک هرات شکست خورد[۵۸۸] و بنظر نمی‌رسد که قدرت او در جام نزدیک هرات بالاخره مسجل شده باشد؛ و تقریبا در دوره‌ای از سال ۷۴۲/ ۴۲- ۱۳۴۱ و ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲ بوده که قدرت وی در آنجا تأیید گشته است. از این شهرها، از سکه‌های سربداران اصلا بدست نیامده است. مسعود طوس و مشهد و نیز تا ماوراء سرخس را به تصرف خود درآورد ولی این تصرف بسیار مستعجل بود. در خلال سالهای ۷۴۵- ۷۴۲/ ۴۵- ۱۳۴۱ (البته با وقفه‌ای در سال ۷۴۴/ ۴۴- ۱۳۴۳) در طوس هنوز سکه بنام طغای تیمور ضرب می‌کردند،[۵۸۹] و گفته حافظ ابرو این مسأله را تأیید می‌کند مبنی بر اینکه طوس در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ همراه نیشاپور بدست سربداران نیفتاد و لااقل تا مرگ ارغونشاه در سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ در دست او باقی ماند.[۵۹۰] از طرف دیگر بنا به گفته ابن بطوطه، اگر طوس تحت سلطه جانی قربان بود سرخس نیز بایستی تحت قدرت مسعود نمی‌بود.

قلمرو سربداران در زمان اوجش در عهد مسعود، بایستی مرکب از سبزوار، نیشاپور و مضافات آنها و ناحیه جوین شامل جاجرم و

ص: ۲۰۵

---

[۵۸۳] (۲۴)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۲۴- ۲۳.

[۵۸۴] (۲۵)- دولتشاه، ص ۲۸۱.

[۵۸۵] (۲۶)- ابن بطوطه، صفحات ۶۷- ۶۵.

[۵۸۶] (۲۷)- مرعشی، ص ۷۳.

[۵۸۷] (۲۸)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۸۸] (۲۹)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۸۹] (۳۰)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۹۰] (۳۱)- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹ و ۲۸.

اسفراین و ناحیه قومش– طبرستان همراه با شهرهای دامغان و سمنان و ناحیه جرجان و منطقه استرآباد در مازندران بوده باشد. سرحدات آن با ناحیه جانی قربان بین نیشاپور و طوس و سرحدات آن با هرات احتمالا قسمتی از جام را شامل می‌شده است.

پس از هزیمت سال ۷۴۵/ ۴۵– ۱۳۴۴ متصرفات سربداران رو به کاهش رفت و فقط قسمتی از آن در دست آنها باقی ماند. حافظ– ابرو می‌گوید که ای‌تیمور سبزوار و نیشاپور و مضافات آنرا تا بسطام[۵۹۱] تحت سلطه داشت ولی با اینهمه ای‌تیمور مجبور شده بود سلطه طغای تیمور را به رسمیت بشناسد[۵۹۲]. ولی پس از بقدرت رسیدن شمس الدین در سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷، قلمرو سربداران بار دیگر توسعه یافت. حافظ ابرو می‌گوید که این قلمرو مرکب از سبزوار، نیشاپور، خبوشان و جاجرم بود؛[۵۹۳] میرخواند دامغان را نیز بدان افزوده است؛[۵۹۴] و سکه‌های سربداران در سال ۷۴۸/ ۴۸– ۱۳۴۷ سلطه سربداران را به سبزوار و اسفراین همراه با نیشاپور، جاجرم و شاید هم سمنان در سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱ تأیید می‌کند[۵۹۵].

هرچند که سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱ طغای تیمور توسط یحیی کراوی جانشین شمس الدین علی ضرب شده[۵۹۶]، ولی این سکه‌ها در اوایل سلطنت او ضرب شده است یعنی زمانیکه وی می‌خواسته با طغای تیمور در صلح و صفا باشد. سکه‌هایی که در سال ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱ ضرب شده است غیر از سکه‌هائی که در سبزوار و نیشاپور

ص: ۲۰۶

در زمان سلطنت شمس الدین علی ضرب شده است بایستی بدست آیند تا ما نتیجه بگیریم که در خلال سالهای ۷۵۲– ۷۴۸/ ۵۲– ۱۳۴۷ شمس الدین علی سلطه سربداران را نه تنها تا ناحیه جوین از قبیل اسفراین و جاجرم بلکه تا قومش– طبرستان نظیر سمنان نیز بسط داده است.

قلمرو سربداران در زمان یحیی کراوی شامل شاسمان در جرجان و استرآباد در مازندران می‌شد که بنا به گفته فصیح پس از قتل طغای تیمور آنها را تصرف کرد.[۵۹۷] هیچ‌یک از سکه‌ها این فتوحات را تأیید نمی‌کند و لیکن واقعیت آنها به‌عنوان یک نتیجه منطقی این قتل، امکان دارد پذیرفته شود. حافظ ابرو و دولتشاه همچنین می‌گویند که یحیی طوس را نیز فتح کرد،[۵۹۸] که بنظر نمی‌رسد واقعا این کار اتفاق افتاده باشد. حافظ ابرو درمورد این واقعه تردید کرده است:

---

[۵۹۱] (۳۲)– حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

[۵۹۲] (۳۳)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۹۳] (۳۴)– حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷؛ حافظ ابرو در اینجا از وضعیت سال ۷۴۹ ه. صحبت می‌کند.

[۵۹۴] (۳۵)– میرخواند، ص ۶۱۸.

[۵۹۵] (۳۶)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۹۶] (۳۷)– نگاه کنید به همین کتاب.

[۵۹۷] (۳۸)– فصیح، ص ۸۵.

[۵۹۸] (۳۹)– حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۶؛ دولتشاه، ص ۲۸۳. ابن بطوطه(ص ۶۷) فتح طوس را توسط سربداران گزارش کرده است.

وی در مجموعه تأیید می‌کند که یحیی طوس را گرفت و لیکن در جغرافیا و زبدة التواریخ این گفته را تکرار نمی‌کند.[۵۹۹]

در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ شهر طوس بدست سربداران افتاد ولی سکه‌هایی که این واقعه را تأیید می‌کند نشانگر این است که مدت این فتح بسیار کوتاه بوده است. سکه‌های سربداران شهر طوس بی‌نظیر است- برای دوره ۷۶۹- ۷۵۹/ ۶۸- ۱۳۵۷ حدود ۱۴۳ سکه سربداری از این شهر بدست آمده است.[۶۰۰] این سکه‌های سربداران در شهر طوس نشانگر دهه قابل توجهی از قدرت آنها است که گزارش دولتشاه را تأیید می‌کند که حسن دامغانی بعدها شهر طوس را از دست داده[۶۰۱] است.

ص: ۲۰۷

در قسمت غرب سلطه سربداران بر بعضی از فتوحات یحیی کراوی در سال ۷۵۹/ ۵۸- ۱۳۵۷ بخاطر موفقیتهای امیرولی در مازندران[۶۰۲] رو به گسترش گذاشت تا آنجا که وضع معین سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ بار دیگر تقریبا بدست آمد: سربداران علاوه‌بر شهر طوس بر سبزوار، اسفراین، نیشاپور و دامغان نیز مسلط شدند.[۶۰۳]

دولتشاه گسترش قلمرو سربداران را در زمان حکومت علی مؤید از طرف شرق تا سرخس و جنوب تا ترشیز، طبس و قهستان تأیید کرده است[۶۰۴] ولی سکه‌های این زمان این ادعا را تصدیق نمی‌کند سکه‌های اواسط سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ و اواسط سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ مبین یک رشته از حوادث در مرزهای غربی سربداران است که در تاریخچه‌ها بیان نشده است. سکه‌های امیرولی در استرآباد در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ و ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ و سکه‌های سمنان در سال ۷۶۸/ ۶۷- ۷۶۶، قیام امیرولی را که تاریخچه‌ها فقط آغاز آنرا به تفصیل نوشته‌اند، تأیید می‌کنند.[۶۰۵] سکه‌های سال ۷۷۰- ۷۶۷/ ۶۹- ۱۳۶۵ سربداران در استرآباد مبین ضد حمله موفقیت‌آمیز آنها علیه امیرولی است؛[۶۰۶] و دومین قیام امیرولی را نیز یک رشته از سکه‌هائی که در استرآباد و دامغان در خلال سالهای ۷۸۱- ۷۷۵/ ۸۰- ۱۳۷۳ ضرب شده تصدیق می‌کند.[۶۰۷] اطلاعات تاریخچه‌ها درمورد وقایع نیمه دوم سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ بسیار مفید است که بر طبق آن جانی قربان بار دیگر در سال ۷۷۲/ ۷۱- ۱۳۷۰ طوس را گرفته است که (احتمالا

ص: ۲۰۸

---

[۵۹۹] (۴۰)- این مطلب را متن مجموعه در متن اصلی حافظ ابرو، ص ۶ عرضه کرده است؛ تجدید چاپ یادداشتهای حافظ ابرو، ص ۲(یادداشت ۹ در متن اصلی، ص ۶) را ارائه داده است.

[۶۰۰] (۴۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۰۱] (۴۲)- دولتشاه، ص ۲۸۶.

[۶۰۲] (۴۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۰۳] (۴۴)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۰۴] (۴۵)- دولتشاه، ص ۲۸۷.

[۶۰۵] (۴۶)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۰۶] (۴۷)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۰۷] (۴۸)- نگاه کنید به همین کتاب.

دگرباره در اوایل سال ۷۶۰/ ۱۳۶۰ اشغال شده بود)[۶۰۸] و در سال ۷۷۳/ ۷۲- ۱۳۷۱ ملک پیرعلی هراتی حمله (یا ضد حمله) دراز مدتی را بر نیشاپور شروع کرده است- حمله‌ای که در سال ۷۷۶/ ۷۵- ۱۳۷۴ و ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵ موفق از آب درآمده است.[۶۰۹]

پیشرفتهای امیرولی و پیرعلی باعث عقب‌نشینی علی مؤید به سبزوار شد که بزودی از طریق جنگهای داخلی خلع ید گردید و بعدها توانست اول تحت حمایت امیرولی و بعد تحت حمایت تیمور بدانجا برگردد. در اواخر سال ۷۷۰/ ۱۳۷۰ قدرت سربداران رو به افول رفت؛ تنها دشمنان تیمور در خراسان امیرولی، جانی- قربان و هرات بودند.[۶۱۰]

ب- قلمرو جانی قربان

مناطقی که جانی قربان در خلال دوره ۷۸۵- ۷۳۶/ ۸۴- ۱۳۳۵ تحت سلطه داشت بسادگی قابل تشخیص است. قبل از قیام سربداران، ارغونشاه امیر بزرگ جانی قربان و امیر الامرای طغای- تیمور بر اتک و شهرهای آن مسلط شد: یعنی ابیورد، نسا، و یازر؛ و در داخل خراسان [خراسان کوچک] بر طوس و نیشاپور استیلا یافت.

سربداران در سال ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰ نیشاپور را از دست ارغونشاه گرفتند ولی در زمان مرگ ارغونشاه در سال ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵ وراث او بقیه قلمرو او را تحت سلطه خود درآوردند.[۶۱۱] این مناطق تا آمدن تیمور دست‌نخورده باقی ماند. از طرف دیگر بایستی گفت که سربداران بار دیگر به مدت کوتاهی در سال تقریبا ۷۵۹/ ۵۸-

۱۳۵۷ طوس را متصرف شده‌اند که بعدها توسط جانی قربان در اوآخر سال ۷۶۳/ ۶۲- ۱۳۶۱ گرفته شده است.[۶۱۲]

یکی دیگر از متصرفات جانی قربان، قلعه محکم شمال شرقی خراسان بنام کلات (که بعدها به کلات نادری معروف شد) بود. وقتی که رهبریت بی‌ملاحظه علی بیک در سال ۷۸۳/ ۸۲- ۱۳۸۱ منتهی به دشمنی با تیمور گردید بیشتر افراد قبیله در کلات پناه گرفتند یعنی به محل تدافعی طبیعی که ارغونشاه احتمالا سالها قبل آنرا ساخته بود که هنوز اسم دروازه آن یادآور این کار بود: یعنی دروازه ارغوانشاه»[۶۱۳].

ج- قلمرو امیرولی

---

[۶۰۸] (۴۹)- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۵.

[۶۰۹] (۵۰)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵- ۵۲.

[۶۱۰] (۵۱)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۱۱] (۵۲)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹، نیشاپور را به ارغونشاه نسبت داده است؛ متصرفات دیگر او در کتاب حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸ آمده است.

[۶۱۲] (۵۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۱۳] (۵۴)- همان مأخذ.

تشخیص قلمرو امیرولی برخلاف قلمرو جانی قربان بسیار مشکل است چراکه پی‌درپی در معرض تغییر و تحول بوده است. تا آنجا که ممکن است بایستی گفت که امیرولی در سال ۷۵۷/ ۱۳۵۶ به استرآباد حمله کرده و آنرا لااقل در خلال سال ۷۶۴/ ۶۳- ۱۳۶۲ بخاطر وجود یک رشته از جنگهای داخلی بین سربداران، فتح کرده است[۶۱۴].

سربداران از حدود سال ۷۶۷/ ۶۶- ۱۳۶۵ تا ۷۷۰/ ۶۹- ۱۳۶۸ بار دیگر استرآباد را گرفته‌اند و امیرولی بطرف قومش- طبرستان رفته و سمنان را در سال ۷۶۸/ ۶۷- ۱۳۶۶ تسخیر کرده و سعی نموده متصرفات خود را در خلال سال ۷۷۴- ۷۷۲/ ۷۳- ۱۳۷۲ بطرف جلایریان گسترش دهد[۶۱۵]. در سال ۷۷۵/ ۷۴- ۱۳۷۳ امیرولی به استرآباد برگشته و به محض اینکه قدرت سربداران تضعیف شده بطرف شرق در سال ۷۷۷/ ۷۶- ۱۳۷۵ به دامغان و در سال ۷۸۲/ ۸۱-

ص: ۲۱۰

۱۳۸۰ به اسفراین[۶۱۶] و حتی به سبزوار رفته و آنجا را تسخیر کرده و علی مؤید را در سال ۷۸۲/ ۸۱- ۱۳۸۰ بار دیگر به قدرت رسانیده است.[۶۱۷] ولی تضعیف سربداران که اولین مانع قیام او بوده امیرولی را در مقابل تیمور، دشمنی که نمی‌توانسته مطیعش گردد، تنها گذاشته است.

د- شهرهای بزرگ و کوچک

مستوفی قبل از قیام سربداران شهرهای خراسان را به شرح زیر رده‌بندی کرده است: اول از همه نیشاپور «ام البلاد خراسان است.[۶۱۸]» در آن سوی نیشاپور، اسفراین است که «شهری وسط است» و «... قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است»؛[۶۱۹] سبزوار که «شهری وسط است» و مضافات آن «قریب چهل پاره دیه است»؛[۶۲۰] جاجرم «شهری وسط است»؛[۶۲۱] و استرآباد نیز «شهری وسط است»[۶۲۲]. دامغان به اندازه نصف نیشاپور است؛[۶۲۳] مقیاس طوس و سمنان عرضه نشده است.

در زمان سربداران شواهد مستقیمی درباره مقیاس و یا وضع شهرهای خراسان در دست نیست. در این زمینه تحقیقات باستانشناسی از خرابه‌های طوس، اسفراین و یا جرجان می‌تواند به دانش ما بیفزاید. و لیکن فقط چندنفر از

---

[۶۱۴] (۵۵)- همان مأخذ.

[۶۱۵] (۵۶)- همان مأخذ.

[۶۱۶] (۵۷)- همان مأخذ.

[۶۱۷] (۵۸)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۱۸] (۵۹)- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۷؛(ترجمه لسترنج)، جلد ۱ ص ۱۴۸.

[۶۱۹] (۶۰)- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۸؛(ترجمه لسترنج)، جلد ۱ ص ۱۴۹.

[۶۲۰] (۶۱)- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۸؛(ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۵۰- ۱۴۹.

[۶۲۱] (۶۲)- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۹؛(ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۵۰.

[۶۲۲] (۶۳)- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۶؛(ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۵۹.

[۶۲۳] (۶۴)- من از روی مقایسه طول دیوارها و برج‌وباروها حساب کرده‌ام: مستوفی، جلد ۱، صفحات ۱۴۸ و ۱۶۱ و جلد ۲، ص ۱۴۷.

باستانشناسان به دوره اسلامی علاقمند هستند و چندنفر از دانش‌پژوهان نیز جز در مواقعی که منابع قابل توجه و قانع‌کننده‌ای در دست نبوده به روشهای

ص: ۲۱۱
باستانشناسی درمورد ایام اولیه اسلامی روی آورده‌اند. به تازگی دوره نسبتا «اخیر» و «شناخته‌شده» مغول توجه باستانشناسان را بخود جلب کرده است.

بدین ترتیب مراجعه به سکه‌های دوره سربداران درمورد شهرهای آنها بسیار مفید خواهد بود. سکه‌هایی که در دست است بسیار کم است و تحت‌تأثیر عوامل غیر صحیح و ناشناخته قرار گرفته از اینرو نتایجی که بدست می‌آید قابل شک و تردید است. معهذا با وجود عدم مطالعات منظم باستانشناسی، چیز دیگری برای عرضه باقی نمی‌ماند.

در بررسی سکه‌ها اول از همه از رساله ثوردمان استفاده کرده‌ام که در آن تعدادی از سکه‌ها در مجموعه‌ای از محل ضربها و دوره معینی عرضه شده است.[۶۲۴] ثانیا گمان من اینست که اهمیت یک ضرب در اهمیت آن شهری که ضرب در آن قرار داشته، منعکس شده است. اطلاعاتی که در اینجا مورد تحلیل قرار گرفته است از روی سکه‌های سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱ سربداران است که بنام طغای- تیمور ضرب شده و در مجموعه زامباور دیده می‌شود و نیز از روی سکه‌های سالهای ۷۶۹- ۷۵۹/ ۶۸- ۱۳۵۷ است که در مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا به چشم می‌خورد.[۶۲۵]

اگر اشاره سکه‌ها را در نظر بگیریم نیشاپور در زمان سربداران اهمیت خود را به‌عنوان مرکز ناحیه نیشاپور خراسان از دست داده است و به صورت یک شهر مرزی درآمده که با طوس و هرات برخورد خصمانه داشته است. اهمیت سابق آن، حالا به سبزوار پایتخت سربداران منتقل شده است. چنانکه از فعالیت ضرب سکه برمی‌آید پس از سبزوار از لحاظ اهمیت که تقریبا هم‌سطح نیشاپور

ص: ۲۱۲
جدول ۳ سکه‌های طغای تیمور در مجموعه زامباور

محل ضرب تعداد سکه‌ها

سبزوار ۵۳

اسفراین ۱۷

جاجرم ۱۰

نیشاپور ۹

---

[۶۲۴] (۶۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۲۵] (۶۶)- این مجموعه‌ها در این کتاب مورد تشریح قرار گرفته‌اند.

سمنان ۴

مجموع ۹۳

جدول ۴ سکه‌های سربداران در مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا

محل ضرب تعداد سکه‌ها

سبزوار ۹

اسفراین ۶

نیشاپور ۶

سمنان ۶

جاجرم ۵

دامغان ۵

استرآباد ۳

طوس ۱

مجموع ۴۱

ص: ۲۱۳

بوده، اسفراین (دومین جای ضرب مهم سال ۷۵۲/ ۵۲- ۱۳۵۱) جاجرم، دامغان، و سمنان بوده است. پس از اینها شهرهای کوچک استرآباد و طوس بوده است. چنین می‌نماید که اهمیت سنتی شهرها- طوس، نیشاپور، و سمنان- بار دیگر احیا شده باشد هرچند که تا اندازه‌ای موقعیت و کیفیت آنها علیرغم قرار گرفتن آنها در مرزهای سربداران، تغییر و کاهش یافته است. معهذا اهمیت شهرهای داخلی قلمرو آنها- سبزوار، اسفراین و جاجرم- افزوده شده است.

برآورد کلاویجو) ojivalC (را راجع به شهرهای دوره سربداری در حدود بیست و پنج سال پس از سقوط حکومت سربداران و پس از یک کاسه شدن خراسان تحت قدرت تیمور، می‌توان با اطلاعاتی که از سکه‌های سربداران بدست آمده مورد مقایسه قرار داد و نمای جالبی از آنها بدست آورد. کلاویجو می‌گوید که طوس بزرگترین شهر خراسان است: «این شهر نسبت به هرجای دیگر و از آن لحظه‌ای که ما سلطانیه را ترک کرده‌ایم بیشترین جمعیت را دارد.[۶۲۶]» او در

[۶۲۶] (۶۷)- کلاویجو، ص ۱۸۶.

درجه اول از نیشاپور نام می‌برد که مثل زمان سربداران «بزرگترین شهر» است؛[۶۲۷] سمنان «یکی دیگر از شهرهای بزرگ» می‌باشد[۶۲۸]؛ دامغان « [یکی از] مهمترین شهرهای غربی ایران است»[۶۲۹]؛ و اسفراین «یکی از نواحی بزرگ همراه با ابنیه عالی است» ولی بخاطر غارت تیمور در سال ۷۸۳/ ۸۲- ۱۳۸۱ از سکنه خالی شده است.[۶۳۰] کلاویجو جاجرم را فقط به‌عنوان یک «شهر کوچک» توصیف کرده[۶۳۱]، و متأسفانه از سبزوار دیدن نکرده است.

[۶۳۲]

در یکپارچگی دوباره خراسان، شهرهایی که در داخل مناطق سابق سربداری قرار داشتند اهمیت سنتی خودشان را از دست دادند.

سبزوار به ۲/ ۱ یا ۳/ ۱ مقیاس سابقش رسید؛ جاجرم به همراه دامغان و سمنان اهمیت سابق خود را از دست داد؛ و اسفراین در معرض غارت و کاهش جمعیت قرار گرفت و رو به افول رفت. امروزه کاملا از اهمیت افتاده است. در جایی که یک زمانی «ابنیه بسیار عالی» قرار داشت امروزه روز تپه‌ای بنام شهر بلقیس قرار گرفته است.

بعضی از شهرهای خراسان که در خلال قرن هشتم/ چهاردهم مهم بوده‌اند امروزه روز خالی از سکنه هستند و یا به همان نامهایی که داشتند نامیده نمی‌شوند. موقعیت این شهرها تا آنجائیکه ممکن بوده در نقشه شماره ۱ آمده است و بعضی از اطلاعات راجع به آنها از قبیل اطلاعاتی درباره موقعیت آنها در نظام ایالتی ایلخانان و اسامی جدیدشان، البته اگر فرق کرده باشد، و نیز جایشان، اگر مبهم باشد، در فهرست زیر عرضه می‌شود. از منابع تقریبا معاصر جغرافیایی نزهة القلوب مستوفی تألیف در حدود ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹ و گزارش کلاویجو از مسافرتش به سمرقند در سال ۰۶- ۱۴۰۳ م. را می‌توان نام برد. کتاب etahpilaC nretsaE ehT fo sdnaL [۶۳۳] لسترنج (کمبریج ۱۹۰۵ م.) و malsI fo aideapolcycnE درمورد جغرافیای تاریخی از منابع مفیدی هستند. کتاب کرزن بنام naisreP ehT dna aisreP noitseuQ [۶۳۴] (لندن، ۱۸۹۲ م.) نیز از منابع قابل استفاده است.

ابیورد. در منطقه مروشاهجان از خراسان زمان ایلخانان قرار داشت (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۷؛ جلد ۲، ص ۱۳۴). در جنوب شرقی عشق‌آباد در ماوراء خزر قرار دارد نگاه کنید به کلاویجو، صفحات ۳۰۴- ۳۰۳.

---

[۶۲۷] (۶۸)- همان مأخذ، ص ۱۸۱.

[۶۲۸] (۶۹)- همان مأخذ، ص ۳۰۶.

[۶۲۹] (۷۰)- همان مأخذ، ص ۱۷۳.

[۶۳۰] (۷۱)- همان مأخذ، ص ۱۸۰. درمورد این غارت نگاه کنید به: شامی، جلد ۱، ص ۸۵.

[۶۳۱] (۷۲)- همان مأخذ، صفحات ۱۷۶ و ۳۰۴.

[۶۳۲] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

[۶۳۳] (۱*)- این کتاب با نام سرزمینهای خلافت شرقی به فارسی ترجمه شده است.

[۶۳۴] (۲*)- این کتاب نیز تحت عنوان ایران و مسأله ایران به زبان فارسی برگردانده شده است.

ص: ۲۱۵

اسفراین. در منطقه نیشاپور از خراسان زمان ایلخانیان قرار داشت (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۹؛ جلد ۲، ص ۱۴۳). نگاه کنید به کلاویجو ص ۱۸۰. اسفراین امروزه شهر مخروبه‌ای بنام «شهر بلقیس» است که در جنوب بجنورد قرار گرفته است. عکسهای هوایی از خرابه‌های آن در کتاب ای. اشمیت) tdimhcS .E (بنام) narI fo seitiC tneicnA revO sthgilF ((شیکاگو، ۱۹۴۰) عکس ۶۰– ۵۹ دیده می‌شود.

ترشیز. در خراسان است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۳؛ جلد ۲، صفحات ۱۴۲– ۱۴۱). در نقشه کرزن سلطان‌آباد نامیده شده است.

جام. در منطقه هرات خراسان (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۴– ۱۵۳؛ جلد ۲، ص ۱۵۲– ۱۵۱). امروزه تربت شیخ جام نامیده می‌شود.

جرجان. در مازندران است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹؛ جلد ۲ ص ۱۵۶). امروزه خراب شده است جای آن در روی نقشه کرزن دیده می‌شود و نیز نقشه رابینو در کتاب مازندران و استرآباد آنرا گرگان نامیده است و لیکن گرگان امروزی همان استرآباد سابق است.

جوین. ناحیه‌ای در منطقه نیشاپور خراسان در زمان ایلخانیان، شهر عمده ناحیه فریومد (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۰؛ جلد ۲، ص ۱۴۹– ۱۴۸). «فریومد» در روی نقشه کرزن در «غرب خراسان» قرار گرفته است،aisreP ، جلد ۱، نقشه مقابل.

خبوشان. در منطقه نیشاپور است (مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۰؛ جلد ۲، ص ۱۴۹). امروزه قوچان نامیده می‌شود. کلاویجو، ص ۳۰۴.

خجند. جای آن مشخص نشد. این شهر در کتاب دولتشاه (ص ۲۷۹) به همین صورت نوشته شده است ولی در فهرست مستوفی (جلد ۱، صفحات ۲۱۷ و ۲۶۱ و جلد ۲، صفحات ۲۱۰ و ۲۵۴) تقریبا در ناحیه سیحون قرار گرفته است. سیلوستر دوساسی در ترجمه‌اش از کتاب دولتشاه (ص ۲۵۴) آنرا بصورتdnemejD ارائه داده است.

ص: ۲۱۶

دهستان. تومان و شهری از مازندران. مستوفی (جلد ۱، ص ۱۶۰– ۱۵۹ و ۱۷۷– ۱۷۶؛ جلد ۲، صفحات ۱۵۷– ۱۵۶ و ۱۷۰) فاصله دهستان را از جرجان ۲۳ فرسنگ (تقریبا ۱۴۵ کیلومتر) و از فراوه (قزل اروت امروزی) ۳۰ فرسنگ (حدود ۱۹۰ کیلومتر) نوشته است و نیز می‌گوید که آب آن «از رودخانه‌ای» بدست می‌آید. از اینها برمی‌آید که جای دهستان بایستی در جوار خرابه– های آقچه کلا، بوزوم و قزلکه حدود ۷۰ کیلومتری شمال شهر جدید قزل اترک در مرز بین ایران و اتحاد شوروی باشد. نگاه کنید به: سرویس نقشه نظامی امریکا سری۵۰۲ N ، سیبری غربی، جلد ۱:

۲۵۰۰۰۰،JN ۲– ۴۰، ۵– ۴۰، ۶– ۴۰، ۹– ۴۰. و نیز مراجعه کنید به: لسترنج،SDNAL ، صفحات ۳۸۰– ۳۷۹.

رادکان. طبق گفته دولتشاه (ص ۲۳۶) ییلاق طغای تیمور بود.

بنا به گفته رابینو، رادکانی در کوه جنوب غربی استرآباد در فراوه

ییلاق جهان‌نما و چمن‌سوار قرار گرفته است (ص ۱۰۲– ۱۰۱)؛ و طبق گفته فریزر (در resarF yenruoJ s retniW A, ، جلد ۲ (لندن ۱۸۳۸) ص ۲۶۳ و نیز طبق گفته کرزن (ص ۱۱۶) رادکان دیگری بین خبوشان و مشهد قرار گرفته است.

زاوه. در منطقه هرات است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۴؛ جلد ۲، ص ۱۵۲). حالا تربت حیدریه نام دارد.

سلطان دوین. طبق گفته دولتشاه قشلاق طغای تیمور بوده است (ص ۲۳۶). رابینو (ص ۸۵) از تپه‌ای بنام سلطان دوین در نزدیکی استرآباد نام می‌برد و آنرا «قشلاق میرزا ابو القاسم بابر» می‌نامد؛ جای آن در نقشه رابینو آمده است.

طبس گیلکی. در قهستان است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۵؛ جلد ۲، ص ۱۴۳). در نقشه کرزن بنام طبس آمده است.

فریومد، به جوین مراجعه کنید.

ص: ۲۱۷

کالبوش. طبق گفته حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۲) ییلاق طغای تیمور بوده است. «کالپوشی» در روی نقشه کرزن در نزدیکی شاخه‌ای از رود جرجان بین شهر جاجرم و شهر سابق جرجان دیده می‌شود.

نسا. مستوفی ذکری از آن نمی‌کند ولی و. مینورسکی (مقاله «نسا» در دانشنامه اسلام، چاپ اول) آنرا در خرابه‌های نزدیک روستای جدید باقر حدود دوازده میلی شمال غربی عشق‌آباد قرار داده است. لسترنج) sdnaL ، ص ۳۹۴) می‌گوید که نسا در ناحیه دره‌گز است و خیال می‌کند شهر آن همان محمدآباد امروزی است.

ه– یازر و بازار

واژه یازر مبین یک قبیله، یک ناحیه و شهری است. این قبیله در جغرافیای جهان نامه قرن سیزدهم ایران[۶۳۵] آمده است که می‌گوید یازر «یکی از قبایل ترک است که در مرزهای بلخان و کوهستانهای آن دیده می‌شود. آنها به سرحدات شهرستان و فراوه کوچ کردند.[۶۳۶]

---

[۶۳۵] (۷۳)– آ. تومانسکی در بررسی خود بنام itsonverD ogakslipsakaZ aiiarK در مجله OVZ ، جلد ۹(۱۸۹۵) صفحات ۳۰۳– ۳۰۰ از یک نسخه خطی جهان‌نامه استفاده کرده و نقل می‌کند که متعلق به انجمن باستانشناسی روسیه است. نسخه خطی دیگر این کتاب که تومانسکی نقل کرده در مجله ueiR ، جلد ۱، ص ۴۲۳ و در –nasreP sdnoF neicnA elanoitaN euqehtilibiB ، شماره ۳۸۴ بوده است.

نویسنده آن شخصی بنام محمد بن نجم مکران است. استوری از این اثر نامی نبرده است.

[۶۳۶] (۷۴)– مینورسکی در شرحی بر حدود العالم(لندن، ۱۹۳۷) ص ۳۲۵ نوشته که شهرستان را مقدسی جز توابع نسا نامیده است(کتابشناسی جغرافیایی عربی[لیدن، ۹۲– ۱۸۸۵] جلد ۳) ص ۳۰۰. بارتولد در کتاب ترکستان تا زمان حمله مغول(لندن، ۱۹۲۸) ص ۱۵۳، یادداشت ۱۶ می‌گوید که شهرستان در سه میلی نسا قرار دارد. تومانسکی گفته که فراو همان فراوه است. طبق گفته لسترنج،sdnaL ، ص ۳۸۰، فراوه در چهار منزلی دهستان بطرف خوارزم است و احتمالا همان قزل اروت امروزی بایستی باشد. تنها جائی که یازر می‌تواند در مرزهای نسا و فراوه– قزل اروت باشد بین این دو ناحیه است.

پاورقی ۷۵ در صفحه بعد

ص: ۲۱۸

بعد از آن در حصار طاق ساکن شدند».[۶۳۷] در زمان مغولها اسم این قبیله به ناحیه‌ای اطلاق شد که آنها در آن ساکن شده بودند چنانکه اسم یازر در کتاب جوینی[۶۳۸] و رشید الدین[۶۳۹] به منطقه اطلاق می‌شود.

در کتاب حافظ ابرو نیز اسم یازر مفهوم منطقه‌ای دارد[۶۴۰] هرچند که مستوفی در قرن چهاردهم میلادی یازر را به‌عنوان «یک شهر وسط» در منطقه مرو الشاهجان خراسان توصیف کرده است.[۶۴۱]

ناحیه یازر در عبارت رشید الدین کاملا مشهود است که دارای مناسبات جغرافیایی با همسایگانش است: «در سنه احدی و تسعین و ستمائه (۶۹۱/ ۱۲۹۲) [غازان خان] شهزاده انبارجی را به دهستان و یازر و نسا و ابیورد روانه کرد»؛[۶۴۲] و عبارت حافظ- ابرو درمورد لشکرکشی تیمور در سال ۷۸۵/ ۸۴- ۱۳۸۳ علیه امیرولی که از نظام الدین شامی اقتباس کرده بدین صورت است که وی از طریق سرخس، ابیورد، نسا، دورون، جیلاون (شهری که در کتاب زبدة التواریخ[۶۴۳] حافظ ابرو مکررا آمده و در ناحیه یازر

ص: ۲۱۹

قرار داشته است) دهستان و جرجان رود، کبودجامه[۶۴۴] و ساسمان[۶۴۵] به مازندران لشکر کشید. می‌توان دریافت که ناحیه یازر بین ناحیه نسا و دهستان قرار گرفته بود.

ویژگی ناحیه یازر از اینجا معلوم می‌شود که جوینی سه‌بار ناحیه یازر را پناهگاه قلمداد کرده است. یکی از ترکمانان یازر به کوزلی ماجراجو پیشنهاد کرد که «با او به یازر برود و در قلعه آن پناه گیرد.»[۶۴۶] و بهاء الملک یکی از مأمورین محمد خوارزمشاه به «قلعه طاق یازر» فرار کرد تا از تهاجم مغولان در امان باشد.[۶۴۷] از این عبارت برنمی‌آید که یازر در منطقه مسطحی قرار داشته است؛ این واژه یازر و قلعه طاق «پناه گرفتن در تپه‌ها» را در ذهن متبادر می‌سازد.

---

[۶۳۷] (۷۵)- تومانسکی،OVZ ، جلد ۱(۱۸۹۵) ص ۳۰۳:« قومی از ترکان به حدود بلخان و و کوههاء آن افتادند قومی از منقشلاق بدیشان پیوستند و قومی دیگر از خراسان، بس عدد ایشان بسیار شد و قوت گرفتند از یزر آنجا انتقال کردند و بحدود شهرستانه و فراوه شدند و بعد از آن به حصار طاق ساکن شدند و اکنون این سه طایفه باشند یزر خالص و منقشلاغی و بارسی.

[۶۳۸] (۷۶)- جوینی، جلد ۱، ص ۱۶۳، ۱۵۱؛ جلد ۲، ص ۴۸۳، ۶۱۵.

[۶۳۹] (۷۷)- رشید الدین، جامع التواریخ، جلد ۱، بخش ۲، ص ۲۱۹؛ جلد ۳، ص ۱۵۲.

[۶۴۰] (۷۸)- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵، ۲۷؛ یادداشتها، ص ۱۰.

[۶۴۱] (۷۹)- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۵. لسترنج در ترجمه آن شهر« یازر» می‌گوید و لیکن نسخه خطی معنی متفاوتی را ارائه می‌دهد. مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹: شهری وسط است.

[۶۴۲] (۸۰)- رشید الدین فضل اللّه، جلد ۳، ص ۱۵۲.

[۶۴۳] (۸۱)- شامی، ظفرنامه، جلد ۱، ص ۱۲۹ و جلد ۲، ص ۱۰۲.

[۶۴۴] (۸۲)- درمورد کبودجامه نگاه کنید به: رابینو، مازندران و استرآباد، صفحات ۸۴ و ۱۶۲؛ و مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۷.

[۶۴۵] (۸۳)- درمورد شاسمان نگاه کنید به: رابینو، صفحات ۹۲ و ۱۶۲؛ و شامی، جلد ۱، ص ۹۵ و جلد ۲، ص ۵۴.

[۶۴۶] (۸۴)- جوینی، جلد ۱، ص ۳۳۸.

[۶۴۷] (۸۵)- جوینی، جلد ۱، ص ۱۵۴.

بنابراین توان گفت که ناحیه یازر شامل یک منطقه کوهستانی (در کپه داغ) و دامنه‌های این کوهستانها بوده که تا استپها (در اتک) کشیده می‌شده است ناحیه‌ای که بطور طبیعی توسط قبیله یازر برای استفاده از چراگاههای زمستانی و تابستانی‌اش اشغال شده بود. در زمان ابو الغازی بعضی از یازریها در کوهستان‌های نزدیک دورون بوده‌اند؛ چون حصار طاق یازر از بناء الملک دیده می‌شده که با کوهها تلاقی کرده لذا مقیمان حصار طاق مذکور در کتاب جهان‌نامه درواقع نیاکان کوهستان‌نشینان ابو الغازی بوده‌اند.[۶۴۸]

ص: ۲۲۰

براساس گفته مستوفی، شهریازر نمی‌تواند در قسمت کوهستانی یا جلگه‌ای قرار گرفته باشد. بارتولد[۶۴۹] و مینورسکی[۶۵۰] با استفاده از اطلاعات تومانسکی از کتاب جهان‌نامه (مذکور در بالا) و اطلاعات ابو الغازی هویت یازر و حصار طاق را مشخص کرده‌اند مبنی بر اینکه قبیله یازر پس از جنگهای داخلی اوغوز به منطقه اطراف دورون آمدند و قسمتی از آنها در کوهستانهای نزدیک دورون سکنی گزیدند و دورون بدنبال آن «یورت یازر» نامیده شد.

ولی اولین‌باری که من اسم شهر دورون را دیدم در تاریخچه مربوط به تیمور تألیف نظام الدین شامی و[۶۵۱] شرف الدین علی یزدی بود.[۶۵۲] هیچکدام از این منابع موقعیت و هویت دورون یا یازر و یا حصار طاق را مشخص نکرده‌اند- درواقع هیچکدام از یازر اسم نبرده‌اند. و حتی زمانیکه حافظ ابرو که چیزهایی درباره یازر می‌دانسته در موقع اقتباس از ظفرنامه در کتاب زبدة التواریخ خود دورون را در یازر قرار نمی‌دهد.[۶۵۳] بنابراین باتوجه به گرایش شهرهای خاورمیانه بطرف تخلیه سکنه و عوض کردن جایشان با شهرهای جدید کم‌وبیش نزدیک (نظیر طوس و مشهد) لزومی باقی نمی‌ماند که هویت یازر به‌عنوان شهر دورون مشخص گردد.

و نیز باتوجه به ویژگی حصار طاق به‌عنوان یک پناهگاه کوهستانی دلیلی برای تشخیص هویت آن به‌عنوان ارک دورون که یک شهر جلگه‌ای قابل دسترس با سکنه کم- چنانکه لشکرکشی تیمور

ص: ۲۲۱

در سال ۷۸۵/ ۸۴- ۱۳۸۳ این مسأله را ثابت کرد- بود باقی نمی‌ماند. من همچنین درمورد تعیین هویت طاق به‌عنوان ارک شهریازر در شک و تردید هستم. نوشته‌های مستوفی در نزهة القلوب که در ترجمه لسترنج به‌عنوان «بازر» و «قلعه

---

[۶۴۸] (۸۶)- تومانسکی،OVZ ، جلد ۹(۱۸۹۵)، ص ۳۰۲ که قطعه‌ای راجع به یازر از کتاب قرن هفدهم بنام شجرة الاتراک تألیف ابو الغازی بهادر خان نقل می‌کند.

کتاب شجره توسط جی. دسمویسن(در میان دیگران) درslogoM sed eriotsiH srataT sed te (متن و ترجمه، در ۲ جلد، سن‌پطرزبورگ، ۷۴- ۱۹۷۱) چاپ شده است.

[۶۴۹] (۸۷)- و بارتولد، ترکستان‌نامه(سن‌پطرزبورگ، ۱۹۱۴)، ص ۴۱.

[۶۵۰] (۸۸)- مینورسکی، مقاله« نسا» در دانشنامه اسلام، چاپ اول.

[۶۵۱] (۸۹)- شامی، جلد ۱، ص ۹۵ و جلد ۲، ص ۵۴.

[۶۵۲] (۹۰)- شرف الدین علی یزدی، ظفرنامه،(ترجمه پتی دولاکرو با عنوانed eriotsiH -ceB rumiT ، جلد ۱، پاریس، ۱۷۲۲) صفحات ۳۷۲- ۳۷۱.

[۶۵۳] (۹۱)- شامی، جلد ۱، ص ۹۵ و جلد ۲، ص ۵۴. یادداشتهای تایوئر در جلد ۲ افزوده‌های کتاب زبده حافظ ابرو را نسبت به متن شامی مشخص کرده است.

نای» آمده[۶۵۴] احتمالا ناشی از توصیفاتی از دو جای جداگانه در ناحیه یازر می‌باشد: یعنی شهر یازر و قلعه طاق (طاق– تاق بجای نای). این حدس آخری، البته از روی نسخه خطی نزهة القلوب است.

پس جای واقعی قلعه طاق و شهریازر تا تحقیقات مفصلی در این مورد همچنان در بوته ابهام باقی می‌ماند– کاری که بایستی روسها یا ایرانیها انجام دهند چراکه جای فرضی ناحیه یازر در مرز ایران و شوروی قرار دارد خصوصا درمورد طاق بایستی کوهها را جستجو کرد.

در اینجا تا حدی سعی خواهم کرد تا جای یازر را باتوجه به بحثی درمورد ضرب سکه‌های بازار یا باران مشخص سازم. چون این نام سکه‌ای در روی بعضی از سکه‌های خراسانی طغای تیمور[۶۵۵] و حتی در روی بعضی از سکه‌های سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ آمده یعنی وقتی که طغای تیمور فقط در نواحی تحت سلطه جانی–

ص: ۲۲۲

قربان برسمیت شناخته شده بود (این نواحی شامل یازر نیز بود)[۶۵۶] لذا در وهله اول بنظر می‌رسد این سکه‌ها بایستی در یازر (یا بازار طبق تلفظ سکه‌ها) بوده باشد.

ولی سکه‌های؟؟؟ نمی‌تواند بسادگی مشخص گردد. نه تنها طغای تیمور بلکه رقیب ایلخانی وی سلیمان نیز در سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ در؟؟؟ سکه ضرب کرده‌اند. البته این مفهومش اینست که حاکم یازر در خلال همان سال تصمیم گرفته بود تا قدرت سربداران را بطور مستقیم از طریق ضرب سکه بنام سلیمان، چنانکه این حالت را درمورد دامغان و سمنان متوجه شدیم، برسمیت بشناسد بلکه بایستی گفت که سکه‌های بازار نه تنها در سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ بلکه در سال ۷۴۱/ ۴۱– ۱۳۴۰ و از جمله ۷۴۲/ ۴۲– ۱۳۴۱ بنام هردو سلطان ضرب شده است. تحولی در این اتحاد را بایستی پذیرفت؛ بعضی از تحولات و یا بیطرفی‌های طولانی مشکل است تأیید گردد.

فهرست زیر نشانگر شناسایی سلاطین توسط بارار؟؟؟ در خلال دوره ایلخانی بصورت سال بسال است.

حالا در سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ گرایش حاکم یازر هرچه بوده باشد بهرحال او و یا هرقدرت دیگری در یارز در سال ۷۳۹/ ۳۹– ۱۳۳۸ و یا در سال ۷۴۰/ ۴۰– ۱۳۳۹ قدرت ساتی بیک را به رسمیت شناخته‌اند؛ و قدرت سلیمان نیز در سال ۷۴۰/ ۴۰– ۱۳۳۹، ۷۴۱/ ۴۱– ۱۳۴۰ و یا در سال ۷۴۲/ ۴۲– ۱۳۴۱ برسمیت شناخته شده است؛ و یا قدرت انوشیروان بعضی اوقات شناسایی شده است. محل

---

[۶۵۴] (۹۲)– مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹؛ جلد ۲، صفحات ۱۵۶– ۱۵۵.

[۶۵۵] (۹۳)– سکه‌هایی که در ناحیه اقتصادی خراسان که شامل مازندران، قومش– طبرستان و قهستان نیمروز زابلستان و از جمله چهار قسمت از خود خراسان بود(مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۶ و ۱۵۹ و ۱۶۱؛ جلد ۲، ص ۱۴۱، ۱۴۷– ۱۴۶ و ۱۵۷– ۱۵۶) ضرب شده بخاطر اندازه‌شان بسادگی قابل تشخیص از سکه‌های قسمتهای دیگر امپراتوری ایلخانی است؛ وزن سکه‌های اصلی خراسان ۷۷/ ۲ گرم است و وزن سکه‌های ایلخانی در حدود سال ۷۳۶/ ۳۶– ۱۳۳۵ حدود ۸۸/ ۲ گرم می‌باشد؛ جنس بزرگتری از سکه‌های خراسان هم بدست آمده است؛ سکه‌های درشت غیرخراسانی بسیار کمیاب است.

[۶۵۶] (۹۴)– فقط اسم طوس و بازار؟؟؟ در سکه‌های سال ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ طغای تیمور آمده است؛ سربداران احتمالا استرآباد را در این زمان از طغای تیمور نگرفته بوده‌اند ولی چنانکه از سکه‌های جرجان، دامغان و سمنان سلیمان برمی‌آید تقریبا مازندران را محاصره کرده بوده‌اند.

جدول شماره ۵ سکه‌های بارار؟؟؟

آرپا ۷۳۶/ ۳۶- ۱۳۳۵

محمد ۷۳۸- ۷۳۷/ ۳۸- ۱۳۳۶

ساتی بیک؛ طغای تیمور ۷۳۹/ ۳۹- ۱۳۳۸

ساتی بیک؛ سلیمان ۷۴۰/ ۴۰- ۱۳۳۹

سلیمان؛ طغای تیمور ۷۴۱/ ۴۱- ۱۳۴۰

سلیمان؛ طغای تیمور ۷۴۱/ ۴۲- ۱۳۴۱

سلیمان؛ طغای تیمور ۷۴۳/ ۴۳- ۱۳۴۲

سلیمان ۷۴۴/ ۴۴- ۱۳۴۳

انوشیروان ۷۴۵/ ۴۵- ۱۳۴۴

انوشیروان؛ طغای تیمور ۷۴۶/ ۴۶- ۱۳۴۵

انوشیروان ۷۵۶- ۷۴۷/ ۵۶- ۱۳۴۶

یازر که حتی در محدوده تقریبی آن قابل تشخیص است،[۶۵۷] از مرکز امپراتوری ایلخانی بسیار دور بوده است چراکه این ناحیه دلیلی و یا آزادی برای پی‌گیری یک خطمشی سیاسی دور افتاده داشته است که این مسأله دقیقا از سکه‌های بارار؟؟؟ روشن می‌شود. و اگر نفوذ چوبانی‌ها در زمان رهبری حسن کوچک همه‌جاگیر بوده (یعنی وقتی که ساتی بیک و سلیمان حکومت می‌کردند) در زمان اشرف این گسترش وجود نداشته است؛ بنابراین سکه‌های یازر در مروالشاهجان بنام انوشیروان به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست.

و لیکن در این میان هیچ‌جای متناوبی برای ضرب سکه‌ها دیده نمی‌شود. تنها ناحیه‌ای که در آن امکان ضرب سکه‌های خراسانی طغای تیمور و سکه‌های چوبانی می‌رود مرز بین مناطق

[۶۵۷] (۹۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

چوپانی و خراسانی است- یعنی بین و یا اطراف ورامین و سمنان- و جغرافی‌دانانی که بخوبی این ناحیه را می‌شناخته‌اند اسم مخصوصی از شهری در این منطقه ذکر نکرده‌اند.[۶۵۸] چنین می‌نماید که بارار؟؟؟

چوبانیان و بازار؟؟؟ طغای تیمور از همدیگر مجزا بوده و بازار؟؟؟ به بیش‌از یک ناحیه اطلاق می‌شده است.

راه‌حلی برای مسأله جمع واژه بازار؟؟؟ اینست که این اسم امکان دارد نشانگر یک قبیله باشد. از آنجا که قبایل خاورمیانه همیشه از طریق کوچ و تبعید در معرض کاهش بوده‌اند لذا پردور نیست که گروههایی با همان اسامی تلفظ شده و یا شبیه آن اسامی در خراسان غرب دور پیدا شده باشند. شاید یازر/ یازر (یازار) یکی از همین گروههایی باشد که قبلا در خراسان بوده است. و یا امکان دارد یازر را در خراسان و باران را در آناتولی یا آذربایجان قرار دهیم.[۶۵۹] ولی تا آنجائیکه کشفش امکان داشت دریافتم که اسامی قبایل هرگز در روی سکه‌ها نیامده مگر اینکه قبیله‌ای اسمش را به ناحیه‌ای داده باشد که شهر اصلی آن ناحیه هم یا به همان اسم است و یا اینکه آنقدر اهمیت نداشته که این اسم را بدان اطلاق کنند. مثلا شبانکاره که یکی از عشایر کردی بود (با مرکزش بنام ایج) و یک زمانی در دوره ایلخانان و جلایریان سکه داشته، مثال خوبی در این مورد است.[۶۶۰] شاید اصطلاح یازر هم در خراسان

ص: ۲۲۵
این حالت را داشته است و لیکن در قسمت غرب ناحیه باران یا یازری وجود نداشته که احتیاجات ضرب سکه چوبانیان را فراهم سازد.

یکی از قانع‌کننده‌ترین جوابها به مسأله بارار؟؟؟ توسط سکه‌ای از الجاتیوی ایلخانی در سال ۷۱۳/ ۱۴- ۱۳۱۳ فراهم شده که در روی آن عبارت «البازار الاردو» آمده است.[۶۶۱] باتوجه به لشکر- کشی‌ها و گرایشهای خانه‌بدوشی حکام چوبانی، دربار متحرک آنها نیازمند ضرب سکه بوده و سکه الجاتیو هم مؤید وجود آنست.

اختصار نام ضرب در فضای اقتصادی سکه، طرح ضرب متحرک «بازار» را ایجاد کرده است. واگذاری ضرب بازار مشکل ضرب پیاپی بازار را برای چندتا از سلاطین در هرسال برطرف کرده و نشان داده که چرا پیداکردن واژه بازار؟؟؟ در کتب جغرافیایی ممکن نیست و اهمیت وابسته آنرا نیز میان سکه‌های ایلخانی بیان نموده است.[۶۶۲]

---

[۶۵۸] (۹۶)- مستوفی، جلد ۱، ص ۵۵- ۵۲ و ۱۶۲- ۱۶۱؛ جلد ۲، ص ۶۱- ۵۸ و ۱۵۷ درمورد توصیفی از این ناحیه. شاید هم روستای فیروزبران که مستوفی(جلد ۱، ص ۵۴؛ جلد ۲ ص ۵۹) آنرا از توابع ری می‌نامد با جای این شهر جور دربیاید.

[۶۵۹] (۹۷)- درمورد« باران» به‌عنوان اسم قبیله نگاه کنید به مینورسکی« طایفه حکام قراقویونلو» در فؤاد کوپرولو ارمغانی(استانبول، ۱۹۵۳) و مقاله فاروق سومر تحت عنوان« قراقویونلوها» در کتابisidepolkisnA m ?alsI پاورقی ۹۸ در صفحه بعد.

[۶۶۰] - اینکه شبانکاره در نیمه اول قرن چهاردهم هنوز به‌عنوان یک قبیله از اهمیت زیادی برخوردار بود از اشارات کتاب محمود کتبی که اقتباس از تاریخ آل مظفر معین الدین یمینی است مشخص می‌شود که در تاریخ گزیده مستوفی(چاپ براون و ترجمه مختصر آن، لیدن و لندن: جلد ۱- متن، ۱۹۱۰ و جلد ۲- ترجمه، ۱۹۱۳)، صفحات ۶۶۶، ۶۱۹ نیز آمده است. درمورد شبانکاره به‌عنوان یک ناحیه نگاه کنید به: کتبی، گزیده، جلد ۱، ص ۶۶۵ و مستوفی، جلد ۲، ص ۱۳۷. درمورد سکه‌های شبانکاره نگاه کنید به: موزه بریتانیا، جلد ۱۰، ص ۱۳۳، شماره ۶۷۱، ضرب شاه شجاع مظفری، ۷۶۲ ه.؛ و ص ۱۳۶، شماره ۶۸۳(شاه شجاع، بدون تاریخ).

[۶۶۱] (۹۹)- موزه بریتانیا، جلد ۱۰، ص ۱۹۴، شماره ۱۴۱. لوحه ۲۸:(وزن ۸۹: ۳ گرم):

البازار الاردو.

پاورقی ۹۸ در این صفحه

ص: ۲۲۶

و- تومان

اصطلاح تومان (به مغولی تومن nemuT (غیر از اینکه در نظام پولی معنی مقدار مبلغ معینی را می‌رساند مبین یک واحد نظامی، گروهی از چادرنشینان یا عشایر و یا یک ناحیه جغرافیایی و اداری است.

تومان به معنی واحد نظامی در زمان تشکیلات نظامی مغول چنگیز خان معمول گردید که متشکل از یک نیروی ده‌هزار نفری بود.[۶۶۳] اصطلاح تومان به معنی واحد عظیمی از ارتش در سرتاسر دوره مغول همچنان بکار رفت هرچند که همیشه منظور از آن‌قدرت ده هزار نفر لشکری نبوده است.

نیروی لشکرکشی مغول با تشکیلات عظیم خانه‌بدوشی همراه بود که درواقع بصورت یک پایگاه و سازمان تدارکاتی بکار می‌رفت. نیروها و گروههای عشیره‌ای جنبی آنها در نواحی مفتوحه، مناطقی را اشغال می‌کردند که مناسب زندگی آنان بود.[۶۶۴] نواحی اشغالی بصورت تومانهایی درمی‌آمد و در بیشتر موارد مناطق اشغالی را تومان- یعنی ایالاتی که تحت اداره نظامی بودند- می‌نامیدند. به‌عنوان مثال ایجاد تومانی توسط باباگاون جد طغای تیمور در نواحی استرآباد و جرجان است[۶۶۵]؛ در زمان مستوفی این نواحی به‌عنوان تومان واگذار شده بود.[۶۶۶] روند مشابهی در زمان ارغون آقای‌جانی قربانی در نواحی نیشاپور و طوس رخ داد.[۶۶۷]

ص: ۲۲۷

چنگیز از ارتش خود به‌عنوان وسیله‌ای برای از هم پاشیدن قبایل مغول استفاده کرده بود. و لیکن روش او در ایجاد این نیروهای لشکرکشی خودکفا بود و روش عشیره‌ای آنها در نواحی، راه را برای «عشیره‌ای ساختن دوباره» ارتش هموار کرد. واحدهای ارتشی در نواحی مختص خود زندگی عشیره‌ای را دنبال کردند و تشکیلات و قدرت نظامی آنها که برای نیازمندیهای گروه عشیره‌ای بصورت سلسله مراتب درآمده بود بار دیگر به صورت تشکیلات و قدرت قبیله‌ای درآمد. در قرن چهاردهم میلادی جانی قربان که هنوز نام تشکیلات نظامی‌شان را یدک می‌کشید و هنوز لشکرش احتمالا

---

[۶۶۲] (۱۰۰)- اهمیت سکه« بازار» بعضی از حکام از اینجا معلوم می‌شود که از ۴۶ سکه خراسانی طغای تیمور تقریبا یک‌ششم یا یک هشتم آن از« بازار» است، و از دوازده‌تا سکه آرپا خان، شش‌تای آنها در جای دیگری تا حالا دیده نشده است؛ و از سکه‌های« شیراز» و« شیروان»(که موجب شک و تردیدی هم شده‌اند) یکی- که تنها سکه طلا است- از آن« بازار» است.

[۶۶۳] (۱۰۱)- ب. ولادیمیرتسف(nahK -signihC fo eluR ehT .B vostrimidalV (ترجمه س. میرسکی، لندن، ۱۹۳۰)، ص ۶۹. اشپولر، narI ni neilugnoM eiD (برلین، ۱۹۵۵، چاپ دوم) ص ۳۹۹.

[۶۶۴] (۱۰۲)- ولادیمیرتسف، ص ۱۴۸؛ اشپولر، صفحات ۴۰۰- ۳۹۹.

[۶۶۵] (۱۰۳)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۶۶] (۱۰۴)- مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹؛ جلد ۲، ص ۱۵۶.

[۶۶۷] (۱۰۵)- نگاه کنید به همین کتاب.

بصورت تومان انجام وظیفه می‌کرد جزو قبیله ارغونشاه بود.[۶۶۸] از اینرو در قرن چهاردهم تومان به یک قبیله نیز اطلاق می‌شده است.

در زمان غازان خان بار دیگر سیستم اقطاع نظامی در ایران مورد استفاده قرار گرفت. بعضی از مناطق برای حمایت از واحدهای نظامی به آنها واگذار شد و این مناطق هم به قطعات کوچکتر تقسیم گشت و به واحدهای کوچک نظامی و بالاخره افراد قشون که شخصا بعضی از نواحی را کشت می‌کردند تعلق گرفت و از بقیه هم مالیات دریافت شد. از توصیف رشید الدین از کارهای زمان غازان برمی‌آید که اقطاعات برای هزارها- واحدهایی که مرکب از هزار نفر بودند- ایجاد شده بود.[۶۶۹] ولی در زمانی که مستوفی به توصیف آن می‌نشیند واحدهایی که از طریق اقطاع حمایت می‌شدند تومان بودند: «تومان پیشکین، در این تومان هفت شهر است پیشکین و خیا و ... ولایتش به اقطاع لشکر مقرر است کمابیش پنج تومان مقرر دارد.»[۶۷۰] در اینجا با پنج تومان از اقطاع نظامی در

ص: ۲۲۸

ناحیه پیشکین روبرو هستیم که بالاخره تحت اداره نظامی درآمده و خودش یک تومان نامیده شده است.

بنابراین اصطلاح تومان در کاربرد اداری نه تنها به واحد نظامی اطلاق می‌شد بلکه به یک ناحیه و یا منطقه‌ای که به اقطاع داده شده بود و نیز به تشکیلات این واحد یا واحدها، چه بصورت صحرا گشت و چه بصورت تخته قاپو، نیز گفته می‌شد. این تعریف بما کمک می‌کند تا از توصیف نواحی لر بزرگ و لر کوچک توسط مستوفی سر دربیاوریم. چنانکه از توصیف مستوفی برمی‌آید این نواحی تحت قدرت رهبرانشان مستقل بودند: «درآمد [لر بزرگ] به اتابک پرداخت می‌شد که گفته شده بیش‌از یک میلیون دینار بود. و حال آنکه، آنچه که اتابک به خزانه مغولان واریز می‌کرد فقط/ ۹۱۰۰۰ دینار بود ...»[۶۷۱]. و لیکن این نواحی علیرغم استقلا- لشان تومان نامیده می‌شد چون اتابکان درواقع واسال نیروهای نظامی ایلخانان بودند و مناطق آنها نظیر سایر مناطق برای حفظ نیروها (و یا اداره آنها) به اقطاع داده می‌شد.

اینکه آیا تومانهای اداری و حتی تومانهای نظامی مربوطه عملا دارای اندازه و یا مساحت معینی بوده‌اند در محاق تردید است.

کوششهایی شده مبنی بر اینکه شماره ده هزار را درمورد تومانهای قبیله‌ای (ده‌هزار خانوار و یا چادر)) و تومانهای اداری (مناطقی که دارای ده‌هزار نفر جمعیت هستند و یا ده‌هزار سرباز تهیه می‌کنند) البته بدون دلیل قانع‌کننده‌ای، صادق بدانند. متأسفانه درمورد آنهائیکه علاقه دارند تعداد جمعیت را با استفاده از فهرستهای تومانها بسنجند بایستی گفت که بنظر می‌رسد اصطلاح تومان جز در مواقع

ص: ۲۲۹

---

[۶۶۸] (۱۰۶)- نگاه کنید به همین کتاب.

[۶۶۹] (۱۰۷)- رشید الدین(چاپ کارل‌یان)، صفحات ۳۰۸- ۳۰۷.

[۶۷۰] (۱۰۸)- مستوفی، جلد ۲، ص ۸۵(ترجمه لسترنج)، جلد ۱، صفحات ۸۳- ۸۲.

[۶۷۱] (۱۰۹)- مستوفی، جلد ۲، صفحات ۷۴- ۷۳(ترجمه لسترنج)؛ جلد ۱، ص ۷۰. درمورد لر کوچک نگاه کنید به: مستوفی، جلد ۱، ص ۷۰؛ جلد ۲ ص ۷۴.

استفاده از آن برای حسابات، هیچ نوع ارزش شماره‌ای قطعی نمی‌تواند داشته باشد.[۶۷۲]

حالا به تومان نظامی توجه می‌کنیم. هرچند که ارتش مغول طبق یک جدول اعشاری سازمان یافته بود– در هرواحد هزار نفر و یا ده‌هزار نفر– معذلک یقین نیست که این واحدها همیشه و یا حتی بطور معمول از قدرت کافی برخوردار بوده باشند، بیشتر سربازان در موقع لشکرکشی به حالت قدرت نظری‌شان سقوط می‌کردند. مثلا لژیونهای رومی که گل را فتح کردند تعدادشان معمولا نزدیک به سه‌هزار مرد بود نه شش هزار، البته طبق جدول سازمانی‌شان و قرن رومیها– با تعریف یک صد نفر– معمولا شصت سال به حساب می‌آمد.

تومان مغولها در زمان لشکرکشی بدون شک در کمال قدرت بوده است و بی‌تردید در زمان اسکان در نواحی مفتوحه همانطور با قدرت باقی می‌مانده است.

و اگر اندازه تومان اصلی نظامی معلوم نیست پس‌اندازه تومانهای بعدی هم مشخص نیست. مقدار تومان قبیله‌ای طبق اقتصادیات عشیره‌ای آنها همیشه در حال تغییر بود. این مقدار طبق قدرت

نظامی و یا قدرت قبیله نیز متغیر بود: اگر نظارت و تسلط سست می‌گردید اعضای تومان به نواحی دیگر کوچ می‌کردند.

تومانهای نظامی هم که براساس اقطاع بود نمی‌توانست بیش از ده‌هزار نفر باشد. درواقع در زمان غازان خان اقطاعات برای هزارها ایجاد می‌شد ولی تومان در زمان مستوفی باتوجه به واقعیت پیشکین، مذکور در بالا، که در آن پنج تومان نظامی قرار گرفته بود نمی‌توانست سربازان بیشتر و از جمله دهقانان را در خود جای دهد و از اینجا معلوم می‌شود که پس از مرگ غازان در قدرت تومان نظامی– لااقل در تومانی که توسط اقطاع حمایت می‌شد– کاهشی بوقوع پیوسته است. این کاهش اندازه، احتمالا از نظر سیاسی هم رخ داده است. تومانهای اقطاعی نه اینکه به‌سادگی سرباز تدارک می‌دیده بلکه سربازهای وفاداری هم تهیه می‌کرده است.

اقطاعات و زمینهای واگذار شده بیشترین مشوق وفاداری بودند؛ و اینها مبین این بود که قدرت مؤثر از وابستگی به مقام و رتبه منبعث نمی‌شود. بنابراین منطقه‌ای که از ده‌هزار سرباز اقطاعی حمایت می‌کرد و در زمان غازان به ده‌هزارها تقسیم می‌شد احتمالا در زمانهای بعد هم به چندین تومان قسمت می‌گشت– در میان تومانها، هرکدام از آنها نسبت به افسران دارای رتبه‌های پائین و «بالایی» بودند. هرسرباز و افسری که اقطاع کاملی می‌گرفت تعلق به طبقه‌اش داشت و لیکن چندین فرمانده تومان بودند که در این نظام بجای ده‌هزار رهبر و تعداد بیشماری از افسران جزء، اقطاع بدست آورده بودند. بیشتر رهبرانی که با این نوع واگذاری اراضی موجود و ضمنا با ایجاد چندین تومان نواخته می‌شدند وفاداری شان زیادتر می‌گشت– چراکه یک تومان فاقد وفاداری، نیروی

---

[۶۷۲] (۱۱۰)– درمورد اندازه اداری– جغرافیایی تومان دو نوع طرز فکر وجود دارد. مثلا جی. C. Vernadsky) (در گفته‌اش از ابن عربشاه اقتفا کرده مبنی بر اینکه تومان/ ۱۰۰۰۰ نفر سرباز بوده‌اند(ورنادسکی، aissuR dna slognoM ehT –[نیوهاون، ۱۹۵۳] ص ۲۱۶). دیگران از جمله بارتولد(مقاله« تومان» در دانش– نامه اسلام، چاپ اول) و اشپولر(ص ۴۰۲، یادداشت ۸) و خود ورنادسکی در صفحات بعدی اثرش(ص ۲۱۶ یادداشت ۲۸۵) به مناطقی توجه کرده‌اند که مستوفی آنها را تومان نامیده که هرگز با اسکان این تعداد از سربازان در آنها جور درنمی‌آید از اینرو آنها اذعان کرده‌اند که این تومانها مناطقی با ده‌هزار نفر جمعیت و یا مالیات– بده بوده‌اند.

کمی را در اختیار داشت و آن ناحیه نیز با ترکیبی از چندین فرمانده رقیب از بین می‌رفت.

خلاصه تومان در وهله اول به‌عنوان یک واحد نظامی بزرگ در اوایل دوره مغول مرکب از ده‌هزار نفر بود و در اواخر عهد ایلخانان (در زمان الجاتیو و ابو سعید) مقدار آن کاهش یافت.

اصطلاح تومان در این مفهوم مبین قشونی بود که از عشایر و یا کشاورزان اسکان یافته تشکیل شده بود و نیز نشانگر تشکیلات «منظم» و امدادی بود.

مناطقی که برای حمایت نیروهای نظامی واگذار می‌شد و توسط این نیروها نیز اداره می‌گشت، چه اینکه این نیروهای اشغالی و اداری از قبایل بودند و چه از اسکان یافتگان، چه «منظم» بودند چه امدادی، بهرحال تومان نام داشت. در اوآخر عهد ایلخانی هیچ ارتباط «فردی» بین یک تومان نظامی ویژه و اقامتگاه تومانی‌اش وجود نداشت: تومان پیشکین به پنج تومان نظامی اختصاص داشت؛ تومان باباگاون (بهرحال در زمان نوه خود) بین تومانهای استرآباد و جرجان در حال کوچ بود.

۱۱- ملاحظات زبانشناسی

الف- طغای تیمور

واژه طغای تیمور) ahgaT? r ?umit y (بیشتر با کاربرد اصلی‌اش مطابق است تا بعضی از تلفظاتی که از این نام انجام داده‌اند: مانند طغاتیمور) ahguT ?umiT r ([۶۷۳]؛ یا طغای تیمور) ahguT? y ?umiT r ([۶۷۴]).

تلفظ سیلاب اول بصورت «ا-» با تلفظ الاهری از این واژه شباهت زیادی دارد: طغاتیمور؛[۶۷۵] و حرف در ترجمه اویغوری این اسم بکار می‌رود: این حرف می‌تواند فقط تلفظ «آ-» (باتوجه به تلفظ «عادل» [عکس شماره C] و «تیمور» [عکسهای شماره B و C] یا «ای-» البته نه «یو-»، که در «سلطان» و «تیمور» بصورت دیده می‌شود (عکسهای B C) داشته باشد.

ارجحیت «طغای تیمور- ahgaT? y ?umiT » بر «طغای تیمور- ahgaT? ?umiT » نیز روشن است. هرچند که فحوای اثر الاهری (یا رونویس‌کننده آن) و نیز فحوای سکه عکس شماره A «طغای تیمور» را می‌رساند، معذلک قابل بحث است که این طرز تلفظ یا بر اثر عجله در استنساخ بوده و یا اینکه خواسته‌اند جاهای خالی سکه‌ها را پر کنند. ولی تلفظ اویغوری این واژه صریحا به مسأله جواب می‌دهد.

چنانکه از مقایسه عکسهای B C برمی‌آید ترجمه واژه‌های «سه‌دندانه» و «چهاردندانه» احتمال دارد به قرار زیر باشد:-

---

[۶۷۳] (۱)- و. مینورسکی،« طغاتیمور»، دانشنامه اسلام، چاپ اول.

[۶۷۴] (۲)- فون‌لون در چاپ تاریخ شیخ اویس الاهری استفاده کرده است.

[۶۷۵] (۳)- الاهری، ص ۱۶۷.

ص: ۲۳۳

طغا؛ و- طغای. استعمال (شکل حرف میان) نشانگری عربی است که می‌توان آنرا در تلفظ ایغوری [ا] نوشیروان: دید و ناتوانی عمومی خط اویغوری را در ارائه تلفظ کامل «ya» مثال آن تلفظی که در «سه‌دندانه»- دیده می‌شود می‌توان در تلفظ سلیمان: مشاهده کرد.[۶۷۶]

ولی از آنجا که ترجمه «چهاردندانه» از ویژگیهای محل ضرب سکه‌های خراسان طغای تیمور است و «سه‌دندانه» هم بیشتر در سکه‌های جلایری و بین النهرینی بکار رفته، لذا تلفظ «چهاردندانه» ای این واژه صحیح‌تر بنظر می‌رسد و طغای تیمور ترجمه صحیح آن است[۶۷۷]. اسم «طغای» («دایی» ترکی)[۶۷۸] را نیز دیگران در قرن چهاردهم میلادی بکار برده‌اند. مثلا الاهری از اشخاصی چون حاجی طغای و نارین طغای نام برده است (نگاه کنید به الاهری، ضمیمه).

ب- بیک«KIB»

اصطلاح «بیک» در تلفظ و معنی فرق می‌کند. حافظ ابرو و

ص: ۲۳۴

الاهری و سکه‌های ساتی بیک (بعضی اوقات ساطی)[۶۷۹] همه از تلفظ «بیک-KIB» استفاده کرده‌اند (و الاهری حتی کسره‌ای اضافه کرده است)، ولی چنانکه از نوشته‌های شماره ۵۶۷۴، ۵۷۲۸، ۵۹۷۳ ۵۹۸۲ و ۵۹۸۳ (شماره ۵۶۵۹ برعکس است) در

eriotrep? eR ebarA eihpargipE'd euqigolonorhC

برمی‌آید تلفظ عرفی این واژه در آناتولی بصورت «بک-keB» («بک» یا «بگ») است.[۶۸۰] بنظر می‌رسد که تلفظهای گوناگون نشانگر روشهای مختلف ترجمه«e بسته» باشد.

در بعضی موارد «بیک» قسمتی از خود اسم است چنانکه در جانی‌بیک (یعنی سخت‌جان) مشاهده می‌شود؛ و چنانکه حسن ارن نشان می‌دهد «بیک» در اینجا مساوی با «پک-keP» ترکی است.[۶۸۱] ضمنا چون نامهایی از این نوع توسط حکام آلتین اردو اتخاذ شده- اوزبیک (اوزو- پک-uzo- keP ، طبق گفته ارن) جانی بیک[۶۸۲] و دینی بیک- اصطلاح «بیک» احتمالا مفاهیم القابی‌اش را نگهداشته است. البته درمورد بیردی بیک بن جانی بیک بیشتر با یک لقب روبرو هستیم تا یک صفت.

---

[۶۷۶] (۴)- برخلاف اظهار مینورسکی(در« طغاتیمور» در دانشنامه اسلام، چاپ اول) آخرین حرف این واژه طغی- طغای،« ن» نیست چنانکه آنرا می‌توان در مقایسه با حرف آخری« ن» در« سلطان» و« خان» در عکسهای شماره B C دریافت.

[۶۷۷] (۵)- درمورد الفبای مغولی- اویغوری و تلفظ اسامی مغولی نگاه کنید به س. لین پول، جلد ۶، صفحات IIVLX -VLX .

[۶۷۸] (۶)- و. ردلوف،V hcusreV senie hcubretroW red sehcubretroW -kruT etcelaiD ، جلد ۳(سن پطرزبورگ، ۱۹۰۵)، ص ۷۹۵، ستون ۱.

[۶۷۹] (۷)- نگاه کنید به ضمیمه، شماره ۱۴۸.

[۶۸۰] (۸)- جلد ۱۵(چاپ ای. کومب؛ قاهره، ۱۹۵۶).

[۶۸۱] (۹)- حسن ارن،« تورک اونوماستیکی حقینده» ارمغان فواد کوپرولو، صفحات ۱۲۹- ۱۲۷.

[۶۸۲] (۱۰- ۱۱)- نگاه کنید به ضمیمه، شماره ۱۵۳، جائی که تلفظ بصورت« جانی بیک» آمده است.

بنظر می‌رسد که در این دوره «بیک» به‌عنوان یک لقب دارای دو کاربرد اساسی باشد[۶۸۳] (که یکی از آنها احتمالا گرفته شده از دیگری است). اول از همه این واژه به یک‌نفر رهبر قبیله اطلاق می‌شده است (که توسط سلاطین مرکت و اویرات بکار برده

ص: ۲۳۵

شده است) و ثانیا چنین می‌نماید که به پرنسس‌های مغولی نیز این لقب اطلاق شده است. کاربرد اخیر در زمان چنگیز (اصطلاح بیگه–egiB یا بیگی–igiB) دیده می‌شود. در اسامی محمد بیک و علی بیک‌جانی قربانی (که اصلشان از اویرات بود) این واژه لقب قبیله‌ای است؛ در نام ساتی بیک، دختر ایلخان الجایتو، این لقب یا دارای لقب «پرنسسی» است و یا باتوجه به اهمیت وی در میان قبیله چوبانی، لقب رهبر قبیله‌ای وی است.

ص: ۲۳۶

نقشه شماره ۱. منطقه نیشاپور و نواحی مجاور آن در قرن هشتم/ چهاردهم، طبق اطلاعات کتاب نزهة القلوب مستوفی و نقشه کتاب aisreP کرزن.

ص: ۲۳۷

نقشه شماره ۲. وضع سیاسی خراسان در نیمه سال ۷۴۰/ ۱۳۴۰: حافظ ابرو

ص: ۲۳۸

نقشه شماره ۳. گسترش متصرفات سربداران: حافظ ابرو

ص: ۲۳۹

نقشه شماره ۴. توسعه متصرفات سربداران: دولتشاه

ص: ۲۴۰

نقشه شماره ۵. جاهای ضرب سکه طغای تیمور، ۷۴۲– ۷۳۸/ ۱۳۴۲– ۱۳۳۷

ص: ۲۴۱

نقشه شماره ۶. جاهای ضرب سکه سلیمان، ۷۴۳/ ۴۳– ۱۳۴۲ (به جز جاهائیکه نشان داده شده است).

ص: ۲۴۲

نقشه شماره ۷. جاهای ضرب سکه طغای تیمور و سلیمان، ۷۴۶– ۷۴۴/ ۱۳۴۶– ۱۳۴۳

ص: ۲۴۳

نقشه شماره ۸. جاهای ضرب سکه‌ای که حکومت طغای تیمور را برسمیت شناخته بود ۷۵۲/ ۵۲– ۱۳۵۱

ص: ۲۴۴

نقشه شماره ۹. جاهای ضرب سکه سربداران و ضرب سکه سالهای ۷۷۰– ۷۵۹/ ۱۳۶۹– ۱۳۵۷

---

[۶۸۳] (۱۰– ۱۱)– نگاه کنید به ضمیمه، شماره ۱۵۳، جائی که تلفظ بصورت« جانی بیک» آمده است.

ص: ۲۴۵

نقشه شماره ۱۰. جاهای ضرب و ضرب سکه امیرولی

ص: ۲۴۶

نقشه شماره ۱۱. اضمحلال سربداران: حافظ ابرو، خواندمیر.

ص: ۲۴۷

ضمیمه

ص: ۲۴۹

منابع مبتنی بر سکه‌ها

فهرستی از سکه‌ها و انواع سکه‌ها

این ضمیمه شامل فهرستی از سکه‌ها- که منابع مبتنی بر سکه‌های تاریخ سربداران را مشتمل است- و تشریحی از انواع اصلی سکه‌ها و یک رشته از جداولی است که تعدادی از این سکه‌ها نشان می‌دهد. فقط سکه‌های خراسان و نواحی همجوار آن در اینجا فهرست‌بندی شده است (به جز شماره‌های ۱۵۳- ۱۴۸)، طغای تیمور، سلیمان و ساتی بیک سکه‌های زیاد دیگر در نواحی دیگر نیز ضرب کرده‌اند. همه سکه‌های فهرست‌بندی شده نقره است و در غیر این صورت جنس آنها اعلام شده است. قطر آنها به میلی‌متر و وزنشان به گرم سنجیده شده است.

سالها، سالهای هجری است. مفاهیم اختصاری عبارتند از:

مس-E تواریخی که از روی سکه‌ها محو شده است-ed

اینچ- وو اسم محل ضرب محو شده است-em

گرم ۰۶۴۸/ ۰- گرین-.rg تاریخی که احتمالا ناخواناست-?etad

سوراخ‌شده-) .P (محل ضرب احتمالا ناخواناست-?tnim

ترسیم در جداول-* تاریخ و اسم محل ضرب ارائه نشده-gn

[] کروشه علامتی است که شرح و تفسیرات من در آن قرار دارد؛ () پارانتز نشانگر وجود شک و تردید در خواندن منابع است. تمام نسبتها به حکام سربداری و به امیرولی از آن من است و فقط به سکه‌هایی مربوط می‌شود که مورد بررسی یا رونویسی من قرار گرفته‌اند.

در فهرست‌های سکه‌ای، اختصارات زیر برای منابع یاد شده در زیر بکار رفته‌اند:

SNA

– مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا، نیویورک.

H– SNA

– مجموعه (مختصر) سکه‌های سربداری در مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا

imazA

– مجموعه خصوصی چ. آ. اعظمی، تهران.

S– MB

– لین پول،

muesuM hsitirB ehT ni snioC latneirO fo eugolataC

(جلد ۶، لندن، ۱۸۸۱ و جلد ۱۰، لندن، ۱۸۹۰ م).

ارمیتاژ– آ. مارکوف،

tenom hkiksnamlusum golataK linratnevnI ahzatimrE

(۱ جلد و تکمله، سن پطرزبورگ، ۹۸– ۱۸۹۶).

AI

– مجموعه موزه باستانشناسی، استانبول.

BI

– مجموعه موزه ایران باستان، تهران.

MI

– مجموعه موزه ایران، بغداد.

(۱۸۲۴)AJ – سی. م. فراهن

ertsevliS norab el. M? a erttel enu'd tiartxE ycaS ed

، مجلهAJ ، جلد ۴ (۱۸۲۴ م.)، ص ۲۸۲– ۲۷۴.

(۱۸۴۲)AJ – ل. دوسالسی

« al ed stniop seuqleuq ruS serttel … ebara euqitamsimun »

، (نامه هفتم)، مجلهAJ ، جلد ۱۳ (۱۸۴۲)، صفحات ۱۵۲– ۱۱۳.

CN

– سرآ. هوتوم– شیندلر،

« ni slognoM ehT fo enilceD ehT fo eganioC ehT »aisreP

، مجلهelcinorhc citamsimuN» جلد ۲۰ (۱۸۸۰ م.)، صفحات ۳۳۱– ۳۲۰.

veR. muN .

– ب. اگوست،« ytsanyD riB swollaG» ehT fo nioc naisreP A در مجلهweiveR citamsimuN (آوریل– اکتبر ۱۹۴۷)، صفحات ۹۲– ۹۱ و جلد ۲۴.

veR muN .

– ب. اگوست، «یکی از سکه‌های سلسله سربداری» در مجلهcitamsimuN weiveR (آوریل– اکتبر ۱۹۴۷)، صفحات ۹۲– ۹۱ و جلد ۲۴.

veR muN .

– سی. م. فراهن،

« muronademmahum muromun oisneceR »« eanatiloporteP. icS. pml eaimedacA

، پطروپولی [سن پطرزبورگ]، ۱۸۲۶.

BNR

– جی. دوبارتولومه،

te ruS teroS. F. M? a … ertteL emeisiorT »« … seuqiFuoK seiannom … »

در مجله egleb euqitamsimuN al ed euveR ، سری ۶ (۱۸۶۲)، صفحات ۱۰۵– ۲۳، ۳۰۵.

llaZ

– ای. فون زامباور،«elatneirO euqitamsimun al ?a snoitubirtnoC» (بخش ۱) در مجله– tfirhcstieZ ehcsitamsimuN ، جلد ۳۶

(۱۹۰۴ م.)، صفحات ۱۲۲– ۴۳.

lllaZ

– ای. فون زامباور، همان مقاله (بخش ۲) در همان مجله، جلد ۳۷ (۱۹۰۵) صفحات ۱۹۸– ۱۱۳.

llaZ

– ای. فون زامباور،

« ehcsitamsimun ala snoitubirtnoC sellevuoN »« elatneirO

، در مجله–tfirhcstieZ ehcsitamsimuN ، جلد ۶۷ (۱۹۱۴) صفحات ۱۹۰– ۱۱۵.

ovZ

– و. دوتیسن هاوزن،«iknivon ?a iiksehcitamzimuN» در مجله

ogakssuR ogaksrotarepmL? aiineldetO oganhcotsoV iksipaZ avtsehchsbO ogiksehcigoloehk rA

جلد ۶ (۱۸۹۱)، صفحات ۲۶۴– ۲۲۹.

با چندتا استثنا، اندازه عکسهائی که در جداول عرضه شده، ۵/ ۱– ۱ است. اکثر آنها را بخاطر اصلاح نام و نشان انتخاب کرده و عرضه نموده‌ام؛ سنجشهای اصلی را در فهرست ارائه داده‌ام.

اشاراتی راجع به انواع سکه‌ها

انواع سکه‌های خراسانی طغای تیمور شامل هشت نوع سال است: ۱– ۷۳۸ ه،

ص: ۲۵۱

۲- ۷۳۹ ه.، - ۷۴۰ ه.، ۴- ۷۴۱ ه.، ۵- ۷۴۲ ه.، ۶- ۷۴۴ ه.، ۷- ۷۴۶ ه.، و ۸- ۷۵۲ ه. در این میان انواع دیگری نیز وجود دارند: نمونه شماره ۹ از آن شهر آمل است و بجای فرمول سنی که معمولا توسط طغای تیمور بکار گرفته می‌شد (نگاه کنید به‌شماره ۳۳ آمل، ۷۴۲ ه.) دارای فرمول شیعی است؛ شماره ۱۰ نیز از نوع ۱ است ولی سال ۷۳۹ ه. را دارد؛ شماره ۳۹ از نوع ۴ است ولی دارای سال ۷۴۳ ه. است، شماره ۴۶ هم از نوع ۱ است و لیکن سال آن ۴** است.

انواع سکه‌های بین النهرینی سال ۷۴۴- ۷۴۱ ه. طغای تیمور زیاد جالب توجه نیستند. مع الوصف جالب توجه است که آنها در مجموعه‌های معروف منتشر شده سکه‌ها ناشناخته هستند (نگاه کنید بهMB ، جلد ۶، ص ۱۰۰، شماره ۲۹۷، فقط درمورد یکی از صدها).

تعداد بیشماری از این سکه‌ها در موزه‌های خاورمیانه دیده می‌شوند: مثلا موزه باستانشناسی استانبول چندین هزارتا از آنها دارد که احتمالا از یک اندوخته می‌باشند؛ ولی آنها بطور مبهمی انتشار یافته‌اند.

انواع سکه‌های خراسانی سلیمان شامل دو نوع سال (نوع ۱ و ۲) و یک نوع محلی متفاوت (نوع ۳، دامغان، ۷۴۳ ه.) است.

سکه‌های سربداران (به سکه‌های از «نوع مهدی») دارای پنج نوع هستند که نشانگر تمایزات شیعی، بومی و سکه‌های فرقه‌ای می‌باشند:

نوع ۱ و ۲ سنی، نوع ۳ تا ۵ شیعی، نوع ۴ محلی از نوع استرآبادی و نوع ۵ از نوع ده درهمی است.

امیر ولی دارای سه نوع سکه است. نوع ۱ سنی، نوع ۲ و ۳ شیعی هستند. انواع مختلف سکه‌های سربداران و امیرولی که در پائین خواهد آمد شامل تمام سکه‌هایی است که من دیده‌ام و در این ضمیمه آمده‌اند. معهذا فهرست انواع این سکه‌ها جامع نیست. مثلا از نوع سکه‌های سربداران، سکه‌های سال ۷۵۰ ه. سبزوار است که زامباور (ضمیمه، شماره ۶۷) توصیفشان کرده است. این نوع را حذف کردم چراکه درمورد توصیف زامباور از این سکه‌ها در شک و تردید بودم.

انواع سکه‌های طغای تیمور و سلیمان آنهایی هستند که از خراسان، و درمورد طغای- تیمور از بین النهرین در خلال دوره کوتاه ۷۴۴- ۷۴۱ بدست آمده‌اند. بسیاری از سکه‌های آناتولی شرقی، آذربایجان و عراق عجم در خلال ۷۴۶- ۷۳۹ ضرب شده‌اند و دارای اسامی سلاطین هستند؛ بررسی انواع این سکه‌ها بایستی جداگانه انجام گیرد.

کتیبه‌های اویغوری که در اکثر سکه‌های طغای تیمور ظاهر شده است شامل نام وی و در بعضی از انواع، القاب وی به تلفظ عربی است. کاملترین فرمول از این نوع در سکه طغای تیمور از نوع ۷ دیده می‌شود.

[۶۸۴]

[۶۸۴] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

سلطان عادل–lidA natluS --

طغای تیمور–rumiT yahgaT --

(قان) خان--

انواع سکه‌های طغای تیمور

۱– نوع سال ۷۳۸ ه. خراسان (نگاه کنید به جدولهای شماره ۳، ۱۰– ۵، ۴۷، شماره ۱۰ سال ۷۳۹ ه. و شماره ۴۷ در آمل سال ۴** را دارد).

روی سکه، به شکل لوزی مزین (یا هشت‌گوش که در بعضی نمونه‌ها هشت ورقی است) در داخل آن کلمات زیر دیده می‌شود.

پشت سکه، سطح سکه که مزین و شش‌گوش حلقوی است کلمات زیر را دارد.

السلطان العالم

طغاتیمور خان

خلد اللّه ملکه

حاشیه، در فضای بین شش‌گوش و دایره بیرونی که به حلقه‌ها تقسیم شده دارای کلمات زیر است

ضرب/ [محل ضرب]/ فی سنة/ ثمان و/ ثلثین/ سبعماية

۲– نوع سال ۷۳۹ ه. خراسان (شماره‌های ۱– ۱۲).

روی سکه، مانند نوع ۱

پشت سکه، سطح سکه بصورت شش‌گوش حلقوی است با کلمات زیر

حاشیه، در فضای بین شش لایه و دایره بیرونی که با حلقه‌ها تقسیم شده است کلمات زیر است

ضرب/ [محل ضرب]/ فی سنة/ تسع و/ ثلثین/ سبعمائة

– نوع سال ۷۴۰ ه. خراسان (شماره ۱۴)

روی سکه، بصورت دایره دو لایه

مثل نوع ۱

پشت سکه، سطح سکه شش‌گوش حلقوی است با کلمات زیر

حاشیه، در فضای بین شش‌گوش و دایره بیرونی که به حلقه‌ها تقسیم شده کلمات زیر است

ضرب/ [محل ضرب]/-/ سنة/ اربعین/ ستمائة

۴- نوع سال ۷۴۱ ه. خراسان (شماره‌های ۱۸- ۱۶، ۲۵- ۲۴، ۳۱- ۲۷)

روی سکه بصورت هشت‌گوش

مانند نوع ۱

پشت سکه، شش‌گوش که روی چهارگوش قرار گرفته است با کلمات زیر

ضرب

[ضرب]

حاشیه، بصورت بندبند (فضا فرق می‌کند) با کلمات زیر

ضرب/ سنة/ احد/ اربعین/ سبع/ مائة

۵- نوع سال ۷۴۲ ه. خراسان (شماره‌های ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹. شماره ۳۹ از نوع سال ۷۴۳ ه. است).

روی سکه: دایره شکل

مثل نوع ۱ است ولی بعضی‌ها دارای ضرب بین خطوط ۱ و ۲ و محل ضرب خطوط ۲ و ۳ است

پشت سکه، سطح آن چهارگوش حلقوی است با کلمات زیر

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی به حلقه‌ها تقسیم شده است (فرمول فرق می‌کند) با کلمات زیر

ضرب فی سنة/ اثنین اربعین/ و سبعمائة/ ضرب/ [محل ضرب]/

۶- نوع سال ۷۴۴ ه. خراسان (شماره‌های ۴۹- ۴۸).

روی سکه، مانند نوع ۵ ولی ضرب بین خطوط ۱ و ۲ است و محل ضرب بین خطوط ۲ و ۳.

پشت سکه، فضای آن بصورت شش ستاره مثلثی شکل است با کلمات زیر

حاشیه، بصورت بندبند و بین نوک ستارگان این کلمات دیده می‌شود

ضرب/ فی /// سنة/ ار/ بع/ ار/ بع/ ین/ سبع/ مائة

۷- نوع سال ۷۴۶ ه. خراسان (شماره‌های ۵۵- ۵۳)

روی سکه، به شکل مربع مزین، مثل نوع ۱

پشت سکه، بصورت مثلث مزین با کلمات زیر (به خط اویغوری)

ضرب

[محل ضرب]

حاشیه، در فضای بین سه‌گوش و دایره بیرونی که توسط نوکهای سه‌گوشها و حلقه‌های مزین تقسیم شده است کلمات زیر دیده می‌شود

ضرب/ فی سنة/ ست/ و ار/ بعین/ سبعمائة

۸- نوع سال ۷۵۲ ه. خراسان (شماره‌های ۶۲- ۶۱)

روی سکه، دارای هشت‌گوش مانند نوع ۱

پشت سکه، هشت‌گوش حلقوی با کلمات زیر

السلطان الاعظم

طغاتیمور خان

خلد اللّه ملکه

[جای ضرب]

حاشیه، در فضای بین هشت‌گوش و دایره بیرونی که توسط حلقه‌ها تقسیم شده است کلمات زیر به چشم می‌خورد

ضرب/ فی/ سنة/ اثنین/ و/ خمسین/ و سبع/ مائة

۹- نوع شیعی از آمل، سال ۷۴۲ ه. (شماره ۳۳)

روی سکه، به شکل دو دایره با کلمات زیر

اللّه

لا اله الا

ضرب

محمد

رسول اللّه

علی ولی اللّه

حاشیه، بین دایره میانی و بیرونی کلمات زیر دیده می‌شود.

اللهم صلی علی محمد و علی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و و علی و محمد و الحسن و محمد

پشت سکه، سطح آن دارای شش‌گوشه، مثل نوع ۳.

حاشیه، در فضای بین شش‌گوش و دایره بیرونی که بوسیله ستاره‌ها جدا شده است کلمات زیر به چشم می‌خورد

ضرب/ امل/ فی سنة/ اثنین/ و اربعین/ و سبعمائة

ص: ۲۵۶

۱۰- نوع سال ۷۴۳- ۷۴۱ ه. آل جلایر از بین النهرین (شماره‌های ۱۵۱- ۱۴۹).

روی سکه، بصورت دایره، مثل نوع ۱

پشت سکه، بصورت شش‌گوش با کلمات زیر

ضرب

السلطان الاعظم

خان

طغاتیمور خلد ملکه

[محل ضرب]

حاشیه، در فضای بین شش‌گوش و دایره بیرونی کلمات زیر دیده می‌شود.

ضرب/ [۳ یا ۲، ۱]/ و ار/ بعین/ و سبع/ مائة

۱۱- از نوع سال ۷۴۴ ه. آل جلایر از بین النهرین (شماره ۱۵۲)

روی سکه، سطح آن بصورت چهارگوش (با اطراف تقریبا مقعر) با کلمات زیر

لا اله الا اللّه

محمد

رسول اللّه

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی اسامی زیر دیده می‌شود.

ابو بکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، در سطح آن بصورت دایره مزین کلمات زیر دیده می‌شود (به خط اویغوری)

حاشیه، در فضای بین دایره و دایره بیرونی که با سه نوع تزیین تقسیم شده است.

ضرب/ [محل ضرب]/ سنة اربع و ا/ ربعین و سبعمائة

انواع سکه‌های سلیمان

۱- نوع سال ۷۴۳ ه. خراسان (شماره‌های ۴۴- ۴۱، ۴۶)

روی سکه، در داخل فضای چهارگوش کلمات زیر دیده می‌شود

لا اله الا

اللّه محمد

رسول اللّه

حاشیه، بصورت بندبند در بین چهارگوش و دایره بیرونی کلمات زیر دیده می‌شود

ابو بکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، در داخل چهارگوش مزین و حلقوی کلمات زیر نوشته شده است

ضرب

السلطان العادل

سلیمان خان خلد ملکه

[جای ضرب]

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی که حلقه تقسیمش کرده کلمات زیر به چشم می‌خورد

سنة/ ثلث/ اربعین/ سبعمائة

۲- نوع سال ۷۴۵ ه. خراسان (شماره‌های ۵۱- ۵۰)

روی سکه، بصورت هشت‌گوش با کلمات زیر

پشت سکه، فضایش بصورت هشت‌گوش با کلمات زیر

السلطان العادل

سلیمان خان

خلد ملکه

حاشیه، بین هشت‌گوش و دایره بیرونی کلمات زیر به چشم می‌خورد

ضرب [جای ضرب] سنة خمس و اربعین و سبعمائة

۳- نوع سال ۷۴۳ ه. دامغان (شماره ۴۵)

روی سکه، کلمات زیر دیده می‌شود

ص: ۲۵۸

پشت سکه، در فضای چهارگوش کلمات زیر دیده می‌شود

السلطان عادل

سلیمان خان

خلد اللّه ملکه

حاشیه، بصورت بندبند در بین چهارگوش و دایره بیرونی کلمات زیر به چشم می‌خورد

ضرب/ دامغان/ ثلث اربعین/ سبعمائة

انواع سکه‌های سربداران

۱- نوع سنی سال ۷۴۸ ه. (شماره‌های ۶۴- ۶۳)

روی سکه، در فضای پنج‌گوشی کلمات زیر دیده می‌شود

اللّه

لا اله الا

محمد

رسول اللّه

حاشیه، در فضای پنج‌گوش و دایره بیرونی کلمات زیر چشم می‌خورد

[عدد مزین]/ ابو بکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، فضای آن چهارگوش مزین است با کلمات زیر

ضرب

ثمان و اربعین و سبعمائه

[جای ضرب]

۲- نوع سنی سال ۷۵۹ ه. (شماره‌های ۷۱- ۶۸)

روی سکه، فضای آن چهارگوش است با حروف کوفی چهارگوش با کلمات زیر لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه صلّی اللّه علیه

در اطراف آن

ابو بکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، فضای آن‌دو دایره‌ای است با کلمه زیر

مدینة

[جای ضرب]

حاشیه، در بین دایره و هشت‌گوش دو لایه کلمات زیر دیده می‌شود

ضرب فی شهور سنة تسع و خمسین و سبعمائة

۳- نوع شیعی (شماره‌های ۷۳، ۷۷، ۸۲، ۸۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵)

ص: ۲۵۹
روی سکه، شش‌گوش دو لایه با کلمات زیر

لا اله الا اللّه

محمد

رسول اللّه

علی ولی اللّه

حاشیه، در فضای بین شش‌گوش و دایره بیرونی کلمات زیر دیده می‌شود

اللهم صلی علی محمد و علی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و علی و محمد و علی و الحسن و محمد الحجة

پشت سکه، مانند نوع ۲ (با سالهای متفاوت)

۴- «نوع استرآباد» (شماره‌های ۱۰۴- ۱۰۷- ۱۰۶)

روی سکه، مانند نوع ۳ (ولی دارای شش‌گوش است)

پشت سکه، فضای آن شش‌گوش (بعضی اوقات دولایه است)، مثل نوع ۲ حاشیه، کلمات بین شش‌گوش و هشت‌گوش مثل نوع ۲ است

۵- نوع سکه‌های درشت (منقوش نیست، شماره‌های ۱۱۷- ۱۱۶)

روی سکه، دارای فضای شش‌گوش با کلمات زیر

صلّی اللّه

لا اله الا اللّه

الملک الحق المبین

محمد رسول اللّه

صادق الوقیل الامین

علی ولی اللّه امیر المومنین

علیهم

حاشیه، در بین شش‌گوش دایره بیرونی این کلمات آمده است

اللهم صلی علی محمد المصطفی و علی الولی و حسن الرضا و حسین الشهید و علی زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی الرضا و و محمد الجواد و علی الهادی و حسن العسکری و محمد الحجة خلف اللّه

پشت سکه، در فضای بین دو هفت‌گوش حلقوی آمده که

الملک

قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

(قرآن، سوره ۳، آیه ۲۶)

ص: ۲۶۰

حاشیه داخلی، بین هفت‌گوش و دایره میانی که بوسیله حلقه‌ها تقسیم شده است کلمات زیر آمده است

ضرب/ [در بعضی‌ها، محل ضرب]/ فی/ شهور/ سنة/ سبعین/ و سبع/ مائة

حاشیه خارجی، بین دایره‌های داخلی و خارجی آمده که التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ

(قرآن، سوره ۹، آیه ۱۱۲)

۶- «نوع مهدی» (شماره ۷۶)

روی سکه، مثل نوع ۳

پشت سکه، در داخل دو دایره آمده که

السلطان

محمد

المهدی

حاشیه، در بین دایره و هشت‌گوش دو لایه کلمات زیر آمده

ضرب فی شهور سنة تسع و خمسین و سبعمائة

انواع سکه‌های امیرولی

۱- نوع سنی (شماره‌های ۱۲۴- ۱۲۱)

روی سکه، در داخل یک هشت‌گوش کلمات زیر آمده

پشت سکه، در وسط داخل دایره (شماره ۱۲۱) یا مربع (شماره‌های ۱۲۴- ۱۲۲) کلمه زیر آمده

ضرب

[جای ضرب]

در اطرافش بصورت یک مربع با خطوط کوفی مربع آمده که

محمد رسول اللّه صلّی اللّه علیه

حاشیه، بصورت بندبند بین مربع و دایره بیرونی (شماره ۱۲۱) آمده است که

[فی] سنة/ اربع و/ ستین و/ سبعمائة

۲- نوع شیعی (شماره‌های ۱۲۰- ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۲- ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۳۸)

روی سکه، مثل نوع ۳ سکه‌های سربداران

پشت سکه، در یک مربع حلقوی کلمه زیر آمده

مدینه

[جای ضرب]

حاشیه، در فضای بین مربع و دایره بیرونی که بوسیله حلقه‌ها تقسیم شده (شماره ۱۳۲) آمده است که

فی شهور/ سنة خمس/ و ستین/ و سبعمائة

۳- نوع شیعی (شماره‌های ۱۲۷- ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۴)

روی سکه، مثل نوع ۳ سکه‌های سربداران

پشت سکه، در داخل چهارگوشی (شماره ۱۴۱) کلمات زیر آمده

آباد

مدینه استر

سنه ثمانین

و سبعمائه

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی اشکال تزیینی آمده است.

فهرست اعلام اشخاص، اماکن، کتب، طوایف

آ

آرپا خان، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۲۳

آرتانیها، ۱۷۵

آژند، ۲

آذربایجان، ۳۶، ۱۲۹، ۲۲۴

آقچه کلا، ۲۱۶

آکسفورد، ۲۲

آلافرنگ، ۱۰۹

آلتون اردو، ۱۰۵، ۱۱۳، ۲۳۴

آل جلایر، ۱۱

آل کرت، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۵۶، ۶۱، ۱۸۷، ۱۸۸

آل مظفر، ۱۱، ۶۱، ۹۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳

آمریکا، ۶۶، ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۱۶

آمستردام، ۱۰۵

آمل، ۷۲، ۹۷، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳ ۱۵۱، ۲۳۶

آناتولی، ۱۷۵، ۲۲۴

ا

ابن بطوطه، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶

ابن عربشاه، ۲۲۹

ابو بکر، ۱۷۶

ابو سعید، ۱۱، ۵۵، ۶۶، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶ ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۲۳۱،

ابو الغازی بهادر خان، ۲۱۹، ۲۲۰

ابیورد، ۷۲، ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰

اترک، ۱۰۶، ۱۳۶

اتک، ۱۴۳، ۲۱۹، ۲۳۶

اتم، ۵۴، ۱۰۶

اته، ۲۲

ادینبورگ، ۱۵۹

ارغون، ۶۹، ۱۰۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷

ارمغان فؤاد کوپرولو، ۲۳۴

ارمیتار، ۶۷، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۷

ازبکستان، ۱۵

استانبول، ۳۷، ۵۴، ۶۷، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۸، ۲۲۴

استرآباد، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶،

ص: ۳۱۷
۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،

استوری، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۱۰۵، ۲۱۷

اسفراین، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰

اسفرازی (معین الدین)، ۵، ۴۲

اسکندر چلاوی، ۱۴، ۹۶، ۱۴۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

اشپولر، ۲۲۶، ۲۲۹

اشرف، ۶۵، ۷۳، ۱۳۵، ۲۲۳

اشمیت، ای.، ۲۱۵

اصفهان، ۷۳، ۱۷۸

افریقا، ۵۸

الجایتو، ۱۱، ۵۶، ۱۰۴، ۱۰۹، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۵

امیر ارغونشاه، ۱۰، ۱۱، ۵۰، ۶۰، ۶۹، ۷۲، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹

امیر چوبان، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۹،

امیر سعید، ۱۱۳

امیر شبلی، ۱۵۰، ۱۷۵

امیر ولی، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۴۳، ۴۸، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۵۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸

امین الدین، ۱۷۱

انبارجی (شهزاده)، ۲۱۸

انوشیروان، ۲۲۲، ۲۲۳

اوزبیک، ۲۳۴

اولوس بیک، ۱۱۳

اولیاچلبی افندی، ۱۵۳

اویرات، ۱۰۵

الاهری، ۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۷۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،

ای‌تیمور، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۷۵، ۹۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳ ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۵

ایران، ۲، ۳۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱

ایران و مساله ایران، ۲۱۴

ایلخانان، ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷ ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۱

ایوانف، م. س.، ۱۰۴

اینالچیک، ۱۲۷

ص: ۳۱۸

ب

باباگاون، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۲۶، ۲۳۱

بابق بیک، ۱۷۵

باران، ۲۲۴، ۲۲۵

بارار (اردوی)، ۸۲، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵

بارتولد، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹

بارتولومه، ۶۵، ۱۲۸

باسورث، ۱۵۹

باشتین، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۱، ۲۰۰

باقر (روستا)، ۲۱۷

باون، ه.، ۵۸، ۱۲۷

بایدو، ۱۰۹

بایکوف، آ. آ.، ۶۷

بجنورد، ۲۱۵

بحرآبادی (خواجه غیاث الدین)، ۱۶۷

بدلیسی (شرف الدین)، ۴

براون، ۳، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۵۶، ۲۲۵

برلین، ۳، ۲۲۶

بروکلمان، ۳

بریتانیا، ۹۷، ۱۸۸، ۲۲۵

بسطام، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۵

بغداد، ۶۵، ۷۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹

بکر، ۷۳

بلخ، ۴۹

بلخان، ۲۱۷

بلقیس (شهر)، ۲۱۴، ۲۱۵

بمبئی، ۳

بوخنر (بشنر)، ۴، ۳۱، ۴۴، ۵۴، ۱۲۴، ۱۹۵

بودلیان، ۲۲

بوزوم، ۲۱۶

بویل، جی، ای.، ۱۰۵

بهاء الملک، ۲۱۹

بیار، ۲۰۱

بیانی (خان بابا)، ۱۱، ۱۵

بیردی بیک بن جانی بیک، ۲۳۴

بین النهرین، ۷۲، ۱۱۲، ۱۹۲

بیهق، ۷۸، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۳۶

پ

پاریس، ۱۱، ۳۶، ۶۸

پالمر، ای. ه.، ۶۵

پراگ، ۱۰

پرایس، د.، ۱۶۹

پرینستون، ۶۹

پتی دولاکرو، ۲۲۰

پست، ۱۰۵

پطروشفسکی، ای. پ.، ۴، ۵، ۱۵، ۲۳، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۹

پوپ، آ. یو.، ۶۹

پیرعلی (غیاث الدین)، ۵، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۹۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۸

پیشکین، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰

ت

تاریخ آل مظفر، ۱۹۰، ۲۲۵

ص: ۳۱۹
تاریخ ادبیات ایران ۹، ۳۸

تاریخ جهانگشا، ۱۰۵

تاریخ سربداران ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵ ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۲

تاریخ سکه‌شناسی گرجستان در ماراء قفقاز، ۱۰۸

تاریخ شیخ اویس، ۳۶، ۲۳۲

تاریخ طیرستان، ۳۸

تاریخ گزیده، ۱۹۰، ۲۲۵

تاریخ مرعشی، ۳۵، ۳۸

تاشکند، ۱۵

تایوئر (تاور)، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۷، ۵۴، ۸۹، ۱۶۲، ۱۸۷، ۲۲۰

تبریز، ۷۶، ۱۲۸

تربت حیدریه، ۲۱۶

تربت شیخ جام، ۲۱۵

ترجمه ذیل جامع التواریخ، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴

ترشیز، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۹

ترکستان‌نامه، ۲۲۰

ترمذ، ۵۰، ۱۳۱

تذکرة الشعرا، ۳، ۹

تورک اومانستیکی حقینده، ۲۳۴

تومانسکی، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

تهران، ۹، ۱۱، ۱۵، ۳۸، ۶۷، ۶۸، ۱۷۲

تیمور، ۹، ۱۲، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۶۹، ۸۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۲

تیمورتاش بن چوبان، ۵۶

ث

ثوردمن، ب.، ۸۱، ۲۱۰

ج

جاجرم، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

جاجرود، ۱۴۲

جام، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۹

جامع التواریخ، ۱۰، ۱۱۴، ۲۱۸

جانی بیک، ۲۳۴

جانی قربان، ۱۰۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۷،

جرجان، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۳،

ص: ۳۲۰
۱۷۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۱، ۳۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰،

جرجان، رود ۲۱۹

جغرافیا، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۲۰۶

جکسون، آ. و. و.، ۶۸

جلال الدین اسکندر رستمداری، ۱۴۲

جلایریان، ۷۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۸ ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۲۴

الجنابی، ۳

جوجی، ۱۰۵

جوین، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۶

جوینی (عطا ملک)، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹

جهان تیمور، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹

جهان‌نامه، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰

جوینی (نصر اللّه)، ۱۳۹، ۱۷۵

جیلاون، ۲۱۸

چ

چارموی، ف. ب.، ۴

چتز، ۱۰۴،

چته (ایل چادرنشین)، ۱۰۴

چلاو، ۱۷۶

چنگیز خان، ۴، ۷۰، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵

چوبانی (اشرف)، ۶۵، ۱۴۴

چوبانیان، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۲۰۳، ۲۲۵

ح

حاجی بیک، ۱۵۰

حاجی طغای، ۲۳۳

حافظ ابرو، در اکثر صفحات

حافظ شاغانی، ۱۶۷، ۱۶۸

حبش (محمد)، ۱۶۷، ۱۶۸

حبشه، ۱۰۴

حبیب السیر، ۳، ۴، ۱۰، ۱۶۹

حجاز، ۵۰

حدود العالم، ۲۱۷

حسن بزرگ جلایری، ۷۰، ۷۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

حسن دامغانی، ۱۲، ۲۵، ۳۴، ۵۲، ۶۱، ۶۹، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۴ ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶

حسن کوچک چوبانی، ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۵، ۲۲۳

حسن و حسین حمزه باشتینی، ۳۲، ۳۹، ۴۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۷

حصار طاق، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱

حله، ۱۱۳

حمد اللّه مستوفی قزوینی، ۵، ۵۵، ۶۳، ۸۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۰

ص: ۳۲۱
حیدر قصاب، ۱۲، ۲۵، ۵۲، ۵۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،

خ

خانیکف، ۶۸

خبوشان، ۷۲، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰،

خجند، ۲۰۱، ۲۱۵

خراسان، در اکثر صفحات

خسروگرد (مناره)، ۶۸

خواجه جلال الدین، ۱۰۶، ۱۲۱

خواجه عبد الحق بن علاء الدین هندو، ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵

خوار، ۱۶۸، ۲۰۱

خوارزم، ۱۰۴، ۲۱۷

خواندمیر، ۳، ۸، ۱۰، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۹۶،

خیاو، ۲۲۷

د

دارک، ۱۵۹

دامغان، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹

دانشنامه اسلام، ۴، ۳۱، ۴۴، ۵۸، ۶۹، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳

دروازه ارغوانشاه، ۶۹، ۲۰۹

درویش عزیز، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۶۱، ۶۹، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶

درویش هندوی مشهدی، ۱۵۸، ۱۶۱

دره‌گز، ۲۱۷

دسمویسن، جی.، ۲۱۹

دورن، ۴، ۴۲، ۵۲، ۱۶۹، ۱۸۴

دورون، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

دوسون، ۱۰۵

دول اسلامیه، ۵۴

دولتشاه، در اکثر صفحات

دوماس (نبرد)، ۱۲۸

دومینار (باربیه)، ۵

دهستان، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۶

دیفرمری، ۳۶، ۵۶، ۵۸

دینی بیک، ۲۳۴

ذ

ذیل جامع التواریخ، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۳۷، ۷۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ ۱۱۴، ۱۱۵

ر

رابینو، ه. ل.، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹

رادکان، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۷۰، ۲۱۶، ۲۳۶

رادلف، دبلیو.، ۱۰۴، ۲۳۳

ردهاوس، جی. دبلیو.، ۱۰۴

رساله فلکیه، ۱۱۸

رشید الدین، ۱۰، ۱۲۷، ۲۱۸، ۲۲۷

رضا (امام) (ع)، ۶۹

رکن الدین (درویش)، ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۶۱، ۹۶، ۹۷، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳

رود سیحون، ۱۳۱

روسیه، ۲۱۷

روشهای عثمانیان برای پیروزی، ۱۲۷

روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات ۵

روضة الصفا، ۱، ۴، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۴۷، ۱۶۷

رویان، ۳۸

ری، ۹۳، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۳۶

ز

زابلستان، ۲۲۱

زامباور، ای.، ۵۴، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۱۶۰، ۲۱۱

زاوه، ۱۳۹، ۲۰۳، ۲۳۶

زبدة التواریخ، ۵، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۷۰، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۰

زیگمن، ای.، ۶۶

س

ساتی بیک، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵

ساری، ۶۴، ۸۲، ۱۴۲، ۱۴۳

سلسمان، ۲۱۹

سانگینتی، ۵۸، ۱۸۰

ساوه، ۱۳۷، ۱۸۵

سایکس، ۶۹، ۱۵۰

سبزوار، در اکثر صفحات

سربداران، در اکثر صفحات

سرخس، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۹

سلطان‌آباد، ۲۱۵

سلطان اویس جلایری، ۱۱۳، ۱۸۵، ۱۸۶

سلطان خاتون، ۱۸۷

سلطان حسین، ۹

سلطان دوین، ۱۷۰، ۲۱۶

سلطان میدان، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵

سلطانیه، ۵۰، ۶۶، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۷، ۲۱۳

سلیمان، ۶۳، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۴۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳

سمرقند، ۲۱۴

سمرقندی، (عبد الرزاق)، ۵، ۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۴۱، ۵۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۴

سمنان، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۶

سن پطرزبورگ، ۳، ۴، ۶۷، ۱۰۴، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۳

سورغان، ۱۱۴، ۱۲۹

سومر (فاروق)، ۲۲۴

سونتای (نبرد)، ۱۲۸، ۱۲۹

سیاحتنامه، ۳۶

سیاست نامه، ۱۵۹

سیبری، ۲۱۶

سیحون (رود)، ۲۱۵

سید قوام الدین، ۳۸، ۳۹

سیستان، ۶۸

سیلوستر دوساسی، آ. جی.، ۳، ۲۱۵

ش

شلسمان، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۹

شاقان، ۱۷۹، ۱۸۴

شامی (نظام الدین)، ۱۰، ۸۹، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

شاهرخ، ۱۷۵، ۱۹۵

شاه شجاع، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۵

شاه منصور، ۱۹، ۱۹۳

شایان (عباس)، ۳۸

شبانکاره، ۲۲۴، ۲۲۵

شبانکاره‌ای، ۸، ۳۷

شجرة الاتراک، ۴، ۲۱۹

شجره‌نامه، ۱۰۵، ۱۰۶

شرف الدین علی یزدی، ۲۲۰

شرف‌نامه، ۳

شمس الدین بن فضل اللّه، ۱۵۶، ۱۵۷

شمس الدین علی، ۲۹، ۳۵، ۵۱، ۵۲ ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶[۶۸۵]

شمس الدین محمد کرت، ۱۰۶

شوروی، ۱۵، ۳۷، ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۲۱

[۶۸۵] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی – تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.

شهرستانه، ۲۱۸

شیخ حسن جوری، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۲، ۷۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۱۰۰، ۱۳۰ ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۹

شیخ خلیفه، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۳۸، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۸۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۸۱

شیخ علی بن قوشچی، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸

شیخ علی هندو، ۱۷۴

شیراز، ۶۱، ۶۵، ۹۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۲۵

شیروان، ۲۲۵

شیکاگو، ۲۱۵

ص

صبح الاعشی، ۱۱۳

صفویان، ۲

صنیع الدوله، ۶۸

ض

ضیاء (احمد)، ۱۲۸

ط

طابران، ۱۶۸، ۱۶۹

ص: ۳۲۴
طابرک، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۱

طایفه حکام قراقویونلو، ۲۲۴

طبرستان، ۱۰۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹

طبس گیلکی، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۹

طغای تیمور، در اکثر صفحات

طوس، ۴۰، ۶۴، ۶۶، ۹۹، ۷۲، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰ ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

ظ

ظفرنامه، ۱۰، ۸۹، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۲۰

ظهیر الدین کراوی، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷

ظهیر الدین، ۵۲، ۵۴

ع

عبد الرزاق، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۷۱، ۷۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۳۸،

عبد اللّه بن مولای ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰

عثمانیان، ۱۲۷، ۱۶۳

عثمانلی دولتنین کورولوشو، ۵۸

عراق، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۹

عز الدین، ۱۷۱

عزیز مجدی، ۱۷۷

عزیز محمدی، ۱۷۷

عزیزی، ۵۴، ۱۶۹

عشق‌آباد، ۲۱۴، ۲۱۷

علاء الدوله، ۱۷۱

علاء الدین، ۱۷۱

علاء الدین محمد، ۳۲، ۳۸، ۷۴، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳

علی بیک بن ارغونشاه، ۶۹، ۱۵۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۵

علی پاشا، ۱۱۰

علیزاده، ع.ع.، ۱۶۱

علی گاون، ۱۲، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۱۳۴ ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۰۳،

علی مؤید، در اکثر صفحات

علی ولی اللّه، ۸۳

عمر خیام، ۶۸

العلیم الزاخر، ۳

غ

غار ابراهیم، ۵۰

غازان (ایلخان)، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۰

غازیان، ۱۸۹

ص: ۳۲۵
غفاری، ۳

غیاث الدین محمد، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۹

ف

فاتح، ۱۵

فارس، ۱۱، ۶۵

فخر الدین (فخر الدوله)، ۶۸، ۱۴۲، ۱۴۳

فخر الدین عصار، ۱۴۶

فدوروف- داویدوف، جی. آ.، ۱۰۸

فراو (فراوه)، ۲۱۶، ۲۱۷، ۱۲۸

فرخ، ۱۲۲

فرهادگرد، ۱۸۷، ۱۸۸

فرهادان، ۱۸۸

فریزر، ۶۸، ۲۱۶

فریومد، ۳۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۶

فریومدی، ۵، ۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۷، ۱۲۲، ۱۹۹

فصیح، در اکثر صفحات

فضل اللّه باشتینی، ۵۴، ۱۱۸

فلادلفیا، ۵۸

فون‌لون، ۲۳۲

فون هامر پورگشتال، ۱۰۵، ۱۵۳

فیروزبران (روستا)، ۲۲۴

فیروزکوه، ۹۳

ق

قاهره، ۴، ۱۱۳، ۲۳۴

قتلغ بوغا، ۱۷۳

قرآن، ۶۵

قرادره، ۱۱۰

قرامانیها، ۱۷۵

قزل اترک، ۲۱۶

قزل اروت، ۲۱۶، ۲۱۷

قزلکه، ۲۱۶

قلقشندی، ۱۱۳

قلعه طاق، ۱۳۱، ۲۱۹

قوچان، ۲۱۵

قومس (قومش)، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۳۶

قهستان، ۵۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۳۶

ک

کاتالوک چنگیزی ۱۱۲

کالبوش، ۱۰۴، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۳۷

کاهن (کلود)، ۵۸

کبود جامه، ۲۱۹

کپه داغ، ۱۳۱، ۲۱۹، ۲۳۶

کتابشناسی جغرافیایی عربی، ۲۱۷

کتابشناسی سکه‌های اسلامی، ۱۸۸

کتبی (محمود)، ۲۲۵

کراب، ۱۶۲

کردموسی، ۵۶

کرزن، ۶۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۷

کرمان، ۱۲۴

کشف رود، ۱۰۶

کلات، ۱۵۰، ۱۹۵

کلات نادری، ۶۹، ۲۰۹

کلاویجو، ۱۲۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵

کلواسفندیار، ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷

کمبریج، ۹، ۳۶، ۵۶، ۲۱۴

کوپرولو، ۵۸، ۲۲۴

کوزلی، ۲۱۹

کومب، ای. ۲۳۴

کوه دماوند، ۱۴۲

کیاجلال، ۱۴۲، ۱۴۳

گ

گرگان، ۲۱۵

گیب (هامیلتون آ. ر.)، ۳۶، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۱۲۷

ل

لارقصران، ۱۳۹، ۱۴۲

لانگ، د.، ۱۰۸

لب التواریخ ۳

لژتی. ل.، ۱۰۴

لسترنج (گی)، ۵۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸،

لطف اللّه، ۳۴، ۳۷، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷،

لقمان بن طغای تیمور، ۱۷۵، ۸۴، ۱۹۲

لندن، ۴، ۹، ۵، ۵۸، ۶۸، ۶۹، ۱۲۰، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۶

لنین گراد. ۴

لیدن، ۳، ۹، ۵۰، ۲۱۷، ۲۲۵،

لین پول، ۵۴، ۹۷، ۱۱۳، ۲۳۳،

م

ماخان، ۱۵۰

مارکوف، ۱۳۷

مازندران، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۳۸، ۴۰، ۶۵، ۷۳، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱

مازندران و استرآباد، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۹

ماوراء النهر، ۴۹، ۵۰، ۱۵۰، ۲۰۴

مایر، ل. آ.، ۱۸۸

مایلز، جی. سی.، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۱۶۹، ۱۸۵

مجمع الانساب، ۳۷

مجمع التواریخ، ۱۰، ۱۴

مجمل، ۳، ۴، ۲۱، ۳۳، ۴۷

مجموعه، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۴۳، ۴۷، ۵۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۳، ۲۰۶

محمد، ۱۱۳، ۲۲۳

محمدآباد، ۲۱۷

محمد بن بیک بن ارغونشاه، ۱۲، ۲۰، ۴۹، ۹۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۲

محمد بن نجم بکران، ۲۱۷

محمد بیک‌جانی قربانی، ۲۹، ۳۹، ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۳۵

محمد حسن خان مراغه‌ای، ۶۸

محمد خان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

محمد خوارزمشاه، ۲۱۹

محمد مبارک غالب، ۱۱۲

محمد مولای، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۲

مرعشی، ۵، ۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۶۲، ۷۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴

مرو الشاهجان، ۱۵۰، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۳

مستوفی، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶،

مسعود، در اکثر صفحات

مسکو، ۴، ۱۰۴

مسکوکات اسلامیه، ۱۲۸

مشهد، ۲۱، ۴۰، ۵۰، ۶۹، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۳۷

مطلع السعدین،، ۵، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۴۷، ۱۶۷، ۱۸۴،

مطلع الشمس، ۶۸

معز الدین حسین کرت، ۱۰۶

ملک حسین، ۳۶، ۶۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۶

ملک محمد، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹

منچستر، ۱۰۵

منکوقاآن، ۱۰۶

موسی خان، ۱۱۰

مهدی (ع)، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۰

میرخواند، در اکثر صفحات

میرسکی، س.، ۲۲۶

میر یحیی قزوینی، ۳

میل رادکان، ۶۹

مینورسکی، ۴، ۶۹، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۳

ن

نادرشاه، ۶۹

نارین طغای، ۲۳۳

نزهة القلوب، ۵۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۶

نسا، ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۳۷

نصر اللّه، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶

نظام الملک، ۱۵۹

نگارستان، ۳

نوشیروان، ۶۵

نیشاپور، ۱۴، ۱۸، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷ ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

نیوجرسی، ۶۹

نیوهاون، ۲۲۹

نیویورک، ۶۶، ۶۸، ۱۰۸

وان‌لون، ج. ب.، ۳۶، ۱۱۱

وجیه الدین مسعود، در اکثر صفحات

ورامین، ۱۶۸، ۲۲۴،

ورنادسکی، جی.، ۲۲۹

وفیات، ۱۷۱

ص: ۳۲۸
ولادیمیرتسف، ۲۲۶

ویسبادن، ۱۱۸

ویلبر، ۶۹

ه

هارون الرشید، ۱۵۹

هاگ، ۳۶، ۸۹، ۱۰۵

هانور، ۵۴

هاورث، ۱۰۵

هرات، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۸۷، ۱۰۶، ۱۳۸ ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۶

هرتسفلد، ۶۸

هند، ۳۵

هولاکو، ۷۴، ۱۰۹

هینتس، (والتر)، ۱۱۸

ی

یات، سی. ای.، ۶۸

یازر، ۵۰، ۷۲، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۴۳، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۳۷

یان (کارل)، ۱۲۷، ۲۲۷

یحیی کراوی، ۱۲، ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۳، ۹۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،

یمینی (معین الدین)، ۲۲۵

ینی کامی، ۳۷[۶۸۶]

[۶۸۶] اسمیت، جان مسن، خروج و عروج سربداران، ۱جلد، واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی – تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۱ ه.ش.